جلد اول

از

مآثر الامرا

تالیف

نواب صمصام الدوله شاه نواز خان

بتصحیح

در درج دانشوري - دري برج هنرپروري - سخن سنج معني شناس
نکته رس والا قیاس - دوربین عالي خیال - بلند بینش بے مثال - خلاق
بدائع معاني - سباق فرسان سخن راني - زیب افزاي دبستان دانش آموزي
چمن پیراي بوستان فضائل اندوزي - مورد رحمت خداي کریم

مولوي عبد الرحیم

مدرس مدرسهٔ عالیهٔ کلکته

از طرف ایشیاٹک سوسایٹی بنگاله

در مطبع آردوگائیڈ

واقع

کلکته

در سنه ۱۸۸۸ع از طبع بجامهٔ نو بر آمد

* بسم اللّٰہ الرّحمٰن الرّحیـــم *

ستایش بیکران و نیایش بے اندازہ مالک الملکے را سزد
کہ آثار پادشاهان نامدار و مآثر اُمرای کامگار نمونہ ایست
از قدرت شاملہ و ارادت کاملۂ او - فرمان فرمائے کہ احکام
بالغہ اش دل و دست جہانیان را فرا گرفتہ - هیچ ذرۂ را
بے اقتدار جلیل المقدار او حرکتے میسور نیست - و بے حکم
محکم او هیچ متحرکے را سکونے مقدور نہ - انتظام بخشے کہ
بساط بسیط را بوجود سلاطین عالی‌تبار زیب و زینت دادہ مہد
امن و امان ساخت - و نوئینان بلند مقدار را با تخت نشینان
نسبت جوارح با دل بخشیدہ واسطۂ انجاح امور عامۂ برایا
گردانیدہ - نافذ الحکمے کہ بیک لفظ کن عالم عالم مصنوعات را
از ممکن عدم بعرصۂ وجود آورد - بالغ الحکمتے کہ در خلقت
اشیا جہان جہان لطائف (کہ صاحب طبعان از دریافت آن بعجز

تحقیق میکردند) برای صرف وقت مشغلهٔ اندیشیده بتالیف
این نسخه (که مشتمل است بر احوال اُمرای عهد پادشاهان
مزبور) توجه مي‌گماشت - چنانچه احوال بسیارے ازانها مسوده
نموده و جمعے از تسوید به تبییض برده بود - پس ازان (که
نواب آصف جاه بر سر عنایت آمده بحضور طلبداشته بکار
سرکار خود مامور گردانید - و پستر نواب نظام‌الدوله شهید دیوانی
سرکار خود سپرده صاحب اختیار ساخت) اتمام آن نسخه در
پردهٔ التوا ماند - روزے محرر این کلمات ظاهر نمود که نسخهٔ
خوبے تمهید یافته - اگر اتمام مي پذیرفت - آن بزرگ بر زبان
آورد که تو تمام خواهي کرد - پستر آن مبرور بوکالت نواب
صلابت جنگ امتیاز اندوخته آخر سر در هر آن‌کار کرد - و خانه
بتاراج آمد - آن اجزا بغارت مردم رفت - بعد از چند سال
قدرے اجزا بدست آمد - میر غلام علي آزاد سلمه الله (که با
آن مغفور دوستی بسیار داشت) آن اجزا را فراهم آورده خطبه
و تمهید نوشته احوال آن مرحوم ضمیمه ساخت - و پس ازان
جزوے چند دیگر هم بهم رسید - چون راقم را فرمودهٔ آن بزرگ
بخاطر مي خلید همواره بخیال آن سرگرمي داشت - تا آنکه

در سال (۱۱۸۲) هزار و یکصد و هشتاد و در هجري شروع نموده
احوال تتمهٔ مردم از کتب تاریخ فراهم آورده انضمام داد
و تمهیدے (که والد مرحوم در ابتدا خود نوشته - و محرر بر بیاضے

مجمع النفائس تالیف سراج الدین علي خان آرزو - مرآت واردات تالیف محمد شفیع وارد تخلص - جهان کشا تاریخ نادر شاه تذکرهٔ سرو آزاد و خزانهٔ عامره هر دو مولّف میر غلام‌علي آزاد مرآت الصفا تالیف میر محمد علي برهانپوري - تاریخ بنگاله *

امید از مطالعه کنندگان این کتاب آنست که اگر سهوے یا خطائے بنظر آید در اصلاح کوشند - و بنظر عیب پوش پوشند *

مخفي نماند که مغفور مبرور جامع این نگارین‌نامه بنای تقدیم و تاخیر احوال اشخاص که مذکور اند بر سال فوت قرار داده چون سال فوت بعضے معلوم نشده بنابران تا سالے که احوال آنها نگارش یافته همان سال را بجاے سال فوت اعتبار نموده شد *

للّٰه‌المنه این نامهٔ طرب افزا در سال (۱۱۹۴) یکهزار و یکصد و نود و چهار هجري باتمام رسید - و تاریخ اتمام او چنین صورت گرفت *

* نظم *

قلم حدیقهٔ آراست از بهار سخن * پسند اهل خرد عیش‌گاه هر دانا
سواد کلک بهار آفرین راقم آن * شکست ناز ارم رشک جنة‌الماوی
۱۱۹۴
دبیر عقل رقم‌کرد سال اتمامش * زهے ادیب مصاحب مآثرالامرا

تمهیدے که مولف مغفور این نسخه هنگام شروع بقید قلم آورده

از مبادی سن رشد و تمیز با وصف صرف اوقات بمقتضاے اوقات

و کهنه تمنّا بتازگي گل کرد - اما ملاحظهٔ تجدید ترتیب مانع تحریر گردید - چه هر آئینے و رشے (که بخیال میگذشت) پیشینیان بدان اسلوب دفترها پرداخته اند - و سایر فرق را از صاحب کمالان معنوي و والا دستگاهان صوري رأساً و ضمناً و اصالةً و تبعاً هم بعنوان بسط و اطناب و هم برسم ایجاز و اختصار استیعاب و استیفا نموده - و دل بدان نسق نمي گرائید - و از قبیل اعلام معلوم مي شمرد - که بغتةً بخاطر فرو ریختند که اگر از آغاز نخستین سال جلوس عرش آشیاني (که نصرت اکبر ازان منبي ست) تا زمان حال اُمرای والا شان و نوئینان بلند مکان (که در نوبت دولت خود برخے به نیروی اقبال و حسن نیت خیر مآل مصدر اُمور فخیمه و مظهر کارهای عظیمه گشته گوی نیکنامي بستوده انجامي برده اند - و جوقے بباد بروت شوکت و دستگاه و نخوت مال و جاه بخود سري و گردن کشي وبال و نکال اندوخته) به تنسیق حروف تهجي نگارش پذیرند و در ضمن احوال مقالات غریبه و حکایات عجیبه و تدابیر صایبه و کاردانیهای شگرف و فوج کشیهای سترگ و بهادری نمایان و مردانگی شایسته گذارش یابد و تقریباً کایات سوانح دو صد سالهٔ سلاطین ستوده شیم تیموریهٔ هندوستان شکر الله سعیهم با بسیارے کهنه خانوادها ذکر پذیرد هرآئینه بتازه نگارین صفحهٔ تالیف نقشے نو مي بندد - و این نامه را از مولّفات دیگران امتیازے

۹۶۳

و هشت روزگار خسارت زدهٔ ننگ و نام اند - و در هر ناحیه و جانب بسیارے شش هزاري و پنج هزاري سیلي خور شش و پنج چرخ بد سرانجام) بهفت و پنج اکتفا نمود - و بیشترے اسلاف (که بزاریه نشینيِ خمول فرسوده اند[۲]) به طفیلي داستان اخلاف گرامي رتبه بنام آوري جاوید زندگي اندوختند - و بسیارے ابنا و احفاد (که از بے رشدي بمناصب عالیه ترقي نکرده) در ذیل نیاگان بلند مرتبه بفروغ بیان چهرهٔ احوال افروخته - و جوقے بنا بر کمالے از کمالات صوریهٔ حسبیه بلا تقید منصب معتبر بنگارش آمد و این نسخهٔ جامعهٔ کثیر الآثار **بمآثر الأمرا** مسمی گردید *

چون درین دودمان سلاطین تیموریه برای هریکے از آبای سامیه و أمهات صافیه لقبے تعین مي یابد (چنانچه صاحبقران مراد از امیر تیمور است - و فردوس مکاني اشاره بظهیر الدین محمد بابر پادشاه - و جنت آشیاني عبارت از نصیرالدین محمد همایون و عرش آشیاني لقب عظیم جلال الدین محمد اکبر است و جنت مکاني ایما به نورالدین محمد جهانگیر - و فردوس آشیاني و اعلی حضرت هردو خطاب شهاب الدین محمد صاحبقران ثاني شاه جهان است - و خلدمکان مراد از نفس نامی محي الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر غازي ست - و خلد منزل قطب الدین

---

(۲) در [بعضے نسخه] فرموده اند *

اما بعد این کتابے ست ممتاز و کارنامه ایست بے انباز تصنیف مورد تائیدات یزدانی جامع کمالات انسانی امیر بے نظیر نواب صمصام الدوله شاه نواز خان علیه‌الرحمة و الرضوان که بخامهٔ سحرطراز بتحریر این‌نسخه پرداخت - و مدت پنج سال باحیای جمعے ابنای جنس خود صرف ساخت - ماهران فن اخبار و محققان وقائع روزگار می‌شناسند که مصنف علیه الرحمة چه قدر خون از رگ اندیشه چکانیده - و مراتب تحقیق مطالب و تصحیح مقاصد بکجا رسانیده - اما اوراقے که بتسوید در آمد قریب دوازده سال در طاق نسیان ماند - و این طاؤس رعنا در کنج قفس بال و پرے بیفشاند (۲) - فرصت دست نداد که مسوده از سواد به بیاض بر آید و شب یلدا بصبح عالم‌افروز گراید - تا آنکه مصنف علیه‌الرحمة را جرعهٔ شهادت چشاندند - و نتائج طبع والا را بگرد یتیمی نشاندند - خانهٔ مصنف بتاراج درآمد - و کتب‌خانه یکقلم شیرازهٔ جمعیت گسیخت - فقیر غلام علی متخلص بآزاد حسینی واسطی بلگرامی (که با مصنف علیه الرحمة دوستی لانهایت داشت) بر فقدان این کارنامهٔ بے نظیر دستهای افسوس برهم مالید - و مدتے ریشهٔ سراغ در شش جهت دوانید - هیچ گل نکرد که این نسخه کجا رفت - و بدست که افتاد - بعد یک سال کامل از شهادت

---

(۲) در [چند نسخه] نیفشاند *

بدست آمد بحال داشته آغاز آن از سرو آزاد انضمام پذیرفت و بعضے تراجم دیگر ضروري درین اجزا نیست - مثل ترجمهٔ شیخ ابو الفضل صاحب اکبر نامه که عمدگی او حاجت شرح ندارد و مصنف علیه الرحمة در انشا تتبع شان او میکند - و ترجمهٔ سعد الله خان وزیر اعظم فردوس آشیاني - و مصنف علیه الرحمة در بعضے مواضع حوالهٔ مطلبي بزبان قلم میدهد - و محل حواله ناپیدا ست - ازینجا مستفاد میشود که نامهٔ طراز علیه الرحمة تراجم عمدگان (۲) را در سلک تحریر کشیده - لیکن تندباد حادثه بغارت برد - و نیز قلم مصنف علیه الرحمة بعضے تراجم را ناتمام گذاشت - هرچه شد شد - و هرچه ماند ماند - اکنون کرا دماغ که این تراجم را فراهم آرد - و بالحاق پردازد - و دیباچهٔ کتاب مصنف علیه الرحمة خود املا نمود - مگر تحریر حمد و صلوة باقي مانده بود - فقیر (۳) فقرات حمد و صلوة نوشته مصدّر ساخت - و درین مقام اول ترجمهٔ مصنف علیه الرحمة ثبت میشود - بعد ازان شروع در تحریر اصل کتاب میرود - بعونه سبحانه تعالی *

---

(۲) نسخهٔ [اب] عمده را (۳) نسخهٔ [ب] فقیر در مکان حمد و صلوات آیهٔ قرآني را تبرکا تاج عنوان ساخت *

کرده باشد (یعني عالمگیر پادشاه) اعتماد ندارم - چگونه کفیل میتوانم شد - مُنهیان این خبر را به پادشاه رسانیدند - پادشاه در غضب آمد - و از منصب و جایگیر (۲) و دیوانی خالصه عزل کرد - امانت خان ایامے معدود بیکار ماند - آخر پادشاه را نقش خاطر شد که این شخص از خدا ترسید - و ملاحظهٔ من نکرد - همین وصف والا مربي شد - پادشاه او را باز نواخت و بمنصب و جایگیر و دیوانی خالصه پیرایهٔ امتیاز بخشید و نوے شخصیت او ذهن‌نشین شد - که در جمیع مهمات قول و فعل او را اعتماد کلي بهم رسید - ایامے (که پادشاه در هذه بود - و صوبه‌داری دکن بخانجهان بهادر کوکلتاش عنایت فرمود) دیوانی دکن و بخشي گري و وقائع نگاري به امانت خان مرحمت شد - او دیواني را باستقلال تمام کرد - خان جهان بهادر اکثر بخانهٔ او مي‌آمد - و او را نظامت اورنگ آباد هم شده بود *

از جملهٔ پسران او چهار کس اعتبار بهم رسانیدند - اول میر عبد القادر دیانت خان - دوم میر حسین امانت خان که یکے بدیوانی تن و دیگرے بدیوانی خالصه سرفرازي یافت و نیز امانت خان را حکومت بندر سورت مقرر شد - و بعد

---

(۲) نسخهٔ [ایچ] جایگیر وخدمت عزل کرد *

مخفي نماند که اولاد میرک معین الدین امانت خان مذکور بحد کثرت رسید - و محلهٔ عظیمے ازین قبیله در بلدهٔ اورنگ آباد آبادي پذیرفت - و دیوانی دکن و اکثر خدمات عمدهٔ این ممالک باین دودمان تعلق گرفت - و عالمے از فیض این خاندان بهره اندوخت - دیوانی دکن بعد میر عبدالقادر دیانت خان به خلف او علي نقي خان مقرر شد - و بخطاب پدر یعني دیانت خان مخاطب گردید - و بعد وفات او این منصب والا بمیرک محمد تقي پسر او تفویض شد - و خطاب وزارت خان یافت - و بعد از انتقال او ببرادرش میر محمد حسین خان تقرر گرفت - میر محمد حسین خان در عهد نواب آصف جاه و بعد آن در کمال اعتبار بسر مي‌برد - و آخرها بخطاب یمین الدوله منصور جنگ سرفرازي یافت - و او و نواب صمصام الدوله در یکروز بمرتبهٔ شهادت فایز شدند *

اکنون باحوال نواب صمصام الدوله زبان قلم را رطب مي‌سازم مناقب این امیر بے نظیر زیاده ازانست که زبان قلم تقریر تواند کرد - یا وسعت قرطاس احاطه تواند نمود - حقا که چشم روزگار امیرے باین جامعیت کمالات ندیده - و سپهر کهن سال صاحب دولتے باین حیثیت در میزان نظر نسنجیده - آز عنفوان نشوونما آثار رشد از ناصیهٔ او پیدا بود - و انوار استقبال از جبین حال جلوه مینمود - ولادت او بیست و نهم رمضان سنه (۱۱۱۱)

شد نواب صمصام الدوله بر فیل ردیف نواب نظام الدوله بود چون فوج نواب نظام الدوله شکست خورد و مردم[۲] آصف جاهي فیل او را حلقه کردند حرز الله خان نبیرهٔ سعد الله خان وزیر (که با نواب صمصام الدوله آشنائي داشت) با او گفت - که نظام الدوله[۳] بخانهٔ پدر میرود - شما کجا میروید - شرط رفاقت تا وقتیکه باید بجا آورید - اکنون ازین مهلکه کناره باید کرد مشار الیه از فیل فرود آمده یکسو شد - و مدتے معاتب نواب آصف جاه ماند - و انزوائے[۴] اختیار نمود - درین ایام بتحریر و تسوید مآثرالامرا اشتغال ورزید - و مدت پنج سال اوقات برین منوال گذرانید - آخر نواب آصف جاه در پایان عهد خود مطابق سنه (۱۱۶۰) ستین و مائة و الف او را از عتاب بر آورد - و بدستور سابق بدیوانی برار مامور ساخت - و عنقریب نواب آصف جاه در گذشت - و نواب نظام الدوله بر مسند پدر به نشست - و نواب صمصام الدوله را از برار طلبیده بدیوانی سرکار خود بدستور سابق سرفراز ساخت - و او باستقلال تمام عهدهٔ دیواني را (که کار وزارت شش صوبهٔ دکن است) سرانجام داد - و چون نواب نظام الدوله حسب الطلب احمد شاه فرمانروای هندوستان قصد

---

(۲) نسخهٔ [ا] مردم آصف جاه (۳) نسخهٔ [ج] نواب نظام الدوله (۴) در [بعضے نسخه] انزوا اختیار نمود ۰

و ازان ملک عطف عنان فرمود - و قریب شهر کرپه (۲) رسیده بقتل رسید - و مسند ریاست بتمکن نواب صلابت جنگ امیر الممالک خلف الصدق نواب آصف جاه زینت پذیرفت - و الویهٔ فیروزي از نواحی کرپه بر سر شهر کرنول رسید - نواب صمصام الدوله تا اینجا همراه لشکر بود - در کرنول از لشکر جدا شده بر جناح استعجال خود را بارونگ آباد رسانید - فقیر محرر ترجمه نیز باتفاق (۳) وقت با نواب صمصام الدوله از لشکر بارونگ آباد آمد نواب صمصام الدوله بشهر رسیده چندے خانه نشیني اختیار کرد و نهم رجب سنه (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائة و الف قصد حضور نواب امیر الممالک بحیدرآباد کرد - و بعد وصول حضور بصوبه داری حیدرآباد امتیاز یافت - و بعد چندے از صوبه داري معزول شده بارونگ آباد آمد - و گوشهٔ انزوا بر گزید - تا آنکه نواب امیر الممالک بارونگ آباد تشریف آورد و چهاردهم صفر سنه (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائة و الف نواب صمصام الدوله را بعطای خلعت وکالت مطلق خود و از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب صمصام الدوله بر نواخت - و او مدت چهار سال بمنصب وکالت مطلق پرداخت و بحسن رای و تدبیر مهمات جزوي و کلي را طرفه رونقے داد

---

(۲) یا کوپه باشد (۳) در [چند نسخه] باتفاق نواب *

گذرانید - و در سال دوم از وکالت سنه (۱۱۶۸) ثمان و ستین و مائة و الف نواب امیر الممالک را بملک میسور برد - و از راجهٔ میسور پنجاه لک روپیه پیشکش بر گرفت - و اوائل موسم برشکال بحیدرآباد معاودت نمود - درین ایام سلطان دهلي عالمگیر ثاني برای نواب صمصام الدوله ماهي و مراتب فرستاد - شخصے این مصرعه تاریخ یافت *

* ع *

۱۱۶۸

* از شاه هند آمد ماهي و هم مراتب *

در سال سیوم از وکالت سنه (۱۱۶۹) تسع و ستین و مائة و الف کمک راو بالاجي کرد - بیانش اینکه راو بالاجي شهر سانور (۲) را محاصره کرد - افاغنهٔ سانور حصار شهر را مستحکم نموده پای جلادت افشردند - و بارها از حصار برآمده مردم مورچال را زدند - راو بالاجي عاجز آمد - و استمداد از نواب صمصام الدوله کرد - سبحان الله مثل راو بالاجي (که ممالک دکن و هند را بتصرف در آورده - و پادشاه دهلي و ارکان (۳) سلطنت را متزلزل ساخته) رجوع بنواب صمصام الدوله آورد - و دست بدامن استعانت زد - نواب صمصام الدوله نواب امیرالممالک را بکمک راو بالاجي برد - و لشکر را بسانور رسانید - و مورچال قایم کرد و آتش کاری توپخانه بجائے رسانید که افاغنه رنگ باختند

---

(۲) نسخهٔ [ب] شانور (۳) نسخهٔ [ب] و سلطنت اورا *

و طرفه اقتداری بهم رسانیدند - که حکم حکم ایشان شد
موسي بوسي سردار نصاری بخطاب سیف الدوله عمدة الملک
ناموري اندوخت - و حیدر جنگ صاحب اختیار سرکار عمدة الملک
گردید - جنس و فصل حیدر جنگ اینکه نام اصلی او
عبدالرحمن است - پدرش خواجه قاندر بلخي در عهد نواب
آصف جاه از بلخ آمده اعتباری پیدا کرد - و قوجدار مچهلي بندر
شد - و محاسبهٔ سرکار بر ذمهٔ او برآمد - و او در مچهلي بندر
با بعضے نصاری آشنا شده بود - باین علاقه به بندر پهولچهري رفت
و در پناه نصاری نشست - حیدر جنگ دران وقت خرد سال بود
و کورندور نام کپتان یعني حاکم پهولچهري او را بسیار دوست
میداشت - و چون مظفرجنگ رئیس شد کورندور جمعے نصاری را
بسرداری موسي بوسي همراه مظفر جنگ کرد - و عبدالرحمن را
(بنابر اینکه جهت جامع بین المسلمین و النصاری است) همراه
موسي بوسي داد - و چون عبدالرحمن جوهر قابل بود ترقی عظیمے
کرد - و حل و عقد سرکار فرنگي بدست آورد - و باسد الله
حیدر جنگ مخاطب شد *

الحاصل نواب ممصام الدوله بعد انفصال معاملهٔ اناغذهٔ سانور
خواست که نصاری را از میان بردارد - نواب امیرالممالک باشارهٔ
نواب ممصام الدوله نصاری را از نوکري بر طرف کرد - نصاری
از لشکر جدا شده راه حیدر آباد گرفتند - و شهر حیدر آباد را

بعد ازین فلک شعبده‌باز ورق گرداني آغاز کرد - و در شکست نواب صمصام الدوله کمر کین بر بست - و آن همه عقل و هوش که داشت ازو باز گرفت *

منجملا شرح واقعه اینکه - زر مشاهرهٔ سپاه بسیار بر ذمهٔ سرکار بود - مُغویان سپاه را برغلانیدند - سپاه هنگامهٔ تقاضا برپا نمودند نواب صمصام الدوله اگر قصد میکرد بسرانجام دو لک روپیه این فتنه فرو مي نشست - چون وقت زوال دولت رسیده بود اعتنا نکرد - بتاریخ ششم ذي القعده سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف مردم سپاه نواب شجاع الملک بسالت جنگ خلف نواب آصف جاه را از خانه برآورده پیش نواب امیر الممالک بردند - و خلعت وکالت مطلق از عزل نواب صمصام الدوله دهانیدند - طرفه بلوای عام شد - و اوباش و بازاریان شهر غلو کرده خواستند که بر خانهٔ نواب صمصام الدوله ریزند اما اسبابے بظهور آمد که تا شام بلوی در توقف افتاد - شب اهل بلوی متفرق شدند - نواب صمصام الدوله اندیشید که فردا اگر یورش نمایند با آنا مقابل شده نمي توان جنگید - بهتر آنکه کناره باید کرد - نیم شب احمال و اثقال ضروري بر افیال بار نمود و خانه را با امتعهٔ لکوک و اقسام نفائس و تنسوقات وا گذاشت و با جمیع اهل بیت ذکور و اناث قصد قلعهٔ دولتاباد کرد - از رفقاء او قریب پانصد کس سوار و پیاده حق رفاقت بجا آوردند - مشعلها

و افسون کاري محاصرهٔ قلعه را بر خیزانیدم - و هنوز شروط مصالحه باتمام نرسیده بود که نواب نظام الدوله ثاني ناظم صوبهٔ برار از ایلچپور بارورنگ‌آباد تشریف آورد - و نواب امیرالممالک او را بمنصب والای ولي عهدی خود مخصوص ساخت - و بنظام الملک آصف جاه مخاطب گردانید - نواب آصف جاه ثاني راقم ترجمه را طلبیده باستمالت نواب صمصام الدوله مامور ساخت - و طومار مطالب او را موافق استدعا دستخط فرموده حوالهٔ فقیر نمود طومار را گرفته بقلعه رفتم - و اورا سرگرم ارادهٔ حضور ساختم - نواب آصف جاه سرداران عمده را باستقبال فرستاد - نواب صمصام الدوله غرهٔ ربیع الاول سنه (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائة و الف از قلعه برآمده در ظاهر قلعه با سرداران استقبال ملاقات نمود - و همان روز ملازمت نواب آصف جاه ثاني و نواب امیرالممالک حاصل کرد و مورد انواع مراحم گردید *

درین ایام بالاجي راو بارادهٔ مخالفت قریب اورنگ آباد رسید و بسواس راو پسر خود را مقدمة الجیش کرد - و راجه رام چندر (که از موطن خود بعزم حضور نواب امیر الممالک بسندکهیر سي کوروهی اورنگ آباد رسیده بود) مرهٔه او را درانجا محاصره نمود - و قافیهٔ او را تنگ ساخت - نواب آصف جاه از اورنگ آباد بسندکهیر (۲) نهضت فرمود - و رام چندر را از ورطهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] بسند کهیرا *

اعتبار نسنجید - تا آنکه بتاریخ بیست و ششم رجب سنه (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائة و الف نواب امیر الممالک بسیر باغ بیگم واقع اورنگ آباد تشریف برد - و حیدر جنگ مادهٔ خداع آنجا مهیا ساخت - نواب صمصام الدوله و نواب یمین الدوله که بالا مذکور شد حسب الطلب در باغ بیگم رفتند - هر دو را نظر بند کردند - و بلشکر برده هر کدام را در خیمهٔ علیحده جای دادند - و میر عبدالحي خان و میر عبدالسلام خان و میر عبد النبي خان پسران نواب صمصام الدوله را نیز طلبیده با پدر در یک خیمه مقید ساختند - و دور (۲) خیمه محافظان نصاری نشستند - و خانهٔ نواب صمصام الدوله را در باره آنچه جمع شده بود بغارت بردند - و مستورات سادات را از خانه اخراج نمودند و اقربای نواب صمصام الدوله را و متوسلانے که فی الجمله استطاعتے داشتند آنها را در قید شدید کشیدند - و زرها گرفتند - و ستمے بر سادات گذشت که واقعهٔ کربلا بتازگي صورت گرفت *

الحاصل این حرکات بر حیدر جنگ مبارک نیامد - نواب آصف جاه ثاني درین فکر افتاد که نقش هستی اورا از صفحهٔ روزگار بشوید - وجهش اینکه حیدر جنگ با نواب صمصام الدوله نقض عهد کرد - و اطمینان ازو برخاست - وجه دیگر اینکه حیدر جنگ

---

(۲) نسخهٔ [ج] و در خیمه *

هوش باختند - و درین رستخیز واقعه طلبان نواب صمصام الدوله و یمین الدوله و میر عبدالغني خان پسر خرد نواب صمصام الدوله را شربت شهادت چشانیدند - طرفه اینکه حیدر جنگ (که در حقیقت قاتل این سادات است) چهار گهڑي پیشتر از سادات بقتل رسید - و قتل او را نواب صمصام الدوله بگوش خود شنید و گفت که حالا سلامت(۲) ما هم بنظر نمي آید - و باستقلال تمام مستقبل قبله نشست - تا آنکه لچهمنان(۳) نام هندوئے از رفقاء نصاری آمد - و شهید ساخت - پدر و پسر را در مقابر آباء (که جانب جنوبی شهر قریب بدرگاه شاه نور قدّس سرّه است) زیر خاک سپردند - و یمین الدوله را در قبرستان آبای او (که پائین گنبذ شاه نور قدس سره است) دفن ساختند - راقم ترجمه تاریخ شهادت
۱۱۷۱
هر سه سید آیهٔ کریمهٔ (وجوهٌ یومئذٍ مسفره) یافت - و نیز تاریخ شهادت نواب صمصام الدوله درین قطعه نظم کرد * نظم *

رفت صمصام الدوله زجهان * سیوم ماه شریف رمضان
۱۱۷۱
سال این واقعه آن سید خود * گفت ما کشتهٔ عبدالرحمن

و نیز این رباعی مستزاد در تاریخ نظم ساخت * رباعي *

* صمصام الدوله آن امیـــر والا - دانش آگاه *
* ناحق شده کشته درکمین گاه دغا - وا مظلوماه (۴) *

---

(۲) نسخهٔ [ب] سلامتیٔ ما (۳) نسخهٔ [ج] لچمنان (۴) نسخهٔ [ب] این غم جانکاه *

قاتل نواب صمصام الدوله بقتل رسید - و همچنین محمد حسین جماعه دار[۲] فرقهٔ کاردیان (که با جماعهٔ خود بر نواب صمصام الدوله و اقربا و رفقاء او متعین بود - و انواع بدسلوکیها بعمل آورد) خود با جماعه کشته شد - و عمدة الملک موسي بوسي (که بطرف پهولچهري رفت) چینا پتن[۳] بندر انگریز را محاصره کرد و مکرر آتش کارزار اشتعال گرفت - آخر انگریز غالب آمد و عمدة الملک با کمال خستگي به پهولچهري گریخت - و در چند ماه انتقام خون سادات گل کرد - بلکه انتقامے (که از ذات حیدر جنگ شد) نواب صمصام الدوله بگوش خود شنیده رفت *

نواب صمصام الدوله جامع الکمالات بود - و با جمیع علوم آشنا مسائل هر فن در خزانهٔ حافظه حاضر داشت - و در شعرفهمي دم یکتائي میزد - و مصطلحات زبان فارسي خوب مي‌دانست میرزایان ولایت (که با او بر میخوردند) در مصطلحات دانی تعجب میکردند - میگفت من در دو چیز دعوي دارم - یکے عدالت که بدقائق معاملت چنانکه باید وا میرسم - و حق را از باطل جدا مي‌سازم - دوم شعرفهمي - روزے با راقم ترجمه گفت که این مطلع فیضي مشهور است * * بیت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] جمعدار (۳) در [بعضے نسخه] چینا پتن *

که او را حاصل مي‌شد همان وقت ده یکي برای مستحقان بر مي آورد - و خزانهٔ ده یکي علیحده میشد - و بر ارباب استحقاق صرف مي یافت - امیرے امارت زیب بود - وقتے که بر مسند مي‌نشست بے تکلف شان امارت را زیب میداد و شکوه ریاست در جبین او بچه رونق جلوه مینمود - در هفته دو روز برای عدالت مقرر داشت - جمعه و سه‌شنبه - و مدّعي و مدّعی علیه را در حضور خود طلبیده بنفس نفیس متوجه تنقیح میشد - مراتب نظم و نسق ملک همه سر دست داشت در روز و شب اصلا خلوتے برای مشورت ملکي نبود - و هیچ مشیرے نداشت - دانایان عصر بر علوّ نظر و وفور عقل او آئینهٔ حیرت بودند - نماز صبح خوانده متوجهٔ مهمات میشد وقت استوا تیلوله میکرد - و نماز ظهر خوانده باز رو بمهمات مي آورد - و تا نیم شب بلکه بیشتر بکارهای مالي و ملکي مي پرداخت - و اصناف مردم ارباب مطالب سوال و جواب خود را خود بالمواجهه مي کردند - و واسطهٔ دخل نداشت در دیوان بجبروت مي‌نشست - و در خلوت بکوچک دلي و انبساط تمام اختلاط میکرد *

نواب سالار جنگ بهادر نقل کرد که نواب صمصام الدوله بعد آمدن از قلعهٔ دولت آباد با من گفت که چنین معلوم شده بود که این اسباب ظاهري (که نزد من جمع شده) هیچ

شکایت کرد - همان ساعت نزد نواب صمصام الدوله برگشتم(۲) و گفتم حاجي عبدالشکور نام عاملے در زمرهٔ عمال بر در حاضر است او را روبرو باید طلبید - نواب گفت ضابطه نیست که عامل محاسبه‌دار روبرو بیاید - گفتم نمیگویم که محاسبهٔ او معاف شود همین قدر میخواهم که یک مرتبه روبرو شود - نواب در مقام انکار بود - و من در مقام اصرار - آخر نواب او را روبرو طلبید و حالت او را مشاهده کرد - و شفقت بسیار نمود - گفت فردا بر در خانهٔ نواب نظام‌الدوله حاضر باید شد - و چوبدارے را تاکید کرد که هر وقتے که فلاني حاضر شود مرا خبر باید کرد - فردا حاجي عبدالشکور بر درخانه حاضر شد - و چوبدار خبر رساند نواب صمصام الدوله بنواب نظام الدوله عرض کرد - که حاجي عبدالشکور نام عاملے در زمرهٔ عمال محاسبه دار طلب حضور شده میر غلام علي بمن گفت که اورا یک مرتبه رو برو باید طلبید گفتم عامل محاسبه دار روبرو نمي آید - هرچند انکار بمبالغه کردم میر مرا نگذاشت - ناچار رو برو طلبیدم - حالا من هم بحضرت همین عرض دارم که یک مرتبه آن شخص رو بروی حضرت بیاید - نواب نظام‌الدوله حکم فرمود که حاضر شود همین که از در در آمد و نظر نواب نظام الدوله بر هیئت او

---

(۲) در [بعضے نسخه] رفتم *

روی توجه بحیدر آباد آورد - نواب امیر الممالک (که برای نظم و نسق ملکي جانب مچهلي بندر خرامیده بود) عطف عنان نمود - و در سواد حیدر آباد ملاقات هر دو برادر واقع شد نواب آصف جاه بدستور سابق بر مسند (۲) ولایت عهد نشست و زمام مهمات (۳) مالي و ملکي بقبضهٔ اقتدار خود در آورد

و پانزدهم ذیقعده سنه (۱۱۷۲) اثنین و سبعین و مائة و الف میر عبدالحي خان را از قلعه برآورده از سر نو احیا فرمود سابق خطاب میر عبدالحي خان (۴) شمس الدوله دلاور جنگ بود بعد بر آمدن از قلعه بخطاب پدر (یعني صمصام الدوله صمصام جنگ) و منصب ششهزاري پنج هزار سوار مورد عنایات گردید - و میر عبدالسلام خان هم حسب الحکم از قلعهٔ دولت آباد برآمد - و با اهل بیت خود برخورد - سلمهما الله تعالی *

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی - اما بعد عرض میدارد فقیر عبد الرزاق الحسیني الخوارزمي الاورنگ آبادي که از مبادی سن رشد و تمیز الخ (۵) - انتهی کلامه *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بر مسند والای ولي عهدي نشست (۳) نسخهٔ [ج] مهام .
(۴) نسخهٔ [ب] خان بهادر (۵) یعني تا آخر آنکه پیشتر در صفحهٔ [۵] گذشت .

بیگم - اعتبار خان خواجه سرا (ق) - ابراهیم خان فتح جنگ
اسد خان معموري - اردا جي رام - افضل خان شکر الله
اخلاص خان حسین بیگ (ق) - آصف خان ابو الحسن مشهور
بآصف جاهي - و احوال ممتاز محل - اهتمام خان (ق) - اسلام
خان مشهدي - اصالت خان عبد الهادي - امیر خان ابو البقا
اعظم خان میر محمد باقر - اعتقاد خان شاه پور - الله یار خان
پسر افتخار خان - احمد خان نیازي - آتش خان حبشي (ق)
الله قلي خان اوزبک - الف خان امان بیگ - احمد بیگ خان
برادر زادهٔ ابراهیم خان - اوزبک خان نذر بهادر - اخلاص خان
شیخ الهدیه (ق) - افتخار خان خواجه ابو البقا - ارادت خان
میر اسحٰق - اشرف خان خواجه برخوردار (ق) - الله وردي (۲)
خان - اکرام خان سید حسن (ق) - الله یار خان میر
توزک (ق) - اسلام خان میر ضیاء الدین حسین - احتشام خان
اخلاص خان (ق) - اصالت خان میرزا محمد - اعتماد خان شیخ
عبد القوي - الله وردي خان پسر الله وردي خان - اعتقاد خان
میرزا بهمن یار - اقضی القُضات قاضي عبد الوهاب - و احوال
قاضي شیخ الاسلام - اسلام خان رومي - اعظم خان کوکه - افتخار
خان سلطان حسین - آتش خان جان بیگ (ق) - امانت خان
میرک معین الدین احمد - ایرج خان ولد قزلباش خان - اشرف

---

(۲) نسخهٔ [ا] الله وردي خان غرق - یا عرق - والله اعلم *

پسر سعید بدخشي (ق) - باقي محمد خان کوکه (ق)
پاینده خان مغل (ق) - پیشرو خان مهتر سعادت (ق)
بهادر الملک (ق) - بیرم بیگ ترکمان - بهادر خان اوزبک (ق)
بیکلر خان - بالچو[۲] قلیچ (ق) - بے بدل خان سعیدای گیلاني
و کیفیت تخت طاؤسي - باقر خان نجم ثاني - بهرجي زمیندار
بکلانه - و احوال آن اُلکا - بهادر خان رهله - پردل خان بیرام خان
باقي خان چیله قلماق - پرتهي راج راٹهور (ق) - بهرام سلطان ولد
نذر محمد خان - و احوال خانان توران - و کیفیت استرداد بلخ
بهادر خان باقي بیگ - پادشاه قلي خان تهور خان - و کیفیت
ابتدای بغي سلطان محمد اکبر - بزرگ امید خان (ق) - بهره مند
خان میر بخشي - باقي خان حیات بیگ - و کیفیت نظر بند
نمودن سلطان محمد معظم[۳] - بسالت خان میرزا سلطان نظر (ق)
بیان خان شیخ فاروقي (ق) - برهان الملک سعادت خان (ق) *

۱۶

حرف التاء - شازده ترجمه

تردي بیگ خان ترکستاني - تاتار خان خراساني (ق)
ترسون محمد خان - تولک خان توچین (ق) - تردي خان (ق)
تر خان مولانا نورالدین - تخته بیگ سردار خان (ق) - تاش بیگ
تاج خان (ق) - تربیت خان عبدالرحیم (ق) - تهور خان میرزا
محمود - تربیت خان فخر الدین احمد - تقرب خان حکیم داؤد

---

(۲) در [بعضی نسخه] بالچوقلیچ (۳) در [بعضی نسخه] اعظم *

بغي خسرو - حكيم علي گيلاني - و حقيقت جنگ فيلان در حضور عرش آشياني - و كيفيت حوضے كه حكيم مزبور ساخته حاكم بيگ داماد اعتماد الدوله - و احوال اچهد روپ سنّاسي حكيم صدرا مسيح الزمان - حبش خان سيدي مفتاح - و احوال بعضے عادل‌شاهيه - حيات خان داروغهٔ آبدار خانه (ق) - حسام‌الدين خان - حكيم حاذق گيلاني - حقيقت خان اسحٰق بيگ (ق) - حسين بيگ خان اوزبک - حسن علي خان بهادر عالمگيرشاهي - و احوال رضي الدين خان - حكيم الملک مير مهدي - و بيان عروض استسقاى محمد اعظم شاه (ق) - حسين خان خويشگي - و احوال شاه بيگ - حميد الدين خان بهادر عالمگيرشاهي (ق) *

۴۴

حرف الخاء - چهل وچهار ترجمه

خضر خواجه خان - و احوال سكندر سور - خواجه جلال الدين محمود - خواجه معظم برادر مريم‌مكاني - خان زمان علي قلي خواجه جهان هروي - خان‌عالم چلمه بيگ - خانخانان منعم بيگ خان جهان حسين قلي بيگ - خواجه شاه منصور شيرازي خداوند خان دكني - خواجه نظام الدين احمد - خواجه شمس‌الدين خوافي - و تحقيق خواف - خواجگي فتح الله (ق) خواجگي محمد حسين (ق) - خواجه جهان كابلي جهانگيري خسرو بے اوزبک - خان اعظم كوكه - و كيفيت فوت سلطان مظفر گجراتي - و ارتداد اكبر پادشاه - خانخانان عبد الرحيم - و احوال

خان بن[۲] مختار خان - دلیر خان داورزي[۳] - دلیر خان عبد الرؤف صبانه (ق) - دیانت خان میر عبدالقادر - داؤد خان و بهادر خان و سلیمان خان (ق) - دلاور خان بهادر (ق) - دیانت خان میر علي‌نقي - دهیراج راجه جی سنگهه سوائي (ق) *

حرف الذال - شش ترجمه

ذوالقدر خان ترکمان (ق) - ذوالفقار خان قراماطو - ذوالفقار خان محمد بیگ - ذوالفقار خان نصرت‌جنگ - ذکریا[۴] خان بهادر هزبر جنگ (ق) - ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان بهادر *

حرف الراء - هشتاد ترجمه

روپسي برادر زادهٔ راجه بهارهمل[۵] (ق) - راجه بهارهمل - رای سرجن هادا (ق) - رای لونکرن کچهواهه (ق) - راجه بیربر راجه تودرمل کهتري لاهوري - و غرایب مستحدثهٔ او - راجه بهگونت داس - راجه مدهکر بندیله (ق) - راجه رام چند بکهیله (ق) - رام‌چند چوهان (ق) - راجه بکرماجیت پتر داس (ق) رای بهوج پسر رای سرجن هادا (ق) - رای درگا سیودیه[۶] (ق) رای رای سنگهه بهورتهیه - و کیفیت قلعهٔ دیوگڈهه[۷] (ق) - راجه

---

(۲) در [اکثر نسخه] بني مختار (۳) در [بعضي نسخه] داورئي - اما گمان برم که داؤد زئي باشد (۴) املائي صحیح زکریا ست بزای معجمه عجب که مولف این نام را در ذال آورده (۵) نسخهٔ [ا] بهارامل (۶) در [بعضي نسخه] سیسودیه (۷) نسخهٔ [ا] آیوگڈهه *

اندرمن دهندهیره (ق) - رام سنگهه ولد کرمسي راٹهور (ق) روپ سنگهه راٹهور (ق) - رستم خان مقرب خان (ق) - راجهٔ انرودهٔ کور (ق) - راجه راجروپ (ق) - راجه رگهوناتهه (ق) رحمت خان حکیم ضیاء الدین - و احوال فوت دارا شکوه و مراد بخش (ق) - راجه تودرمل شاهجهاني (ق) - راو کرن بهورتهیه (ق) - راجه سجان[٢] سنگهه بندیله (ق) - راجه دیبي سنگهه بندیله (ق) - راجه رای سنگهه سیودیه (ق) - راجه رام سنگهه کچهواهه (ق) - رشید خان الهام الله (ق) - راو بهار سنگهه هادا (ق) - رضوي خان سید علي (ق) - رندوله خان غازي (ق) روح الله خان اول پسر دوم خلیل الله خان - روح الله خان خانه زاد خان (ق) - راو دلپت[٣] بندیله - و کیفیت کلاه پوشان فرنگ (ق) - رام‌سنگهه هادا (ق) - رستم دل خان - راجه جهیله رام ناگر (ق) - راجه محکم سنگهه کهتري (ق) - رعایت خان ظهیر الدوله (ق) - روشن الدوله رستم جنگ (ق) - راجه چندر سین (ق) - راجه سلطانجي بنالکر[٤] - راجه گوپال سنگهه کور (ق) راجه ساهوجي بهونسله[٥] (ق) - رکن‌الدوله سید لشکر خان بهادر نصیر جنگ - راجه بیر بهادر (ق) *

---

(٢) یا سبحان سنگهه باشد (٣) در (بعضی نسخه) راو دلیپ (٤) یا نبالگر باشد (٥) در [چند جا] بهوسله نوشته *

شجاعت خان بهادر بهكري (ق) - سعادت خان پور ظفر خان (ق) سيادت خان ميرزين الدين علي (ق) - سيد مظفرخان بارهه و سيد لشكرخان بارهه - سبل سنگهه (٢) سيوديه (ق) - سرافراز خان (٣) پلولي سيد اختصاص خان سيد فيروز خان (ق) - سيد عزت (٤) خان عبدالرزاق گيلاني (ق) - سيد اميرخان خوافي (ق) - سربلند خان خواجه رحمت الله (ق) - سيف خان فقير الله - سيف الله خان ميربحر - سيد عبدالله خان بارهه (ق) - سردار خان چيله و كيفيت نظربند شدن سلطان محمد معظم - سيادت خان سيد اوغلان (ق) - سيدي ياقوت خان حبشي (ق) - سرافراز خان سيد لطيف (ق) - سيد حسين خان بارهه (ق) - سيد رستم خان دكني (ق) - سعد الله خان هدايت الله (ق) - سيد نجم الدين علي خان بارهه (ق) - ستر سال بنديله (ق) - سعادت الله خان (ق) سيف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلير جنگ (ق) - سيف الدوله سيد شريف خان بهادر (ق) - سعد الله خان بهادر مظفرجنگ (ق) سادات خان ذوالفقار جنگ (ق) - سراج الدوله انور الدين خان بهادر ظفر جنگ (ق) *

٥٤
حرف الشين - پنجاه و چهار ترجمه

شمس الدين محمد خان - شاه قلي خان نارنجي (ق) - شاه

---

(٢) در [بعض نسخه] سنبل سنگهه (٣) در [اكثر نسخه] بلولي

(٤) يا عرب خان باشد *

شمشیر خان تربتي - شیخ عبد العزیز خان (ق) - شریف الملک حیدرآبادي - شایسته خان امیرالامرا - شجاعت خان محمد بیگ ترکمان (ق) - شجاعت خان بهادر محمد شاه نام (ق) - شهداد خان خویشگي - شجاع الدوله - و احوال احمد شاه درانی (ق) شجاع الملک امیر الامرا (ق) *

حرف الصاد - نه ترجمه

صادق محمد خان هروي - صادق خان میربخشي - صلابت خان روشن ضمیر (ق) - صفدر خان خواجه قاسم (ق) - صف شکن خان میرزا لشکري (ق) - صف شکن خان محمد طاهر (ق) صفي خان پسر دوم اسلام خان مشهدي - صلابت خان خواجه میر خوافي - صف شکن خان میر صدرالدین (ق) *

حرف الضاد - یک ترجمه

ضیاء الدوله پسر خواجه سعد الدین خان (ق) *

حرف الطاء - دو ترجمه

طیب خواجه جویباري - طاهر خان طاهر شیخ (ق) *

حرف الظاء - دو ترجمه

ظفر خان پسر زین خان کوکه (ق) - ظفر خان خواجه احسن الله (ق) *

٧

حرف الغين - هفت ترجمه

غازي خان بدخشي - و كيفيت اختراع سجده پيش عرش آشياني غيرت خان خواجه كامگار - غالب خان بيجاپوري (ق) - غضنفر خان پسر الله وردي خان - غيرت خان محمد ابراهيم (ق) غازى الدين خان بهادر فيروز جنگ - غازى الدين خان بهادر غالب جنگ (ق) *

١٥

حرف الفاء - پانزده ترجمه

فرحت خان مهتر سكائي (ق) - فتح خان حبشي - و احوال ملك عنبر - فدائي خان ميرظريف - فدائي خان ميرزا هدايت الله فاضل خان آقا افضل (٢) اصفهاني - فيروز خان خواجه سرا (ق) فتح جنگ خان روهله - فاخرخان نجم ثاني (ق) - فيض الله خان پسر زاهد خان كوكه - فتح جنگ خان ميانه - فاضل خان شيخ مخدوم صدر (ق) - فدوي خان محمد صالح و صفدرخان محمد جمال الدين (ق) - فاضل خان برهان الدين - فضائل خان مير هادي - فتح الله خان بهادر عالمگير شاهي *

٢٩

حرف القاف - بيست و نه ترجمه

قرا بهادر خان (ق) - قاسم محمد خان نيشاپوري (ق) - قتلق قدم خان (ق) - قمر خان (ق) - قيا خان كنك - قطب الدين خان اتكه

---

(٢) در [چند نسخه] فاضل *

حرف الميم - يكصد و پنجاه و دو ترجمه

مصاحب بيگ - ملا مير محمد خان شيرواني - مير شاه ابو المعالي - محمد سلطان ميرزا - مهدي قاسم خان - محمد قاسم خان بدخشي - محمد تقي توقبائي (ق) - محمد قلي خان برلاس - مجنون خان قاقشال - مير محمد خان مشهور به خان كلان - معين الدين خان فرنخودي (ق) - مهر علي خان سلدوز (ق) - ميرزا ميرک رضوي خان (ق) - محمد مراد خان پسر امير بيگ (ق) - مظفر خان تربتي - مير معز الملک اكبري - مير علي اكبري موسوي - ميرزا شرف الدين حسين محب علي خان پسر مير نظام الدين علي (٢) - معصوم خان فرنخودي مير گيسوی خراساني - مخدوم الملک عبد الله - و احوال شيخ حسن علائي - مير زاده علي خان (ق) - ميرزا فولاد بيگ پسر خدا داد برلاس - و مجملے از احوال ملا محمد تتوي - ميرزا سليمان - محب علي خان رهتاسي - مير ابو تراب گجراتي - مير شريف آملي - و تحقيق مردم نقطويه - مير مرتضى سبزواري معصوم خان كابلي - ميرزا مظفر حسين صفوي - ميرزا جاني بيگ ارغون - و احوال صوبهٔ تتّهه - ميرزا يوسف خان رضوي مادهو سنگهه كچهواهه (ق) - مير حسام الدين - مخصوص خان برادر خرد سعيد خان چغتا (ق) - مير معصوم خان

(٢) در [چند نسخه] لفظ علي نيست *

شمس (ق) - مرشد قلي خان خراساني - و كيفيت دهاز و دكن
ملتفت خان - معمور خان مير ابوالفضل - مكند سنگهه هادا (ق)
معتمد خان محمد صالح خواني (ق) - مبارک خان نيازي
ميرزا ابو سعيد - مصطفى خان خوافي - ميرک شيخ هروي
مانو جي و پرسو جي - ملا علاء الملک - مير جمله (۲) معظم خان
و احوال سلطان شجاع - و كيفيت جنگ بهادر و آسام - ميرزا نودر
ميرزا ابو المعالي - محمد صالح خان ترخان - ملا احمد نايته
و تحقيق نوايت - مخلص خان قاضي نظاما (ق) - ميرزا راجه
جي سنگهه كچهواهه (ق) - محمد قلي خان بهوسله - ميرزا سلطان
صفوي - ميرزا مكرم خان صفوي - ميرزا خان منوچهر - مهابت
خان لهراسپ - مبارز خان مير كل - مرتضى خان سيد شاه
محمد (ق) - مهاراجه جسونت سنگهه راتهور - مير سيد محمد
قنوجي - و حكايت شيخ محمدي - ملتفت خان مير ابراهيم حسين
محمد امين خان مير محمد امين - مختار خان شمس الدين
مغل خان بلخي - محمد علي خان خانسامان - مهابت خان
حيدرآبادي - موسوي خان مير (۳) معز - محمد بديع سلطان (ق)
مصطفى خان كاشي - و حكايت آمدن محمد اعظم شاه نزد
خلد مكان (ق) - مخلص خان عالمگيري - مرتضى خان سيد

---

(۲) در [بعضي نسخه] مير محمد سعيد مير جمله معظم خان (۳) در [بعضي نسخه] ميرزا معز*

۱۵

حرف النون - پانزده ترجمه

نیابت خان عرب (ق) - نور قلیچ (ق) - نقیب خان میر غیاث الدین - نورالدین قلي (ق) - نظر(۲) بهادر خویشگي - نجابت خان میرزا شجاع - نوازش خان عبدالکافي - نامدار خان (ق) ناصر خان محمد امان (ق) - نصیر الدوله صلابت جنگ (ق) نظام الملک آصف جاه - نظام الدوله ناصر جنگ - نجیب الدوله شیخ علي خان بهادر (ق) - نجیب الدوله نجیب خان (ق) نظام الملک نظام الدوله آصف جاه *

۵

حرف الواو - پنج ترجمه

وزیر جمیل (ق) - وزیر خان هروي - وزیر خان مقیم نام (ق) وزیر خان حکیم علیم الدین - وزیر خان محمد طاهر *

۶

حرف الهاء - شش ترجمه

هاشم خان پسر قاسم خان (ق) - هادي داد خان (ق) هوشدار خان - هزبر خان خلف آله وردي خان (ق) - همت خان میر عیسی - همت خان سپهدار خان *

۸

حرف الیاء - هشت ترجمه

یوسف محمد خان کوکلتاش (ق) - یوسف خان کشمیري (ق) یوسف خان ولد حسین خان تکریه (ق) - یعقوب خان بدخشي (ق)

---

(۲) در [چند جا] نذر بهادر بذال معجمه نوشته *

ازین جهت در حضور پادشاه باسمٰعیل خوس ملقب گشته - و پس ازانکه پادشاه خود متوجه ملک بدخشان گردید روز جنگ با میرزا کامران مشار الیه دستگیر شد - و بشفاعت منعم خان جان‌بخشي یافته سپرد او شد - و در یورش هندوستان همراه رکاب خسرواني بود - و پس از فتح دهلي بهمراهی شاه ابوالمعالي بجانب لاهور نامزد شد - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

* امتبار خان ناظر *

خواجه عنبر نام خواجه سرای مقرب فردوس‌مکاني بود - در سالے (که همایون پادشاه عزیمت عراق مصمم نموده از متصل قندهار روانه شد) او را با جمعے دیگر بنابر آوردن هودج مریم مکاني رخصت فرمود - او رفته خدمت پسندیده بجای آورد - و در سنه (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو هجري او در کابل بحضور رسیده ادراک سعادت ملازمت نمود - پادشاه اورا در خدمت شاه زاده محمد اکبر تعین فرمود - و پس از انتقال جنت آشیاني اکبر پادشاه او را روانهٔ کابل فرمود - که محمل مریم مکاني والدهٔ پادشاه را بحضور آورد - چنانچه در سال دوم جلوس او در رکاب مریم مکاني بشرف ملازمت امتیاز اندوخت - و بعد چندے بحکومت دهلي عام افتخار افراخته درانجا درگذشت *

* افضل خان *

خواجه سلطان علي نام - ابتدا در سرکار جنت آشیاني باشراف

بقصد محاربهٔ هيمو بسهرند (۲) رسيده بود) پيوستند بيرام خان تردي بيگ خان را فرصت نداده از هم گذرانيد - و خواجه را با مير منشي (كه گمان نفاق و زرداري ميداشت) نظربند نمود - و پس ازان خواجه با مير منشي فرار نموده سفر حجاز اختيار كرد - و در سال پنجم اكبري بشرف آستان بوس استسعاد يافتند - و مورد افضال عرش آشياني شده بپايهٔ والاى امارت و منصب سه هزاري مرتقي گرديد - مآل كار او و تاريخ فوتش بخطر شيرازه بند اين پريشان اوراق نرسيده *

* ادهم خان كوكه *

پسر خرد ماهم انكه است - كه بفزوني عقل و درستي اخلاص نسبت قوي بعرش آشياني داشت - از زمان آسايش گهواره تا آرايش تخت بدوام ملازمت و وفور اعتبار و كثرت محرميّت و اعتماد ممتاز بود - در برهمزدگي دولت بيرام خان شريک غالب گشته تمشيت مهام ملكي و مالي از پيش خود گرفت - و با آنكه منعم خان وكيل السّلطنت هم شد باستقلال تمام بكارها مي پرداخت - ادهم خان از اُمراى پنج هزاري ست ابتدا بمحاصرهٔ مانكوت در ركاب پادشاهي به بهادري و راد مردي بلندنامي اندوخته - آن قلعه ايست در كوهستان (۳)

---

(۲) نام سابقش موهند است - در زمان اكبر شاه بسهرند زبان‌زد روزگار گشت (۳) نسخهٔ [ب] دلاوري - و راد مردي بمعنىٔ دلاوري ست *

و هشت هجري اورا با پير محمد خان شرواني و اُمراء ديگر بتسخير ولايت مالوه (كه بيداد گري و مدهوشي باز بهادر مكرر بعرض رسيده بود) تعين نمودند - چون بنواحي سارنگ‌پور (كه مستقرّ او بود) پيوست باز بهادر از مستي و بيهوشي (كه شب و روز درين كار بود) اندكے بخود آمده در مقام پيكار نشست - پيوسته از طرفين دلاوران رزم آزموده بر آمده لوازم نبرد بجا مي‌آوردند - تا روزے چپقلشے عظيم بميان آمد - باز بهادر شكست خورده بجانب خانديس فرار نمود آدهم خان بسرعت شتابان خود را بسارنگپور رسانيده تمام اموال و اسباب او را با پاتّران و كنيزان (كه نغمهٔ حسن و حسن نغمهٔ ايشان در آفاق امتياز (٢) و اشتهار داشت) متصرف شد - و ازين كاميابي و حصول خزائن و دفائن و امتعهٔ نفيسه (كه اندوختهٔ سالها بود) كلاه نخوت او كج شد - و نشهٔ (٣) غرورش افزود هر چند پير محمد خان نصيحت‌كرد سودمند نيفتاد - مملكت مالوه باُمرا تقسيم كرده چند زنجير فيل از جملهٔ غنائم همراه صادق خان ارسال حضور نمود - و خود بعيش و عشرت مشغول گشت - بخاطر عرش آشياني گران رسيد - اصلاح او اهم دانسته در شازده روز از آگره ايلغار فرمود - و بيست و هفتم شعبان

---

(٢) نسخهٔ [ج] انتشار و اشتهار داشت (٣) در فارسي نشه مي‌نويسند - اما اين لفظ كه عربي ست در اصل نشوة است *

مصالحت ملکي حکومت مالوه به پیرمحمد خان باستقلال مقرر شد و ادهم خان حسب الطلب بحضور رسید *

چون شمس الدین محمد خان اتکه بقرب و اعتبار لوای تفوّق و برتري افراخته در جمیع امور خلافت دخل تمام داشت این مدهوش جواني و سیه مست دولت همواره برو حسد بردے - منعم خان خانخانان (که گرفتار همین بیماري بود) همواره بکهنه عیاري آن مغرور تهور و مغلوب خشم را بفتنه و غدر تحریک مینمود تا آنکه دوازدهم رمضان سال هفتم در دولتخانهٔ پادشاهي اتکه خان و منعم خان با اُمرای دیگر مشغول مهمات سلطنت بودند - ادهم خان بے اعتدالانه با جمعے از خود بے اعتدال تر رسید - همه بتعظیم برخاستند - اتکه خان نیم قیامے نمود - آن بے محابا دست بخنجر کرده متوجه اتکه خان شد - و اشاره بهمراهان کرد - بزخمهای جانگزا کار آن آقسقال دولت تمام کردند و پس ازان ادهم خان بے باکانه شمشیر در دست گرفته متوجه محل سرا شده بر ایوان مرتفع (که بر دور محل خاصه بود) برآمد - غوغا بلند گشت - عرش آشیاني از خواب بیدار شده از دیوار قصر سر بر آورده استکشاف احوال نمودند و بخشم و غضب شمشیر گرفته برآمدند - همین که ادهم خان بنظر آمد فرمودند که اي بچهٔ لاده اتکهٔ مرا چرا کشتي آن گستاخ پیش دویده دستهای عرش آشیاني گرفت - و گفت

نکرد - لیکن رنگ از رو رفت - و دل بهزاران زخم مجروح گشت - پادشاه نظر بر قدم خدمت او بتسلی خاطرش پرداخته رخصت خانه فرمودند - آمده بسوگواري نشست - و مرضے که داشت رو بتزاید آورد - و بعد ازین واقعه بچهل روز بدار بقا شتافت - عرش آشیاني مشایعت نعش او نموده رقّتها کردند و باعزاز و احترام روانهٔ دهلي ساخته عمارت عالي حسب الحکم بر مزار ماهم انگه و ادهم خان اساس یافت *

* اشرف خان میر منشی *

محمد اصغر نام - از سادات حسینی مشهد مقدس است و صاحب طبقات اکبري او را از سادات عرب شاهي شمرده یحتمل که بنابر عموم و خصوص تباینے درین کلام نباشد - اما آنچه علامي شیخ ابو الفضل اورا سبزواري نوشته لامحاله از تحریفات نسخه نویسان است - در فن انشا و دقائق سخن ید طولی داشت و سر موئے از دقت یابي و موشگافي فرو نمي‌گذاشت - و در خطاطي و خوش نویسي بهفت قلم آستاد - خصوص در تعلیق و نسخ تعلیق سرآمد روزگار و یگانهٔ دهر بود - علم جفر را با عمل ورزیده - در ملازمان جنت‌آشیاني انسلاک یافته بمزید قرب و عزت درجهٔ اعتبار پیموده بخطاب میرمنشي امتیاز یافت - و پس از فتح هندوستان بخدمت میرعرضي و میر مالي اختصاص گرفت - و در قضیهٔ تردي بیگ خان (که با هیمو بقال درسواد

* این خلعت بندگي که شد پاره ز جرم *
* از راه کرم برشتهٔ عفو بدوز *

و در تاریخ آبشخورے (که مولانا میر در دار الخلافهٔ آگره بنا کرده) گفته * * نظم *

* در راه خدا کرده بنا ملا میر *
* چاهے ز برای نفع مسکین و فقیر *
* گر تشنه لبے بپرسد از سال بنا *
* گوئي آبے ز بقعهٔ خیر بگیر (۲) *

پسرش میر مظفر نیز در عهد اکبري بمنصب مناسب پایه افزای روزگار خود گشته در سال سي و هشتم بحکومت ولایت اودهه مي پرداخت - حسیني و برهاني نبائر اشرف خان در درر اعلی حضرت بمنصب قلیل سرافرازي داشتند *

* ابراهیم خان اوزبک *

از امرای جنت آشیاني ست - در سال فتح هندوستان اورا همراه شاه ابو المعالي بلاهور تعین کردند - که اگر سکندر سور از کوهستان برآمده دست اندازي در ممالک پادشاهي نماید تدارک آن باحسن وجوه بظهور رسد - پس ازان خان مزبور سرهرپور مضاف جونپور بجایگیر یافته همواره با علي قلي خان (۳)

---

(۲) نسخهٔ [ج] گوید (۳) در [بعضے نسخه] نرهرپور - و در [بعضے] به سرهرپور مضاف جونپور جایگیر یافته *

اکبري سلسله جنبان بغي و عدوان گشتند خان مذکور باتفاق سکندر خان بجانب اردهه شتافت - و چون سکندر خان راه بنگاله گرفت خان مزبور بوساطت خانخانان بعفو (٢) جرائم مشمول عواطف گشته داخل متعینان خانخانان گردید - تاریخ فوتش بنظر نیامده - پسرش اسمٰعیل خان است که علي قلي خان زمان قصبهٔ سندیله در جایگیر او داده بود - چون سال سیوم اکبري قصبهٔ مزبور بجایگیر سلطان حسین خان جلایر از حضور مقرر شد او در عمل دادن ایستادگي بمیان آورد - پس ازانکه بزور گرفت فوجے از خان زمان آورد - و جنگے کرده شکست یافت *

* آصف خان خواجه عبدالمجید هروي *

از فرزندان شیخ ابوبکر (٣) تایبادي ست - که از صاحب کمالان وقت بود - امیر تیمور چون در سنه (٧٨٢) هفت صد و هشتاد و دو بتسخیر هرات (که در تصرف ملک غیاث الدین بود) رو آورد بتایباد رسیده کس نزد شیخ فرستاد - که چرا به تیمور ملاقات نمي کني - گفت مرا با او چه کار - امیر خود رفت و بشیخ گفت - چرا ملک را نصیحت نکردي - جواب داد نصیحت کردم نشنید - خداى تعالى شما را برو گماشت - اکنون شما را نصیحت میکنم بعدل - اگر نشنوید دیگرے را بر شما

---

(٢) نسخهٔ [ا] بعفو تقصیرات مشمول (٣) نسخهٔ [ب] ابهادي - و در [بعض نسخه] تابهادي *

پسر خود) پناه برده در مقام فتنه انگیزي در آمد - آصف خان در سال هفتم براجه رام چندر والی آنجا پیغام برگذارد - که در سلک خراج‌گذاران ممالک محروسه درشده مخالفان را بسپارد راجه از سر مایگی نخوت و غرور باتفاق آن مخاذیل آمادهٔ پیکار گردید (۲) - آصف خان چیره دستیها نموده پناه بردها را بقتل رساند - و راجه هزیمت یافته بقلعهٔ باندهو (که مستحکم‌ترین قلاع آن ولایت است) متحصن گشت - آخر بوسیلهٔ قبول بندگی درگاه و باستشفاع راجهائے (که مقرب بساط سلطنت بودند) حکم عدم مزاحمت باحوال راجه بآصف خان رسید خان مذکور دست ازان باز داشت - لیکن ازین فتح قوت و مکنتے تمام بهم رسانیده داعیهٔ تسخیر گڈهه پیش گرفت چه جنوبی ولایت پنه ملکے ست وسیع مشهور بگونڈوانه - صد و پنجاه کروه طول - و هشتاد کروه عرض - گویند در باستانی زمان هشتاد هزار قریهٔ آبادان داشته - سکنهٔ آن گونڈ - که قومے ست فروتر - و اهل هند زبونش شمرند - پیشترچندین راجها بسر مي‌بردند - درینوقت ریاست آنجا برانی درگاوتي نام زنے رسیده - که بوفور شجاعت و حسن تدبیر و بسیاری داد و دهش تمام ملک را یک قلمه ساخته - و گڈهه بلدهٔ عظیم آن ملک است و کتنگه نام موضعے که بانضمام آن شهرت دارد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] سرکشي *

و دفائن بر اکثر ممالک مزیت داشت - و بیر ساه مستحکم ساخته بود) روی توجه آورد - و پس از آریزش چون بیرساه مردانه فرو رفت قلعه مفتوح گردید - و بعد ازین فتح (که سرآمد فتوحات آصف خان بود) صاحب جواهر و خزائن بیقیاس شده نخوت و غرور را بخود راه داد - و بیراه روی پیش گرفت - از هزار فیل غنیمت دو صد فیل بحضور فرستاد - اما سال دهم (که خان زمان شیبانی باتفاق امرای اوزبکیهٔ شرقی علم بغی برافراشته مجنون خان قاقشال را در قلعهٔ مانکپور محصور ساخت) آصف خان با پنج هزار سوار بکمک رسید - و چون عرش آشیانی باطفای نایرهٔ آن فساد بدان ناحیه پیوست او شرف ملازمت دریافته (۲) نفائس غنائم گذهه پیشکش نموده مجلای سپاه بنظر درآورد - و بتازگی مشمول عواطف گشته بتعاقب فیهٔ باغیه نامزد شد - لیکن متصدیان سلطنت (که چاشنه خور رشوتهای او شده بودند) دریغوقت از راه طمع و حسد ذخیره اندوزی و خیانت ورزی او برمز و ایما میگفتند سخن سازان دو ریه یکی را هزار ساخته بآصف خان میرسانیدند و او دل بای میداد - تا بیستم صفر (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه حفظ مرتبهٔ خود نکرده بتوهم واهی گریخت - و در سال یازده (که مهدی قاسم خان بحکومت گذهه تعین شد) آصف خان بهزاران (۳) حسرت دل ازان ملک برداشته با وزیر خان برادر خود حسب الطلب

(۲) در [اکثر نسخه] ملازمت دریافته (۳) نسخهٔ [ب] خرابی •

(که عرش آشیاني بر سر خانزمان و بهادر خان ایلغار فرموده آنها را علف تیغ بیدریغ ساخت) درین جنگ آصف خان مراتب جانفشاني بکمال فدویت بتقدیم رسانید - و در سنه (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج پرگنهٔ بیاک از تغیر حاجي محمد خان سیستاني بجاگیرش مقرر شد - که سرانجام خود نموده در مهم رانا اودیسنگهه منقلای لشکر فیروزي باشد - چون در اواسط ربیع الاول سنه مذکور عرش آشیاني از آگره بمالش رانا نهضت نمود رانا قلعهٔ چیتور را بجیمل نامے (که سابق در قلعهٔ میرتهه بود) سپرده خود بزوایای کوهستان متواري گشت - آصف خان در محاصرهٔ آن قلعهٔ استوار (که بر فراز کوهے ست - و ارتفاعش قریب بیک کروه - و آن کوه میان دشت مسطحے ست که بلندي و پستي (۴) مطلقا ندارد - و از پایان دورش شش کروه - و جائیکه دیوار است سه کروه - و سوای حوضهای بزرگ و سنگین که از آب باران پر میشود چشمهٔ آبے بالا نیز هست) مصدر خدمات شایسته و مورد کارهای دست بسته گردید - پس ازان (که بعد از چهار ماه و هفت روز محاصره بیست و پنجم شعبان سنه مزبور سال دوازدهم اکبري قلعه مفتوح شد) تمام سرکار چیتور بجاگیر آصف خان مقرر گشت *

---

(۴) نسخهٔ [ا ب] بلند و پستي *

گردیدات پسندیده بخطاب خان‌عالم عام افتخار افراشت *

چون خضر خواجه خان حاکم پنجاب از پیش زري سکندر خان سور (که مدعی ملک بود) برگشته در لاهور باستحکام برج و باره همت گماشت و او تحصیل آذوقایت را مفت وقت دانسته سرگرم اجتماع مردم گردید عرش آشیاني عجالة الوقت سکندر خان را سیالکوت و آنحدود در جاگیر داده بر جناح استعجال روانه فرمود که اعتضاد خضر خواجه خان باشد - و پس ازان بتیولداری اوده کامیاب گردید - چون آرام و آسایش شوره مزاجان واقعه طلب در فساد انگیزي و فتنه پژوهي میباشد دهم سال اسباب طغیان سرانجام داده راه سداد واگذاشت - اشرف خان میرمنشي از بارگاه سلطنت تعین شد که مستمال تفقدات ساخته بحضور بیارد - او چندے بلیت و لعل گذرانیده نزد خان زمان شتافت - و باتفاق یکدیگر رایت بغي برافراخته هر یک بناحیهٔ دستمایهٔ آشوب گشتند - چنانچه اسکندر خان با بهادر خان شیباني یکتائي گزیده در نواحی خیرآباد با میر معزالملک مشهدي (که از جانب پادشاه بمالش آن طایفهٔ ناسپاس تعین شده بود) عرصهٔ کارزار برآراست هر چند آخرها بهادر خان چیره دستي یافت اما اسکندر خان اول جنگ شکست خورده آوارهٔ دشت هزیمت گردید - و در سال دوازدهم (که خانزمان و بهادر خان بار دیگر محرک سلسلهٔ بغي و فساد گشتند) اسکندر خان را (که نیز در اودهه دم نخوت میزد)

از اعتدال طبعي بيرون رفته بر بستر بيماري افتاد - تا دهم جمادي الاول سنه (۹۸۰) نه صد و هشتاد تار و پود هستي او گسيخت از أمراى سه هزاري بود *

* الغ خان حبشي *

از غلامان سلطان محمود گجراتي ست - در سلطنت او اعتبار يافته بمرتبهٔ سرداري رسيد - عوش آشياني در سال هفدهم جلوس (كه متوجه احمد آباد بود) خان مذكور با جمعيت خود باتفاق سيد حامد بخاري پيش از امراى ديگر آمده استلام سدهٔ سلطنت نمود - و سال هيزدهم به تيول مناسب سرافراز گرديد و سال بيست و دوم بهمراهي صادق خان به تنبيه راجه مدهكر بنديله زميندار اوندچه تعين گشته در روز نبرد آثار جلادت بظهور آورده چپقلشهاى مردانه كرد - و سال بيست و چهارم [چون راجه تودر مل وغيره براى دفع فتنهٔ عرب (كه آخرها به نيابت خان مخاطب گشته - و دران سال در مضافات صوبهٔ بهار گرد فساد انگيخته بود) مرخص شده] او نيز باتفاق صادق خان بكمك راجهٔ مذكور مقرر شد - و در گوناگون ترددات شريك خان مزبور بود - در جنگے (كه چينهٔ باغي كشته شد) سردارى جرانغار تعلق باو داشت - و مدتها تعينات صوبهٔ بنگاله بود تا آنكه درگذشت پسرانش بجاگيرات سرافراز گرديده درانجا بسر مي برند *

(۲) در [بعضے نسخه] چينه - و در [بعضے نسخهاى اكبرنامه] خبيطه *

بپذیرائی ملتمس او اعتماد خان (که معتمد نیک اندیش بود) مامور گردید - چون نزدیک بقلعهٔ آسیر رسید میران مبارک شاه باکرام و احترام بدرون قلعه برده آن عفیفه را با جمعی از اعیان ولایت خود و سرانجام گزیده روانه ساخت - اعتماد خان وقتی (که عرش آشیانی از ماندو مراجعت بآگره فرموده) در نخستین منزل شرف آستانبوس دریافت - پس ازان مدتے بهمراهی خانخانان منعم و خانجهان ترکمان تعین بنگاله بوده بصدور مردانگی و شگرف پرستاری نفس (۲) نیکو خدمتی می افزود چون بحضور رسید ازانجا (که بعدالت پژوهی و کار شناسی اتصاف داشت) در سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار از انتقال سید محمد میر عدل بحکومت بهکر از حدود دیبالپور مالوه دستوری یافت - و از کار طلبی لشکر بصوب سیهوان برده چهره دستی نمود - و بمصالحت باز گشت *

چون کامیابی و مقصود آرائی بیشترے را سر رشتهٔ خرد از دست برد [خامه این طایفه را (که در حقیقت ببدهنجاری و هرزه درائی مفطور اند) چه آزمون کاران دانشور چنان برگذارند که جز آدمی هر جاندارے را که خصی کنند ازان سرکشی فرو نشیند و مردم زاد را بر افزاید] اورا غرور افزوده از زیردستان اعتبارے نگرفته پیوند دلها در نظر نیاورد - و با سکنه و مخادیم آنجا

---

(۲) در [بعضے نسخه] نقش *

سهروردي ست - که از کمال اشتهار و نهایت کمال محتاج بیان و توصیف نیست - او در نسب به محمد بن ابي بکر الصدیق میرسد - و در تصوف انتساب بعم خویش شیخ نجیب الدین سهروردي دارد - جامع علوم ظاهر و باطن و شیخ الشیوخ بغداد بود - و صاحب تصانیف رایقه (۴) - مثل عوارف المعارف در سنه (۶۳۳) ششصد و سي و سه یا دو برحمت حق پیوست خواجه غیاث الدین علي بطلاقت لسان و کسب کمال اتصاف داشت - و خالي از جلادت و پردلي نبود - چون بهندوستان وارد گردید برهنموني بخت سعید مشمول عنایت عرش آشیاني گشته به بخشیگري امتیاز یافت - و چون در سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک در ایلغار نه روزه گجرات و محاربه با شورش افزایان آنجا (که میرزا کوکه را در احمد آباد محاصره داشتند) خدمات مستحسنه بتقدیم رسانیده بود بخطاب آصف خان سر افتخار بر افراخت - و هنگام معاودت الویه ظفر طراز پادشاهي بدارالخلافه او را بجهت تمشیت مهمات بخشیگري آن صوبه (که باستصواب میرزا کوکه در رفاه و اصلاح سپاه کوشد) مامور ساخت - و در سال بیست و یکم بصوب ایدر (که مضاف صوبهٔ احمد آباد گجرات است) با جمعي از امرا تعین شد - که آن سرزمین را از خس و خاشاک

---

(۴) در [بعض نسخه] لایقه .

سلطان خسرو گرفتار گردید و جنت مکاني روزے چند حوالهٔ آصف خان میرزا جعفر فرمود نور الدین (که پسر عم آصف خان میشد) تنها پیش خسرو رفته صحبت میداشت - و قرار داده بود که هرگاه قابو بدست افتد از قید برآورده کامروا گرداند پس ازان (که خسرو حوالهٔ اعتبار خان خواجه سرا شد) نور الدین هندوئے را (که نزد خسرو میرفت) همراز گردانیده هر کرا از فدائیان خسرو در مي آورد بآن هندو نوشته میداد تا در پنج شش ماه قریب چهار صد کس هم عهد و پیمان گشته خواستند که در اثنای راه قصد جنت مکاني نمایند - اتفاقا یکے از رفقا بتقریب کیبیده (۲) خواجه ویسي دیوان شاه زاده سلطان خرم را ازین ماجرا آگهي داد - او فورا بشاهزاده اظهار نموده بجنت مکاني رسانید - همان زمان باحضار آن خون‌گرفتها حکم شد نور الدین و محمد شریف پسر اعتماد الدوله را با چندے دیگر بر دار کشیدند - و طومار اسم نویسی آنها را (که از پیش هندوی اعتبار خان بر آمده) بالتماس خان جهان لودي ناخوانده در آتش انداختند - و الّا کس بسیارے جیاسا میرسیدند *

* اعتماد خان گجراتي *

از غلامان هندی سلطان محمود والی گجرات بود - چون

---

(۲) نسخهٔ [اب] کبیده - و هر دو صحیح است *

مشورت قتل او میکرد - اعتماد خان آگهي یافته پیش دستي نموده
از میان برداشت - و در سنه (۹۶۹) تهمتن و شصت و نه
طفلی ننهو (۲) نام را (که ازان طبقه نبود) بحضور اُمرا آورده قرآن
برداشت - که این پسر صلبی سلطان محمود است - مادرش
آبستن بود - سلطان بمن سپرد - که اسقاط حمل نمایم - لیکن
پنج ماه سپري گشته بود - بدان قیام ننمودم - ناچار اُمرا تصدیق
نموده بسلطان مظفر ملقب ساخته بسلطنت برداشتند - و وزارت
بر نهج سابق باعتماد خان باز گردید - اما مملکت را اُمرا میان
خودها تقسیم کرده هریکے مستقل گشت - و با هم در افتاده
غالب و مغلوب یکدیگر بودند *

چون اعتماد خان سلطان را باختیار خود نگاه میداشت
چنگیز خان پسر اعتماد الملک غلام ترک دم استقلال زده
با اعتماد خان بر سر این (که اگر سلطان مظفر فی الواقع پسر
سلطان محمود است چرا اورا مطلق العنان نمي‌سازي) بتنازع
برخاست - و آخر باعانت مرزایان باغیه (که از عرش آشیاني گریخته
بار پیوسته بودند) بر سر اعتماد خان لشکر کشید - او بے استعمال
سیف و سنان سلطان را گذاشته بدرنگرپور شتافت - پس از چندے
الف خان و چچهار خان (که از اُمرای حبشیه بودند) سلطان را
آورده باعتماد خان سپردند - و خود جدا شده باحمد آباد بچنگیز

(۲) در [بعضے نسخه] نتهو *

دران نواحي سراسیمه میگشت) دستگیر مردم پادشاهي گردید اعتماد خان با دیگر اُمرای گجرات دل در دولتخواهي بسته وجوه دراهم و رؤس منابر را بنام اکبري مزین ساخته با امیران و سرداران آندیار باستقبال برآمده ملازمت حاصل نمود چون چهاردهم رجب این سال بلدهٔ احمد آباد بقدوم پادشاهي رونق گرفت برده و چانپانیر و سورت به تیول اعتماد خان و دیگر اُمرا قرار یافت - آنها استیصال میرزایان بر ذمهٔ کاردانی خود گرفتند - چون پادشاه بسیر دریای شور متوجه گردید اُمرای گجرات (که بعذر سرانجام اسباب در شهر توقف نمودند) چون مدتے خلیع العذار بسر برده بودند دانستند که دیگر محال است که بدستور سابق تسلطے بهم رسد - در فکر گریز افتادند - اختیار الملک گجراتي از همه سبقت جسته فرار گزید - ناگزیر دولتخواهان پادشاهي اعتماد خان را با دیگران بحضور آوردند - اورا از نظر انداخته چندے حوالهٔ شهباز خان شد (۲) - و در سال بیستم بتازگي مشمول عواطف فرموده ریاست دربار معلی مفوض بدر گشت - که آنچه از نقیر و قطمیر فیصل یابد (خصوص معاملهٔ جواهر و مرصع آلات) بدیده وری او قرار گیرد - و در سال بیست و دوم چون بقافله سالاری میر ابوتراب گجراتي مردم روانهٔ حجاز شدند اعتماد خان (که از دیرباز آرزوی طواف اماکن شریفه داشت) نیز رخصت

(۲) در [بعضے نسخه] نموده ۰

انقطاع را روزے چند باز باید داشت - یا لختے خزیده برکشاده چارهٔ شورش آنها نمود - یا هنوز که هنگامهٔ ناسپاسان فراهم نیامده بچستي و چالاکي کار آنها بانجام باید رسانید هیچ کدام نپذیرفته گفت - فتنه را نوکران او بنیاد کرده اند - او خواهد نشاند - یا جواب خواهد گفت - چون سلطان مظفر بآشوب گرایان پیوست و آتش فتنه شعله‌ور گشت ناگزیر اعتماد خان ببرگردانیدن شهاب الدین احمد خان (که تا قصبهٔ گدهي بیست کروهی احمد آباد راه سپرده بود) شتافت - اگرچه خیر اندیشان گفتند (که درین شورش که غنیم بدوازده کروه رسیده شهر را پرداختن کار آسان را برخود دشوار کردن است) سودمند نیامد *

سلطان مظفر شهر را خالي پنداشته جلو ریز آمده متصرف گشت - و جمعیتے فراهم آورده آمادهٔ پیکار گردید و بمجرد تقارب هنوز کارزار دست نداده بود که بیشترے از همراهان شهاب الدین احمد خان جوش بحقیقتي زده راه بیوفائي سپردند - و سخت سراسیمگي رو آورد - اعتماد خان و شهاب الدین احمد خان به پتن شتافته متحصن گشتند و خواستند که ازین ملک برکناره شوند - ناگاه بارهٔ کمکي سپاه و برخے مردم از غنیم جدا شده در رسیدند - اعتماد خان از پیشین حال پندے گرفته زرها داده سرگرم خدمت گردانید

* هم علم را بقوت عقلش سر قدر *

* هم عقل را بشوکت علمش علوّ شان *

عادل شاه بیجاپوري بهزاران خواهش از شیراز بدکن طلبید و وکیل مطلق خود ساخت - پس ازانکه روزگارش سپري شد سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود و یک بفرمان طلب عرش آشیاني بفتحپور رسید - خانخانان و حکیم ابو الفتح پذیرا شده بملازمت آوردند - و باصناف نوازش پادشاهي اختصاص یافته در کمتر زماني بدولت مصاحبت و پایهٔ قرب و منزلت برآمد - و بخدمت صدارت امتیاز گرفت - دختر مظفر خان تربتي بازدواجش در آوردند - گویند بسه هزاري منصب رسید و در جشن سر آغاز سال سیم بامین الملکي بلند رتبه گردید - حکم شد که راجه تودرمل مهمات ملکي و مالي بصوابدید میر رو براه کند - و کهن معاملها (که از زمان مظفر خان تشخیص نیافته) بانجام رساند - میر فصلے چند (که متضمن کفایت سرکار و رفاه رعایا بود) بر گذارد - پذیرفته شد - و در همین سال بخطاب عضد الدوله ناموري اندوخته برهنمونی راجي (۴) علي خان موزبان خاندیس دستوري یافت - ازانجا بناکامي برگردیده بخان اعظم (که بتاخت ولایت دکن و مالش سران آندیار تعین شده بود) پیوست - چون او با شهاب الدین احمد خان و دیگر کمکیان

---

(۴) در [بعضے نسخه] راجه علي خان *

گه تواند شناخت - اگر بدست فرنگ افتادے و همگي خزائن در برابر خواستے بآرزوی این سودا فراوان سود کردمے - و آن گرامي گوهر را بس ارزان اندوختمے (۲) * نظم *

* شهنشاه جهان را در وفاتش دیده پر نم شد *
* سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد *

شیخ فیضي در مرثیهٔ او قصیدهٔ غرّا گفته - این چند بیت ازانجا ست * نظم *

* هرگز نمرده اند و نمیرند اهل دل *
* حرفے ست نام مرگ برین قوم ترجمان *
* بر قد روح پیرهنے بیش نیست تن *
* گیرد چو کهنه گشت سپهر کهن ستان *
* بارے ست برحیات و غبارے ست برنشاط *
* پوشیدن لباس کهن بر توانگران *
* لیکن کریم کیست درین قحط سال جود *
* کو جامه کهنه ناشده بخشد بناتوان *

در طبقات آورده که امیر فتح‌الله (با آنکه در جمیع علوم عقلي و نقلي در ایران و هند بل در ربع مسکون قرین خود نداشت) از نیرنجات و طلسمات ماهر بود - آسیائے ساخته که خود حرکت میکرد - و آرد میشد - و آئینهٔ درست کرد که از دور

(۲) نسخهٔ [ج] گوهر گرامي را *

و سال و ماه شمسی حقیقي شد - و کبیسه از میان برافتاد و نام ماه و روز فارسي بحال خود ماند *

* اسمٰعیل قلی خان ذوالقدر *

برادر خرد حسین قلي خان خانجهان از اُمرای اکبري ست در جنگ جالندهر چون بیرام خان شکست خورده برگشت مردم پادشاهي بتعاقب پرداخته اسمٰعیل قلي خان را زنده بدست آوردند - و پس از انکه برادرش نوازش یافت او نیز بعاطفت پادشاهي اختصاص گرفته بهمراهی برادر مصدر کارها میشد و چون خانجهان در صوبه‌داری بنگاله رخت هستي بربست او با اموال و اسباب برادر بحضور رسیده مورد الطاف گردید - و در سال سیم بمالش الوس بلوچ (که راه سرتابي سپرده مراسم اطاعت و پرستاري بجا نمي‌آوردند) مامور شد - چون ببلوچستان در آمد لختے بومیان تمرد پیش گرفته زود زینهاري گشتند - و سران آن طایفه غازي خان و وجیه (۲) و ابراهیم خان دولت ملازمت دریافتند - از پیشگاه خلافت آن آباد ملک بآنها باز گردید و در سال سي و یکم (که راجه بهگونت داس را بعلت جنون از حکومت زابلستان برگردانیدند) اسمٰعیل قلي خان بجایش قرار یافت - اما او از گرم بازاري خام آرزوها بمیان آورده از نظر افتاد - حکم شد که برکشتي نشانده از راه بهکر روانهٔ حجاز

(۲) نسخهٔ [ا] و جهیه - و نسخهٔ [ج] و جهنیه *

سي و نهم بكالپي كه در تيولش بود دستوري يافت - تا بآبادي جاگير در كوشد - و در سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۶) هزار و پنج هجري بمنصب چهار هزاري باندد رتبه گرديد - گويند بسيار عيش دوست بود - و در مآكل و ملبوس و فرش و ظروف تكلف تمام بكار مي‌برد - هزار و دويست زن داشت - چون بدربار ميرفت مهر بر ازار بند آنها ميكرد - آخر همه ستوه آمدند و اتفاق كرده مسموم نمودند - پسرانش ابراهيم‌قلي و سليم قلي و خليل قلي در عهد اكبري مناصب مناسب داشتند *

* آصف خان ميرزا قوام الدين جعفر بيگ *

پسر ميرزا بديع الزمان ولد آقا ملاي دوات دار قزويني مشهور است - ميرزا بديع الزمان هم در زمان داراي ايران شاه طهماسپ صفوي وزير كاشان بوده - و ميرزا جعفر بيگ نيز همراه جد و پدر بارباب مجلس شاه ميشد - در سال بيست و دوم اكبري سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج در ريعان شباب تازه از عراق وارد هند گشته همراه عم خود ميرزا غياث الدين علي آصف خان بخشي (كه از مهم ايدر وا پرداخته بحضور آمده) ملازمت پادشاهي دريافت - عرش آشياني بمنصب دويستي داخلي آصف خان سرافراز فرمود - او بكم منصبي راضي نشده ترك مجري و آمد و رفت دربار نمود - اين استغنا بر خاطر پادشاه گران آمده بحال تباه به بنگاله (كه در آنوقت آب و هواي

افراخت - و بمالش رانا زمیندار اودیپور تعین شد - از مراتب تاخت و تاراج (۲) و قتل و اسر دقیقهٔ فرو نگذاشت - و در سال سي و دوم (که اسمعیل قلي خان ترکمان بنابر خالي گذاشتن درهٔ که جلال الدین روشاني ازان بدر رفت معاتب گردید) آصف خان بجای او بتهانه داری دشت سواد تعین گشت - و در سال سي و هفتم سنه (۱۰۰۰) هزار هجري (چون جلالهٔ روشاني که نزد عبد الله خان اوزبک والی توران رفته بود ناکام برگشته در تنگناهای تیراه آغاز فساد نمود - و افغانان افریدي و اورک زئي پیمان را گسسته بدو گرویدند) آصف خان از پیش گاه خلافت باستیصال او نامزد گشته در سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم باتفاق زین خان کوکه تنبیه واقعي بجلاله نموده اهل و عیال اورا با وحدت علي (که برادرش مي‌گفتند) و دیگر خویشان و یکجهتان او قریب چهار صد کس دستگیر ساخته بحضور آورد - و در سال سي و نهم (چون کشمیر از میرزا یوسف خان تغیر کرده باحمد بیگ خان و محمد قلي افشار و حسن عرب و غیره اویماق بدخشي تنخواه شد) آصف خان دستوري یافت - که آنولایت را بتازه جاگیر داران درخور بخش نموده زعفران و شکاری جانور بخالصه بازدارد او جمع را بدستور قاضي علي سي و یک لک خروار و هر یک بیست و چهار دام قرار داده بشایستگي تقسیم اقطاع نموده

(۲) در [اکثر نسخه] تالان *

گشت - و (چون دنیاداران دکن خصوص ملک عنبر حبشي بغة فوت مرش آشیاني از کم فرصتي و قابو جوئي قدم جسارت و جرأت پیش گذاشته بسیارے از محالات بالا گهات را از تصرف اولیای دولت بر آورده - و خانخانان از هنگامه سازي و شورش طلبي در آغاز کار باطفای نایره نپرداخته وا گذاشت - تا آتش فتنه بالا گرفت - و پس ازانکه خود متعهد تمشیت مهم دکن گردید استدعای کمک نمود) جنت مکاني سلطان پرویز را باتالیقی آصف خان میرزا جعفر تعین فرموده اعاظم اُمرا مثل راجه مانسنگهه و خانجهان لودي و امیرالامرا و خان اعظم و عبد الله خان (که هر یکے بافراده تسخیر ملکے را بسنده بود) از پی یکدیگر رخصت دکن یافتند - اما از بے رشدی شاهزاده و افراط شراب و ارتکاب مغیرات کارے صورت نبست - بلکه بعلت نفاق اُمرا هر مرتبه که لشکر ببالا گهات بردند بزبوني و رسوائي بر گشت - و با آن همه سر و سرداري بسبب اختلاف آرا از آصف خان تدبیرے پیش رفت نشد - تا در سال هفتم (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجري
۱۰۲۱
در همان جا باجل طبعي در گذشت - صد حیف ز آصف خان تاریخ است - از یکتایان روزگار بود - در همه فن صاحب یک فن - و در هر هنر تمام - فهم تند و فطرت بلند او شهرهٔ آفاق - خود میگفت هرچه من بدیهه نفهم بیمعني خواهد بود گویند بیک نگاه تمام سطر را میخواند - در فراست و کارداني

* دیگر *

* شد حال غیر ظاهر بروی ز یک تغافل *
* در بوالهوس شناسي باشد محک تغافل *

گویند شوقے به گل و گلزار و باغ و چمن بسیار داشت نخل و نهال بدست خود مي نشاند - اکثر روز بیل در دست کار میکرد - و زنان هم بسیار جمع کرده بود - در بیماری واپسین یکصد سهیلي را از محل برآورد - از اناث و ذکور اولاد بسیار گذاشت - اما هیچ کس از پسرانش پیش آمدے نکرد - میرزا زین‌العابدین بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسیده در سال دوم شاه جهاني از سرمایهٔ زندگي تهي دست شد - پسرش میرزا جعفر که همنام و هم تخلص جد خود بود شعر را خوب میگفت - در هر موسم بفراهم آوردن جانوران شغفے داشت - میان او و زاهد خان کوکه و میرزا ساقي پسر سیف خان اختلاط تمام بود (۲) اعلی حضرت اینها را سه یار مي نامید - آخر ترک منصب نموده باکبرآباد سکونت گرفت - فردوس آشیاني بمالیانه موظف فرمود - و در عهد عالمگیري باضافه سرافرازي یافت - در سنه (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید

* نظم *

ازو ست *

* نمي دهند بهر بوالهوس ریاست عشق *

---

(۲) در [نسخهای اکبرنامه] شافي نوشته *

ناگاه گل مشعلے (که غارتگران روشن کرده بپژوهش مال میگشتند) (۴)
بانبار باروت (که در تہ برجے بود) افتاده آتش گرفت - تمام
آن برج با هشتاد گز دیوار دو جانب آن که ده گز عرض داشت
پرید - علي اصغر با برخے از همراهان و جمعے از غارتگران که بالای
دیوار بودند بهوا رفته متلاشي شد - صبیهٔ معتمد خان بخشي
در خانه داشت - چون دست تصرف بآن عفیفه نرسانیده بود
بعد ازین واقعه بحکم پادشاهي خاندوران بعقد خود در آورد *

* افضل خان شیخ عبدالرحمن *

پسر علامی فهامي شیخ ابوالفضل است - در خدمت پدر
تربیت یافته - در سال سي و پنجم عرش آشیاني برادر زادهٔ
معادت یار کوکه را بدو پیوند بیوگاني دادند - چون پسرے ازو
متولد شد پادشاه به بشوتن مسمی فرمود - که نام برادر اسفندیار
بود از پهلوانان عجم - در هنگامے (که شیخ ابوالفضل بهژه سالاری
دکن مامور گردید) تیر روی ترکش شیخ او بود - هرگاه کارے
رو میداد و هرجا ضرور میشد شیخ عبد الرحمن را میدوانید - و او
به نیروی پر دلي و آگهي سرانجام گزیده میداد - در سال چهل
و ششم (که ملک عنبر حبشي علي مردان بهادر حاکم تلنگانه را
در آویزه دستگیر ساخته آن ولایت را متصرف شد) شیخ او را
با فوجے جرار از ساحل گنگ بدان سو روانه نمود - و شیر خواجه را

(۴) نسخهٔ [ب] بفروغش مال مي کشیدند *

به پتنه شتافته یکسر بقلعه درآمد - شیخ (۴) بنارسي از آسیمه سري باستحکام قلعه نپرداخت - با غیاث بیگ از راه دریچه خود را بکشتي رسانیده راه فرار سپرد - مفتنان اموال افضل خان و خزانهٔ پادشاهي را متصرف گشته صلاي داد و دهش در داده بجمعیت مردم پرداختند افضل خان بمجرد استماع این خبر بمالش او گرم و گیرا رو آورد - آن جعلي قلعه را مستحکم ساخته خود با فوج در کنار آب پن پن عرصهٔ نبرد آراست - و باندک زد و خوردے سررشتهٔ جمعیت او از هم گسیخت - و دیگر بار خود را بقلعه رسانید - افضل خان پاشنه کوب بقلعه درآمد - آن وخیم العاقبت دست و پاي زده چند کس را ضایع ساخت و دستگیر گشته بپاسا رسید - چون این ماجرا بعرض جنت‌مکاني رسید فرمان شد که بخشي و دیوان را با منصبدارانے (که در حراست شهر مساهله نموده اند) از همانجا سر و ریش تراشیده معجر پوشانیده واژونه بر خر نشانده روانهٔ درگاه سازند - و در شهرها و قصبها سر راه تشهیر نمایند - تا موجب عبرت سایر نامودان کوته اندیش گردد - و در همان ایام افضل خان را نیز عارضهٔ طاري شده بود - طلب حضور گردید - و پس از ادراک ملازمت مدتے گرفتار الم دمل بوده سال هشتم از دار فنا بملک بقا پیوست *

---

(۴) نسخهٔ [ب] شیخ حسام بنارسي

و به نیروی پردلي و شهامت آن شجاع مشهور پس از جنگے (که ماحصل کارنامهٔ رستم و اسفندیار تواند شد - چنانچه مفصل در احوال خان مذکور رقمزدهٔ کلک خبر سنج گشته) عثمان خان بعدم مرا شتافته برادرش زینهاري گردید - در جلدوی این نیکو خدمتي در سال هفتم بمنصب شش هزاري عالم امتیاز افراخت - و سال هشتم سنه (۱۰۲۲) یک هزار و بیست و دو هجري ایام زندگیش بسر آمد - نعش اورا به فتح پور سیکري که مولد و مدفن نیاکان اوست نقل نمودند - احوال او از نوادر حالات است - صلاح و اتقای او بمرتبهٔ بود که غالبا در مدت العمر بمسکر و منهي ارتکاب ننموده - و با وصف آن جمیع طوائف رقاصیهٔ (۲) تمام صوبهٔ بنگاله را (از لولی و هورکني و کنچني و دومني) بهشتاد هزار روپیه درماهه نوکر کرده سالے نه لک و شصت هزار روپیه بآنها میرسانید - و مردم خوانهای زیور و اقسام اقمشهٔ بخششي گرفته مي استادند - انعام میکرد - و توزک امارت را بجائے رسانیده بود که جهروکه درشن خاص و عام و غسلخانه (۳) که لازمهٔ سلاطین است بعمل مي آورد - و فیلان را بجنگ مي انداخت - و در لباس تکلف نمیکرد زیر دستار تاقیه میگذاشت - و زیر جامه پیراهن مي پوشید و از طعام تصرفي یکهزار لنگري بتکلف میکشیدند - لیکن اول

(۲) نسخهٔ [ب ج] رقاصهٔ تمام (۳) نسخهٔ [ب] جهروکه درشن خیمه خاص و عام و غسلخانه *

گشت - و (چون دنیاداران دکن خصوص ملک عنبر حبشي بغة فوت عرش آشیاني از کم فرصتي و قابو جوئي قدم جسارت و جرأت پیش گذاشته بسیارے از محالات بالا گهات را از تصرف اولیای دولت بر آورده - و خانخانان از هنگامه‌سازي و شورش‌طلبي در آغاز کار باطفای نایرة نپرداخته وا گذاشت - تا آتش فتنه بالا گرفت - و پس ازانکه خود متعهد تمشیت مهم دکن گردید استدعای کمک نمود) جنت مکاني سلطان پرویز را باتالیقی آصف خان میرزا جعفر تعین فرموده اعاظم اُمرا مثل راجه مانسنگهه و خانجهان لودي و امیرالامرا و خان اعظم و عبد الله خان (که هر یکے بافراده تسخیر ملکے را بسنده بود) از پی یکدیگر رخصت دکن یافتند - اما از بے رشدی شاهزاده و افراط شراب و ارتکاب مغیرات کارے صورت نبست - بلکه بعلت نفاق اُمرا هر مرتبه که لشکر ببالا گهات بردند بزبوني و رسوائي بر گشت - و با آن همه سر و سرداري بسبب اختلاف آرا از آصف خان تدبیرے پیش رفت نشد - تا در سال هفتم (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجري
۱۰۲۱
در همان جا باجل طبعي در گذشت - صد حیف ز آصف‌خان تاریخ است - از یکتایان روزگار بود - در همه فن صاحب یک فن - و در هر هنر تمام - فهم تند و فطرت بلند او شهرة آفاق - خود میگفت هرچه من بدیهه نفهم بیمعني خواهد بود گویند بیک نگاه تمام سطر را میخواند - در فراست و کارداني

* دیگر *

* شد حال غیر ظاهر بروی ز یک تغافل *
* در بوالهوس شناسي باشد محک تغافل *

گویند شوقے به گل و گلزار و باغ و چمن بسیار داشت نخل و نهال بدست خود مي نشاند - اکثر روز بیل در دست کار میکرد - و زنان هم بسیار جمع کرده بود - در بیماری واپسین یکصد سهیلي را از محل برآورد - از اناث و ذکور اولاد بسیار گذاشت - اما هیچ کس از پسرانش پیش آمدے نکرد - میرزا زین‌العابدین بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسیده در سال دوم شاه جهاني از سرمایهٔ زندگي تهي دست شد - پسرش میرزا جعفر که همنام و هم تخلص جد خود بود شعر را خوب میگفت - در هر موسم بفراهم آوردن جانوران شغفے داشت - میان او و زاهد خان کوکه و میرزا ساقي (۲) پسر سیف خان اختلاط تمام بود اعلی حضرت اینها را سه یار مي نامید - آخر ترک منصب نموده باکبرآباد سکونت گرفت - فردوس آشیاني بسالیانه موظف فرمود - و در عهد عالمگیري باضافه سرافرازي یافت - در سنه (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید ازو ست * نظم *

* نمي دهند بهر بوالهوس ریاست عشق *

---

(۲) در [نسخهای اکبرنامه] شافي نوشته *

ناگاه گل مشعلے (که غارتگران روشن کرده بپژوهش مال میگشتند) بانبار باروت (که در تہ برجے بود) افتاده آتش گرفت - تمام آن برج با هشتاد گز دیوار دو جانب آن که ده گز عرض داشت پرید - علي اصغر با برخے از همراهان و جمعے از غارتگران که بالای دیوار بودند بهوا رفته متلاشي شد - صبیهٔ معتمد خان بخشي در خانه داشت - چون دست تصرف بآن عفیفه نرسانیده بود بعد ازین واقعه بحکم پادشاهي خاندوران بعقد خود در آورد *

* افضل خان شیخ عبدالرحمٰن *

پسر علامی فهامي شیخ ابوالفضل است - در خدمت پدر تربیت یافته - در سال سي و پنجم عرش آشیاني برادر زادهٔ سعادت یار کوکه را بدو پیوند بیوگاني دادند - چون پسرے ازو متولد شد پادشاه به بشوتن معنی فرمود - که نام برادر اسفندیار بود از پهلوانان عجم - در هنگامے (که شیخ ابوالفضل بهژده سالاری دکن مامور گردید) تیر روی ترکش شیخ او بود - هرگاه کارے ازو میداد و هرجا ضرور میشد شیخ عبد الرحمٰن را میدوانید - و او به نیروی پر دلي و آگهي سرانجام گزیده میداد - در سال چهل و ششم (که ملک عنبر حبشي علي مردان بهادر حاکم تلنگانه را در آویزه دستگیر ساخته آن ولایت را متصرف شد) شیخ او را با فوجے جرار از ساحل گنگ بدان سو روانه نمود - و شیر خواجه را

(۴) نسخهٔ [ب] بفروغش مال مي‌کشیدند *

به پتنه شتافته یکسر بقلعه درآمد - شیخ (۴) بنارسي از آسیمه سري باستحکام قلعه نیارست پرداخت - با غیاث بیگ از راه دریچه خود را بکشتي رسانیده راه فرار سپرد - مفتنان اموال افضل خان و خزانهٔ پادشاهي را متصرف گشته صلاي داد و دهش در داده بجمعیت مردم پرداختند افضل خان بمجرد استماع این خبر بمالش او گرم و گیرا رو آورده - آن جعلي قلعه را مستحکم ساخته خود با فوج در کنار آب پن پن عرصهٔ نبرد آراست - و باندک زد و خوردے سر رشتهٔ جمعیت او از هم گسیخت - و دیگر باز خود را بقلعه رسانید - افضل خان پاشنه کوب بقلعه درآمد - آن وخیم العاقبت دست و پاي زده چند کس را ضایع ساخت و دستگیر گشته بپاسا رسید - چون این ماجرا بعرض جنت‌مکاني رسید فرمان شد که بخشي و دیوان را با منصبدارانے (که در حراست شهر مساهله نموده اند) از همانجا سر و ریش تراشیده معجر پوشانیده واژونه بر خر نشانده روانهٔ درگاه سازند - و در شهرها و قصبها سر راه تشهیر نمایند - تا موجب عبرت سایر نامردان کوته اندیش گردد - و در همان ایام افضل خان را نیز عارضهٔ طاري شده بود - طلب حضور گردید - و پس از ادراک ملازمت مدتے گرفتار الم دمل بوده سال هشتم از دار فنا بملک بقا پیوست *

---

(۴) نسخهٔ [ب] شیخ حسام بنارسي

و به نیروی پردلي و شهامت آن شجاع مشهور پس از جنگے (که ماحصل کارنامهٔ رستم و اسفندیار تواند شد - چنانچه مفصل در احوال خان مذکور رقمزدهٔ کلک خبر سنج گشته) عثمان خان بعدم مرا شتافته برادرش زینهاري گردید - در جلدوی این تیکو خدمتي در سال هفتم بمنصب شش هزاري عالم امتیاز افراخت - و سال هشتم سنه (۱۰۲۲) یک هزار و بیست و دو هجري ایام زندگیش بسر آمد - نعش اورا به فتح پور سیکري که مولد و مدفن نیاگان اوست نقل نمودند - احوال او از نوادر حالات است - صلاح و اتقای او بمرتبهٔ بود که غالبا در مدت العمر بمسکر و منهي ارتکاب ننموده - و با وصف آن جمیع طوائف رقاصیهٔ (۲) تمام صوبهٔ بنگاله را (از لولی و هورکني و کنچني و دومني) بهشتاد هزار روپیه درماهه نوکر کرده سالے نه لک و شصت هزار روپیه بآنها میرسانید - و مردم خوانهای زیور و اقسام اقمشهٔ بخششي گرفته مي استادند - انعام میکرد - و توزک امارت را بجائے رسانیده بود که جهروکه درشن خاص و عام و غسلخانه که لازمهٔ سلاطین است بعمل (۳) مي آورد - و فیلان را بجنگ مي انداخت - و در لباس تکلف نمیکرد زیر دستار تاقیه میگذاشت - و زیر جامه پیراهن مي پوشید و از طعام تصرفي یکهزار لنگري بتکلف میکشیدند - لیکن اول

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] رقاصهٔ تمام (۳) نسخهٔ [ب] جهروکه درشن خیمهٔ خاص و عام و غسلخانه *

جمال خان حبشي بمراتب ستوگ دنيوي متصاعد گرديده درشجاعت و سخاوت علم اشتهار افراخت - گويند چون در عهد مرتضى نظام شاه سلطان حسن بن سلطان حسين سبزواري كه احمد نگر را بود بخطاب ميرزا خان مخاطب گشته بمنصب پيشوائى آن دودمان بلند رتبه گرديد از بد سرشتي و تبه رائي ميران حسين پسرش را از دولتاباد برآورده باحمد نگر سرير آرا ساخت - و مرتضى نظام شاه را بتعذيب تمام روانهٔ عدم نموده زياده برسابق علم (۲) استقلال و اقتدار افراشت - پس از چندے مفتنان مزاج طرفين را از يكديگر منحرف ساختند - چون حسين نظام شاه از كوتاه فكري و نا تجربگي كلمات تهديد آميز اكثر بر زبان راندے ميرزا خان علاج واقعه را پيش از وقوع كاربند گشته او را در قلعه مقيد ساخت و اسمٰعيل پسر برهان شاه را (كه او در آن وقت از دست برادر خود مرتضى نظام شاه گريخته ملازم عرش‌آشياني بود) تخت‌نشين آن مملكت نمود - و روز جلوس ساير اُمراى مغل را بقلعه طلبيده بمباركباد اشتغال داشت - كه ناگاه جمال خان حبشي كه (۳) منصبدار صده بود با ديگر دكني و حبشي اتفاق كرده بر دروازهٔ قلعهٔ احمد نگر هجوم آورد - كه از چند روز حسين نظام شاه را نديده ايم - او را بنمائيد - ميرزا خان از غايت نخوت و استكبار

---

(۲) نسخهٔ [ا] علم استقلال در اقتدار افراشت (۳) نسخهٔ [ج] منصبدار بود *

بود) نیز بمذهب خود خوانده خطبهٔ اثنا عشریه را برانداخت و بتربیت طایفهٔ مهدویه همت گماشته قریب بده هزار سوار مهدوي جمع ساخت - دران هنگام این قوم از هر جانب باحمد نگر رو آوردند - سید آلهداد (که از احفاد میر سید محمد جونپوري ست که دعوی مهدویت نموده) با پسر خود سید ابوالفتح وارد دکن گردید - چون سید آلهداد بزهد و ریاضت و تقارت و پرهیزگاري شهرت داشت جمال خان بدو اخلاص بهمرسانیده دختر خود را بپسرش سید ابوالفتح نسبت نمود - آن سید زاده یک مرتبه بدولت عظیم رسیده صاحب اسباب و دستگاه گشت - چون برهان شاه از هرج و مرج دکن و فرمان روائی پسر واقف گردید از عرش آشیاني رخصت گرفته بولایت موروثي در آمد - و بامداد راجه علي خان فاروقي و ابراهیم عادل شاه در حوالی رهنکهیره با جمال خان جنگ نموده لوای چیرگي برافراخت - از قضا جمال خان بزخم تفنگ کشته گشت - و اسمٰعیل نظام شاه دستگیر گردید *

۲۴۴

* ع * بگو مروج مذهب سر جمال گرفت *

بطریق تعمیه تاریخ آن واقعه است *

برهان نظام شاه از سر نو مذهب امامیه را رواج داده بقتل مهدویه و غارت اموال ایشان حکم عام فرمود - در اندک زمانے نام و نشان آنها نماند - سید ابوالفتح با برادر زن خود (که پسر جمال خان باشد) گرفتار گشته مدتها در حبس گذرانید - پس از

و بسا خوارق برگذارند - گویند چون بافاقه آمد ازان دعوي برگشت
اما جمعے (که زمان صحو ادراک نفمودند) بر همان اعتقاد ماندند
چوقے بر انکه مراد او از (انا مهدی) مهدی هادي ست
نه مهدی موعود بلسان شرع - و بعضے گویند که در واقعهٔ بسید نمودند
که هاتفے میگفت (انت مهدي) لهذا دانست که من مهدی
موعودم - و مدتے برین بوده از جونپور بگجرات شتافت - سلطان
محمود کلان والی آنجا به نیایش بر خاست - از تنگ چشمی
زمانیان بهند نیارست بود - یازش ایران زمین نمود - که ازان
راه بحجاز رود - در اثنای سفر بروي کشف شد که این محض
ابتلا بوده - بمریدانے که همراه بودند گفت حق تعالی خطرهٔ
مهدویت از دل من محو کرد - اگر بسلامت بر گردم همه را
ازانچه خوانده ام بر گردانم - چون بفراه رسید در گذشت
و همان جا آسود - جهلهٔ ضلالت کیش بیشترے از افغان پني
و لختے از قوم دیگر اورا مهدی موعود دانسته آن مذهب مخترع را
لازم گرفته اند - مولف این اجزا را با یکے از معتقدای این طایفه
اتفاق صحبت افتاد - ظاهر شد که سوای مسئلهٔ ما نحن فیه
قواعد و اصولے چند از احادیث استنباط کرده معتقد خود
ساخته اند - که مخالف اصول و فروع مذاهب اربعه است *

---

(۴) نسخهٔ [ا] اورا کشف شد *

بمنتهای مراتب منصب رسیده فخر دودهٔ خود گردید - و احیای نام نیاکان خویش نمود - برخی ارضاع و اشیا را بنام او تا حال در هندوستان نسبت میدهند - زبان زد خاص و عام است احوالش جدا بشرح و بسط ثبت گردیده - و پسر کلانش محمد مسعود نامي در جنگ افاغنهٔ تیراه بکار آمده - دیگر (۲) پسرش مخلص الله خان افتخار خان است - که در مبادی جلوس شاه جهاني باضافهٔ پانصدي دو صد و پنجاه سوار به منصب دو هزاري هزار سوار و بخطاب مذکور مفتخر گردید - و در سال دوم باضافهٔ هزار سوار و فوجداری جمو سر بر افراخت - و پستر اضافهٔ پانصدي یافته در سال چهارم بشهرستان نیستي شتافت و پسر دیگرش ابوالبقا ست - که با برادر کلان خود سعید خان بهادر مي‌بود - در سال پنجم تهانه داری پایان بنگش یافته در سال پانزدهم چون قلعهٔ قندهار بتصرف پادشاهي در آمده در جایزهٔ جنگے که با تزلباش در میان آمد سعید خان بخطاب بهادر ظفر جنگ و او باصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب افتخار خان سرافرازي یافت *

* اعتماد الدوله میرزا غیاث بیگ طهرانی *

(۳)
پسر خواجه محمد شریف هجري تخلص است - که در مبادی

---

(۲) نسخهٔ [ج] پسر دیگرش (۳) نسخهٔ [ب] پسر خرد محمد شریف هجري تخلص است *

بمرتبهٔ انجامید که همگي دو استر سواري بود - که بنوبت سوار میشدند - چون بقندهار رسید صبیهٔ دیگر مهرالنسا نام متولد گشت ملک مسعود تاجر قافله باشي که بعرش آشیاني روشناس بود از حال او مطلع شده بسلوک پسندیده پیش آمد - چون بفتح پور رسید معرفي نموده (۲) به ملازمت پادشاهي کامیاب گردانید - او بحسن خدمت و وفور رشادت بمنصب سه صدي رسیده سال چهلم بدیوانی کابل نامزد شد - و پس ازان بتدریج به منصب هزاري و دیوانی بیوتات اختصاص یافت *

و چون سلطنت بجنت مکاني رسید در سر آغاز جلوس میرزا را بخطاب اعتمادالدوله سرافراز ساخته با میرزا جان بیگ وزیر الملک شریک دیوانی سرکار والا گردانیدند - و در سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجري محمد شریف پسرش از تباه خردي با جمعي متفق شده خواست سلطان خسرو را از قید برآورده که زود گرد شکافته شد - و راز مخفي برملا افتاد - جنت مکاني او را با دیگران بیاسا رسانید - میرزا در خانهٔ دیانت خان محبوس گشته بجریمهٔ دو لک روپیه رهائي یافت - چون دخترش مهرالنسا زوجهٔ شیر افگن خان بعد کشته شدن او حسب الحکم بحضور رسید ازانجا (که از سابق منظور نظر محبت پادشاهي بود چنانچه در احوال شیرافگن خان ثبت افتاد) خواستگاري بمیان آمد

(۲) در [بعض نسخه] معرفتي نموده *

انوري خواند * * نظم *

* آنکه نابینای مادرزاد اگر حاضر شود *

* درجبین عالم آرایش به بیند مهتري *

پس از دو سه ساعت برحمت حق پیوست - بچهل و یک کس بفرزندان و خویشان او خلعت ماتمي عنایت شد *

اعتمادالدوله اگرچه شعر نمي گفت اما تتبع شعر متقدمین بسیار کرده - در انشا ید طولی داشت - و شکسته را متین (۲) و آبدار مي‌نوشت - و خوش‌محاورهٔ رنگین صحبت شگفته رو بود - جهانگیر پادشاه میگفت که صحبت او به از هزار مفرح یاقوتي ست و با نویسندگي و معامله فهمي نیک اندیش کار روا بود و خوش‌سلوک پسندیده معاش و بسیار عاقبت بین سلیم النفس با دشمن هم عداوت نمیکرد - و اصلا غضب نداشت - بند و زنجیر و تازیانه و دشنام در خانه اش نبود - اگر همه واجب القتل بودے همین که بدو ملتجي شدے یا هفتهٔ مجرائی او گشتے رهائي یافته بمطلب خود رسیدے - و با این همه آسایش طلب نبود - همه روزش در جزرسي و نوشتن میگذشت - در دیوانی او محاسبهٔ عمال پادشاهي که از مدتها ملتوي بود انفصال یافت *

نور جهان بیگم با حسن صوري خوبیهاي معنوي بسیار داشته برسائی طبع و درستی سلیقه و شعور تند و فکر بجا یگانهٔ روزگار

---

(۲) نسخهٔ [ا] مبین *

یافتند - هیره کنیز دائي دل آرام مرضعهٔ بیگم بجای حاجي کوکه صدر اناث شد *

* بیت *

* کنند خویش و تبار از تو ناز و میزیبد *

* بحسن یک تن اگر صد قبیله ناز کند *

و بیگم در انعام و بخشش نیز افراط داشت - گویند روزے که بحمام میرفت سه هزار روپیه خرج مقرري بود - و در محل پادشاهي از دوازده ساله تا چهل ساله کنیز بسیار جمع شده بود باحدي و چیله عقد کرده داد - اما هرچند نسوان صاحب ملکات رضیه باشند در اصل سرشت بنقصان عقل مفطور اند - با این همه خوبیها آخر خمیر مایهٔ شورش و آشوب هندوستان گشت چه دخترے که از شیرافکن خان داشت بشاهزاده شهریار پور خرد جنت مکاني داده در فکر ارتفاع دولت او افتاد - و مزاج جهانگیري را از چنین خلف رشید وارث مملکت (که بخطاب شاه بلند اقبال شاهجهان ملقب بود) منحرف نموده کار بجائے رسانید که بفوج کشي و قتال و جدال انجامید - و عالمے بچار موجهٔ فنا فرو رفت - چون تقدیر برآن رفته بود (که سریر خلافت بجلوس صاحب قرآن ثاني زینت یابد) هیچ فایده بر سعیهای بیحاصلش مترتب نگشت - پس از جلوس اعلی حضرت بسالیانهٔ دو لک روپیه موظف ساختند - گویند بعد از جنت‌مکاني جز لباس سفید نپوشید و در مجلس شادي باختیار خود ننشست - سال نوزدهم سنه

و حراست قلعه و خزائن آنجا سر افتخار بآسمان رسانید - و سال هیزدهم (که پادشاهزاده شاه جهان از ماندو کوچیده عزیمت ملازمت پدر نمود - و فیمابین بآتش‌افروزی جمعے شعلهٔ فتنه زبانه بر کشید) پادشاهزاده بفتح پور رسیده توقف داشت - و پس از رسیدن افواج پادشاهي طرح داده بیک سو مایل‌گردید - پس ازانکه موکب خسروي بنواحی اکبرآباد رسید او چون در حراست آنجا شرائط نیکو بندگي بتقدیم رسانیده بود از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري پنج هزار سوار و عطای خلعت و شمشیر مرصع و اسپ و فیل درجهٔ اعتلا پیمود - و وقت موعود پا بعدم سرا کشید *

* ابراهیم خان فتح جنگ *

خلف اعتماد الدوله میرزا غیاث است - ابتدا از پیشگاه جنت مکاني ببخشیگري و واقعه‌نویسی احمدآباد گجرات مامور شد دران هنگام شیخ فرید مرتضی خان صوبه‌دار آنجا چهار بخشي را (که میخواستند بضابطه کار کنند) دخل نداده بود - میرزا ابراهیم از کار شناسي و زمانه سازي اصلا نام تعلقه نگرفته هر روز بمجری میرفت - پس از یک ماه شیخ گفت که چرا بکار مرجوعه قیام نمي‌نمائي - میرزا گفت مرا با کار غرض نیست - همین لطف نواب میخواهم - شیخ بوکیل حضور بر نوشت که هرچه او باعتماد الدوله نوشته باشد بے کم و کاست بر نگارد - چون میرزا غیر از خوبیهای شیخ هیچ بقلم نمي آورد وکیل به بیان واقع مطلع ساخت

می پرداخت) بر سر زمیندار کروهه (۲) رفته از سنوح این امر غریب به پیلی (که حاکم نشین آن صوبه است) رسیده بنه و بار خود برداشته بکتک (که دوازده کروه است) شتافت - و چون استعداد مقاومت درخود ندید راه بنگاله پیش گرفت - شاهزاده بارقیسه در آمده بابراهیم خان مصحوب جان نثار خان و اعتماد خان خواجه ادراک پیغام فرستاد - که چون از نیرنگی تقدیر گذر موکب منصوره بدین دیار افتاده اگرچه وسعت این ملک در نظر همت جولانگاه نگاهی بیش نیست اما چون این سرزمین سر راه واقع شده سرسری نمی توان گذشت و گذاشت - اگر او ارادهٔ رفتن حضور داشته باشد تعرض بدو و تصرف بمال و ناموس او نیست و اگر توقف را اصلح داند بهرجا که درین ملک اقامت گزیند بدو مسلم است - ابراهیم خان (که از صیت نهضت رایات شاهی از دهاکه باکبرنگر آمده بود) در جواب معروض داشت - که فرمودهٔ حضرت ترجمان احکام الٰهی ست - و جان و مال بندها بحضرت تعلق دارد - اما آئین نمک شناسی و حقوق تربیت پادشاهی سد راه من شده - نه بملازمت میتوانم رسید - و نه قرار فرار بخود داده روی خجلت بامثال و اقران توانم نمود - و چون پادشاه این دیار به پیر غلام سپرده اند برای زندگی مستعار مجهول الکمیت

---

(۲) در [بعضی نسخه] کرونیه - و در [بعضی] کردهه (۳) نسخهٔ [ا] این صوبه است ۰

افشرد - هر چند مردم خواستند که ازان مهلکه بر آرند راضي (۲) نشد و گفت که وقت من مقتضی این کار نیست - چه به ازین که جان در کار آتا سپري شود - هنوز سخنے تمام نشده بود که از جوانب هجوم آورده بزخمهای جان ستان کارش تمام ساختند - چون عیال و اموال ابراهیم خان در دهاکه بود احمد بیگ خان خود را درانجا رسانید - شاه زاده نیز از راه دریا بدان سو راهي گشت ناگزیر مشار الیه ملازمت دریافت - و قریب چهل لک روپیه نقد سوای دیگر اجناس از اقمشه و فیل و غیره بقید ضبط شاهزاده درآمد - احمد بیگ خان ازان هنگام مورد عنایت شاهي بود - در سال اول جلوس منصب عمده یافته حاکم تتّهه و سیوستان گردید و پس ازان بایالت ملتان امتیاز اندوخت - و باز بحضور رسیده پرگنهٔ جایس و امینهی (۳) پورب بجاگیر او قرار گرفت - همانجا باجل طبعي درگذشت - ابراهیم خان اولاد نداشت - اهلیهٔ او حاجي حور پرور خانم (که خالهٔ نور جهان بیگم میشد) زندگی دراز یافته تا اواسط عهد عالمگیري در دار الخلافهٔ شاه جهان آباد کول جلالي بطریق التمغا داشت - بجمعیت و رفاه گذرانیده درگذشت *

---

(۲) نسخهٔ [ا] راضي نشد که وقت من (۳) نسخهٔ [ب] امینهي پوري بجاگیر او *

ازان معرکه برآمده خود را به برهان‌پور رسانید - و چون شاهجهان از بنگاله معاودت نموده بمحاصرهٔ آن بلده پرداخت خان مذکور باتفاق راو رتن تحصن جسته در نگاهداشت شهر مساعی جمیله بتقدیم رسانید - و کارهای دست بسته نمود - شاهزاده ناچار بے نیل مقصود برخاست - و او از پیشگاه خلافت و جهانبانی ببخشی‌گری دکن سر بلند گردید *

گویند خانجهان لودی (که بعد فوت سلطان پرویز بایالت دکن مستقل گشت) بفاضل خان آقا افضل که دیوان دکن بود از روی تعظیم بر می‌خاست - و برای او قیام نمی‌نمود - بسیار اظهار ملالت کردے - و گفتے که برای مغلے بر می‌خیزد - و برای من سید بر نمی خیزد - در مبادی جلوس اعلی حضرت از خدمت معزول گشته بحضور شتافت - و چهارده زنجیر فیل پیشکش گذرانید و چون در ایام محاصرهٔ برهان‌پور مردم او در مواجههٔ مردم شاهی زبان بدشنام و فحش کشوده بودند سخت متوهم و خونناک بودے - ازانجا که صاحبقران ثانی دریای کرم و معدن عفو بود بالطاف پادشاهانه خوشدل و خرسند ساخت - و در سال دوم بخدمت فوجداری لکهی جنگل باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب (۲) دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار معزز و مفخر گردانید

---

(۲) نسخهٔ [ج] بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار *

چون سال نوزدهم اُمرای پادشاهي را بکمک عادل شاهیه با ملک عنبر در موضع بهاتوري پنج کروهی احمد نگر اتفاق جنگ افتاد و از کشته شدن ملا محمدلاري سردار لشکر بیجاپور سر رشتهٔ انتظام آنها گسیخت جادو رای و ارداجي رام دست بکار برده راه هزیمت سپردند - و بشومی اینها شکست عظیم بر فوج پادشاهي افتاد - لشکر خان ابو الحسن و میرزا (۴) خان منوچهر و عقیدت خان بخشی دکن با رشیدا پسرش و چهل و دو منصبدار اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشته گرفتار قید ملک عنبر آمدند - بدنامی این چشم زخم با آنکه جادو رای کانتیه عمده تر بود عاید حال ارداجي رام گشته بسوء تدبیر و گریز پائي زبان زد مردم گردید - و متاع اعتبارش کساد یافته گرمی بازارش بآن رونق نماند و چون سال سیوم ساحت برهانپور از پرتو قدوم اعلی حضرت ضیا پذیرفت و افواج گیتي کشا باستیصال خانجهان لودي تعین یافت ارداجي رام را بعطای چهل هزار روپیه و اضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار برنواخته آب رفته بجوی آمالش باز آمد - و در سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري بهمراهی خانخانان مهابت خان در ایام محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد دیرین مرضی که داشت اشتداد نموده رخت هستي بر بست *

---

(۴) در [بعضی نسخه] میرزا جان منوچهر *

از پیر شدن آنها و تسلط (۲) حکام دخل دیسمکي هم منقطع گشته اگر احیانا در مکانے گماشتهٔ دخیل باشد بازگشت بآنها ندارد درین ایام نخستین از منصب و جاگیر افتاده درگذشت - و درمین فی الجمله در پرگنهٔ باسم دخلے دارد - و رسومي میگیرد *

* افضل خان ملاي ملا شکرالله شیرازی *

در دار العلم شیراز پس از دانش اندوزي مدتے بدرس و افادهٔ علوم رسمي اشتغال داشت - چون از راه دریا به بندر سورت رسیده وارد خطهٔ برهان پور شد خانخانان (که مقناطیس دلها بود) صید احسان خود نموده نگاهداشت - و بمصاحبت برگزید بعد ازان بشاهزاده شاهجهان پیوسته میر عدل لشکر ایشان شد و در مهم رانا منشي و مصاحب همراز بود - چون بصوابدید او مصالحت با رانا قرار یافت بیش از پیش اعتبارش افزوده بدیوانی سرکار پادشاه زاده امتیاز گرفت - و پس از انجام یافتن آن یساق بالتماس شاهي از پیشگاه فرمان روائي بخطاب افضل خان خاموزي اندوخت - و در مهم دکن از جانب شاهزاده با راجه بکرماجیت بمرافقت وکلای عادل شاهیه به بیجاپور شتافته او را بشاهراه عقیدت و فرمانبرداري رهنمون گشته پنجاه زنجیر فیل کوه شکوه و نفائس جنس و نقد و مرصع آلات برسم پیشکش آورده از نظر گذرانید - و در سال هفدهم (که پرگنهٔ دهولپور شاهزاده (۳)

---

(۲) در [چند نسخه] تسلط احکام دخل (۳) نسخهٔ [ج] عادل شاه *

سهل انگاری چنین مهم سترگ غیر از بداندیشی دولت ثمرهٔ ندارد - امور کلي بر رای زنان مفوض نداشته خود بنظر دوربین بسنجند - و حاشا که در ارادت این معتقد فتوری واقع شده باشد اگر بگفتهٔ بیگم جاگیر من تغیر مي‌فرمایند باین وضع میان دشمنان چگونه بسر برد - التماس آنست که جاگیر مالوه و گجرات نیز تغیر شود - و بندر سورت که دروازهٔ مکه است عنایت فرمایند که رفته منزوي شوم - و همگي غرض شاهزاده آنکه شاید غبار شورشے که مرتفع گشته بآبیاری مدارا و ملایمت فرو نشیند - و پردهٔ آزرم و ادب از میان برداشته نشود - اما بدخواهان واقعه طلب نوعے اسباب فساد را آماده نساخته بودند که باصلاح کوشی افضل خان نتیجهٔ مرتب گردد - اگرچه جنت مکاني متاثر شده به بیگم فهماندند بیگم زیاده بر سابق بعناد و عداوت افزوده بے نیل مقصود رخصت معاودت داد - چون شاهزاده را بیقین پیوست (که هرچند مدارا بکار رود محمول بر زبوني داشته بر تحکم خواهد افزود) ناچار پیش از اجتماع افواج پادشاهي باید شتافت یحتمل که این حجاب از میان برگرفته آید - چون این قصه (۴) درین اوراق هرجا بقدر اقتضای مقام تحریر یافته بتکرار نپرداخته بمطلب مي‌گراید - که پس ازانکه شاهزاده از مقابل پدر عطف عنان نموده بماندو و ازانجا ببرهان پور طرح اقامت انداخت

(۴) نسخهٔ [ب] قضیه ٭

روزے (که شهریار افواج مرتب ساخته بسرداری سلطان بایسنغر بمقابلهٔ آصف خان تعین کرد - و خود هم سوار گشته از عقب راهي شد) بر گذارد که رفتن خود شایان دولت و مناسب حال نیست - توقف تا رسیدن خبر لشکر ضرور است - بمبالغه نگاهداشت تا مردم بے سر و پا (که زرهای مفت گرفته فراهم شده بودند) بدون سردار بے آنکه هنگامهٔ ستیز و آویز گرم شود پریشان گشتند ناچار شهریار بقلعهٔ ارک خزید - و چون در سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت فردوس آشیاني سریر آرای هندوستان گردید بیست و ششم جمادی الآخر (۲) سر آغاز جلوس بوسیلهٔ فضائل صوري و معنوي و ذریعهٔ اخلاص خالص و عقیدهٔ راسخ و قدم خدمت و وفور مزاجداني و کار شناسي (که بمزید اعتبار و مزیت اعتماد امتیاز داشت) از دارالسلطنت لاهور رسیده دولت ملازمت اندرخت و باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار سربلند گشته بخدمت میر ساماني بدستور سابق منصوب گردید - و در سال دوم از تغیر ارادت خان ساوجي بخدمت والا مرتبت دیوانی کل و اضافهٔ هزاري هزار سوار پایه بلند تر افراخت * مصرع * * شد فلاطون وزیر اسکندر * ۱۰۳۸ تاریخ است و در سال ششم برای تحصیل مجد و شرف التماس قدوم پادشاهي بمنزل خود (که مسمی و مورخ بمنزل افضل است ۱۰۳۸) نمود

(۲) نسخهٔ [ب] جمادي الثاني ٠

فرزندے ازو نماند ۰ برادر زادۂ خود عنایت الله خان مخاطب بعاقل خان را به پسري برداشته بود *

* اخلاص خان حسین بیگ *

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - پس از انکه اعلی حضرت بر تخت پادشاهي نشست سال اول او به منصب دو هزاري هشت صد سوار و انعام شش هزار روپیه نقد لوای کامراني برافراشته بدیوانی صوبۂ برهان پور مامور گردید - و سال سیوم باضافۂ دو صد سوار کام دل برگرفت - و سال چهارم بفوجداری اجمیر سرمایۂ سرباذي اندوخت - و سال سیزدهم مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري سفر آخرت اختیار کرد - نعیم بیگ پور او بمنصب پانصدي دو صد و بیست سوار مرتقي گشته سال پانزدهم ازو بعدم خانه نهاد *

* آصف خان مشهور بآصف جاهي * (۲)

میرزا ابوالحسن نام پسر اعتماد الدوله و برادر کلان نور جهان بیگم است - پس ازان که بیگم بشرف ازدواج جنت‌مکاني اختصاص گرفت میرزا بخطاب اعتقاد خاني و خانساماني امتیاز یافت و در سال هفتم جهانگیري سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجري صبیۂ او ارجمند بانو بیگم را (که به ممتاز محل موسوم است

---

(۲) نسخۂ [۱ ب] آصف خان ابوالحسن مشهور بآصف جاهي *

شتافت سال هیزدهم آصف خان بصاحب صوبگی بنگاله رخصت یافت - اما دران ایام (۲) که روانه شدن شاهزاده بهبنگاله بتحقیق پیوست بتقریب نگرانی خاطر بیگم از جدائی برادرزاده از راه برگردانیدند چون در سال بیست و یکم سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج بر کنارهٔ آب بهت از مساهله و مسامحهٔ او مهابت خان استیلا یافته جنت مکاني را بدست آورد آصف خان (که سلسله جنبان این همه فساد بود) پس ازین حرکت بے برکت دید که سعي بجائے نمیرسد و رهائي از چنین دشمن قوي تصور متصور است - ناگزیر بقلعهٔ اٹک که در تیولش بود شتافته متحصن گشت - مهابت خان بسرکردگی میرزا بهروز پسر خود جمعے را فرستاد که گرم و گیرا رفته محاصره نمودند - و بعد ازان خود شتافته بعهد و پیمان بر آورده با ابوطالب پسر و خلیل الله خویش او نزد خود نگاه میداشت و پس ازانکه از حضور آواره گشت در گذاشتن آصف خان قهاون مي نمود - بعد از مبالغه از جانب پادشاهي خاطر خود بعهد و سوگند را پرداخته روانهٔ درگاه ساخت - درین هنگام آصف خان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافته منصب والای وکالت نیز ضمیمهٔ مراحم گردید - و بعد آن بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار لوای ناموري افراشت - و در سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت هجري سال بیست و دوم جنت مکاني هنگام معاودت

(۲) نسخهٔ [ج] در همان ایام ٠

اُمرا و سایر بندها فرمان‌پذیر آصف خان بودند - و او (که از بیگم مطمئن خاطر نبود) سر رشتهٔ احتیاط از دست نداده مردم را از آمد و رفت نزد بیگم ممنوع ساخت - بلکه گویند بیگم را از محل پادشاهي برآورده در منزل خود جا داد - چون بسه کروهی لاهور رسید سلطان شهریار (که بعلت داء الثعلب موی ریش و بروت ریخته و از تف آتشک آبله زده پیشتر بلاهور شتافته بود) خود را باسم بے مسمای سلطنت موسوم ساخته در عرض یک هفته بصرف هفتاد لک روپیه لشکرے فراهم آورده بسرداری میرزا بایسنغر پسر سلطان دانیال از آب گذرانید - و خود با دو سه هزار سوار در ظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت * ع *

* منتظر تا فلک از پرده چه آرد بیرون *

بعد تلاقی فریقین در حملهٔ اول انتظام فوجش از هم گسیخت - و دست بکار نا برده هر کدام براهے شتافت - شهریار ازین خبر موحش بهبود خویش نسنجیده بقلعه در آمد - وخود را بپای خویش بدام افکند - اُمرا بدرون ارک شتافته داور بخش را سریر آرا ساختند - و شهریار را (که بحرم‌سرای جنت‌مکاني رفته در کنج خزیده بود) فیروز خان خواجه سرا بیرون آورده به آله وردي خان سپرد - او فوطهٔ کمرش کشوده هر دو دستش بآن بسته پیش داور بخش حاضر ساخت - و پس از تقدیم کورنش و تسلیم محبوس گشته بعد از دو روز مکحول گردید *

سیر حاصل پنجاه لک روپیهٔ وصولی مرحمت شد - و در آغاز سال پنجم از برهان‌پور جهت گوشمال محمد عادل شاه بیجاپوری بتزک تمام و فوج سنگین دستوری یافت - و چون حوالی بیجاپور مخیم عساکر نموده دست بزدن و بستن برکشاد محمد امین مصطفی خان داماد ملا محمد لاری (۲) و خیریت خان عم رندوله خان حبشی (۳) از قلعه برآمده به پیشکش چهل لک روپیه آشتی قرار داده بقلعه برگشتند خواص خان که مدار علیه سلطنت بیجاپور بود از ویرانی آن ملک و قلت آذوقه و کمی کاه و هیمه در فوج پادشاهی آگهی یافته بدفعیه می‌پرداخت - گویند درین یساق نه قحط غله فقط بود - بلکه فقدان همه مایحتاج بجائی رسیده که جفت کفشی بچهل روپیه می ارزید و نعل بندی یک اسپ بده روپیه میشد - ناچار یمین الدوله از گرد بیجاپور برخاسته بسمت رای باغ و مرچ که ملکی آباد بود سرے کشیده از تاخت و تاراج دقیقهٔ فرو نگذاشت - چون برشکال بر سر رسید مراجعت نمود *

گویند درین مهم روزے در مجلس خلوت آصف خان تقریبے شد - اعظم خان گفت که الحال پادشاه محتاج ما و شما نیست آصف خان گفت غیر از ما و شما هم کار ملکی نخواهد شد - این حرف بپادشاه رسید - گران آمد - فرمود که احسان او بر ذمهٔ من ثابت است - لیکن آینده در امور خلافت باو تصدیع نباید داد

---

(۲) نسخهٔ [ج] داماد محمد لاری (۳) در [بعضے نسخه] خبرت خان *

معامله فهم بود - محاسبهٔ عمال خالصه و امرای دیگر خود فیصل
مي‌کرد - احتیاج برهنمونی کسے نبود - اخراجات و مصارفے که در
سرکارش بود بعقل نمي‌گنجد - خصوص در ضیافت تدوم پاشاه
و شاهزادها و بیگمان که بقرابت قریبه اکثر اتفاق میشد - سوای
پیشکش و نذور (که مبلغے خطیر بودے) چه تکلفها که در اطعمه
و اشربه بکار نمي رفت - و چه آرا و پیرا که بیرون و درون را
در نمي‌گرفت - و نوکر هم عمده و بیش قرار نگاه میداشت - و مثل
پدر بسیار ملایم و متواضع بود - پسران و خویشان آن نوئین
منیع الشان (که درین دولت والا اقتدار بمراتب سترگ امارت
فایز گشته اند) درین صحائف هریکے بجای خود رقم پذیر شده
اما ممتاز محل (۴) (که صبیهٔ قدسیهٔ او ست) در سن بیست سالگي
بشرف هم‌خوابگی فردوس‌آشیاني در آمده چهارده نوبت متکفل
بار حمل گشت - ازان جمله چهار پسر و سه دختر تا آخر ایام
سلطنت والد ماجد نضارت بخش چار چمن زندگي بودند - سال
چهارم جلوس سنه (۱۰۴۰) هزار و چهلم هجري در بلدهٔ برهان پور
آن عفیفه را (که عمرش ازسي و نه سال در گذشته بود) بمجرد
تولد دختر ستوده سیر موسوم بگوهر آرا بیگم حال متغیر گشت
بطلب پادشاه اشاره نمود - اعلی‌حضرت بکمال اضطرار رسیده بملاقات
واپسین ذخیرهٔ مدت دوري اندوختند - هفدهم ذیقعده بیگم

(۴) در [بعضے نسخه] لفظ که نیست *

هزاري دو صد و پنجاه سوار مورد تفضل شد - سال سيوم [چون آلكهٔ دكن معسكر پادشاهي گرديد - و سه فوج بسرداري سه امير جهت سالش خان جهان لودي و تخريب ملك نظام الملك دكني (كه او را پناه داده بود) تعين يافت] او بهمراهي اعظم خان بداروغگي توپ خانهٔ آن فوج اختصاص گرفت - و در محاربهٔ (كه اعظم خان بر سر خان جهان لودي تاخت آورد - و بهادر برادر زادهٔ خانجهان بمدافعه پا قايم ساخت) در برآمدن بر قلهٔ كوه او باتفاق بهادر خان زوهله از پيش‌قدمان بوده مصدر تردد نمايان گرديد - و پس ازانكه اعظم خان عزيمت استيصال مقرب خان و بهلول پيش‌نهاد همت ساخته جانب جامكهيري راهي گشت او به تسخير قلعهٔ تلنگي نامزد شده درگرفتن آن نيكو خدمتي بظهور آورد - سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار امتياز يافته به تهانه‌داري جالنه مامور گشت - و سال پنجم باضافهٔ دويست سوار سربلندي پذيرفت - و سال ششم بمنصب دو هزاري هزار و دويست سوار سرمايهٔ امتياز اندوخت - و سال نهم (كه اعلى حضرت نوبت دوم بدكن تشريف فرمود - و سه فوج بسرداري سه عمدهٔ بكرشمال ساهو بهونسله و تخريب ملك عادل خانيه مرخص شد) او باضافهٔ سه صد سوار بهمراهي خان دوران دستوري پذيرفت و در محاصرهٔ قلعهٔ اوسا حصول مجرا نموده بعد تسخير بتفويض

---

(۲) نسخهٔ [ا] و داروغگیٔ •

نجست - و پس از انکه قلعهٔ جنیر مطرح اقامت شاهي گردید
(چون دران ایام ابراهیم عادل شاه رخت زندگاني ازین جهان فاني
بر بسته بود) بتعزیت و دلجوئی والي عهد او محمد عادل شاه
رخصت بیجاپور یافت - اختصاص خان مراسم تسلیه و آداب سفارت
چنانچه شاید بتقدیم رسانیده در سرآغاز جلوس اعلی حضرت
بر سریر فرمان روائی هندوستان با پیشکش گران و اقسام جواهر
بیش بها سعادت استلام عتبهٔ خلافت اندوخته بمنصب چهار هزاري
دو هزار سوار و خطاب اسلام خان و خدمت بخشي گری دوم و عرض
مکرر (که متصدی آن جز معتمد نشاید) سر برافراخت - و چون
اعلی حضرت باستیصال خانجهان لودي لوای عزیمت بدیار جنوبي
برافراشت او بحراست اکبرآباد (که مستقر الخلافه و دارالسلطنت
هند بوده) مامور شد - و چون شیر خان تونور ناظم گجرات سال چهارم
بساط هستي در نوردید اسلام خان به تفویض منصب پنجهزاري
و مرزبانی آن دیار نامزد گردید - و در آخر سال ششم بوالا پایهٔ
۱۰۴۳
میر بخشي گري تصاعد نمود - (بخشی ممالک) تاریخ است *
و سال هشتم از تغیر اعظم خان بنظم ممالک فسیحة الممالک بنگاله
دستوري یافت - و در انجا ابواب فتوحات شگرف بر روی روزگارش
کشوده گردید - مالش آشامیان بآئین گزین - و اسیر شدن داماد
(۲)
مرزبان آشام - و تسخیر قلاع که یکروز در عرض دو پهر پانزده حصار

---

(۲) نسخهٔ [ج] قلاع آنها که یکروز *

وزارت سعدالله خان که بدو سر التفات است بهانه‌طلب شده - مبادا بتقریبے عزل بمیان آید - پس درین صورت چه بهتر - همه باستحسان رای او گرائیدند - همان روز آخر وقت بخلاف معمول و استمرار شمشیر و سپر بسته بدربار حاضر شد - پادشاه استفسار فرمود عرض کرد - حکم شده بود که کسے را بجهت دکن برگزیند - سوای غلام دیگرے بخاطر نرسید - مستحسن افتاده فرمودند که نیابت وزارت بکه باید داد - گفت بهتر از سعدالله خان کسے نیست منظور شد - همین که او رهگرای تعلقه گردید وزارت کل بالاصالت به سعدالله خان تفویض یافت - درست قیاسي و راست اندیشی اسلام خان بر همگنان ظاهر گشت - و در سال بیستم از اصل و اضافه بعالي منصب هفت هزاري هفت هزار سوار امتیاز یافت *

و چون از برهان‌پور به بلدهٔ اورنگ آباد انتهاض نمود عارضهٔ جسماني طاري گشت - دانست که سفر واپسین است - بصوابدید چتر بهوج کاتب سرکار خود و خواجه عنبر متصدی جاگیر دفاتر را سوخته اموال را بپسران و برادران و سایر مردم محل خفیه قسمت کرده طومار بیست و پنج لک روپیه روانهٔ حضور ساخت - چهاردهم شوال سال بیست و یکم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید - حسب الوصیت در سواد آن معموره مدفون گشت - و مقبره و باغے طرح انداخت تا امروز اگرچه کهنگي دریافته تر و تازگي دارد - خواجه عنبر

چهارمین میر محمد غیاث بعد فوت پدر بمنصب پانصدي صد سوار سر بلند گردیده سال بیست و هشتم فردوس آشیاني بخشي گري و واقعه نویسی برهان پور و داروغگی کرکیراقخانهٔ آنجا یافت - و در عهد عالم گیري مکرر متصدی بندر سورت و بخشي و واقعه نگار اورنگاباد شده سال بیست و دوم بساط حیات در نوردید ششمین میر عبدالرحمن سال شازدهم عالمگیري بعجابت حیدر آباد دستوري پذیرفته چندے بخشي و وقائع نگار بادهٔ اورنگاباد بود و مدتے بآخته بیگي گري و داروغگی عرض مکرر مي پرداخت *

* اصالت خان میر عبدالهادي *

پسر میر میران یزدي ست - که با پدر خویش میر خلیل الله در سال دوم جهانگیري از حادثهٔ تالاني رخت ناکامي بدار الامن هندوستان کشید - یعني مزاج شاه عباس ماضي صفوي از میر انحراف یافته برسر عتاب و غضب شتافت - و سحر جمعیت احوالش بشب دیجور تفرقه انجامید - ناچار بپای فرار بادیهٔ غربت پیمود - چون ازان مهلکه نیم جانے بسلامت بدر بردن مفت خود میدانست پسر زادها عبدالهادي و خلیل الله را بنابر صغر سن و مضیق فرصت نتوانست همراه برداشت هر دو در عراق ماندند - هنگامے که خان عالم بسفارت ایران دیار اختصاص یافت جنت مکاني از کمال التفات و مهرباني باحوال میر میران در نامهٔ نامي اشاره بطلب پسرانش بر زبان خامه

که مهابت خان سپه سالار با همه کج خلقي متوجه احوالش گشته دستخط قبوض و بررات بنیابت خود بخان مذکور وا گذاشت و چون ازان سفر بحضور رسید در سال هشتم از تغیر باقر خان نجم ثاني به تفویض صوبه‌داری دار الملک دهلي باندد پایگي یافته باضافهٔ هزار و پانصدي ذات هزار و هفتصد سوار (که بواسطهٔ ضبط صوبه افزونی جمعیت ناگزیر ست) بمنصب سه هزاري دوهزار و پانصد سوار و عنایت علم و فیل و خلعت خاصه چهرهٔ کامیابي برافروخت - و چون جکتا زمیندار موء (۲) از ناسپاسي سر خودسري (۳) برافراشت از پیش‌گاه خلافت سه فوج سي‌هزار سوار ازان جمله بکے بسرداری اصالت خان تعین گردید - خان مذکور بمحاصرهٔ نور پور پرداخته هر روز اسباب تضئیق محصوران آماده تر میگردانید چون قلعهٔ موء (که قوي اعتضاد جکتا بود) بسعي بهادران منصور مفتوح گردید متحصنان نور پور نیم شبے راه گریز پیموده آن‌مکان را بآساني وا گذاشتند - پستر اصالت خان باتفاق سران دیگر رد به تسخیر تاراگدهه آورد - و آن مهم را بآئین شایسته بانجام رسانید و در سال هیزدهم بخدمت جلیل القدر میربخشي‌گري از انتقال صلابت خان فایز گردید *

چون تسخیر بلخ پیش‌نهاد همت پادشاهي گشت بامیرالامرا ناظم کابل اشاره رفت - که تا رسیدن عساکر قاهره از بدخشانات

(۲) در [بعضے نسخه] چکتا (۳) نسخهٔ [ج] مورء

متعین گردید - و از کابل پیشتر باستعجال راهي شده در توسیع مضائق راه کمال جد و جهد بکار برد - و پس از وصول عساکر پادشاهي ببلخ در آغاز سال بیستم باتفاق بهادر خان رهله بتعاقب نذر محمد خان والی توران شتافته بدستبرد نمایان آوارهٔ بادیهٔ فرار گردانیده باضافهٔ هزاري بمنصب پنجهزاري بلند آوازه گشت و چون شاهزاده دل نهاد توقف آن ولایت نگردیده علم معاودت افراخت حکومت آنجا ببهادر خان و اصالت خان تفویض یافته استیصال اهل تمرد و فساد به نخستین واگذاشته کار سپاه و خزانه و احوال پردازی رعایا بدومین باز گردید - و در آخر همین سال بیستم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت خوشي لبچاک با پنج هزار سوار الملنان باشارهٔ عبد العزیز خان والی بخارا از گذر کلیف گذشته اراده داشت که بصوب درهٔ کز و شادمان (که چراگاه دواب لشکر پادشاهي بود) آوازه گردد - اصالت خان مالش آن مفسد بمبالغه بعهدهٔ خود گرفته بگام سرعت روانه گشت وقتے بمخازیل رسید که اینها پارهٔ مواشی آن حدود رانده میبردند رستمانه با مخالفان در آویخته بسیارے را بر خاک هلاک انداخت و استخلاص مواشي نموده بتعاقب بقیة السیف پرداخت - چون شب پردهٔ ظلام افکند در درهٔ کز فرود آمد - و بجهت تجدید وضو چلته را بر کند - بتصرف هوا گرفتار تب گشته بشهر برگردید و بهمان کوفت بر بستر ناتواني افتاده در عرض دوهفته بساط حیات

پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سر برافراخته بنظم آنصوبه مامور شد - و در سال نهم هنگام معاودت شاهزاده از دولتاباد بدارالخلافه بتیولداری سرکار بیر مضاف صوبهٔ دکن (۲) تعین شده چندے در کمکیان آنولایت انتظام داشت - و در سال چهاردهم از تغیر قزاق خان بضبط الکای سیوستان رخصت یافت - و در سال پانزدهم از تغیر شاه خان بار دیگر بصاحب صوبگی تتهه اختصاص گرفت - و همانجا در سال بیستم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري پیمانهٔ حیاتش برآمود - و درگورخانهٔ پدر موسوم بصفهٔ صفا که بر کوه محاذی جنوب رویهٔ قلعهٔ بهکر است مدفون گردید - زیاده بر صد سال عمر داشته و اصلا در حواس و قوایش فتورے واقع نشده - در زمان جهانگیري بخطاب میرخان معروف بود - اعلی حضرت بافزایش الف بخطابش یک لک روپیه ازو پیشکش گرفته بامیر خان نامي فرمود - او هم مثل پدر اولاد بسیار داشت - پسر کلانش عبدالرزاق نهصدی شاه جهاني ست - در سال بیست و ششم جلوس اعلی حضرت در گذشته - دیگر ضیاءالدین یوسف که در اواخر عهد فردوس آشیاني بمنصب هزاري شش صد سوار فایز گشته و پستر بخطاب ضیاءالدین خان درجهٔ اعزاز پیموده - نبیرهٔ اش میر ابوالوفا نامي که در آخرهای زمان خلد مکان داروغگی جانماز خانه ضمیمهٔ خدمات دیگر داشت و بحدت فهم و درستی استعداد روشناس پادشاه قدر شناس بود

---

(۲) نسخهٔ [ج] صوبهٔ اورنگ آباد دکن *

بصوبه‌داری کشمیر سر بر افراخت - و ازان جا بحضور رفته بمنصب والای میر بخشی‌گري بلند رتبه گردید - پس از ارتحال جنت مکاني در هنگامهٔ شهریار با یمین الدوله همداستان و یکجهت بوده لوازم حسن عقیدت و مراسم نیکو بندگي بتقدیم رسانید - و پیش از یمین الدوله از لاهور بآگره آمده دولت ملازمت فردوس‌آشیاني دریافت - و باضافهٔ پانصدي هزار سوار بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و مرحمت علم و نقاره و بحالی میربخشي‌گري سر برافراخت و بعد ازان بر طبق التماس یمین‌الدوله پنجم رجب سر آغاز جلوس وزارت دیوان اعلی بدو اختصاص گرفت - و در سال دوم بنظم صوبجات دکن مامور گشت *

و چون مبادی سال سیوم معمورهٔ برهان‌پور بفرقدوم اعلی حضرت رونق و بها یافت ارادت خان شرف اندوز آستان بوس شده بخطاب اعظم خان عالم مباهات افراشت - و بسری سه فوج پنجاه هزار سوار بمالش خان جهان لودي و تسخیر مملکت نظام شاهیه دستوري یافت - خان مزبور برشکال را در دیول‌گانون* گذرانیده چون موضع رام پوري ساحل گنگ مخیم گردید و ظاهر شد که هنوز خانجهان از نواحی بیر برنیامده اردو در مچهلي(۲)گانون گذاشته شبگیر نمود و بغتة بر سر خانجهان رسید - او که راه فرار بسته دید و پای گریز شکسته ناگزیر آمادهٔ پیکار گشت - اما چون اکثر مردم عساکر پادشاهي

(۲) نسخهٔ [ج] منچهلي گانو یا مچهلي گانو باشد *

بیست و سیوم جمادی‌الاخری سال چهارم سنه (۱۰۳۵) هزار و چهل یورش نموده خان اعظم با سایر سران ازان دریچه درآمد سیدی سالم قلعه‌دار و اهل و عیال اعتبارزاد و شمس عم ملک بدن و جدهٔ مادری نظام شاه با همگی عمله و فعله اسیر گشتند - و اسباب بسیار بغارت رفت - و قلعه بفتح‌آباد مسمی گردیده حراست آن بمیر عبدالله رضوی مقرر شد - اعظم خان بمنصب شش هزاری شش هزار سوار بلند رتبه گردید - و چون کار نظام شاه از نظام و رزق افتاد و مقرب خان (که سپه سالار او بود) باعظم خان ملتجی گشته در همین سال در سلک ملازمان پادشاهی انتظام گرفت خان مذکور به پیغام رندوله خان بیجاپوری (که بوسیلهٔ شما اگر عفو تقصیرات عادل شاه شود متکفل می‌شوم که دیگر او پا از دایرهٔ انقیاد بیرون ننهد) بر کنار آب مانجرا رسیده فرود آمد اتفاقا (۲) روزے گروهے از مخالفان هجوم کرده بهادر خان زرهله و یوسف محمد خان تاشکندی را زخمی ساخته دستگیر کردند - و بسیارے از لشکر پادشاهی قتیل و اسیر گردید - اعظم خان بطرف چنکوبه (۳) و بهالکی و بیدر رفت - که شاید تلافی جسارت آنها نماید - بنابر فقدان آذوقه و علیق برگشته از کنگ گذشت - و چون بوضوح پیوست (که نظام شاهیه بارادهٔ مصالحه با بیجاپوریان ببالاگهات

(۲) در [بعضی نسخه] روزے کهیٔ مخالف هجوم کرده (۳) نسخهٔ [ب] چکوبه - و در [بعضی نسخه] جنکوبه .

بخلاف سایر بومیان سر باطاعت در نمي آورد) فوج کشیده بنوانگر که حاکم‌نشین آن ولایت است رسید - جام از مستی نخوت بهوش گرائیده بتقبل یکصد اسپ کچهي و سه لک محمودي برسم پیشکش و برانداخت دار الضرب آنجا که سکهٔ محمودي میزد راه انقیاد و اطاعت پیموده اعظم خان را دید - او ازان خود سر وا پرداخته باحمدآباد معاودت نمود - و پس ازان به تیولداری اسلام آباد متهرا مامور شده سرا و پوره در انجا احداث نمود و بعد آن بحکومت بهار شتافت - در سال بیست و یکم بجهت صوبه داری کشمیر طلب رفت - او عرضي نمود که مرا تحمل سرمای آن دیار نیست - از تغیر میرزا حسن صفوي بحراست سرکار دار الخیور جونپور مباهي شد - و در سال بیست و دوم سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه بعد از طی هفتاد و شش مرحله از مراحل عمر در بلدهٔ مسطور از عالم فاني بجهان جاوداني انتقال نمود - تاریخ فوتش از کلمهٔ (اعظم اولیا) مستفاد مي‌گردد ۱۰۵۹ در باغی که پیش از انقضای سال حکومت بر کنار دریای جونپور اساس گذاشته و تاریخ بنای آنست * ع *

۱۰۵۸

* بهشت نهم بر لب آب جوی *

مدفون گردید - پسرانش بمناصب عمده ترقي کردند - احوال هریکے جداگانه تحریر یافت - گویند اعظم خان بصفات حسنه اتصاف داشت - مگر در محاسبهٔ عمال تشددے مي‌کرد - در سلطنت

مشگین پرچم سلسله مویان را بیتابی رشکش چون موی آتش دیده سرگرم پیچ و تاب دارد) و انواع شال از جامه وار و کمربند و گوش‌پیچ طرحدار خصوصا پشمینه از لوس و کرک که جانورے ست وحشي ماکول‌اللحم (که در ولایت قرا تبت (۲) بهم‌رسد) و قالینهای شال باف خوش تماش و خوش طرح (که گزے بصد روپیه مرتب مي‌شود - و قالینهای کرمان نسبت بآن حکم پلاس دارد) برسم پیشکش از نظر انور گذرانید - و در همین سال هفدهم شعبان خدمت صوبهٔ دهلي از تغیر لشکر خان نامزد او گردید - و در سال شازدهم از تغیر شایسته خان بصوبه‌داری بهار مامور شد - چون زمیندار پلاؤن متعلقهٔ آن صوبه بسبب کثرت تراکم اشجار و تشابک اغصان سر نخوت برافراشته تن باطاعت حکام در نمیداد اعتقاد خان در سال هفدهم زبردست خان را با فوجے آراسته کسیل کرد - او بکمال دلیري و چستي از کتلهای دشوار گذار و جنگلهای خاردار گذشته مفسدان سر راه را از تیغ بیدریغ گذرانید - پرتاب زمیندار آنجا در مقام ایاي درآمده بوسیلهٔ خان مذکور بتقبل لک روپیه پیشکش هر ساله اعتقاد خان را در پٹنه دریافت - و از پیشگاه خلافت بر وفق ملتمس اعتقاد خان بمنصب هزاري ذات و سوار سر برافراخته پلاؤن را یک کرور دام قرار داده جاگیرش تن گردید و چون در سال بیستم شاهزاده محمد شجاع از بنگاله طلب

(۲) نسخهٔ [ج] قراتیت •

لوهاني (۲) (که دران حدود سرخود سري و تمرد مي افراخت) کسيل نمود - سرداري برانغار نامزد افتخارخان بود - چون کارزار توازو گرديد و هر فوجے مقابل خود گرم مجادله گشت عثمان خان فيل مست جنگي را پيش انداخته بر هراول فوج پادشاهي تاخت - و آن را زير و زبر ساخته بکارزار افتخار خان پرداخت خان مذکور پاى همت افشرده دست و بازوى نبرد برکشاد و پس ازان (که جمعے از نوکران و رفقاى قديمش بگانونهٔ جان‌نثاري چهرهٔ رادمردي بر افروختند) آن سرشار نشهٔ جلادت مردانه جرعهٔ ممات در کشيد *

آله يار خان پس از جان‌فشانى پدر مورد نوازش جنت‌مکاني گشته بمرور ايام پايهٔ دولت و امارت برتر افراخت - در اواخر عهد آن پادشاه عالي‌جاه و سرآغاز جلوس صاحبقراني به منصب دو هزار و پانصدي اختصاص داشت - و بدستور قديم در کمکيان بنگاله انتظام يافت - قاسم خان ناظم آن مملکت عنايت الله پسر خود را با خان مذکور به تسخير بندر هوگلي (که از مشاهير بنادر بنگاله است) رخصت نمود - در حقيقت سرداري و کار فرمائي مفوض بخان‌مشار اليه بود - دران فتح مصدر خدمات شايسته گشته بتدابير صايبه و بهادريهاى نمايان در سال پنجم (۳) درخت کفر و ضلال فرنگ

---

(۲) نسخهٔ [ا] نوهاني (۳) نسخهٔ [ب] درخت تسلط فرنگ که دران مرزو بوم *

بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و بخدمت حراست جهانگیرنگر سر برافراخت - پستر بخطاب رشید خان مخاطب گشته در سال بیست و نهم بنیابت شاهزاده محمد شجاع بحراست صوبهٔ اوڈیسه مقرر شده بود - از رفتن آن دیار تقاعد نموده به نخستین کار مي پرداخت - هنگامے (که شجاع از مقابل عالمگیر شاه بروگردان شده ببنگاله رخت ادبار کشید - و بتعاقب معظم خان خانخانان بے ثبات گشته دست و پاي بیحاصل میزد - و در سال دوم عالمگیري بجهت گذرانیدن برشکال در ٹانده طرح اقامت انداخت) چون شنید (که رشید خان در مقام سرکشي و خلاف است - و مجموع زمینداران آنحدود بموافقت او دم از مخالفت میزنند - و مي خواهد با نوازهٔ پادشاهي بمعظم خان پیوندد) لهذا مهین پسر خود زین الدین را با سید عالم بارهه تعین نمود - تا او بعد از وصول بجهانگیرنگر تمهید کشتن رحمٰن یار کرده از روی غدر و مکیدت بفسانه و فسون روزے او را در بارعام طلبیده بمردم اشاره نمود - هر یک حربه انداخته از هم گذرانیدند (۲) *

* احمد خان نیازی *

پسر محمد خان نیازي ست - بشجاعت و سخاوت اتصاف داشت - و بجمیع ملکات رضیه موصوف بود - در عهد جنت مکاني چون رحیم خان دکني (که از امراي نظام شاهیه بود) با جنود

(۲) در [بعضے نسخه] گذرانید *

پرینده روزے (که بر سر کهی غنیم مهابتخان چیرگي نمود) احمد خان تلاشهای بجا کرده مورد تحسین و آفرین گشت - و ازین رو خان سپه سالار در احترام و اعزازش کوشیده سوای خان زاده نام نمي‌گرفت *

چون سال نهم ساحت دولتاباد به پرتو ورود اطی حضرت منور گردید خان مذکور باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار سر برافراخته بهمراهی شایسته خان (که بتسخیر سنگمنیر و ناسک دستوري یافته بود) معین گردید او از کار طلبي باجازت سردار انفتاح قلعهٔ رام سج (۲) وجههٔ همت ساخته آنرا به نیروی تدبیر و بازوی شهامت از دست مردم ساهو برآورده بحوزهٔ تصرف درآورد - و پس‌ازان بعنایت‌نقاره بلندپایگي یافته ملتزم رکاب پادشاهي بود - پستر بفوجداری گلشن‌آباد کام دل اندوخت - چون نهال استعدادش نشو و نما یافتهٔ آن سرزمین بود بهمعنانی سرور و انبساط عنان عزیمت بدان‌دیار تافت - و در سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات و سوار مباهي‌گشته بصیانت قلعهٔ احمدنگر سرافراز گردید - و در سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یکم آغاز سال بیست و پنجم برحمت الهي پیوست - ملکهٔ شجاعت و سخاوت ارثي داشت - و دیگر اوضاع و اطوارش هم در کمال‌استواري بود - در سرکارش هرگز برطرفي نمیشد

(۲) نسخهٔ [ب] رام سیج *.

باتفاق خان زمان سرگرم مهمات سرکار پادشاهي بود - پستر بحضور رسیده سال سیزدهم بخلعت و اسپ و انعام ده هزار روپیه کام دل برگرفته بخدمت فوجداری بهاگلپور مضاف صوبهٔ بهار بلندرتبگي حاصل ساخت - و سال پانزدهم (که شایسته خان ناظم آنجا بر سر پرتاب زمیندار پلاؤن (۲) لشکر کشید) او بسرکردگی برانغار معین گردید سال هفدهم بحضور رسیده یک زنجیر فیل بطریق پیشکش گذرانید و ظاهرا باز تعینات دکن گشته سال بیست و چهارم از دکن آمده یک فیل دیگر پیشکش نمود - و سال بیست و پنجم مطابق سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک هجري بملک عدم شتافت *

* آله قلي خان اوزبک *

پسر النگ توش مشهور است - که از تزاقان و یکه تازان توران دیار بوده - اصلش از الوس المان - نامش جتي (۳) - در جنگے سینه وا تاخته ازان وقت در السنهٔ عوام بالنگتوش اشتهار یافت - النگ در ترکي برهنه است - و توش سینه را گویند - نوکر نذر محمد حاکم بلخ بود - رکهمرد (۴) را با لواحق و توابع با هزارجات در تیول داشت - و چون نوکر علوفه خوار کم داشت ایمانچي و غارتگر بسیار فراهم آورده پائین قندهار و غزنین بتاخت و تاراج روزگار میگذرانید - و پیوسته بر سر خراسان میدوید - شاه ایران نتوانست

---

(۲) نسخهٔ [ا] پلامون (۳) در [بعضے نسخه] جیتي (۴) در [بعضے نسخهای اکبر نامه] کمهرد - و الله اعلم *

سال سیزدهم بکابل رسید - پادشاه دریا نوال از راه قدر شناسي پنجهزار روپیه بطریق انعام بر خزانهٔ الگ تنخواه فرمود - و پنجهزار روپیه سعید خان ناظم کابل (که برسم مساعدت از خزانهٔ آنجا داده) آن نیز بصیغهٔ انعام محسوب گردید - و چون سال چهاردهم احراز ملازمت نمود بمنصب هزاري سرفرازي یافت - چون غریب نوازي و خاندان پروري شیوهٔ رضیهٔ فردوس آشیاني بود او را باضافهای پی در پی به منصب دو هزاري بلند پایه گردانید - و در سال بیست و دوم بهمراهی رستم خان و قلیچ خان در نبرد قزلباشیهٔ قندهار مصدر ترددات نمایان گردیده بافزایش پانصدي سرمایهٔ عزت اندرخت - و چون در سال بیست و چهارم جعفر خان بصاحب‌صوبگی بهار رخصت یافت خان مذکور بدان صوبه تعین گشت - و در سال بیست و ششم ازانجا بحضور آمده بافزونی سواران از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار علم اعتبار افراخت *

* الف خان امان بیگ *

اصلش چغتای برلاس است - ابًا عن جد حلقهٔ ملازمی سلسلهٔ تیموریه در گوش بندگي داشته - علي شیر خان (که از معتمدان و کار پردازان صاحب قراني بود) از اجداد اوست - پدرش میرزا جان بیگ (۲) (که بتبدل احوال اختلال بمبانی اوضاع سابقهٔ او راه

---

(۲) در [بعضی نسخه] که تبدل احوال و توسط اختلال *

و در سال پانزدهم از تغیر مختار خان بفوجداري و قلعه داري ظفر آباد بیدر تعین گشت *

و چون قلعهٔ نلدرک بتصرف اولیای سلطنت درآمد حکومت آنجا بنام او تفویض یافت - و آخرها قلعه داری گلبرگه یافته با صاحب سجادهٔ روضهٔ قدوة الواصلین سید محمد گیسو دراز رحمة‌الله علیه بر سر لختے (۲) خود سریها پیچید - و کار بجنگ و جدال رسانید - پیش از فتح بیجاپور بیک سال درگذشت - از پسرانش (که همه صاحب کار بودند) مثل میرزا پرویز بیگ که قلعه دار ملکهیر (۳) عرف مظفرنگر (که هشت کروهی گلبرگه است) بود - و نور المیان (که خطاب جانباز خاني یافته و پستر بنام جد و باز بخطاب پدر مخاطب گشت) ابتدا قلعه دار مرتضی آباد مرچ شده آخر در دژبانی نصیرآباد دهارور (۴) متعلق بنکاپور (۵) سپري شده - اما نامور و عمده پرویز بیگ بود - نخست خطاب جان باز خاني یافته پس ازان به بیگلرخان مخاطب گردید - اکثر قلعه داریها داشت چون انکر (۶) فیروز گذهه مفتوح گشت قلعه داری آنجا نامزد او شد سالے نگشید که پیمانهٔ زندگیش لبریز گردید - پسرانش بیگ محمد خان قلعه دار ادوني شده - و میرزا معالي قلعه دار گلبرگه - ازانجا

---

(۲) در [بعضے نسخه] تخت - یا بخت باشد (۳) در [بعضے نسخه] ملکهر
(۴) نسخهٔ [ا] دهاروار (۵) در [بعضے نسخه] بیکاپور - و در [بعضے جا] پنکاپور (۶) نسخهٔ [ا] انکر - و نسخهٔ [ب] انکیر *

از انکه ابراهیم خان دران معرکه کشته شد احمد بیگ خان از کارشناسي و هوشیاري با وصف جراحات مولم بپامردی مردانگي و دلیري گرم و گیرا بدهاکه که عیال و اموال ابراهیم خان درانجا بود خود را رسانید - اما موکب شاهي نیز از راه دریا پاشنه کوب در رسید - مشارالیه چارهٔ بجز بندگي و فرمان پذیري نیافته بوسیلهٔ مقربان شاهزاده بملازمت استسعاد یافت - و پس ازانکه سربر فرمان روائی هندوستان بوجود کرامت آمود صاحب‌قران ثاني زیبندگي یافت خان مذکور بمنصب دو هزاري ذات هزار و پانصد سوار سرافراز گردیده بفوجداري و تیولداری سیوستان کامیاب عزت شد - و پس ازان به نیابت یمین‌الدوله آصف خان بحکومت ملتان سر عزت بر افراخت - و بعد از عزل آن تعلقه چون بحضور رسید بجاگیرداری پرگنهٔ امیٹهي (۲) و جایس مضاف لکهنؤ اختصاص گرفت و در سال بیست و پنجم از تغیر مکرم خان صفوي بفوجداری بیسواره و اضافهٔ پانصدي پانصد سوار امتیاز یافت - و در سال بیست و هشتم معزول شده بسبب برخی امور چندے بے منصب و جاگیر گشت و در سال سیم از پیش‌گاه الطاف خسرواني ببحالی منصب سابق چهرهٔ مباهات بر افروخت *

* اوزبک خان نذر بهادر *

برادر کلانش یولم بهادر اوزبک - هر دو در بدو حال بنوکری عبدالله

(۲) نسخهٔ [ب] امیٹي *

هرزه خرج و باد دست بود - از ما حصل تیول تا آخر سال چیزے نمي‌گذاشت - همیشه میگفت اگر جز دو دست رخت پس از مرگ من برآید عاصي باشم - پسرش تاتار بیگ دران اوان [که پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر رایت عزیمت بانتزاع سلطنت برافراشت و در مقامات فرمان باری برهان‌پور (که نیم‌کروهی شهر واقع است) اکثرے را بعطای منصب و خطاب برنواخت] مشارالیه نیز بافزونی رتبه و خطاب پدر سرافرازي یافت - و در جمیع معارک هیجا ملتزم رکاب شاهي بود - چون حدیقهٔ ملک و ملت از خار وخس مخالفان سلطنت پیرایش یافت بتعیناتی دکن اختصاص گوفته بهمراهی شایسته خان امیر الامرا ناظم آنولایت در محاصرهٔ قلعهٔ چاکنه (۲) که در تصرف سیواى بهونسله بود کمر سعي بر میان عبودیت استوار بست و چون در سال سیوم آن حصن حصین بصولت و اقبال پادشاهي تسخیر پذیرفت حراست آن بعهدهٔ خان مذکور مفوض شد - پس ازان بتعلقهٔ کوکن که ممکن وماواى مرهٹه است شتافت - و پیوسته با اشقیا زد و خورد داشته بجانفشاني سرخروئي یافت - برادرش محمد والي بخطاب ارئي مخاطب گشته روزے چند بخشی فوج محمد اعظم شاه بوده پس ازان بقلعه داری فتح آباد دهارور و اعظم نگر بنکاپور سرفرازي یافت - و چون در گذشت پسرش ابوالمعالي بخطاب پدر فایزگردیده چندے بفوجداری بیر و پستن

---

(۲) نسخهٔ [ا] چاکنه ٠

حسب تجویز جملة الملک سعد الله خان (که پس از معاودت شاهزاده مذکور به بذل و بست بلخ شتافته بود) باضافهٔ پانصد سوار علم امتیاز برافراشت - و سال بیست و یکم معاودت کرده حسب الحکم از پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر جدا شده احراز سعادت ملازمت نمود - پستر بعطای علم لوای شادکامي برافراخت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار محسود اقران گشته در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - و سال بیست و سیوم باضافهٔ پانصدي و سال بیست و پنجم بعنایت نقاره کوس بلند رتبگي زد - و نوبت دوم همراه پادشاه زاده مزبور بهمت مذکور کمر عزیمت بست و سال بیست و ششم با پادشاه زاده دارا شکوه بمهم مسطور همپائي گزیده بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره از هم‌چشمان تفوق جست و ازانجا همراه رستم خان به تسخیر بست گام جلادت برداشت و سال بیست و هشتم همراه جملة الملکي بتخریب قلعهٔ چیتور معین شد - و سال سیم همراه معظم خان در کمکیان دکن قرار یافته نزد پادشاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم آنجا روانه گردید - و در محاربهٔ عادل‌خانیه دست جرأت برکشاده خود زخم نیزه بر ران برداشت - بعد از ظهور این تردد سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

و در سال بیست و هشتم بهتیولداري و فوجداري چوراگڈهه مضاف صوبهٔ مالوه تارک افتخار برافراشته باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و چون در سال سیم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن بجهت تادیب و تنبیه سلطان عبدالله قطب شاه والی تلنگ مامور گشت و حسب منشور مطاعه شایسته خان صوبهدار مالوه با افتخار خان و سایر فوجداران و منصبداران تعیناتی آنصوبه از مالوه راهي شده بلشکرشاهزاده ملحق گردید افتخار خان بامر شاهي در مورچال جنوبي باتفاق هادي داد خان انصاري متعین شد - و پس از انجام آن مهم باقطاع خود دستوري یافت - و چون در آخر همین سال شاهزادهٔ مذکور بتسخیر و تخریب ولایت عادل شاه والی بیجاپور معین شد حسب الحکم پادشاهي افتخار خان از تیول خود شتافته بفوج شاهي پیوست - پادشاهزاده در سال سي و یکم با عساکر گران طی منازل نموده چون بحوالی قلعهٔ بیدر رسید سیدي مرجان قلعه دار (که از غلامان قدیم الخدمت ابراهیم عادل شاه بود - واز سي سال بحفاظت آن قلعه مي پرداخت) با قریب هزار سوار و چهار هزار پیادهٔ تفنگچي و باندار و سامان و سرانجام فراوان باستحکام برج و باره همت گماشت - شاهزاده باتفاق معظم خان میرجمله در ده روز توپها را بکنار خندق رسانیده برجے (۲) را بضرب توپ خراب ساختند - اتفاقا روزے که از مورچال معظم خان یورش واقع شد

(۲) در [بعضے نسخه] برخے را •

همین روز مي‌کشید امادهٔ جنگ و پیکار گشت - افتخار خان با جمع از منصبداران درمیسرهٔ او جا گرفت - و با فوج مراد بخش (که در برانغار عالمگیري بود) در آویخته بمقابله و محاربه پرداخت و بترکتاز جرأت دواسپه بجانب عدم‌تاخت - گویند با آنکه خواجه‌زادهٔ نقشبندي بود مذهب امامیه اختیار کرده - و دلائل و براهین آن مذهب را بمرتبهٔ یاد گرفته بود که دیگریرا رد آن متعذر مي‌نمود پارهٔ مساس بعلم هم داشت *

* ارادت خان میر اسحٰق *

سیومي پسر اعظم خان جهانگیري ست - در عهد فردوس‌آشیاني پس‌از فوت پدر بمنصب نهصدي پانصد سوار امتیاز یافته بمیرتزکي روی عزت بر افروخت - و در سال بیست و پنجم بخطاب ارادت خان و منصب هزار و پانصدي هشت صد سوار سرافراز گشته بدارروغگی فیل خانه سر برافراخت - و در سال بیست و ششم از تغیر تربیت خان بخدمت آخته بیگي مفتخر گردید - و در همین سال بمنصب دو هزاري هزار سوار و خدمت بخشی دوم خلعت امتیاز پوشید - و در سال بیست و هشتم باضافهٔ هشت صد سوار و خدمت فوجداری سرکار لکهنؤ و بیسواره از تغیر احمد بیگ خان مورد نوازش گشت - و در سال بیست و نهم بحضور رسیده از تغیر اسد خان بخدمت عرض‌وقائع صوبجات سرمایهٔ اعزاز بدست آورد - و از اصل واضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار کام دل اندوخت - در اواخر عهد

و سیوم عالمگیري بفوجداري چاکنه (۲) مامور شده پسر بخطاب پدر مباهي گشت - و در سال چهلم بخدمت فوجداري نواح اورنگ آباد و از اصل و اضافه به منصب هفتصدي هزار سوار سرفرازي یافته بناموري علم شهرت برافراشت - و پس ازان بفوجداري مندسور مالوه تعین شده در عهد خلد منزل با خانخانان منعم خان صحبتش کوک گردیده جلیس و انیس او شد - فوجداري دوآبهٔ پتنهٔ جالندهر نامزد او شده بود - مذاق (۳) بصنوف دانش داشت - و در شعر بسیار نازک خیال بود - واضح تخلص میکرد - صاحب دیوان است * بیت *

* رشک فرماي دلم نیست بجز عیش حباب *
* یافت یک پیرهن هستي و آن هم کفن است *

در عهد محمد فرخ سیر درگذشت - پسرش میر هدایت الله (که بخطاب هوشدار خاني و پسر بارادت خاني ناموري اندوخت) در عهد خلد منزل فوجدار نورمحل متعلق صوبهٔ پنجاب گردیده و مدتها در فوجداري دک پیراهه مضاف صوبهٔ مالوه گذرانیده سال ششم محمد شاهي همراه آصف جاه بدکن آمده بعد جنگ مبارز خان از تغیر دیانت خان مرحوم چندے بدیوانی دکن پرداخته چهارهزاري منصب داشت - از دیرباز در اورنگ آباد بسر مي برد - آخرها قلعه داري گلبرگه نامزد او شده بود - در سفر ترچناپلي (۴) همراه آصفجاه

---

(۲) نسخهٔ (ا) جاکته - و نسخهٔ [ب] جاکنه (۳) نسخهٔ [ب ج] مذاق تصوف داشت (۴) نسخهٔ [ا] ترجنایلي *

بخطاب اشرف خان مخاطب شده سال دوم از قلعه داری مزبور معزول گردیده بحضور رسید - سال فوتش معلوم نیست *

* آله وردی خان *

عرق شجرهٔ نسبش (۲) از دوحهٔ آل سلجوق منشعب است - گویند بسلطان سنجر سلجوقي منتهي ميشود - مرد راست و درست و چست و چالاک بود - خبرهای بسیار (۳) از ایام شباب او نقل کنند - گویند بفرنگ افتاده - و بتهمت جاسوسي بگرفت و گیر آمده - اتفاقا روز عید بتقریب نیزه بازي اورا نزد حاکم آنجا حاضر کردند - درین فن کارنامها پرداخت - حاکم بتفقد احوالش شده به بیگذهی او را رسیده قرین عزت و احترام روانهٔ هندوستان کرد (۴) - چندے در برهان پور بعیاري و طرازي (۵) گذرانیده چون برادر کلانش مخلص خان در خدمت سلطان پرویز قرب و منزلت داشت او نیز با سلطان مربوط گشته چهرهٔ کامیابي برافروخت - پستر هر دو برادر ازان رو (که در فنون شکار مهارت تمام داشتند - وجنت مکاني را بدین امر شغف وتولع بسیار بود) مطرح انظار عاطفت خسروانه گشته - آله وردي خان بخطاب معتقد خاني وخدمت قراول بیگي اختصاص گرفت - و نقش بندگی او با جنت مکاني بعنوان مصاحبت و ندیمي نشسته همواره در سیر و شکار بدوام حضور معلی افتخار مي اندوخت - و تور کلاني که مدار شکار تمرغه بدانست

---

(۲) نسخهٔ [ج] نسبتش (۳) نسخهٔ [ب ج] چیزهای بسیار (۴) نسخهٔ [ا] گردیده (۵) در [بعضی نسخه] طرازي *

و دو قلعه را بهوجبل نایکواري و شش‌قلعه را دیگر فتنه‌پژوهان متصرف اند - و باستظهار حصانت و استحکام آنها گرد فساد بر انگیخته زیردستان پرگنات نواحي را ایذا میرسانند) پردازد - خان مذکور اولا بپای حصار چاندور آمده آن معقل رصین را (که بر فراز کوه مرتفع واقع شده و بمتانت شهرت دارد) محاصره کرد - و بفراوان جد و جهد مفتوح ساخت - سایر گردن کشان آن ولایت از دیدن نیرنگی تقدیر جان و مال خود را در معرض زوال یافته حلقهٔ فرمان پذیري در گوش کشیدند - ابتدا کنهر(۴)راو قلعه دار انجرائي زینهار خواسته آن دژ استوار را تسلیم نمود - خان مسطور برای استمالت دیگر قلعه‌داران او را منصب دوهزاري تجویز نموده پنجاه هزار روپیه نقد از خزانه داد - و بستر حصار کاجنه(۳) و ماجنه را (که بقلعه داری دهرپ تعلق دارد) گرد گرفته بیورش دلیرانه ارکان ثبات محصوران متزلزل گردانیده بعهد و پیمان هر دو قلعه بدست آورد - و همچنین قلعهٔ رولہ(۴) و جولہ و اهونت و دیگر حصون متینهٔ آن سرزمین (که همه بر فراز جبال واقع شده) بآساني و زودي مسخر ساخت - مگر حصن راجدهر (که جمعے از خویشان نظام شاه درانجا بودند - و در محافظت آن فراوان سعي و کوشش بجا مي آوردند) در مدت دو ماه مفتوح نموده همت بکشایش حصار دهرپ (که بمزید استحکام و ارتفاع شهرهٔ

---

(۴) در [بعضے نسخه] کنهر راو (۳) نسخهٔ [ا] کاچنه و ماچنه (۴) نسخهٔ [ب] اولہ و چولہ - و نسخهٔ [ج] اولہ و جولہ ۰

شاه صفي پادشاه ايران باستخلاص ولايت قندهار شاهزاده دارا شكوه با اُمراى رفيع مقدار و لشكر جرار بدانسو دستوري يافت و بوصول خبر درگذشتن شاه (كه در ماه صفر سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو هجري باجل طبعي زندگي بسپرد) از كابل معاودت نمود آله وردي خان نيز بهمراهي اين لشكر مامور بود - چون بعضے اطوار و اوضاع خلاف آئين اخلاص و نمك خوارگي از وى سر زد و از بيباك مزاجي زبان كه باختيار نداشت سرباري گرديد بعزل جاگير و سلب منصب مورد عتاب و خطاب گشت - و چون نيكو بندگيهايش در پيشگاه خلافت ثابت و متحقق بود پرگنهٔ سنكرپور بجمع سي و چهار لك دام در وجه معاش تنخواه شد - پستر بوسيلهٔ نخستين پادشاهزاده ببحالي منصب سابق مباهي گشته در سال هيزدهم به تيولداري ايلچپور كامروائي يافت - و بعد از فوت خاندوران ناظم دكن در تمام صوبهٔ برار بحكم راني پرداخت - چون اسلام خان بدكن آمد صحبتش باوى برار نشد - بر وفق ملتمس حكم بطلب حضور صدور يافته در سال بيست و يكم بسعادت استلام سدهٔ سنيه فايز گرديده گوركهپور جاگير يافت - و چون بعلت قندهار ميان شاه عباس ثاني و فردوس آشياني سررشتهٔ اتحاد و يگانگي انقطاع يافت و راه آمد و شد رسل انسداد پذيرفت از قضا در سال بيست و ششم غلام رضا نامے با هفت راس اسپ عراقي از بندر عباسي ببندر سورت رسيده رقمي از شاه ايران (۲)

(۲) نسخهٔ [ج] از بندر سورت رسيده *

ملازمت بعطای پنجهزار اشرفي سرافراز شده بود - در اواخر عهد سلطنت بصاحب صوبگی بهار فایز گردید *

چون ایام کوفت اعلی حضرت امتداد پذیرفت و انواع اختلال بر ملک و دولت راه یافت و شجاع درمي‌خلف خلافت در بنگاله مسلک خودسري پیش گرفته بر سر پٹنه لشکر کشید آلهوردي خان که سد راهش نمي‌توانست شد به بنارس آمده توقف گزید - شجاع پاشنه کوب بدان حوالي پیوسته از در لابه و چاپلوسي در آمده چندان بتالیف کوشید و مواعید سراسر امید بکار برد که آن آقسقال آزمون‌کار از جا رفته مرافقت آن مدبر اختیار کرد - و در همه احیان رفاقت آن بادیه پیمای خسران و ناکامي نگذاشت - و پس از توالي و تواتر آوارگیها اواسط رجب سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجري شجاع خواست که از اکبرنگر رخت ادبار بٹانده کشد آله وردي خان از معاملة فهمي و کارشناسي رقم خذلان و نکال از ناصیهٔ حال آن رمیده بخت خوانده دانست که بر تقدیرے که بتکاپوي گریز از سطوت جیش عالم‌گیري آسان یابد لامحاله با دد و دام صحرای رخنگ محشور خواهدگردید - برهنمونی خرد بارادهٔ پیوستن بجنود پادشاهي از همراهی او تقاعد ورزیده باکبرنگر مراجعت کرد - و چون بسیارے از مردم شجاع از بهبود حال و امید مآلش دل برگرفته قصد جدائي داشتند با او همداستان گشتند و چون آله وردي خان جوقے از خود داشت منزل خویش را استحکام

غالب بود - بلکه بهرزه گوئي و فحاشي کشيده * حتی که اين شيوهٔ نامرضيه در اولاد و عشائر او سرايت کرده تا حال (که از خاندانهای عمده نام و نشانی نماند) اين سلسله بواسطهٔ اين رويهٔ نا ستوده يادگار روزگار است - با اين همه آله وردي خان بے رياضت و تقوی نبود در محبت اهل بيت رسول (عليهم السلام) غلو داشت - نذور حضرات ايمه هر سال بر مي‌آورد - و از ماحصل جايگير عشرے جدا کرده خيرات ميداد - در دوستي يکتای وقت بود - با آشنای يکروزه کار صد ساله بجا مي‌آورد - از اهل دفتر بےاعتماد گرديده خود سررشته نگاه ميداشت - و مداخل و مخارج هر روزه را بخط خود در طومارے مي‌نوشت - و در ساحت دهلي سرائے و باغے احداث کرده - بنام او زبان زد خلائق است *

* اکرام خان سيد حسن *

از والا شاهيان خلد مکان است - مدتها بفوجداری بکلانه مضاف خاندیس (که در ايام شاهزادگي بخلد مکان فردوس‌آشياني بر سبيل انعام داده بودند) مي پرداخت - پس ازانکه خلد مکان بتقريب عيادت پدر والا قدر از برهان پور عزيمت صوبهٔ مالوه نمود او حسب الحکم ملحق گرديده مورد نوازش سلطاني شد - و در جنگ داراشکوه (که متصل سموگدهه رو داد) مصدر ترددات نمايان گرديده حسن مجرا بظهور آورد - و سال اول جلوس بخطاب اکرام خان مخاطب گشت - و در جنگ شجاع [چون مهاراجه جسونت سنگهه

افدوخت . و سال ششم مطابق سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري بعارضهٔ بدني بساط زندگي در پيچيد *

* اسلام خان میر ضیاءالدین حسین بدخشی *

والا شاهی قدیمی خلد مکان است - عمرے در خدمت آن شاه قدر شناس بسر برده پیوسته مصدر خدمات عمده بود - در ایام شاهزادگي بديواني سركار شاهي چهرهٔ اعتبار مي افروخت - چون استیلای داراشکوه بذابر فرط عاطفت اعلی حضرت بحالش بجائے انجامید (که از احکام سلطنت هرچه میخواست متمشي میساخت) شاهزادهٔ فتح نصیب بظاهر عزم ملازمت پدر عالي قدر و بباطن برداشتن برادر کلان مصمم نموده غرهٔ جمادي الاولی سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري سلطان محمد مهین خلف خود را با نجابت خان برسم منقلا از اورنگ آباد رخصت برهانپور فرمود میر مذکور (که تا آن وقت بخدمت ديواني قيام داشت) نیز بمرافقت سلطان دستوري يافت - متعاقب شاهزاده خود هم سایهٔ وصول ببلدهٔ مذکور انداخته بآهنگ مقصود باغ فرمانباري (۲) را (که نیم کروهی شهر است) مخیم اقبال گردانید - میر مذکور بخطاب همت خان ناموري اندوخت - و بعد محاربهٔ جسونت بخطاب اسلام خان رایت اشتهار افراشت - و در جنگ دارا شکوه هنگامے (که رستم خان دکني عرضهٔ تردد بر بهادر خان کوکه تنگ ساخت) او

(۲) نسخهٔ [ب] باغ فرح نیازي را *

جهانگیرنگر گردید که رخت ادبار بسمت رخنگ کشد در همان ماه اسلام خان بنابر نقاض خاطرے (که با سردار داشت) یا بسبب بدمعاشی او تنگدل گشته بے صدور فرمان طلب عازم حضور گردید بنابرین چندے بعزل منصب معاتب گشته در سال سیوم ببحالی رتبهٔ سابق دگر باره کامیاب دولت شد - و در سال چهارم بصوبه‌داری کشمیر از تغیر ابراهیم خان رخصت یافت - و هنگامے (که موکب پادشاهي بگلگشت آن همیشه بهار خرامش نمود) در مقام نوشهره (که پرگنه ایست وسیع بغایت معمور - و دوم منزل است از منازل کوهستان) خان مذکور بر طبق یرلیغ طلب سر آغاز سال ششم رسیده دولت زمین بوس دریافت - و باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنج‌هزاري سه هزار سوار مورد نوازش گردیده بصاحب صوبگی اکبرآباد رایت باندنامي افراخت - و پس از وصول بدان مصر جامع یک ماه سالم نگذشته بود که در مبادی سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجري پیک اجل در رسید - و مسافر ملک بقا گردید - غنی کشمیري

۱۰۷۴

تاریخ فوتش یافته * مصرع * * مرد اسلام خان والا جاه *

در مقبرهٔ صاحب المعارف و الایقان میر محمد نعمان رحمة الله (۲) (که خان مذکور در خدمتش اعتقاد موفور داشت) مدفون گشت - و در حیات خود بتعمیر مسجدے عالي نزدیک مزار میر مذکور ثواب اندوز شد - تاریخ بنای آن یافتند *

۱۰۵۸

* بانی اسلام خان بهادر *

---

(۲) نسخهٔ [ج] رحمة الله علیه (۳) نسخهٔ [ج] مسجدے نزدیک *

جبجهار سنگهه بندیله (۴) معین شد - و سال نهم در حینے (که دکن مضرب خیام سلطانی بود) بهمراهی شایسته خان جهت تسخیر قلعهٔ جنیر و سنگمنیر دستوری یافت - و بعد مسخر گردیدن سنگمنیر بتهانه‌داری آنجا ماند - و سال یازدهم با اصالت خان جهت مالش فسادپیشگان مضافات پرگنهٔ چندوار رخصت پذیرفت - و سال پانزدهم در تسخیر قلعهٔ مؤ مصدر ترددات شده پستر همراه پادشاه زاده دارا شکوه بکابل شتافت - و وقت رخصت بعطای علم رایت کامراني بر افراشت - و سال هیزدهم بنظم صوبهٔ مستقر الخلافه نامزد گردیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار لوای افتخار بر افراشت - و سال نوزدهم بهمراهی پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان گام جلادت پیش نهاد - و چون پادشاهزاده ازانجا برگشته آمد و بهادر خان روهله بعزیمت تنبیه المانان از بلخ روانه شد اورا بمحافظت حصن شهر گذاشت - و سال بیست و دوم چون بعرض رسید (که او بذابر فزونی ارتکاب مغیرات از رفتن با راجه بیتهل داس (۳) که بکابل تعین شده بود تعلل بکار برده) از منصب و جاگیر بر طرف گشته داخل لشکر دعا گردید - و سال سي و یکم مشمول عاطفت گشته بمنصب سه هزاري دوهزار سوار آب رفته بجو آورد و با شاه زاده سلیمان شکوه (که بمقابلهٔ پادشاه زاده محمد شجاع

---

(۴) نسخهٔ [ب] بوندیله (۳) در [بعضے نسخه] بتهل داس و در [بعضے] پتهل داس ٭

نمود - و بمنصب مناسب سرافرازي يافته صبية شاهنواز خان صفوي را بعقد ازدواج او در آوردند - و چون سال بيست و دوم شاه زاده مراد بخش بنظم دكن رخصت يافت شاه نواز خان صفوي (كه بعد از فوت اسلام خان بصيانت آن ولايت تعين شده بود) وكالت و اتاليقي شاهزاده باو قرار گرفت - ازين جهت ميرزاي مذكور باعتبار قرابت و خويشي با خان مشار اليه دستوري دكن يافت - و بالتماس شاهزاده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار سر بر افراخت شاهنواز خان او را سر فوج دكن نموده بر سر مرزبان ديوگدهه فرستاد مشاراليه در مبادي حال توره و ضابطهٔ سلاطين ايران بكار برده در ركوب و نزول و قيام و قعود غايت اهتمام مرعي ميداشت - منصبداران پادشاهي (كه بدعوي خواجه تاشي با عمدها سر همسري ميخاريدند) يكدفعه از پي رميدند - پس ازانكه براه و روش هند آشنا شد در تلافي آن ايحاش كوشيد - چون عقل درست و ادراك رسا داشت باندک تاخت آن بومي را مغلوب رعب و هراس ساخته بر سر معامله آورد - متعاقب شاهنواز خان رسيده بصوابديد ميرزا مهم ديوگدهه را فيصل داد - چون ببرهانپور معاودت نمود در تولد فرزند مجلس بزرگانه بر آراسته شاهزاده مراد بخش را با جميع اعيان و اركان بمنزل خود آورد - و زرها صرف نمود *

و چون در سال بيست و سيوم صوبه داري مالوه بشاهنواز خان مفوض گشت او را تعين آن صوبه نموده بفوجداري و تيولداري

در سال چهاردهم (۲) عالمگیري تازه از ولایت رسیده بمنصب هزاري چهار صد سوار و خطاب عقیدت خان چهره آراي عزت گردید و کابلي بیگم صبیهٔ روح الله خان اول را باو پیوند بیوگاني دادند زود در گذشت *

* اعتماد خان شیخ عبد القوی *

بحلیهٔ فضل و کمال موصوف و بتدین و تشرع معروف بود - و از دیرباز در خدمت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر دوام حضور داشت - و از راست‌گفتاري و درست کرداري بمزید اعتماد و مزیت اعتبار عام اشتهار مي‌افراشت - هنگام نهضت الویهٔ عالمگیري از دکن بآگره بقصد انتزاع سلطنت از نهصدي بمنصب هزار و پانصدي سربلند گردیده در جمیع معارک ملتزم رکاب شاهي بود بعد از جلوس بمنصب عمده درجه‌پیماي اوج امارت گردید - و در سال چهارم بخطاب اعتماد خان ممتاز امثال و اقران شد - چون بقدم خدمت و محرمیت اتصاف داشت و بسمت کارآگهي و معامله فهمي موسوم بود از سایر اعیان خلافت و نوئینان والا رتبت قرب و منزلتش افزود - گویند در خلوت بحضور پادشاه مي‌نشست و اکثر در جناب خلافت (۳) حرف او مسموع و عرض او مقبول بود اما براي هیچ کس کلمة‌الخیر نمیگفت - و باب فیاضي و فیض‌رساني مسدود میداشت - بنابر تقرب سلطاني و پندار ارستادي پادشاه

(۲) نسخهٔ [ج] چهاردهم تازه (۳) نسخهٔ [ج] حضرت *

ملا باتفاق دیگر فقها تجویز قتلش نمود - و این رباعی اورا که مستلزم انکار معراج است دستاویز کرد * * رباعي *

* آن کو سر حقیقتش یاور شد *
* خود بهن‌تر از سپهر پهناور شد *
* ملا گوید که بر شد احمد بفلک *
* سرمد گوید فلک باحمد در شد *

و راست (۴) آنکه عمده سبب قتل او مصاحبت دارا شکوه بود - والا مقتل او مجذوب برهنه چندین هرزه گردان در هر کوچه و برزن مي‌گردند *

بالجمله ملا عبد القوي در احتساب امر معروف و نهي منکر دست قوي داشت - در سال نهم سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت به تیغ جسارت یکے از مجاهیل ترکمان قاندر مقش کشته گردید و این سانحه خالي از غرابت نیست - تفصیلش آنکه چون تربیت خان بایلچي‌گري نزد شاه عباس‌ثاني فرمانروای ایران‌دیار رفته بود از ناسنجیدگي و کلفت وضعی خود آداب سفارت بآئین پسندیده بجا نیاورده وحشت افزای آن شاه سودائي طبع آشفته دماغ گردیده دیرین دوستیها را غبار آسای نقاض خاطر گردانید - و کار از طرفین بفوج کشي انجامید - دران ایام سید امیر خان ناظم کابل چند مغلے ترکمان بے سر و پا را بمظنهٔ جاسوسي گرفته بحضور فرستاد

(۴) در [چند نسخه] و راستي آنکه *

معلوم همگنان بود کوتوال حسب الامر هنگامے که در خواب بود زنده بدست آورده مسلسل بحضور پادشاهي برد - اعتماد خان بپژوهش حال مامور شد - بعد از استفسار هرچند گفت که من سیاح گداپیشه‌ام مفید نیفتاد - تهدید زباني فرمود - آن اجل گرفته دید که رهائي نیست - گفت اگر امان دهید بگوش نواب آنچه هست میگویم چون نزدیک رسیده خم شد که چیزے بگوید باآنکه هر دو دست او بسته بودند بسرانگشتان نیمچه شمشیرے (که بر مسند اعتماد خان گذاشته بودند) چنان بچستي و چالاکي گرفته با غلاف بر سرش زد که یکدو (۲) خیاره گردید - بهر تقدیر پادشاه بوقوع قتلش بسیار متاثر و متاسف گشته پرتو التفات بحال باز ماندهای او افکنده و پسران و خویشانش را باضافهٔ منصب و دیگر مراحم و مواهب کامیاب فرمود *

* آله وردی خان *

عالمگیر شاهي مهین پسر آله وردي خان مشهور است - جعفر نام داشت - اگرچه مزاج این پدر و پسر و دیگر برادران همه بمزاح و مطایبه مجبول و بشوخي و بیباکي مفطور و همه از یک کرباس بودند (چنانچه تا امروز هر که ازین سلسله است بتقاید اسلاف از سر سخویت و مضحکه فرا نمي استد - و در هزل جد دارد) میرزا جعفر را با پدر از ابتدا موافقت نبود - دامن همت بکمر تلاش برزده

(۲) نسخهٔ [ج] یکدو جنازه گردید *

بافزایش منصب و ارسال فرمان تفویض فوجداری مرادآباد کامیاب مراد گردید - و در سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مورد عاطفت شد - و از تغیر بهادر خان کوکه بنظم صوبهٔ آلهاباد شتافت - و در سال دوازدهم سنه (۱۰۷۹) هزار و هفتاد و نه هجري همانجا بساط حیات در پیچید - بشجاعت و همت شهرهٔ روزگار بود - و بجود و سخاوت دستے بلند داشت - و خالي از کمال نبود - شعر میگفت - صاحب دیوان است - ازو ست * بیت *

* کمتر ز قاشقے نتوان بود در طلب *
* صد تیشه میخورد که رساند لبے بلب *

و با این خوبیها با پدر نمي ساخت - مشهور است که چون آله وردي خان بنابر جهتے بغضب سلطاني در آمد و اعلی حضرت سر دیوان فرمودند که این را کشیده بدر آرند جعفر چست و چالاک از دنگل بر آمده از عقب گریبان پدر را گرفته کشید (۲) - و بدر ساخت پدر که همیشه شاکي بود زبان شکوه دراز تر (۳) ساخت - جعفر باعتذار در آمد که هرگاه عدول از حکم پادشاهي ممکن نبود البته دیگرے باین امر اقدام مي‌نمود - دران وقت ما را جای زونمودن نمي‌ماند و شاید حمیت و غیرت آن وقت کار را بکجا میرسانید - پسرش امان الله است - چون در سال دوازدهم عم او حسن علي خان

(۲) نسخهٔ [ج] کشیده بدر ساخت (۳) نسخهٔ [ب] فراز تر *

امتیاز یافته همواره محفوف(۲) عواطف خسروانه بود - در سال نوزدهم از اصل و اضافه بپایهٔ دو هزاري دو صد سوار بر آمده در سال بیست و دوم بمنصب سه هزاري سه صد سوار و خطاب خانه زاد خاني چهرهٔ مباهات افروخت - در سال بیست و پنجم از دکن (که بدیدن برادر خود شایسته خان رفته بود) معاودت نموده سعادت اندوز ملازمت پادشاهي گشت - از پیشگاه خلافت در آخر همین سال بمنصب چهار هزاري پانصد سوار و خطاب موروثی اعتقاد خان (که پدر و عم او باین نام ممتاز بودند) مطرح انظار نوازش گردیده بتفویض میر بخشي گري سرمایهٔ اعتبار اندوخت - ازانجا (که اکثر باظهار بیماري مراسم عهدهٔ مرجوعه را نمي توانست بتقدیم رسانید) سال بیست و ششم هنگام معاودت الویهٔ پادشاهي از کابل بدار الخلافه چون ساحت لاهور بعز(۳) نزول سعادت پذیر گردید التماس نمود که چندے در دار السلطنت اقامت گزیده بمعالجه پردازد - از بنده پروري بشرف دستوري بر نواخته بتقرر سالیانه شصت هزار روپیه خرسند ساختند - و پس از حصول صحت در سال بیست و هفتم بدرگاه خسروي ناصیه سا گشت - از خانه زاد نوازي ببحالی منصب و خدمت بآئین سابق سرافراز گردانیدند - و او تا آخر سال سیم بدان خدمت والا رتبت بے دواعی طمع و اغراض

(۲) در [بعضی نسخه] محفوف و مشمول عواطف خسروانه بود (۳) نسخهٔ [ب ج] بفر نزول سعادت پذیر ه

* اقضى القضات قاضي عبد الوهاب *

نبیرهٔ شیخ محمد طاهر بوهره است - که در پتن گجرات سکونت داشت - تحلّي بفضل و کمالات یافته بحرمین شریفین شتافت و بشیخ علي متقي (رحمه الله) پیوست - و مرید شد - و در (۲) ورع و تقوی و فن حدیث یگانهٔ روزگار گردید - چون بوطن (۳) اصلي معاودت نمود بدعتهائے (که اعتقاداً و عملاً در قوم خود شایع بود) برداشت و در شکست گروه مهدویه پیروان سید محمد جونپوري میکوشید و حسب وصیت شیخ خود مداد بجهت طلبهٔ علم راست میکرد و در وقت حل کردن آن تدریس مي نمود - میگفت که یکے از دیگرے چرا مانع شود - مجمع البحار غریب اللغت حدیث از تالیفات مشهور او ست - در سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش میان اجین و سارنگپور مالوه جمعے در اثنای راه برو ریخته کارش باتمام رسانیدند گویند عهد کرده بود که تا سیاهی تشیّع و بدعتهای دیگر از دل قوم خویش شست و شو ندهد دستار بر سر نه بندد - چون در (۹۸۰) نهصد و هشتاد عرش آشیاني داخل گجرات شده با شیخ ملاقات نمود دستار را بدست خود بر سرش پیچید - و گفت ایفای نذر شما بر ذمهٔ من است - و میرزا عزیز کوکه را بحکومت آنجا نامزد ساخت شیخ بیاوری میرزا اکثر رسوم آن قوم را برانداخت - پس از چندے (نه ایالت آنجا بیکے از امرای ایران باز گردید) آن جماعه بامانت او

---

(۲) نسخهٔ [ب] و در زهد و تقوی (۳) نسخهٔ [ج] بموطن اصلي *

و با این همه میگویند که قاضي در اخذ و جرید طولی داشت و زرهای خطیر اندوخته بود - مهابت خان لهراسپ (که به بیباکي و شوخي شهرت داشت) هنگامے (که بیساق دکن مرخص شد - و در حوالی دارالخلافه بدرخواست مساعده روزے چند فروکش نمود) دران اثنا سراغ یافت که سه چهار لک روپیه را جنس کشمیر و آگره خریدهٔ قاضي با مال تجار باحمدآباد میرود - از قاضي دل‌پري (۲) داشت همه را کشیده طلبید - و بسپاه تنخواه نمود - پس ازانکه بعرض پادشاه رسید جواب داد که از روی اضطرار از سوداگران بطریق قرض گرفته‌ام - با منافع بآنها خواهم رسانید - قاضي سوای اغماض مصلحت ندید - و در سال هفدهم بسبب استیلای مرض از حسن ابدال برفتن دارالخلافه مجاز گردید - و سید علي اکبر قاضی لاهور بنیابت او مامور گشت - و در سر آغاز سال نوزدهم هیزدهم رمضان سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و شش هجري در شاهجهانابان داعی اجل را لبیک اجابت گفت - چهار پسر داشت - نخستین شیخ الاسلام که بقضائی دارالخلافه قیام داشت - بموجب طلب بحضور رسیده از انتقال پدر بخدمت قضای عسکر معلی معزز گردید - او بخلاف پدر دیانت واقعي داشت - و ورع و صلاح او منسوب بریا نبود - از ترکهٔ پدر (که لک اشرفي و پنج لک روپیه نقد و جواهر و جنس بسیار بود) دامن نگرفته بدیگر ورثه قسمت نمود - بکمال نیک نفسي زیست میکرد

(۲) نسخهٔ [۱] دل بري داشت *

مشار الیه ناچار باکراه با دل ناخواه (که همواره از جناب خداوند حقیقي مستدعي بود که آلودهٔ عمل پادشاهي نشود - و زود بمقصد اعلي پیوندد) از احمدآباد بار سفر بر بست - در همان ایام مرض اشتداد گرفت - و در سنه (۱۱۰۹) یکهزار و یکصد و نهم هجري طرفے (که جاذبه‌اش گریبان‌گیر بود) شتافت - پادشاه نیز نظر بر تقدس ذات او افسوس‌فرموده کلمهٔ حق بر زبان راندند- که خوشا حال او که بعد ازحج خود را ملوث بامور دنیا نساخت- درین‌سلطنت دوصد سالهٔ تیموریه در دیانت و خدا پرستي مثل او قاضیئے نگذشته - پیوسته (۲) در حالت قضا هم مستعفي بود - پادشاه نمي‌گذاشت تا به تقریب مهم بیجاپور (که جنگ مسلمین است) خود را کشید *

این امر جلیل‌القدر را دین بدنیا فروشان سخت آسان گرفته‌اند زرها برشوت خرج مي‌کنند - تا بابطال حقوق مردم صد چندان ستانند - نکاحانه و مهرانه را حلال‌تر از شیر مادر میدانند - از قضات ارثی قصبات چه توان گفت - که مس علم نصیب اعداست - و دفتر دیسپاندیه و گفتهٔ زمینداران کتاب و شرع آنهاست - هرگاه درشان‌قضات با علم و عمل حدیثے وارد شده (که از سه قاضي یکے بهشتي ست) و خواجه محمد پارسا (قدس سره) در فصل‌الخطاب گوید آن قاضی بهشتي هم مگر قاضی بهشت باشد اندازهٔ گمرهي و ضلالت این قوم که کمتر از جهال اند که تواند گرفت - آن مرحوم را هم چهار پسر بود

(۲) نسخهٔ [ج] و در حالت قضا *

(که ملا علي نام داشت - و قبرش در قصبهٔ کنبایت است) جمعے از اهل گجرات (که دران وقت عموما بت پرست بودند) بدین اسلام در آمدند - و چون آن شخص مذهب امامیه داشت بهمان طریق گرائیدند - و پس ازان [که سلطان احمد (که از اُمرای معتبر سلطان فیروز شاه پادشاه دهلي بود) بران دیار تصرف یافت - و اسلام شایع گردید] بتعلیم علمای وقت (که همه اهل سنت و جماعت بودند) برخے ازان جماعت باین آئین در آمدند - و چون بین الفریقین نزاع و جدال از قدیم الایام معمول و مستمر است غبار مخالفت میان یکدیگر برخاست - آنها که بر تشیع مانده اند همواره یکے از صلحای فضلا از قوم خود دارند - که در مسائل شرعیه باو رجوع مي نمایند - و خمس مال را بسادات مدینهٔ منوره مي فرستند - و زکوة را بآن رئیس فاضل میدهند (۲) - که بفقرای قوم خود قسمت مي نماید *

• اسلام خان رومي •

حسین پاشا ولد علي پاشاست - و پاشا بعرف آن ولایت عبارت از امیر است - بحکومت بصره مي پرداخت - و در ظاهر اطاعت سلطان روم مي نمود - محمد عم او بتقریبے از وی رنجیده پاستنبول رفت - بداعیهٔ آنکه برادر زاده را معزول گردانیده خود منصوب شود چون مطلبش دران جا صورت پذیر نگشت پیش ابشر پاشای حلب (که عزل و نصب حکام برخے بلاد متعلقهٔ روم باختیار او بود) رفته

---

(۲) نسخهٔ [ج] بفقرای قوم قسمت مي نماید *

شیراز است برده بقزلباش ملتجي گردید - مرتضی پاشا به بصره آمده هرچند تجسس و تفحص نمود خزانه که محمد نشان داده بود نیافت - ازین رهگذر اورا با برادر و گروهے دیگر از هم گذرانید - پس از چندے اعراب جزائر از بے هنجاري و بد سلوکی مرتضی پاشا ستوه آمده هنگامه آرای قتال گشتند - مرتضی پاشا شکست یافته ببغداد شتافت - و جمعے کثیر را از مردم او بتیغ از هم گذرانیدند و این مژده را بحسین پاشا رسانیده اورا ببصره طلبیدند - او مال و عیال خود به بهبها (۴) گذاشته به بصره آمد - و کار حکومت از سر گرفت - و ده دوازده سال دیگر بایالت و حکمرانی آن آلکا پرداخت و همواره با سلاطین عظیم‌الشان هندوستان طریقهٔ ارسال عرائض و هدایا مسلوک میداشت - چنانچه در آخر سال سیوم عالمگیري نامهٔ اخلاص طراز مشتمل بر تهنیت جلوس با اسپان عراقي نژاد برسم پیشکش فرستاد *

بالجمله چون فرمان روای ملک (۳) روم بنابر بواعث نزاع و خلافے که ازو سر زد یحیی پاشا را بجایش تعین فرمود مشارالیه نتوانست دران مرز و بوم اقامت ورزید - و روی رفتن نزد قیصر هم نداشت ناکام با اهل و عیال و معدودے از ملازمان جلای وطن اختیار کرده روی عزیمت بایران دیار نهاد - پس از وصول دران سرزمین بوی عنایتے نشنید - و گل التفاتے نچید - برهنمونی اقبال تصمیم عزم

(۴) نسخهٔ [ا] ببها (۳) نسخهٔ [ج] ممالک روم *

مراد افروخت - و پستر بتفویض صوبه‌داری مالوه اختصاص یافت *

ازانجا (که شجاعت و فراست از جبین حالش پیدا و کاردانی و ریاست از جبهۀ روزگارش هویدا بود) بالطاف پادشاهي مرتقی والاپایۀ امارت هندوستان شد - مرکوز خاطر خلد مکان آنکه اهل و عیال خود طلبیده دل‌نهاد توطن این مرز و بوم گردد - او بنابر وجهی در طلب قبائل و پسر سیومین خود مختار بیگ تعلل مي‌نمود و بلیت و لعل میگذرانید - ازین جهت از منصب بر طرف شده و از دولت حضور مهجور گردیده در اوجین رحل اقامت انداخت در آخر سال پانزدهم بالتماس عمدة الملک خان جهان بهادر ناظم دکن ببحالی منصب و خدمت فایز گشته (۲) بسرداری فوج هراول همت‌بخش ارباب وغا گشت - و مکررا با عساکر عادلشاهیه و نبیرۀ بهلول بیجاپوري صف آرائیها اتفاق افتاد - در نوزدهم سال یازدهم

ربیع الآخر سنه (۱۰۸۷) هزار و هشتاد و هفت هجري در عین ترازو بودن جنگ با غنیم جائی که خان مذکور بود قضا را وقت تقسیم آتش در باروت افتاده فیل رم خورده راست در فوج غنیم رفت - مخالفان هجوم آورده گرد گرفتند - و ریسمان عماري بریدند - و چون بر زمین افتاد او را با پسرش علي بیگ خان بته تیغ در آوردند * * بیت *

* اجل راه سر کرد و افتاد پیش *

* کشان سوی دام فنا صید خویش *

---

(۲) در [بعضی نسخه] گشته خان مذکور بسرداری *

بفوجداری ماندو و ازان بعد بحکومت ایلچپور متعین گردید - و در سال چهل و هشتم بصوبه‌داری کشمیر درجهٔ اعتبار پیمود *

* اعظم خان کوکه (۲) *

معروف بفدائي‌خان کوکهٔ مظفر حسین نام برادر کلان خانجهان بهادر کوکلتاش است - در عهد اعلی حضرت بدوام خدمات حضور بمزید رشادت و اعتبار نامیهٔ احوال افروخت - ابتدا بداروغگی عدالت فایز شده و پستر بمرافقت سفیر بیجاپور بایصال برخی عطایای صاحبقران ثاني بعادل شاه والی آنجا مامور گشت - و در سال بیست و دوم بخدمت توزک سر برافراخت - و در سال بیست و سیوم بخشي‌گری احدیان یافت - و درسال بیست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار و بخشي‌گری منصبداران کابل و داروغگی توپخانهٔ آنجا مفتخر گردید - و در سال بیست و ششم شرف اندوز حضور گشته بتفویض میر توزکي بر خود بالید - و پس ازان داروغگی فیول خاصه و پستر داروغگی افیال حلقه نیز بدو مفوض شد - و در سال بیست و نهم بیافتن داروغگی گرز برداران تحصیل مباهات نمود - و از تغیر تربیت خان میرتوزکي باز ضمیمهٔ کارها گردید - و از راه نوازش و خانه زاد پروري باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بر نواخته در آغاز سال سیم بخطاب فدائي خان مورد عواطف خسروانه گشت - و بعد ازان (که مهام فرمانروائي

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] اعظم خان معروف بفدائي خان کوکه *

درعین تکاپوي و گرمی هنگامهٔ جنگ و جدال که با عم داشت از
میر اهتمامي معظم خان ستوه آمده بشجاع پیوست - و پستر رقوم
ادبار و بیدولتي از سیمای احوالش برخوانده قرین ندامت و تنبه
بمعسکر پادشاهي (جمع القهقری نمود) معظم خان حسب الحکم خدائي
خان را باخوجه بحراست و خبرداری آن شاهزادهٔ نا صواب اندیش
روانهٔ حضور ساخت - و در سال چهارم از تغیر صف شکن خان
بخدمت میر آتشي خلعت سرافرازي پوشید *

چون آغاز سال ششم خطهٔ دلپذیر کشمیر مهبط موکب عالمگیري
گشت قوم سنبل (که قبیله ایست از قبائل افغان نیازي که آن طرف
دریای نیلاب تمکن دارند) در سوالف ایام برخی ازانها در موضع
دهکوت (۲) موسوم بمعظم نگر (که این روی آب است) اقامت گزیده
مصدر شر و فساد میشدند - فوجداران و حکام بموجب حکم آنها را
ازین طرف بآن روی آب دریا کوچانیده بودند (۳) - درین والا آن طایفهٔ
بمقتضای جهالت مسلک تمرد پیموده از آب نیلاب عبور نموده
تهانهٔ پادشاهي را متصرف شدند - خان مذکور (که با توپخانهٔ مخصور
در کنار دریای چناب بود) بر طبق یرلیغ والا باستیصال آن گروه
پرداخته عرصهٔ آن ناحیه را از خار وجود آنها پیرایش داد - و بغدوبست
آن سرزمین نموده بخنجر خان (که بفوجداری آنجا معین شده بود)
سپرده معاودت نمود - و در همین سال وقت مراجعت پادشاهي

(۲) نسخهٔ [ب] ونکوت (۳) نسخهٔ [ب] بآن روی دریا *

تجلد افشرده قول را محفوظ نگاه داشت - و باز آغرخان را از تهانهٔ گندمک طلبیده هراول ساخت - و بار دیگر بر سر کتل جلک که درهٔ دشوار گذار است نبردے صعب اتفاق افتاد - سوای تیر و تفنگ آنقدر سنگ فیل ربا از تلهای کوه مي‌غلطانیدند که عرصه بر لشکر پادشاهي تنگ گردید - بمحض تائید ایزدي چندان تلاشهای دلیرانه بکار رفت که آخرکار افغانان روگردان شده متفرق گشتند - فدائي خان بمعنانی فتح و نصرت بجلال‌آباد رسیده در احداث محکمها و تعین تهانجات پرداخت - و در دفع آن طایفهٔ شورش انگیز از مراتب تاخت و تاراج و تخریب مساکن و مواطن چندانکه ممکن بود مساعی جمیله بفعل آورد - و در پیشگاه خلافت نیکو خدمتیهای او مقرون تحسین و آفرین گشته بخطاب اعظم خان کوکه فرق مباهات بذروهٔ اعلی سود - و در سال بیستم بحضور آمده از تغیر امیرالامرا بنظم عمدهٔ صوبهٔ بنگاله اختصاص یافت - و در سال بیست و یکم چون حکومت آن‌مملکت بپادشاهزادهٔ محمد اعظم شاه مفوض گشت صوبهٔ بهار از تغیر وکلای شاهزادهٔ مذکور نامزدش گردید - خان مشار الیه رهگرای عزیمت تعلقه بود که نهم ربیع‌الآخر (۲) سنه (۱۰۸۹) هزار و هشتاد و نهم هجري بآخرت سرا شتافت - حویلی خان‌مذکور واقع لاهور از مکانهای عمدهٔ آن‌بلده است - مدتها اقامتگاه صوبه‌داران آنجا بود - پسر کلانش صالح خان (که خطاب فدائي‌خان یافته)

(۲) نسخهٔ [ب] ربیع الثاني .

سلطان حسین (که با معتبران به پیش آهنگی هراول متعین بود) خود را بکنار کشیده راه آگره سر نمود - و چون سریر فرمان روائی هندوستان بجلوس عالمگیری تزئین پذیرفت ازانجا (که جوهر ماهیت او خالی از فروغ آگاهی نبود) بانواع التفات پادشاهی مفتخر گشته باضافهٔ منصب و خطاب افتخار خان چهرهٔ مباهات افروخت و بعد از جنگ شجاع از تغیر سیف خان بخدمت آخته بیگی و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار امتیاز گرفت - و در سال ششم از تغیر فاضل خان (که بوالا پایهٔ وزارت برآمد) بخدمت میر سامانی خلعت افتخار پوشید - و چون خان مذکور پی بمزاج پادشاهی برده بود مدتها کار را باستقلال تمام سرانجام داد *

در سال سیزدهم پادشاه رسانیدند که شاهزاده محمد معظم ناظم دکن از بدهمنشینی و طبیعت پوستی بفریب خوشامد گویان از جا رفته ارادهٔ خود رائی و خود آرائی دارد - لهذا او را متعمد و محرم راز دانسته رخصت دکن یافت - و اندرز تلخ و شیرین درخور وقت بزبان او حواله رفت - مومی الیه خود را جلد و چسپان رسانیده امانت برگذارد - چون پادشاهزاده را مشرب اخلاص صافی بود و اخبار ناراست لمعان صدق نداشت جز تسلیم و رضا طلبی جوابے سر نزد - و براءت ذمهاش بر پادشاه متحقق گشت - و غضب بلطف تبدیل یافت - اما درین ضمن بسعایت بدگویان قابو جو بنابر جهتے عتاب متوجه حال افتخار خان گردید - و بعد رسیدنش بحضور

و ذرے از آسودگي و جمعيت بر احوال پر اختلالش نگشود - همانجا زندگي بسپرد *

* آتش خان جان بيگ *

پسر بختان بيگ روزبهاني ست - که سال اول جلوس خلدمکان در جنگ محمد شجاع جان نثار گرديد - نام برده در حين حيات پدر بدولت ارشناسي پادشاه فايز بود - سال بيست و يکم بخطاب آتش خان لواي ناموري افراشت - و سال بيست و پنجم از تغير سلاح خان بخدمت ميرتوزکي چهرهٔ امتياز بر افروخت - برادرانش يکے منصور خان - که چندے بميرآتشي دکن مامور بود - پستر حارس اورنگ آباد گرديد - درمين يوسف خان - که در عهد خلدمکان بفوجداري قمرنگر عرف کرنول سرافرازي داشت - و در عصر خلد منزل بنظم صوبهٔ حيدرآباد نامزد شد - و پاپرا مفسد را کشت - اعقاب اينها در دکن باقي *

مجملے از کيفيت پاپرا بزبان قلم ميدهد - نام برده از اراذل اهل حرفهٔ تلنگانه بود - در عهد خلدمکان (۲) (که رستم دل خان بني مختار صوبه دار حيدرآباد بود) پاپرا مذکور خواهر خود را که مالدار بود کشته بدان دستمايه پيادگان فراهم آورده بر کوهے ملجاي خود ساخت و دست رهزني و دست اندازي بر مسافرين و رعاياي آنطرف (۳) دراز کرد - فوجداران و زميندارا ن نواح در فکر گرفتن او شدند - از باستماع

(۲) نسخهٔ [ب] خلدمکاني (۳) نسخهٔ [ب] اطراف *

بعد زن و خورد او را منهزم ساخت - و در کلپاک تهانه قایم نمود
درین ضمن خسرپورهٔ پاپرا [که با جمعے کثیر از مدتے در شاهپور
محبوس و در شکنجهٔ انواع عذاب بود - و غیر از زن او (که هر روز
جنس خوردني برای او مي برد) هیچکس ماذون نبود که پیش او
(۲)
برود] بدست زن خود چند عدد سوهان طلب داشته زنجیر پای
خویش و چند محبوس دیگر بریده روزے (که آن شقارت آثار برای
شکار ماهي بیرون شاهپور رفته بود) باتفاق دیگران بر آمده پیادهای
نگهبان محبوس‌خانه و دروازهٔ قعله را کشته متسلط گردید - باستماع
این‌خبر پاپرا مضطرب گردیده خودرا نزدیک قلعه رسانید - و صدای
توپ از بالای قلعه بلند شد - چون برادرانش بزمینداران کلپاک
اشارهٔ این معني کرده بود بمجرد رسیدن صدای توپ دلاور خان
با فوج روانه گشت - پس از رسیدن متصل شاهپور آویزو ستیز غریب
روداد - آخر پاپرا هزیمت یافته بتاریکده شتافت - چون این خبر
بیوسف خان رسید اول میرزا علي کارپرداز خود را تعین نمود
و ثانیا خود هم با فوج شایان رسیده تا نه ماه بمحاصرهٔ تاریکده
پرداخت - پس ازان جهندهٔ قول استاد نمود - هر که از قلعه
بر مي آمد انعام مي یافت - پاپرا تغیر وضع نموده از قلعهٔ مزبور
بدر زد - و بدست همان برادر زن گرفتار گردید - چون پیش یوسف
خان آوردند خان مزبور بغد بغد او را جدا ساخته سر او بحضور

(۲) در [اکثر نسخه] او بدست زن خود .

همان جا رخت اقامت انداخته صاحب اهل و عیال گردید - پس ازان (که خواجه شمس الدین محمد خوافي مشهور خلف رشید خواجهٔ مذکور در ملازمت عرش آشیاني پایه افزای بزرگي و اعتبار گشت) میرک کمال ولد میر حسن مسطور مع پسر خود میرک حسین نزد تغائی خود بهندوستان آمده روزگار برفاه و آسودگي میگذرانید درین جا نیز با یکے از بنات سادات همشهری (۲) خویش پیوند بیوگاني نمود - میرک عطاءالله ازان عفیفه متولد شد - که در یساق بلخ بخشی پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بود - و بمزید قرب و اعتبار امتیاز داشت - بنابر وجهے از شاهزاده جدا شده در زمرهٔ ملازمان پادشاهي انسلاک یافته بمنصب هفت صدي سرافراز گشته اولا ببخشي گري احدیان متعینهٔ کابل و پستر بدیوانی صوبهٔ پٹنه تعین یافت - همان جا در آخر عهد اعلی حضرت شمع حیاتش به تندباد اجل خاموش گردید - اما میرک حسین در عهد جنت مکاني بمنصب سلطاني و التفات خاقاني چهرهٔ عزت افروخته بکاردانی و معامله فهمي سمت اشتهار گرفت - در سال هشتم جهانگیري بهمراهی شاه زاده سلطان خرم مخاطب بشاهجهان بر مهم رانا متعین شد - چون اُدیپور مضرب خیام شاهي گردید و مکانهای معتبر رانا تهانه نشین گشت مشار الیه ببخشي گري و واقعه نویسی کوهلمیر (۳) مامور شد

---

(۲) نسخهٔ [ب] همسری خویش (۳) نسخهٔ [ب] کوپهلمیر - و در [بعض نسخه] کوهنسلمیر ٭

بفهم و فراست و دانش و حسن خط بهرهٔ کامل دارد - و در دیار دکن بعزت بسر می‌برد - در سال بیست و هشتم شاهجهاني بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار رفته بعد معاودت ازان مهم در همین سال مطابق سنه (۱۰۶۴) هزار و شصت و چهار هجري از پیشگاه فردوس‌آشیاني بخدمت دیواني و بخشیگري و واقعه‌نویسی صوبهٔ ملتان نوازش یافت - و زمان ممتد دران دیار گذرانید - وضیع و شریف و صغیر و کبیر آنجا نظر براستي و درستي و صلاح و تقوی (که پیرایهٔ حالش بود) حلقهٔ ارادت در گوش کشیده مریدانه سلوک میکردند - تا امروز میرک جیو زبان زد اهل آن دیار است - دوکروهی شهر باغی و حویلئی طرح کرده - که بکوٹلهٔ میرک جیو شهرت دارد و در عهد عالمگیري بدیوانی صوبهٔ کابل اختصاص گرفته بخطاب امانت خان مخاطب گردید *

هرچند نزول اسما از مبدأ فیاض بمناسبت معنی ست و مسمی را در مطابقت اسم جهد بجا اما این جا نتوان گفت که اسم عین معنی ست - بلکه این را ازو هزاران شرف و بها ست - در عالم ایجاد و تکوین هیچ صفتے بامانت و دیانت نمیرسد - بس عزیز و کم‌یاب - هرجا گل کند بهار نمو برکات است - و سرمایهٔ علو درجات کیمیای اقبال و سعادت است - و سرچشمهٔ افزوني و زیادت - در چار بازار روزگار سودها بدلالگی دیانت برده اند - و در حدیقهٔ زندگاني ثمرات مقصود از شجر امانت چیده *

خاطر پادشاهي مرتسم بود فورا خدمت حراست دار السلطنة لاهور و قلعه داري آنجا تفويض يافت - و هنگام رخصت ديواني صوبه نيز ضميمه گشت - هرچند از قبول کار مالي ابا آورد پادشاه فرمود که پسر کلانش عبدالقادر سرانجام خواهد داد - درانجا هم سواي حويلي خواني پوزه متصل چوک کلان حويلي و حمام طرح نموده که مشهور عالم است - در سال بيست و دوم هنگامي (که سواد اجمير مضرب خيام پادشاهي بود) بتفويض ديواني صوبجات دکن خلعت امتياز يافت - ازان بعد تا امروز اين ديواني اکثر درين دودمان مانده چون سال بيست و پنجم خجسته بنياد اورنگ آباد بورود موکب پادشاهي فيض آمود گرديد حويلي نظام شاه مشهور بسبز بنگله (که بالفعل حاکم نشين آن بلده است) محل سکونتش بود - بشاهزاده محمد اعظم شاه تعلق گرفت - خان مغفور خواست که گذهي هرسول را که دو کروهي شهر است خريد نموده بطريق ملتان ببودباش خود بيارايد - پادشاه حويلي ملک عنبر را که متصل شاه گنج است تجويز فرمود - آن مرحوم باستعارت راضي نشده از سرکار والا ابتياع نمود چنانچه آن هم بکوتله اشتهار گرفته *

اوائل سال بيست وهفتم چون نهضت پادشاهي بجانب احمدنگر تصميم يافت ازانجا (که پيش نهاد خاطر ممالک پيراي خليفة زمان تسخير بيجاپور و حيدر آباد بود) آن حق آگاه از جنگ مسلمين

---

(۲) در [بعضي نسخه] صوبة نبيره

نادار در محبوس خانه قریب بهلاکت رسیده برای سرکار غیر از مظلمه و بدنامي حاصلے نبود - قلیلے بقدر حال بوعده و قسط بهرکس مقرر نموده سر داد - چنانچه در لاهور یکدفعه ازین وجوه نقصان دو لک روپیه از نوشتهٔ اخبار نویسان بعرض رسید - بر خاطر پادشاهي گران گذشت - چون بر کیفیت حال اطلاع شد استحسان فرمودند در دکن هم ده دوازده لک روپیه بابت بقایای سنوات بر ذمهٔ رعایای سقیم‌الحال بود - که هر سال احدیان و منصبداران تعین شده دامے وصول نا کرده خود مبلغے موقوفانه گرفته طومار ندارد مي‌آوردند همین‌قسم مبلغ خطیر از پیشکش به بومیان نادار یک قلم معاف نمود - اتفاقا روزے پادشاه تعریف دیانت او مي‌کرد - عرض نمود که مثل من خاین دیگرے نخواهد بود - هر سال مال ولي نعمت را بر باقي‌داران معاف مي‌نمایم - پادشاه فرمود که میدانم شما خزانهٔ آخرت ما را معمور میکنید - انتهی کلامه *

في الواقع در پیش گاه خلافت نقش نوکري آن بزرگوار با این منصب قلیل (که زیاده بر دو هزاري نبوده) بوضع غریب نشسته بما امور که در دایرهٔ مردمي (۲) نمي‌گنجید اگرچه همه حکم پادشاهي بودے از خدا ترسي و مهربان‌دلي بعمل نمي‌آورد - و ازان جهت که خلاف مرضي آقا ست استعفاي نوکري مي‌نمود - پادشاه حق‌آگاه نظر بر بے غرضي و راست مزاجي او بتغافل میگذرانید *

---

(۲) نسخهٔ [ب] مروت *

در اوضاع معیشت ضوابط اغنیا بکار نمي برد - و به تکلفات دنیاداران اصلا آشنا نبود - و تحلي بفضل و کمالات رسمیه نیز داشت ترجمهٔ شرعة الاسلام (که نسخه ایست جامع در آداب شریعت (۲)) از مولفات او ست - و در خط شکسته و نستعلیق صاحب تعلیم و تصرف است - هفت پسر و هشت دختر داشت - از همه اعقاب کثیر مانده - الا وزارت خان متخلص بگرامي (که پسر دوم اوست) بحسنات شگرف سرآمد اوان بود - طبع موزون داشت - صاحب دیوان است - این شعر ازو مشهور * بیت *

* تا قافله سالار جنون فال سفر زد *

* دیوانهٔ ما دامن صحرا بکمر زد *

یک پسر داشت موسوم بمیرک معین خان - پیش ازین چندے ودیعت حیات سپرد - ازو فرزند نماند - احوال دیگر اخلاف آن غفران پناه مثل میر عبد القادر دیانت خان و میر حسین امانت خان ثاني و کاظم خان جد بیواسطهٔ محرر این اوراق جداگانه بر صفحهٔ بیان ثبت گردیده - از حسن نیت آن بزرگوار است که درین انقلاب آباد روزگار (که بیک بست وکشاد موده چه خاندانهای عظیم الشان گرفتار ذلت و خواري نگشته - و تا چشم زدن آنکه سر بفلک میسود بخاک راه یکسان گردیده) فرزندان او بچهار واسطه تا حالت تحریر (که (۱۱۵۹) هزار و یک صد و پنجاه و نهم هجري ست) بعزت

---

(۲) در [بعضي نسخه] شرعیه *

چون شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن بمالش علي (۲) عادل شاه و تاخت و تاراج ملک او مامور شد خان مزبور نیز بهمراهی میر جمله (که با لشکر جرار حضور کمکی شاهزاده قرار پذیرفته) رخصت یافت - و شاهزاده بعد از کشایش قلعهٔ بیدر ارزا باتفاق نصرت خان (۳) و کارطلب خان بسمت احمدنگر (که مردم سیوا و مناجي بهونسله سر بشورش برداشته بودند) کسیل نمود - بنابر حدوث عارضه بمزاج اعلی‌حضرت دارا شکوه از کمین جوئي و قابو طلبي (که همیشه در شکست برادران میکوشید) مهم بانجام نارسانیده آمرای کمکي‌را بسزاولی شدید طلب حضور نمود - ایرج خان (که با داراشکوه ربط تمام داشت - و خود را داراشکوهي میگرفت) باتفاق معتقد خان پسرکلان نجابت خان نقاره زنان راه هندوستان گرفت - گویند شاهزاده بوزیر خان نایب برهان‌پور نوشته بود که باستمالت هر دو پرداخته نگهدارد - و الا فریب و غدرے بکار برده آنها را دستگیر نماید - چون بظاهر بادهٔ مزبور پیوستند خان مذکور بتقریب ضیافت استدعای قدوم نمود - میخواستند که طریق اجابت پیمایند - آگهي شد که زیر کاسه نیم کاسه هست - همان وقت کوچ کرده براه افتادند - و از دریای نربده بدست قاصدان شاهزاده ایرج‌خان این بیت نوشته داد ظاهرا بوزیر خان فرستاده باشد *

* بیت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمالش عادل شاه (۳) نسخهٔ [ج] نصیر خان و در [بعضے نسخه] نصیري خان *

برهان پور فرق اعتبار بلند نمود - و بعد ازان بصاحب صوبگی برار سرمایهٔ اعزاز اندوخت - بیست و سیوم رمضان آغاز سال بیست و نهم سنه (۱۰۹۹) هزار و نود و ششم هجري بساط حیات در نوردید - و در باغ خودش (که پیوسته بدیوار قصبهٔ ایلچپور است) مدفون گشت - متصل آن سرائے و پورهٔ احداث نموده - و مقابل قصبه کنار رود خانهٔ (که از میان مي‌گذرد) طرح سکونت ریخته - تا حال وامانده‌ایش همان جا اقامت دارند - مشار الیه بسیار خوش وضع و صاحب سلوک بود - و طعام خوب بوفور داشت - و چون اسباب و دستگاهے زیاده بر امارت او بود همواره پریشان و قرضدار مي بود ابتدا صبیهٔ صادق خان میر بخشي در خانه داشت - و بدان سبب گردن اعتبار بیش از دیگران بر مي‌افراشت - ازان عفیفه اولاد نشده درگذشت - خان‌مزبور را سه پسر بود - هیچ‌کدام ترقي نکرد - میر مومن خویش او از همه رشیدتر بود - چندے بنیابت حسن‌علي خان بهادر عالمگیر شاهي بصوبه‌داری ایلچپور مي پرداخت - کلان‌تر پسران او میرزا عبدالرضا چون متکفل محاسبهٔ ذمهٔ پدر شد سرا و پوره را بلا شرکت قابض گشت - لا ولد بود - زوجه اش مشهور ببهو بیگم (۲) ماماي صالحه - تا وصال اوقات خود را بشایستگي بسر برده - وجه معاش همان محصول پوره بود - دیگرے میرزا منوچهر که در جواني درگذشت - ازو پسرے ماند اوباش وضع - بهو بیگم مذکوره دخترے

(۲) نسخهٔ [ج] بیگم تا وصال *

مشار الیه باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار مورد مرحمت پادشاهي گردید - و در سال بیست و ششم بداروغگی داغ سرافرازي یافت - و چون سال بیست و هفتم شاهزاده دارا شکوه با عساکر موفوره بیساق قندهار دستوري یافت میر مذکور باضافهٔ پانصدي و خدمت دیوانی آن فوج سر برافراخته بخطاب اعتماد خاني چهرهٔ ناموري برافروخت - و پس ازان بداروغگی کتاب خانهٔ سرکار والا پیرایهٔ اعزاز یافت - و در انجام سال سي و یکم (که زمان قریب الاختتام فرمان‌روائی اعلی حضرت است) بخدمت دیواني و بخشي‌گري فوج سلیمان شکوه (که باتالیقی میرزا راجه جیسنگهه بر سر شجاع غفلت آئین تعین شده بود) امتیاز یافت و پس از جنگ سموگڈهه و هزیمت دارا شکوه چون الویهٔ ظفر طراز عالمگیري بجهان‌ستاني ارتفاع آسماني گرفت خان مذکور از مرافقت سلیمان شکوه تخلف ورزیده از اسلام‌آباد متهرا بعز بساط بوس رسیده کامیاب افزایش منصب گردید - و در همین ایام چون موکب پادشاهي بعزم تعاقب دارا شکوه از دریای ستلج عبره نمود خان مشار الیه بصوبه‌داری (۲) کشمیر از تغیر لشکر خان دستوري یافت - و در سال چهارم بمناسبت اسم بخطاب اشرف خاني بلند نامي گرفت - و در سال دهم از تغیر رضوي‌خان بخاري بخدمت دیوانی سرکار بیگم صاحبه خلعت سرفرازي پوشید - و در سال سیزدهم بمنصب سه هزاري

(۲) نسخهٔ [ج] بفوجداریٔ کشمیر .

هشتصد سوار و خطاب خاني رسيده سال بيست و پنجم فوت نمود نام برده سال اول جلوس عالمگيري بسرداري قبيله قرارگرفته (۲) همراه شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بتعاقب محمد شجاع جانب بنگاله تعين گرديد - و در معارک آنجا داد دليري و دلاوري داده ترددات شايسته بظهور رسانيد - گويند روزے لشکر پادشاهي را عبور از آب گنگ بايستے کرد - و آن طرف آب مذکور مردم محمد شجاع با سامان حرب فراهم شده مستعد ممانعت بودند - نام برده (که بقراولی لشکر پادشاهي مامور بود - و پيش پيش دلير خان هراول ميرفت) اسپ را بآب زده همين که بالای آن کنار برآمده چپقلش عظيم رو داد فيل مستے (که پيش روی فوج خصم بود) آمده اورا با اسپ بخرطوم برداشته دور انداخت - نام برده در همان گرمي بضرب شمشير کار فيلبان را ساخته بجای او نشست - درين ضمن دلير خان اين ماجرا بچشم خود ديده از عقب رسيد - و تحسين گويان بر گرد وی گرديد - نام برده گفت فيل برای آن خداوند گرفته ام بمن اسپے از اسپان کوتل مرحمت شود - دلير خان گفت فيل هم بشما مبارک - و دو اسپ خوب جهت وی فرستاد *

بالجمله مومی الیه سال سيوم بخطاب خاني سر برافراخته همراه خانخانان بمهم آشام شتافت - و کارهای دست بسته بتقديم رسانيد با آنکه خانخانان از ترددهای او راضي بود اما چون منلان او شيوهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] قرار يافته *

ریخته چند ارابهٔ عقب مانده را تاراج نموده مردم را باسیري گرفتند - نام برده بدریافت این خبر برگشتهٔ آنها تاخته گرفتها را از چنگل آنها رها ساخت - و متهورانه بمحاصرهٔ گڈهی دیگر پرداخت درین ضمن گولی بندوق باو رسیده مطابق سنه (۱۱۰۲) یک هزار و یکصد و دو هجري بدار آخرت پیوست - پسرش آغو خان ثاني ست - که رفته رفته بخطاب پدر سربلند گشته - در عهد فردوس آرامگاه هم زنده بود - نامے به بلند رتبگي بر آورده بوقت موعود درگذشت *

* ارسلان خان *

پسر آلهوردي خان اول است - ارسلان تلي نام داشت - سال پنجم جلوس خلد مکان از تغیر خواجه صادق بخشي بفوجداري بنارس سرفرازي یافته سال هفتم از تغیر ضیاءالدین خان بفوجداري سیوستان صوبهٔ ٹٹهه و از اصل و اضافه بمنصب هزاري نهصد سوار ازان جمله هفتصد سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب ارسلان خان نامور گشت و سال دهم بفوجداري سلطان پور بلهري (۲) نامزد شده منصب دو هزاري هشتصد سوار دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و سال چهلم باضافهٔ پانصدي درجهٔ تصاعد پیمود - تتمهٔ احوال او مسموع نشد *

* امیر خان میر میران *

پسر خلیل الله خان یزدي ست - والدهٔ مکرمه او حمیده بانو

---

(۲) نسخهٔ [ب] ملهري *

و چون در سال هفدهم از پیش‌گاه خلافت و جهانباني فوجداری ایرج بار نامزد گردید بعلت ابا و امتناع ازان کار از منصب برطرف شده گوشهٔ انزوا برگزید - و در سال هیزدهم بتازگي مشمول عواطف خسروانه گشته بخطاب امیر خان و اضافهٔ منصب درجه پیمای علو مرتبت شد - و بایالت صوبهٔ بهار رخصت یافت - و درانجا بمالش عالم و اسمٰعیل و دیگر افغانان شاهجهان پور و کانت کوله مساعی موفور بظهور آورده آنها را (که بعد از استیلای افواج پادشاهي بپناه قلعه درآمده بودند) دستگیر نمود - و در سال نوزدهم بتقبیل آستان سلطنت افتخار اندوخته در رکاب شاه عالم بهادر بیساق کابل مرخص شد *

(۲)
از دیر این مرز و بوم بسکونت‌گزینی گروها گروه افغان بلغاک خانهٔ شورش و فساد گردیده - خصوص در عهد عرش آشیاني - که هر جوقے بخود سري و فتنه گري گردن افراخته و از عصیان منشي باهم یکتائي گزیده غبار طغیان برانگیختند - عساکر پادشاهي بقصد استیصال آن مفتنان بد سرشت مدتها آن زمین را پی‌سپر سم ستوران داشت چون بقتل و غارت از اندازه افزون خرابی تمام بآن جمع نافرجام راه یافت هرچند بسیارے بزوایای ناکامي و پیغولهای گمنامي در ساختند لیکن هنوز اطفای نایرهٔ بغي و فساد آن اشرار بالکلیه واقع نشده همواره مهم کهنه لنگ درمیان بوده به نیروی شمشیر زنی

(۲) نسخهٔ [ب] از دیرباز این مرز و بوم *

و زای صائب خود یا از غیب داني (که اهل دول اکثر ملهم مي باشند)
بند و بست آن مملکت برهم خورده منحصر بصوبه داری امیر خان (۲)
دانسته تجویز آن کار بحضور بر نگاشت - خان مذکور در سال بیستم (۳)
سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري چهارم شهر محرم از تغیر
اعظم خان کوکه بنظم آن صوبه رایت ناموري بر افراخت - و ابتدا
بهرا ولی آغر خان بمالش افغانان حوالی پشاور از قرار واقع پرداخته
فوجے بسرکردگی خان مذکور بر لمغانات کسیل نمود - و آغر خان
دران نواحي افغانان کشي زیاده نموده یا ایمل خان (که بشاه شهرت
یافته دران کوهستان سکه بنامش میزدند) کار بمشت و گریبان
رسانید - و از جسارت و پردلي درین حالت (که سردمش راه هزیمت
سپرده بودند) قدم ثبات افشرد - نزدیک بود که از پای درآید - برخے
هوا خواهان او جان نثاریها نموده عنانش گرفته ازان مهلکه برآوردند
و امیر خان پس از ضرب دست نمایان بتدریج چنان بتالیف
و استمالت آن بیگانگان شهرستان آدمیت پرداخت که سران آن طایفه
از وحشت و رمیدگي برآمده بے وسواس پیش او آمد و شد
میکردند - و حساب بر میداشتند - و در حکومت بیست و در ساله
هرگز چشم زخمے باو نرسید - و هیچ زبوني و بد عملي نکشید
در سال چهل و دوم بیست و هفتم شوال سنه (۱۱۰۹) یکهزار
و یکصد و نه هجري جهان گذران را وداع نمود - در مذهب امامیه

(۲) نسخهٔ [ب] برهم زده (۳) نسخهٔ [ج] هشتم *

گویند نوبتی کم طایفهٔ از طوائف افغانان ماند که گرد ایمل خان فراهم نیامد - هرکه دران کوهستان بود آذوقهٔ چند روزه برداشته حاضر شد - حشرے و انبوهے مجتمع گردید - که تلافي و تدارک آن بفوج صوبه‌دار کابل ممکن نبود - امیر خان مضطرب گشته از عبدالله خان خویشگي (که از مشاهیر منصبداران و اعیان کمکیان بود - و بفراست و کیاست معروف) مکاتیب مزوره بسردار هر طایفه نویسانید - که ما مدتها منتظر لطیفهٔ غیبي بودیم - که سلطنت بافغانان منتقل شود الحمد لله که امید دیرین برآمد - لیکن از اوضاع این شخص (که بپادشاهي برداشته اند) مطلع نیستم - اگر قابل سلطنت باشد بنویسند - ما هم خود را برسانیم - که اختیار نوکری مغل ناچاري‌ست آنها در جواب تعریف ایمل خان نوشته ترغیب آمدن نمودند - عبدالله خان باز نوشت که این اوصاف مسلم - اما عمده در ریاست عدالت و رعایت سویت است در جانب و اجانب - بنابر امتحان باو تکلیف نمایند که آنچه ملک بتصرف آمده بمیان قوم تقسیم نماید اگر حیف و میلے دارد ظاهر خواهد شد - سران طوائف بر زای او عمل نموده باو پیغام کردند - او ایستادگي کرد - که ملک قلیل بمردم کثیر چگونه بخش شود - بمجرد این حرف دو روئي و اختلاف پدید آمد - بسیارے از جهله و عوام بر خاسته رفتند - ناگزیر شروع بتقسیم نمود - چون البته مراعات شیعهٔ خود و آنها (که قریب‌تر بودند) واجب دید دگر باره گرد نزاع و غبار تنازع برخاست

که اصلا صدائے و ندائے باند نشد - و شخصے را مشابه بامیر خان ساخته در پالکی آئینه دار نشانده طي منازل مي‌نمود - و سپاه هر روز میدید - و مجرا میگرفت - بعدازانکه از کوهستان بر آمد بتعزیت پرداخت *

گویند تا رسیدن بهادر شاه (که مدتے ممتد کشید) صاحبجي زیاده بند و بست آن ولایت نمود - چون اکثر قبائل سران افاغنه بتعزیت امیر خان آمده بودند همه را باعزاز نزد خود نگاهداشته یافغانان پیغام کرد - که آنچه مرسوم شما ست بگیرید - و دست فتنه انگیزي و رهزني کوتاه ساخته پا از اندازه فراتر ننهید - والا این‌گوی و میدان - اگر من غالب آمدم تا قیام قیامت نامے بر صفحهٔ روزگار خواهد ماند - آنها از سر انصاف بتجدید عهد و پیمان پرداخته اصلا سر از اطاعت او نه پیچیدند *

از برخے ثقات شنیده شد که این بانوی عصمت آئین در ایام جواني روزے چوڈول سوار از کوچهٔ میگذشت - فیل خاصهٔ پادشاهي (که در تمام فیلان سر حلقه بود) در عین شورش مستي از رو برو پیدا شد - هرچند ارباب اهتمام خواستند که آنرا برگردانند فیلبان (که این توم خالي از شرارت نمي باشند - و غرور خاصگی پادشاهي سرباري بود) هرگز ممنوع نگردید - و بے محابا فیل راند - هرچند ازین طرف دست به تیرهای ترکش بردند فیل خرطوم خود را بر چوڈول انداخته خواست که در پیچیده بمالد - کهاران چوڈول را

که در زمان خلد منزل بصوبه‌داری پٹنه شتافته پستر به بخشیگری پادشاهزاده عظیم‌الشان متعین گشت - و احوال میرزا ابراهیم مرحمت خان و میرزا اسحٰق امیر خان (که بیش از همه برادران علم اشتهار و ناموری برافراخته - و هردو با خدیجه بیگم زوجهٔ روح‌الله خان ثانی از یک مادر اند) جداگانه نقش پذیر خامه گشته - و دیگر پسران چندان اعتبار نیافتند - مثل هادي خان که بنیابت مرحمت خان به پٹنه رفته - و سیف خان که بفوجداری پورنیه مي پرداخت و اسد الله خان که بتجویز نظام الملک آصف جاه به بخشي‌گری دکن فایز گشته *

* امانت خان ثانی *

میر حسین پسر سیوم امانت خان خواقي ست - بحسن رشادت و جوهر فراست جلیس و انیس والد خویش بود - پس از رحلت آن آگاه‌دل پسندیده اخلاق نسبت بسایر اخوان منظور نظر خلیفة‌الرحمٰن حضرت خلدمکان گردیده با کم‌منصبیها نقش اعتبار درست نشست گویا (من برکة البرامکة) (۲) بقیهٔ همه اعتبارات بود که والد مرحومش داشت - که همه این سلسله مشمول نوازش خانه‌زاد پروري بوده گویند روزے پادشاه قدر شناس ببار عام بر آمد - خان مذکور با پسر چون بسراپرده در آمد چوبدارے (که این طایفه از عضوضت

(۲) در [بعضے نسخه] من برکة البرامکة بقیته همه اعتبارات بود - و در نسخهٔ [ب] بجای بقیته القبه نوشته *

و در همین سال طلب حضور شده خدمت بیوتاتی رکاب از انتقال خواجه عبدالحکیم خان تفویض یافت - و درین ضمن مکرر بقلعه‌داری ارک خجسته بنیاد هم مامور گشته و آخرها به متصدی‌گری بندر مبارک سورت اختصاص گرفته رخصت یافت - و مهمات آنجا را بشگرف کاري و نیک اندیشي متمشي گردانیده بکفایت سرکار والا و امنیت رعایا در پیشگاه خلافت درجهٔ استحسان یافته بفزونی منصب تحصیل شادکامي نمود - نظر بر اسباب رفاه و ترقیات ستوک دنیوي در بارهٔ او مظنون خلائق بود - بسموم بی‌مهری فلک بهار دولتش در آغاز بخزان گرائید - که سال چهل و سیوم سنه (۱۱۱۱) یکهزار و یکصد و یازده هجري بگل چینی باغ همیشه بهار جنان خرامید - بیرون معمورهٔ مذکور متصل شهرپناه مدفون است چهار پسر داشت - اولین میر حسن مرحوم - که بصبیهٔ عفیفهٔ محمد مراد خان اوزبک عقد ازدواج داشت - پدر والدهٔ راقم حروف است در مقامات کلکله در عین شباب بشیوع وبای جان‌ربا در گذشت پسر ایشان کمال‌الدین علي خان - که باخلاق ستوده و سلامت نفس ممتاز همسران - در حالت تحریر بمتصدی‌گری محالات خجسته‌بنیاد تیول آصف جاه ماموز است - دومین میر سید محمد ارادت مند خان - که بدامادی عم خویش دیانت خان میر عبدالقادر اختصاص داشت - در عهد خلد مکان به بیوتاتی خجسته بنیاد و در عهد خلدمنزل بدیوانی برهان پور چهرهٔ امتیاز افروخت - سیومین میر

در مزاج پادشاه جا کرد که مجسود اقران گردید - ازانجا (که فلک ناتوان‌بین چیره دستی کسے را بدیدهٔ رضا نمي‌بیند - و همیشه سنگ تفرقه بر شیشه خانهٔ مراد مردم میزند) روزے چند بفراغت نفسے نکشید - و بآسوده دلي دمے چند بر نیاورد - که بحکم کارکنان قضا و قدر سال چهل و پنجم مطابق سنه (۱۱۱۲) هزار و یکصد و دوازده هجري بخواب واپسین رفت - پسر کلانش میر غلام حسین است که بخطاب کفایت خان مخاطب گردید - ازو دو پسر مانده بود یکے میر حیدر که آخر خطاب پدر یافته - و دومین میر سید محمد که بخطاب جد خود نامور گشته *

* اسمٰعیل خان مکها *

سابق نوکري سه‌بندي در ضلع کرناٹک حیدر آباد میکرد - سال سي و پنجم جلوس خلدمکان جیب التماس ذوالفقار خان بهادر بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب خاني سر برافراخته همراه بهادر مذکور بمهم کشایش قلعهٔ خنجي مامور گردید (۲) - سال سي و هفتم چون در ایام محاصرهٔ قلعهٔ مزبور میان محمد کام بخش و اسد خان و ذوالفقار خان صحبت به بیمزگي کشید ذوالفقار خان دست از محاصره برداشتن مصلحت وقت دیده افواج و اضراب را از مورچال طلبداشت - نام برده (که آن طرف قلعه جاي مورچال او بود) زود نتوانست رسید - سغنا کهورپره و غیره مقاهیر (که در

(۲) نسخهٔ [ب] [illegible]چي *

مشمول عواطف شده از تغیر مختار خان بحکومت مالوه و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار سرمایهٔ اعزاز اندوخت - بعد ازان چندے تعینات صوبهٔ بنگاله بود - سال چهل و نهم بصوبه‌داری اودهه و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار آئینهٔ بخت را جلا داد - بعد ازان بر سرگذشت او اطلاع نشده *

* امان الله خان *

نبیرهٔ آله وردي خان عالمگیر شاهي‌ست - پدرش غالبا امان‌الله (۲) خان است پسر خان مذکور - که بعد فوت پدر بفوجداری نواحی آگره تعین‌گردیده خطاب خاني یافت - و در سال بیست و دوم بفوجداری گوالیار مقرر شده در جنگ مورچال بیجاپور مردانه شربت واپسین در کشید - مشار الیه گویا خطاب پدر یافته بمنصب هزاري پانصد سوار در خانه زادان روشناس و منصبداران کار طلب امتیاز داشت - در اواخر عهد عالمگیري بجگرداري و جانبازی خویش پیش آمده بمرتبهٔ امارت ارج پیما گردید - چون در آغاز سال چهل و هشتم پادشاه جهاد آئین همت بتسخیر قلاع اشقیا گماشت از کشایش قلعهٔ راجگدهه وا پرداخته عنان عزیمت بانفتاح حصار تورنا (که چهار کروهی قلعهٔ مذکور است) تاخت *

مشهور است که در اواخر عهد خلد مکان اکثر قلاع متعلقهٔ سیوا

---

(۲) نسخهٔ [ج] امان‌الله است *

بتیغ بے دریغ آوردند - و بقیة السیف بارک خزیده امان طلبیدند قلعه بفتوح الغیب نامي گشت - و امان الله خان باضافهٔ پانصدي دو صد سوار دو اسپه فرق اعتبار افراخت - و ازان بعد مورد اعطاف خسروانی گشته همواره بتلاشهای شایان در تقدیم امور مامورہ انواع تحسین و آفرین مي‌اندوخت - و باضافهای پی‌در پی چهرهٔ مباهات مي‌افروخت - پس از فتح واکنکیره در جایزهٔ نیکو خدمتي بعطای نقاره بلند آوازه گردید - و پس از واقعهٔ ناگزیر خلدمکان بهمراهی محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان شتافته در جنگ بهادر شاه زد و خورد بهادرانه نموده زخمهای کاري برداشت - و حیات مستعار را پدرود نمود *

* ابراهیم خان *

خلف ارشد امیر الامرا علي مردان خان است - در سال بیست و ششم سنه (۱۰۶۳) هزار و شصت و سه هجري از پیشگاه صاحب قران ثاني از راه تفضل و مهرباني بخطاب خاني چهرهٔ کامراني افروخته سرمایهٔ شادماني اندوخت - چون سال سي و یکم پدرش در گذشت از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاري سه هزار سوار لوای بلند نامي افراخت - و در محاربهٔ سموگڈهه در میمنهٔ فوج داراشکوه منتظم بوده بعد از شکست از نا تجربگي و کوتاه اندیشي رفاقت شاهزاده مراد بخش را موصل مقصود انگاشته برگزید - چه آن پادشاهزادهٔ نخوت و غرور آماده از نابخردي و بیدانشي پاشتهار

لاجرم محمد اورنگ زیب بهادر بیست لک روپیه ارسال داشته پیغام کرد - که بر طبق قرار داد پس از انصرام این مهم ثلث غنائم با ولایت پنجاب و کابل و کشمیر بآن مسند آرای سلطنت تفویض خواهد یافت - مراد بخش کوچ کرده همراهي گزید - چون ظاهر تصبهٔ متهرا مضرب خیام شد رای پادشاه بآن قرار یافت که اورا (که هر روز از اوضاعش بر تخالج خاطر مي‌افزاید) از میان بردارد لهذا مکرر اظهار شوق ملاقات نموده استشارهٔ ملکي را بهانهٔ طلب ساخت - هرچند خبر اندیشان او (که استشمام رایحهٔ غدر مي‌نمودند) سر باز زدند آن ساده لوح محض راهمه پنداشته گفت - با وصف عهد و پیمان موکد بقرآن مظنهٔ بخاطر راه دادن از طریقهٔ مسلماني دور است * * ع * * صید را چون اجل آید سوی صیاد رود *

دوم شوال سنه (۱۰۶۸) یکهزار و شصت و هشت بشکار سوار شده بود (۲) که خلد مکان بغتةً باظهار درد شکم قلق و اضطراب بجائے رسانید که در شکارگاه خبر باو رسیده آن یکید و مکر نا آشنا عطف عنان نموده یک سر بدولت خانهٔ ایشان فرود آمد - خلد مکان بتعظیم و احترام پیش آمده بخلوتگاه برده طعام کشیدند - و پس ازان بساط استراحت ممهد گردانیده قرار یافت که بعد از قیلوله بکنکاش ملکي پردازند - او بکمال بے تکلفي یراق وا کرده بخواب رفت خلد مکان خود بحرم سرا شتافته پرستارے را فرستاد - که سایر

(۲) نسخهٔ [ب] سوار شده بود خلد مکان *

بایالت کشمیر نامزد شد - و پس ازان بصاحب صوبگی مملکت وسیع بنگاله سربرافراخت - و چون در سال چهل و یکم دارائی آن آلکهٔ نسیخه (۲) بشاهزاده محمد اعظم دومین خلف شاه عالم بهادر مفوض گشت او از تغیر سپه دار خان بغظم آلهآباد شتافت - و پس ازان بحکومت لاهور امتیاز یافته سال چهل و چهارم چون آن صوبه بشاهزاده شاه عالم مقرر شد خان مزبور بحفاظت کشمیر (که آب و هوای آنجا بمزاج او خیلے موافقت داشت) مامور گردید - و در سال چهل و ششم از تغیر وکلای شاهزاده محمد اعظم شاه (که بدرخواست خود حضور طلب گشته بود) بدّه و بست صوبهٔ احمدآباد گجرات بدو تفویض یافت و بنابر بعد مسافت (که تا رسیدنش مدتے میکشید) شاهزاده بیدار بخت ناظم مالوه بحراست آنصوبه تعین شد - و پس از رسیدن ابراهیم خان باحمدآباد (که هنوز جا گرم نکرده) شاهزاده که انتظار او داشت از بیرون شهر کوچ هم نکرده (۳) بود که خبر واقعهٔ خلدمکان رسید *

گویند ابراهیم خان (که خود را اعظم شاهي مي‌گرفت) فورا بشاهزاده مبارک‌باد گفته فرستاد - بیدار بخت در جواب گفت که قدر عالم‌گیر پادشاه را ما میدانیم - چه شد که یک چندے فلک بکام ما گردید - الحال مردم خواهند دانست که بکدام دیوانه سروکار مي‌افتد (۴) - پس ازانکه خلدمنزل تخت آرای سلطنت شد

---

(۲) نسخهٔ [ب] محمد عظیم (۳) نسخهٔ [ج] نامرده بود (۴) نسخهٔ [ج] سروکارے افتاد *

نگینے یمني گذرانده بود - که جوم ذاتی او نقش الله و محمد و علي اُفتاده - هرچند پژوهش رفت که شاید عمامي باشد آخر باتفاق مبصران مشخص شد که اصلي ست *

* احسن خان سلطان حسن *

عرف میر ملنگ همشیره زادهٔ محمد مراد خان است - از روشناسان بارگاه عالمگیري بود - و بمنصبے درخور سرفراز - سال پنجاه و یکم چون پادشاه درخود آثار ضعف و از محمد اعظم شاه (که نامے بشجاعت بر آورده - و اُمرای صاحب مدار را رام ساخته) نسبت بکام‌بخش رو به بےاعتدالي مشاهده نمود ازانجا که پاس شاهزادهٔ دوم مد نظر داشت نام‌برده را ببخشي‌گري او بر نواخته در بارهٔ خبرداري تاکید فرمود - لهذا او همواره کمر بسته در سواری آمد و رفت دربار اهتمام قرار واقع مي‌کرد - محمد اعظم شاه مکرر شکایت او با پدر ظاهر ساخت - فایده نبخشید - آخر بزینت‌النسا بیگم همشیرهٔ اعیانی خود شقه نوشت - و دران مندرج نمود که تدارک شوخی آن بےادب کارے نیست - اما پاس حضرت مانع است پادشاه بعد ملاحظه در جواب شقه دستخط فرمود که این همه مغلوب هراس نشود - محمد کام بخش را جائے رخصت مي‌نمائیم پس ازین شاهزادهٔ مرقوم را اسباب سلطنت عنایت کرده بجانب بیجاپور فرستاد - پس از وصول بقلعهٔ پرینده چون خبر ارتحال پادشاه رسید اکثر امرای متعینه بے اطلاع برخاسته رفتند - سلطان

دستگیر ساختن حضرت اند - شاهزاده (که در اصل مزاج بسودا مجبول و دران ایام از کثرت افکار آن نشه دو بالا گردیده بود) پس از کشتن رستم دل خان (که در احوالش مبین شده) خان مزبور را از خانه طابیده محبوس ساخت - و بانواع تعذیب روانهٔ ملک عدم گردانید گویند هرچند مردم پیش ازین واقعه باو خبر رسانیدند (که شاهزاده در تدبیر حبس شما ست) او (که همواره مسلک دولتخواهي مي‌سپرد) قبول این معني نکرد - این مقدمه در سنه (۱۱۲۰) هزار و یکصد و بیست هجري بوقوع آمد - برادر کلانش میر سلطان حسین سال دوم بهادرشاهي بدولت ملازمت رسیده بمنصب هزاري در صد سوار و خطاب طالع یار خان چهرهٔ عزت بر افروخت *

* امیر خان سندهي *

میر عبدالکریم نام داشت - پسر امیر خان بن امیر ابو القاسم نمکین مشهور است - چون جدش را ناحیهٔ بهکر در ایام حکومت خویش دلنشین افتاد دران گل‌زمین طرح وطن ریخته عاقبت خانهٔ خود را بر ساخت - پدرش نیز در ایالت تتّه بمقتضای (۲) اجل جان سپرده در جوار والد خویش مدفون شد - ازین جهت مسقط الراس و محل نشو و نمای اکثر ازین خاندان آن مرز و بوم است - لهذا بسندهي زبان‌زد گردیده - و الا اینها از سادات هرات اند - چنانچه در احوال نامهٔ نیاگانش مبرهن گشته - و نیز در ترجمهٔ امیر خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمقتضای اجل *

عرضهٔ تلف گردانید - نجابت خان و اصالت خان (که قلیچ خان ناظم ظفرآباد برسم بدرقه داده بود) بسابقهٔ معرفتی (که با مخالف داشتند) بدو پیوستند - جواهر و خلاع مرسله و دیگر اسباب و متاع سوداگری و رهگذاری مردم (که قافله گویان همراه شده بودند) بغارت رفت - میر عبد الکریم را (که زخمي شده در میدان افتاده بود) دستگیر کرده نزد ابو الحسن بردند - پس از چهار روز اورا از گلکنده بحوالی حیدرآباد بمعسکر شاهزاده رسانیده خود را یکسو کشیدند محمد مراد خان حاجب خبر یافته بخانهٔ خود برد - و بانواع دلجوئي پیش آمد - و بعد التیام زخمها ملازمت پادشاهزاده نمود - و احکام ارشاد پیام (که بگذارش زباني حوالهٔ او بود) برگذارد - و از خدمت ایشان رخصت شده با خانجهان بهادر (که طلب حضور شده بود) بآستان سلطنت جبهه سا گردید - و در ایام محاصرهٔ گلکنده چون شریف خان کروړه گنج اردو بتحصیل جزیهٔ هر چهار صوبهٔ دکن رخصت یافت خدمت کروړگی گنج به نیابت خان مذکور ضمیمهٔ خدمتش گردید - و در همین ایام داروغگی جرمانه (۲) نیز بوی تعلق گرفت - و در سال سي و سیوم بجایزهٔ نیکو خدمتی کروړه گنج (که فراداني و ارزاني برابر قحط و غلای حیدرآباد نمود فاحش کرد) در بارگاه خلافت مستلزم مجری گردیده بخطاب ملتفت خان مورد التفات شایان گشت - بعد ازان از انتقال خواجه حیات خان خدمت

(۲) نسخهٔ [ب] جریب نیز .

و استیلای آن بجائے رسید که گاه گاه مدهوشي رميداد - ازانجا (که سن بنود رسیده) پاے تمام بمردم رو آورد - نزدیک بود که از هول آن حادثه ملک بهم برآید *

امیر خان نقل کرد که روزے درین ایام در نهایت ضعف زیر لب میگفتند * * بیت *

* بهشتاد و نود چون در رسیدي *
* بسا سختي که از دوران کشیدي *
* وزانجا چون بصد منزل رساني *
* بود مرگے بصـــورت زندگاني *

مرا که گوش بران افتاد زود بعرض رسانیدم - که حضرت سلامت شیخ گنجه (رحمه الله) برای تمهید یک بیت این همه ابیات گفته و آن این است * * بیت *

* پس آن بهتر که خود را شاد داري *
* دران شادي خدا را یاد داري *

فرمودند باز بخوانید - چند مرتبه تکرار یافت - اشاره رفت نوشته بدهید - نوشته دادم - مدتے مي خواندند - توانائي بخش قوتے عطا کرد - صباح آن بدیوان مظالم برآمدند - فرمودند که بیمت شما مارا صحت کامل داد - و طرفه طاقتے بجان ناتوان آورد - خان مذکور بجودت فهم و حدت ادراک و شگرفی حیثیت و بلندی استعداد (که ازان بقابلیت تعبیر رود) ممتاز بود - در محاصرهٔ بیجاپور روزے

ازین جا رتبهٔ او توان شناخت - که چه قدر در دل پادشاه جا کرده
در دیانت هم قدم میگذاشت - اهل روزگار بفرمایش او جنس
هر دیار بقیمت نصف و ثلث ارسال مي‌کردند - دیده و دانسته
نگاه مي‌داشت - و در پرده قدغن استیعاب حصص ارز مي‌نمود (۲)
و بعد ارتحال خلد مکان همراه محمد اعظم شاه رفته چون صاحب
جمعیت و فوج نبود در گوالیار همراه بنگاه ماند - و پس ازانکه
تخت خسروي بجلوس بهادر شاه زیبایش گرفت و امرای عهد سلف
از مخلص و مخالف بافزونی مناصب کام دل اندوختند او نیز
از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري پانصد سوار مورد مرحمت شد
لیکن آن قرب و مصاحبت کو - و آن ناز و تبختر با که - تا چار
بقلعه‌داری اکبرآباد در ساخته گوشه گزید - و از نا دیدنیها را رست
منعم خان خانخانان (که در اهلیت و مروت یکتای روزگار بود) از
دیرین بزرگداشتها صوبه‌داری آگره نیز بوی تفویض نمود - و پستر
از صوبه‌داري معزول شده بقلعه داري میگذرانید *

چون در اواسط عهد محمد فرخ سیر پادشاه مرحوم بنابر استقلال
سادات بارهه وهنے بامور سلطنت راه یافته باقتضای مصلحت
پیش‌آمد امرای عالمگیري در افتاد عنایت‌الله خان و حمیدالدین
خان بهادر و محمد نیاز خان همه بتازگي مورد نوازش گشتند
خان مذکور را نیز از آگره طلب حضور نموده بداروغگی خواصان

---

(۲) در [بعضے نسخه] حصص از سر مي‌نمود *

صادق خان میر بخشي و خویش یمین‌الدوله آصف خان میشد - از حداثت سن و ریعان شباب بحسن صورت و تناسب ظاهري منظور مراحم و عواطف اعلی حضرت بوده در هم‌سالان و اقران امتیازے تمام داشت - سال بیست و هفتم بخطاب اسد خان و خدمت آخته بیگي نوازش یافته آخرها ببخشي گري دوم پایهٔ اعتبار افراخت - چون سریر خلافت بجلوس عالم‌گیري مزین شد مشمول عنایت گشته مدتها سوگرم بخشي گري دوم بوده سال پنجم بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار تحصیل افتخار نمود - سال سیزدهم بعد فوت وزیر معظم جعفر خان بتفویض نیابت وزارت و مرحمت خنجر مرصع و دو بیژه بان بدست خاص مباهات اندوخت - حکم شد که رسالهٔ پادشاهزاده محمد معظم نویسد - و مهر پادشاه زاده دیانت خان منجم مي‌کرده باشد - و در همین‌سال از بخشیگري دوم معزول‌گشته در سال چهاردهم از انتقال لشکر خان بانتصاب (۲) خدمت میر بخشي‌گري اعلام سرافرازي بر افراخت - و غرهٔ ذي‌الحجه سال شانزدهم اسد خان استعفای نیابت نمود - حکم والا بپیرایهٔ صدور گرفت که امانت خان دیوان خالصه و کفایت خان دیوان تن پائین تر از مهر دیوان اعلی مهر خود کرده مهمات دیواني سرانجام دهند - دهم شعبان سال نوزدهم آن خان ستوده اطوار باز بنوازش دولت مرصع کار و خدمت جلیل القدر وزارت اعظم بلندنامي یافت

---

(۲) نسخهٔ [ج] بانتساب خدمت *

دستوري يافت - چون روح الله خان بانصرام آن مهم مامور شد او بامتثال حکم جهان‌مطاع بکمک جملة الملک عنان توجه انعطاف داد - پس از وصول موکب شاهي بکربه سال سي و هفتم حکم رسيد (۲) که هردو بکمک ذوالفقار خان (که محاصرهٔ خنجي دارد) متوجه شوند بعد از رسيدن آنجا بنابر لغزشي دراي ميان پادشاهزاده و جملة الملک رنجشي واقع شد - و بسعايت بدسگالان فتنه‌پژوه سرگراني و آشفتگي طرفين گرمي گرفت - جملة الملک بدست آويز مراسلات مخفية پادشاهزاده (۳) (که با راي قلعه‌نشين بوساطت بعضي ناعاقبت انديشان درميان داشت) بحضور نوشته مجاز گرديد - که راو دلپت بوندیله شب و روز خلقهٔ در خانهٔ پادشاهزاده بوده بے رخصت اسد خان سواري و ديوان و آمد و شد مردم بيگانه نشود - درين اثنا از جاسوسان قلعه‌رو متحقق گشت - که کام‌بخش بناسازي و رغم جملة الملک در شب تار قرار رفتن قلعه داده - لهذا اسد خان بکنکاش ذوالفقار خان و ساير سرداران لشکر فوج محاصرهٔ قلعه را ببنگاه طلبيده گستاخانه بخانهٔ پادشاهزاده درآمده نظر بند ساخت - و از خنجي برخاسته حسب‌الحکم کام بخش را روانهٔ حضور نمود - و خود چندے در سنکر (۴) توقف ورزيد - پس ازان طلب حضور گشته از مقدمهٔ کدورت اسر پادشاهزاده واهمهٔ بسيار بخاطرش جا داشت - روز ملازمت چون

---

(۲) در [بعضے جا] خنجي نوشته (۳) نسخهٔ [ا] که با راماي قلعه‌نشين (۴) نسخهٔ [ج] سکهر - و در [بعضے نسخه] سکره

اسد خان را با بنگاه و همشیرهٔ اعیانی خود زینت النسا بیگم (که
خلد منزل مخاطب به بیگم‌صاحب نمود) درانجا گذاشت - چون
فسیم فیروزي از مهب ایزدي عنایت بپرچم بهادر شاه وزید آن شاه
صورت کیش حلم آئین نظر بر دیرین بندگي و قدم اعتبار او از راه
نوازش طلب حضور ساخت - برخی باریابان قرب گفتند که با اعظم شاه
شریک غالب جمیع کارها او بود - فرمود که دران آشوب اگر پسران ما
در دکن مي‌بودند بتقاضای وقت رفاقت عموی خود مي‌نمودند
بعد ملازمت بخطاب نظام‌الملک آصف‌الدوله و خدمت وکالت (که
در سوالف ایام صاحب اختیار جمیع مهام ملکي و مالي میشد)
و نواختن نوبت در حضور سر عزتش از فلک برین گذرانید - و چون
پادشاه رعایت خاطر منعم خان خانخانان (که حقوق بسیار ثابت کرده
وزیر اعظم بالاستقلال (۲) بود) اهم مي‌شمرد و وزیر باید که سر دیوان
ایستاده کاغذ بدستخط وکیل مطلق رساند چنانچه یکان دفعه
بعمل آمد و این معني بر خانخانان گراني کرد لهذا مقرر شد
که آصف الدوله که کهر سن دریافته مشغول عیش و خشاط است
بشاهجهانابان رفته بفراغت و آسودگي بگذراند - و وکالت را نیابةً
ذوالفقار خان سرانجام نماید - لیکن در جنب اقتدار خانخانان سوای
مهر وکالت (که بر اسناد و احکام بعد مهر وزارت میشد) دیگر امرے
در وکالت نماند - آصف الدوله در دارالخلافه پنج وقت نوبت

---

(۲) نسخهٔ [ج] با استقلال .

بایست وقت و صلاح مآل همین بود - مگر گویند که حمیت و غیرت یا عرف و طبیعت بل انصاف و مروت اقتضای آن نمیکرد که پادشاه هند با این همه حقوق و نوازش در چنین وقتی حادثه‌زده باعتماد او بخانه‌اش در آید - و استشارهٔ احوال خود کند - اورا گرفته بدشمن دهد - که با سوء حال بکشد - اگر خود از پیری تاب قطره و پویه نداشت بآنها وا میگذاشت - بهر دشت و صحرا که قاعد ادبارشان میکشید می‌شتافتند - و خود زیاده بر آنچه کشید می‌کشید - بهر تقدیر محمد فرخ سیر چون دید که شاه و وزیر مدبر تباه هوش بدار الخلافه رفته - مبادا بطرفی سر کشند - و فتنهٔ نو بر خیزد معرفت میر جمله سمرقندي باستمالت نامهای پیاپی بنام پسر و پدر بانواع نوازش و چاپلوسي دل وسواس زدهٔ هر دو را مطمئن ساخت - گویند سادات بارهه (که درین امور شریک مصلحت پادشاه نبودند) تا اینجا نمي‌دانستند - بلکه یقین داشتند که اینها بعرصه خواهند در آمد - چرا ممنون احسان خود نباید کرد - پیغام کردند که بمعرفت ما ملازمت نمایند - تا ضرورت بحال شما عاید نگردد چون کار کنان تقدیر در فکر دیگر بودند پدر و پسر باعتماد مواعید عرقوبیهٔ پادشاهي غره گشته اعتنا بسادات بارهه نکرده رجوع بآنها کسر شان خود دانستند - میر جمله چون از پیغام سادات مطلع شد شتابان تقرب خان شیرازي را نزد آصف‌الدوله فرستاد که اگر استرضای پادشاه مطلوب است زینهار بقطب‌الملک و امیرالامرا متوسل نشوید

نراد دغاباز فلک دست آخر باو کج باخت - و قزاق انقلاب نزدیک بمنزل برامن آباد جمعیت او دو اسپه تاخت - از چرخ بے مروت صبح نشاطے ندمید که شام کدورتها سر نزد - و لقمهٔ حلوائے بکام نریخت که صد نوالهٔ زهر نیامیخت - این وفادشمن با که پیوست که نگسیخت - و با هرکه نشست زود برخاست * * بیت *

* پشیمان مي شود زود از عطای خویشتن گردون *

* چو خور گر قرص نانے صبح بخشد شام میگیرد *

از خوبیهای جملة‌الملک نقل کنند که چون خلدمکان در سال چهل و هفتم بعد تسخیر قلعهٔ کندانه (۲) موسوم ببخشنده بخش بارادهٔ انقضای برشکال در محي‌آباد پونا آمد کیف ما اتفق دایرهٔ امیرالامرا در زمین پستے واقع شد - و خیمهٔ عنایت‌الله خان دیوان خالصه و تن بر مکان مرتفع - پس از مرور چند روز (که خان مزبور جای سراپردهٔ محل سرا محوط هم ساخته بود) نسبت خواجه سرای امیرالامرا (که صاحب اختیار سرکار او بود) گفته فرستاد - که ازین مکان بر خیزید - که خیمهٔ نواب ایستاده خواهد شد - خان گفت خوب‌است اما مهلتے بدهند تا جای دیگر درین مثل بهم رسد - او تند ترک جواب داد - عنایت الله خان ناچار بمکانے دیگر انتقال نمود این ماجرا بپادشاه رسید - مصحوب حمیدالدین خان بجملة‌الملک پیغام شد - که شما این جا را بعنایت الله خان بدهید - و خود

(۲) نسخهٔ [۱] کهندانه *

درهای رسوائی بروزگار خود می‌کشود *

* امیرالامرا سید حسین علی خان (۲) *

برادر خرد قطب الملک عبدالله خان است - که بجای خود مذکور شود - قطب الملک وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه بود و سید حسین‌علی خان بمنصب امیرالامرائی تارک مباهات بآسمان می‌سود - اینها از اعاظم سادات بارهه اند - و اکابر شرفای هند - هردو برادر فرقدین فلک سیادت و نیرین سپهر امارت بودند - متحلی باکثر شمائل سنیه - و خصائل رضیه - خصوص سخارت و شجاعت که ازین دو صفت والا آثار غرا بظهور رساندند - و نقشهائے (که طراز صفحهٔ دولت باشد) بر لوح روزگار نشاندند - و از مبادی ایام عروج تا منتهی بخوبی و نیکنامی بسر بردند - و از آبیاری عدل و احسان عرصهٔ هند را رشک فردوس برین ساختند - لیکن در اواخر ایام دولت راه غلط پیمودند - و تا روز قیامت داغ بدنامی با خود بردند - اما نزد ارباب انصاف منشای عزل پادشاه محض پاس آبرو و حفظ جان عزیز بود - اینها مدةالعمر جانفشانیها نمودند - و لوازم دولتخواهیها بتقدیم رسانیدند - پادشاه چشم از حقوق پوشیده در صدد قلع و قمع افتاد - و تا زنده بود همین خیال در سر داشت آخر این رای سقیم باعث زوال سلطنت شد - و دولت پادشاه و سادات هردو برهم خورد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] خان بهادر *

خان مخاطب باعزالدوله خانجهان بهادر از تغیر شاهزاده عظیم‌الشان (۲) مقرر گشت - محمد فرخ سیر خلف عظیم‌الشان (که بنیابت پدر در بنگاله بود) طلب حضور شده بپٹنه رسید - چون مدتها بخودسری گذرانیده و نسبت ببرادران دیگر نزد جد و پدر رتبه نداشت رفتن حضور شاق و ناگوار پنداشته بعذر عسرت اخراجات اوقات پرستی میکرد - تا آنکه شاه عالم شنقار شد - محمد فرخ سیر خطبه و سکه بنام پدر نموده در فراهم آوردن مردم همت گماشت - درین اثنا خبر کشته شدن عظیم‌الشان رسید - در ربیع‌الاول سنه (۱۱۲۳) ثلث و عشرین و مائه والف خود سریر آرای سلطنت گشت - و سید حسین علی خان ناظم پٹنه را بوعدهٔ عنایات مستمال ساخته رفیق گردانید - و ازین جهت سید حسن علی خان ناظم آله‌آباد نیز طریق رفاقت سپرده در کمتر زمانے افواج کثیره مجتمع گشت - اما بنابر قلت خزانه تا رسیدن اکبرآباد دوازده هزار سوار بیش نماند - حسین‌علی خان در روز جنگ (که در حوالی مستقر الخلافه با جهاندار شاه اتفاق افتاد) باتفاق حسن بیگ صف‌شکن خان (که نایب صوبه‌داری اوڈیسه بود) و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله بمقابل ذوالفقار خان (که توپ و ضرب‌زن بسیار پیش رو چیده ایستاده بود) اسپان تاخته بزنجیرهٔ توپخانه در آمد - چون عرصهٔ وغا بر خود تنگ دید بآئین ناموس پرستان هند پیاده گشته بزخمهای طاقت ربا بزمین افتاد

(۲) نسخهٔ [ج] بعز الدوله •

و دادن صبیه بپادشاه (که بزبان عرف آن‌دیار دوله نامند) مستدعی عفو جرائم گردید - چون میر جمله در حضور صاحب دستخط پادشاهي شده هرکه باو رجوع مي‌آورد منصب و جاگیر دستخط کرده میداد و هر روز مزاج پادشاه را از سادات منحرف تر مي ساخت امیرالامرا بمصالحه راضي شده کنور را همراه گرفته باستعجال مراجعت کرد - و فوج جهت دوله گذاشت - که متعاقب بیارد درین سفر غریب قضیهٔ اتفاقي رو داد *

گویند چون امیرالامرا بشازده کروهی میرٹهه رسید معتبران راجه با یک هزار و پانصد سوار جهت مصالحه آمده ملازمت نمودند و استدعای مقام کردند - چون اشتهار داشت (که اظهار اینها فروغی از راستي ندارد - و بحیله‌وري مي‌خواهند نگاه دارند - تا راجه باحمال و اثقال بدر رود) حسین علي خان پیغام کرد که اگر مصالحه واقعي ست تا رسیدن کنور شما مقید و مسلسل باشید - آنها اول از راه ننگ و عار راضي نگشته آخر قبول کردند - امیرالامرا چار کس معتبر را زنجیر کرده حوالهٔ جماعه‌داران عمده نمود - چون جماعه‌داران همراه گرفته از دیوانخانه برآمدند لچهای لشکر بمجرد دیدن این‌حالت بر قیرهٔ آنها دویدند - جنگ در پیوست - هرچند مردم بممانعت تعین شدند اما لچها همه را بچشم زدنے بتلف جان و مال در آوردند - امیرالامرا آن چار کس را از قید برآورده معذرت خواست - و بآنها نیز تیقن شد که این حرکت بے‌ارادہ سرزده

تمکن گزیده بود - در جواب فرمان رسید که در ازای قباحت نا فهمی
جیسنگهه عزل و نصب اورا باختیار شما گذاشتیم - و از داؤد خان
وقوع چنین حرکات چه احتمال دارد - احیانا اگر مصدر ادای نامناسبی
شود روانهٔ حضور نمایند - اما از بددلي و سفله مزاجي که پادشاه
داشت بوساطت خاندوران مخفي بداؤد خان تحریض مخالفت
نمود - چون امیرالامرا از نوبده عبور کرد ظاهر شد که داؤدخان سررشتهٔ
موافقت گسسته خیال ملاقات هم در سر ندارد - حسین علي خان
در فکر اصلاح او فتاده بتفصیلے (که در ذکر احوال داؤد خان رقمزدهٔ
کلک احوال‌نویس شده) پیغامها بمیان آمد - حاصل آنکه در صورت
توافق ملاقات لازم - و در شکل تخالف روانهٔ حضور باید شد (۲) - از ما
مزاحمت نیست - داؤد خان پای جهالت افشرده کار بپرخاش
رسانید - ناچار یازدهم رمضان در فضای آن شهر عرصهٔ مبارزت آراسته
گشت - وجنگے بشایستگي رو داد - با آنکه تفنگ کاري بداؤد خان
رسیده بود مردانه درآمده متصل امیر الامرا دیگر باره بجنگ
در پیوسته نقد جان درباخت - امیر الامرا پس ازین فتح صولت افزا
(که رعب افزای سران و سرکشان دکن گردید) خجسته بنیاد را
اقامت جا ساخته فوجے بسرکردگی ذوالفقار بیگ بخشي به تنبیه
کهندو دیهاریه (۳) سیذاپتی راجه ساهو (که در صوبهٔ خاندیس قاعها

---

(۲) در [بعضے نسخه] روانهٔ حضور شوند (۳) در [بعضے نسخه] کهرو
و بهاریه و در [بعضے] کهندو و بهاریه *

صحبتے تازه و نزاعے نو بر مي‌انگيخت - که هر ساعت صداى بگير و بکش بگوش ميرسيد - و او از تنهائي و بيمذاکي ترغيب آمدن ببرادر مي‌نوشت] لا علاج اميرالامرا از دشمن خانه بدشمن بيگانه ساخته در سنه (۱۱۳۰) يکهزار و يکصد و سي هجري معرفت سنکراجي (۲) ملهار و محمد انور خان برهان‌پوري مصالحه با راجه ساهو (بشرط عدم تاخت و تاراج ملک و تعرض شوارع و طرق و نگاهداشتن پانزده هزار سوار در رکاب ناظم) قرار داده اسناد چوتهه و ديسمکهي شش صوبهٔ دکن بمهر خود با تنخواه کوکن و غيره ملکے (که راج قديمش مي نامند) حواله نموده گماشتگان (۳) اورا همه جا شريک و دخيل ساخت - اگرچه درين سودا بمقتضاى وقت سود و بهبود پنداشت اما نظر بمآل زيانے سترگ اندوخت - و نيل بدنامي برچهرهٔ حال خود تا مرور دهور کشيد - هرچند که خذلان دين و خفض اسلام عياذا بالله درين کار منوي و مضمر او نباشد ليکن در ضمن تسلط کفر از يکے بده رسيد و هر روز سر ببالندگي کشيد - اما منصف دوربين در مي‌يابد که درين کار شامت و وبال عايد روزگار کيست - و چون (۴) مصالحه با مرهٹه و ايفاى عهد و پيمان برفاقت و ناخوشيهاى پادشاه با قطب‌الملک همه دراعي انتهاض اميرالامرا بود بهندوستان نيز آمد آمد بزبانها شايع گشت - پادشاه بخيال محال و سد راه شدن اميرالامرا

---

(۳) نسخهٔ [ا] شکراجي - و نسخهٔ [ب] شنکراجي (۳) در [چندنسخه] گمايشداران (۴) نسخهٔ [ج] مسالمه با مرهٹه .

شده بحویلی شایسته خان (که از پیشگاه خلافت بار عنایت شده بود) داخل گشت - قطب الملک با مهاراجه ببند و بست قلعه شتافته هیچ‌کس را درانجا نگذاشتند - چون فوت قابو معبر بسوء تدبیر است و اغماض چنین وقت خیرباد جان و آبروی خود گفتن مباشر امرعظیم و مرتکب کار خطیر گشتند - چنانچه در ذکر قطب‌الملک مرقوم خامه گردیده - و هنوز دو ماهے نگذشته بود که نیکوسیر پسر پادشاهزاده محمد اکبر (که در قلعهٔ اکبرآباد مقید بود) باتفاق احشام آنجا علم‌خلاف برافراشت - امیرالامرا بر جناح استعجال رسیده در محاصرهٔ سه ماه و چند روز بسازش هزاربهای احشام آنجا قلعه برگرفت و اموال قلعه را متصرف گشت - و چون قطب الملک بمقابل راجه جیسنگهه سوائي (که بقصد مخالفت از آنبیر برآمده بود) بفتحپور سیکري رسید امیرالامرا نیز ملحق شد - و بعد مصالحهٔ راجه میان برادران بر سر اموال آگره کدورتها برخاست - و پیغامهای درشت و تلخ از طرفین گذارش یافت - اما آخرکار از پخته‌کاری راجه رتن‌چند شیوع و اعلان نیافته به بیمزگی تمام قلیلے ازان بقطب الملک عاید شد چون مشیت ایزد بیهمال (که بمصلحتهای او که تواند پی برد) بدان تعلق گرفته بود (که هردو برادر ببادهٔ کامیابي لبے تر ساخته شورابهٔ بیمرادي درکشند - و گاهے چند بمقصود شتافته ره سپر ناکامي گردند) مساهلهٔ سترگ و غلطے فاحش سرزد - که با تصدی چنین امر خطیر (که درلبے عظیم بچرخ آوردند) بملاحظهٔ یک دیگر

بآویزشهای پی‌در پی دست‌خوش تاراج جان و مال ساخت - غریب حالتی بحسین علي خان رو داد - نمي‌دانست که مآل کار بکجا خواهد کشید - و هوش و حواس باخته هر روز تدبیرے مي اندیشید برخے گفتند که چون قبیلهٔ نواب در دکن است بارسال فرمان صوبه داری دکن نظام‌الملک را مستمال باید ساخت - و بمرور و تدریج بتلافي و تدارک باید پرداخت - درین اثنا خبر رسید که سید مبارک خان بخاري قلعه دار موروثی دولت آباد با آنکه از طرف حسین علي خان بتغیر جاگیر آزرده خاطر بود بپاس ناموس سیادت زه و زاد امیرالامرا را با توابع و اسباب پیش از رسیدن نظام‌الملک بخجسته بنیاد در قلعه جا داده از دستبردهای اعادي مصون و محفوظ نگاهداشت - پارهٔ هوش رفته بجا آمد - بمشورت و کنکاش بسیار پادشاه را همراه خود گرفته نهم ذي‌القعده بعزیمت دکن با پنجاه هزار سوار موجودي سوای آنکه نگاهداشت علی‌العموم شروع کرده و باطراف و جوانب زرها برای سپاه فرستاده از اکبرابار کوچ نمود *

سبحان الله این دو برادر سیما امیرالامرا سخاوت و کرم و حلم و مواسات فطري داشتند - هرگز مجوز ستم و بیداد بمتنفسے نشدند اما مقلب القلوب نوعے صرف دلها نمود که پیش آوردهای سادات هرچند میدانستند (که زوال دولت اینها متضمن خانه براندازی ماست) آهي این کشتي غرق شود باهم مي‌گفتند - از بیگانگان چه توان گفت

متصل دروازهٔ کلال‌بار رسید میر حیدر که روشناس و راه حرف داشت احوال خود نوشته بدست امیرالامرا داد - و شروع به ضعیف نالی زباني نمود - چون دید که او مشغول خواندن است آنچنان بچستي و چالاکي خنجر آبدار بپهلوی آن بهادر نامدار رسانید که کارش بآخر انجامید - و نور الله خان پسر اسدالله خان مشهور بنواب اولیا که پیاده همراه میرفت بضرب شمشیر میر حیدر را از پا در آورد مغلان از هر طرف دویده نور الله خان را از هم گذرانیدند - و سر امیرالامرا جدا کرده نزد پادشاه بردند - چون مردم حسین علي خان برسیدن منزل هر یکے بجائے و مقامے قرار گرفته غافل از شعبده بازی فلک دوار بودند دران وقت نتوانستند رسید - مگر سید غیرت خان (۲) که بمجرد استماع بے آنکه بجمع مردم پردازد با معدودے رسیده کشته گشت - و جوقے دیگر هم دست و پای بے‌حاصلي زدند - پس ازین هنگامه لاش امیرالامرا (که به بیحرمتي افتاده بود) با لاش غیرت خان و نور الله خان بحکم پادشاهي نماز جنازه خوانده و تابوتها را بزربفت گرفته خواستند روانهٔ اجمیر نمایند - اما بنابر کوچ کهار میسر نیامد - و زربفت هم لچها کشیده بردند - بعد ازان باجمیر نقل کرده در جوار پدرش سید عبد الله خان مرحوم مدفون ساختند *

از بعضے ثقات مسموع شده که پیش ازین واقعه مرد صالح در رؤیا

---

(۲) نسخهٔ [ب] غوث خان *

* منقاد او شدند ازان سرکشان دهر *
* کز داغ ضبط کرد نشان بر سرین هند *
* تیغش بروز معرکهٔ خصم تیره بخت *
* چون برق میشگافت صف آهنین هند *
* فرزند مصطفی خلف الصدق مرتضی *
* کز روی فخر بود بدانش (۲) یمین هند *
* هند از شهادتش تن بی روح گشته است *
* یعنی که بود از نفس واپسین هند *
* عالم چو قبر در نظر خلق شد سیاه *
* اُفتاد تا ز خاتم دهر آن نگین هند *
* از دست ابن ملجم ثانی شهید شد *
* گوئی ز کوفه است گل ماتمین هند *
* هند اینچنین مصیبت عظمی ندیده است *
* دیدیم داستان شهور و سنین هند *
* کاهیده است صبر و تنور شد ست غم *
* ایغها نصیب ماست زغثّ و سمین هند *
* ای دوستان آل و محبان اهل بیت *
* غمگین شوید بهر حسین حزین هند *
* تا حق اهل بیت رسالت ادا شود *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بذانش *

* اعتقاد خان فرخ شاهي *

محمد مراد نام کشميري اصل است - در عهد خلدمنزل بوکالت جهاندار شاه و منصب هزاري و خطاب وکالت خاني امتياز داشت و در ايام جهاندار شاه ترقي کرده چون نوبت سلطنت محمد فرخسير رسيد داخل کشتنيها گشت - اما ربط سابق با سادات باعث جان بخشي او شده منصب هزار و پانصدي و خطاب محمد مراد خان يافت - و داخل يساولان تزک گرديد - چون محمد امين خان بخشي دوم بمالوه رخصت يافت (تا شايد سد راه اميرالامرا از دکن تواند شد) در کوچ توقف ميکرد - محمد مراد خان بسزاولي تعين گشت با دهن دريدگي و زبان درازي که داشت فايده نکرد - سر ديوان آمده عرض نمود - که اطاعتے در سر ندارد - که سزاولي کسے موثر شود پادشاه جواب ندادند - باز بےمحابا عرض کرد - که اگر درين وقت اغماض شود هيچ نمي ماند - پادشاه گفتند چه بايد کرد - گفت ببنده حکم شود که رفته بگويد - همين وقت کوچ نمايد - والا بخشيگري تغير فرمودند شما ابلاغ حکم کنيد - رفته آن قدر تشدد بکار برد که همان روز کوچ نمود - اين جرأت و دولتخواهي پسند پادشاه شده بارباب خلوت فرمودند - و بوسيلهٔ هم وطني صاحبهٔ نسوان والدهٔ پادشاه بيشتر مورد عنايت گشت - چون پادشاه بخلاف مخالفت و منازعت با سادات بارهه و تسلط و اختيار آنها مکدر و متالم بود هر روز فکرے تازه و مشورتے نو در استيصال آنها مينمود - و از کم فطرتي و بے جرأتي

مهالک و تعب‌کشي و جان‌کني ازين کس باشد - و وزارت و دولت نصيب ديگرے * * بيت *

* من عاشق و معشوق بکام دگران است *

* چون غرهٔ شوال که عيد رمضان ست *

و غريب‌تر آنکه با اين همه توقع کارهای خطير ازين امرا اکثرے را بتغير جاگير و خدمت آزرده خاطر فرمودند - و قطب الملک آنرا مغتنم پنداشته باستمالت و اعانت هر يکے پرداخته ممنون خود ميساخت - و اين فکرهای لاطايل و کنگاشهای باطل که * مصرع * * نهان کی ماند آن رازے کزو سازند محفلها * مفصل چون بقطب‌الملک ميرسيد او برای حفظ آبرو شروع بنگاهداشت عام کرده بحسين علي خان اميرالامرا نوشت - که کار از دست رفته - زود از دکن بايد رسيد - پادشاه از تصميم عزيمت اميرالامرا آگاه گشته از سرنو بفکرالتيام و اصلاح افتاده اعتقاد خان و خاندوران را بخانهٔ قطب‌الملک فرستاده تجديد عهد و پيمان بايمان غلاظ و شداد درميان آورد - از طرفين تدارک مافات قرار يافت - هنوز ماهے نگذشته بود که بطفل مزاجي و کم حوصلگي پادشاه اين‌همه مراتب آشتي نسيامنسيا گرديده غبار کدورت و ناخوشي طرفين بيش از پيش تهيج گرفت وبکرات همين صحبت رو داد - بعضے امرای تجربه کار کنارهٔ گزيني را وقايهٔ آبرو فهميده خود را کشيدند - و چون اميرالامرا از دکن رسيد پس از استحکام عهود و شرائط ملازمت دريافت - اما ارضاع

سوای یازده ماه فرمان‌روائی جهاندار شاه (که در ایام پادشاهی خود داخل‌کرده بود) از سلطنت خلع نموده بالای‌تریولیهٔ قلعهٔ ارک که جای تنگ و تاریک است محبول نموده بتعذیب تمام نگاهداشتند - گویند نور بصرش بالکلیه زایل نشده بود *

از ثقهٔ عمده که مقرب سادات بود مسموع شده که چون قرار یافت (که میل بچشم او باید کشید) قطب‌الملک بے آنکه بکسے ظاهر نماید سرمه دان استعمالی خود را سر دیوان به نجم الدین علي خان داد که حکم پادشاه است - رفته میل بچشم فرخ‌سیر کشند - درین وقت فرخ سیر جزع بسیار کرد - و بجائے رسانید که ناچار بزیر کشیدند پس ازان که دید در بصارت نقصانے نشده در اخفای آن میکوشید و هرگاه چیزے مي‌خواست مي‌گفت - برین بصیر ترحم نمایند قطب الملک و امیرالامرا تبسم کرده میگفتند - که بخیال از گویا ما مطلع نیستیم - بهر تقدیر از ساده لوحي بمستحفظان بوعدهٔ مناصب عمده مشورت برآوردن خود میکرد - که نزد راجه جیسنگهه سوائي رسانند چون این خبر بصاحب مداران خلافت رسید باقتضای صلاح ملکي دربار مسموم نمودند - از سخت جاني کارگرش نیفتاد - آخر بتسمه کشي که بدعت مستحدثهٔ او بود رهگرای فنا ساختند - روزے که تابوتش بمقبرهٔ همایون پادشاه مي‌بردند طرفه بلوای عام واقع شد - در سه هزار مرد و زن شهر خصوص لچه و فقیر بازاري جمع گشته گریه‌کنان همراه میرفتند - و سنگها بمردم سادات زده نفرین میکردند - و تا سه روز

نفس خود کام چه میگوید - و عقل دور اندیش معاش چه می‌فرماید
آیا دفع شر پیش از وقوع بقدر میسور واجب نیست - منفعت خویش
جبلی نفس انساني شده - اگر سبقت درین امر نمیکردند بتلف
جان و آبرو گرفتار میگشتند - اگرچه بعنوان دیگر هم حفاظت ازین بلیه
میسر بود - که در مبادی حال آنها از خدمات حضور دست کشیده
بکار عمدهٔ سرحدے اکتفا می‌نمودند - حب جاه و ریاست که بدترین
ذمائم است نگذاشت - و درینوقت مدعیان باین هم کی میگذاشتند
بهر تقدیر اگر باصل کار واقف نگردند خود محمد فرخ سیر مادهٔ فساد
سلطنت خود گشته از بے تجربگي و نابخردي غلطها ازو سرزند - اول
منصب والای وزارت را [که اصلا مناسبتے بسادات بارهه ندارد - چه
در عهد عرش آشیاني تا زمان خلدمکان (که بآغاز و انجام دستور العمل
سلطنت هندوستان اند) سادات بارهه بمناصب عمده ترقي کردند - اما
اقل مرتبه بدیوانی صوبهٔ یا متصدي گري پادشاهزادهٔ نامزد نگشتند]
بایستے باینها تفویض نمیکرد - و اگر نظر بر حقوق آنها از راه قدردانی
و اقتضای مروت زمام خلافت بقبضهٔ اقتدار آنها داده بود بایستے
بگفتهٔ سخن سازان خود غرض (که در پردهٔ دولتخواهي کار هزاران بدخواه
آماده می‌کنند) این قسم نوکران اخلاص کیش را (که جان و مال خود
برای او دریغ نکردند - و آیندہ نیز بے‌موجب ازانها بداندیشي متصور
نبود) باین مرتبه نمیرسانید - آنچه دید از خود دید - و هرچه کشید
از خود کشید - قام جولاني شد - و بکجا رسید - عفا الله عنهم *

بجا نشیني بزرگان خود مي پرداخت - چون انوشه خان والي اورکنج با پدر خود عبدالعزیز خان حاکم بخارا بمنازعت پیش آمد میر باتهام اتفاق با پسر مذکور کشته گردید - خان مذکور دست از وطن برداشته عزیمت دیار هند نمود - و سال سي و یکم جلوس خلدمکان بدکن پاتابهٔ غربت کشوده شرف اندوز ملازمت پادشاهي گردید و بمرحمت منصب دو هزاري هزار سوار و خطاب خاني سرمایهٔ ناموري اندوخت - و همراه خان فیروز جنگ (که بتسخیر قلاع وتنبیه غنیم مامور میشد) سررشتهٔ تعیناتي بدست آورد - و سال چهل و دوم چون قاضي عبدالله صدر فوت نمود او حسب الطلب از انجا بحضور رسیده بعنایت خلعت صدارت کل و انعام سه عدد انگشتري زمرد میناکار نقش بلند رتبگي درست کرد - و در هنگامي (۲) [که موکب پادشاهي بتسخیر قلعهٔ کهیلنا (که بعد فتح به تسخرگنا موسوم شده) متوجه گردیده محاصرهٔ آن بمیان آمد] خان مذکور باضافهٔ دو صد سوار امتیازیافته تعین گشته که از کتل انبه گهات بتل (۳) کوکن شتافته ازان طرف راه آمد و شد بر محصورین قلعهٔ مذکور مسدود سازد - خان مذکور کمرهمت بسته بدانجانب شتافت - و تردد نمایان بظهور آورده پشتهٔ (که بدست مقاهیر بود) بکشش و کوشش مستخلص گردانید و در جلدوي آن بخطاب بهادري بلندآوازه گشت - و سال چهل وهشتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار وپانصدي هزار و درصد سوار چهرهٔ

(۲) در [بعضي نسخه] و هنگامیکه (۳) در [بعضي نسخه] بنلکوکن *

دستوري پذيرفت - و چون دران ايام حسين علي خان از دكن روانهٔ بارگاه خلافت شده كسے را نزد خان مذكور (كه متصل اجين بگردآوري جمعيت سرگرم بود) پيامهاى لطف آميز رعب افزا گفته فرستاد - او بے انتظار حكم سلطاني راهى دارالخلافه شد ازين جهت بپاى عتاب درآمده از خدمت و منصب معزول گرديد درين ضمن (كه حسين علي خان بدارالخلافه رسيده محمد فرخ سير را مقيد گردانيد) خان مذكور با جمعيت خود رفته با مردم سادات ملحق شد - در عهد سلطنت سلطان رفيع الدرجات ببحالي منصب قديم و بخشي گري دوم آب رفته بجو آورد - و بعد چندے ميان او و حسين علي خان محبت برهم شده بنقاض باطن انجاميد - و چون حسين علي خان در اوائل سلطنت فردوس آرامگاه بعنوانے (كه در احوالش بذوك خامه گذشته) كشته گرديد و غيرت خان همشيره زاده اش طريق گستاخي پيموده جيب زندگي را بچنگ اجل در داد خان مذكور از اصل و اضافه بمنصب هشت هزاري هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و يک كرور و پنجاه لک دام بطريق انعام و تسليم تعلقهٔ وزارت و خطاب وزير الممالک بوالا پايهٔ امارت تصاعد نمود و در همان سال بعد چهار ماه از تقرر وزارت مطابق سنه (۱۱۳۳) هزار و صد و سي و سه هجري رخت زندگاني را ته كرد - اميرے بود شجاعت نشان و سير فكر - رفقا خصوص مغليه را در كار سازيهاى معاملات (كه خود هم ميگرفت) رعايت ميكرد - در كم فرصتى ايام وزارت

گردیده سال چهل و یکم باز بخدمت پیش دستی روح الله خان خانسامان چهرهٔ عزت برافروخت - و سال پنجاهم از راه عنایت نام او بلفظ محمد مصدّر شده بوکالت شاه عالم بهادر مقرر گشت - پس از ارتحال خلد مکان چون اعظم شاه بنابر وکالت مذکوره ازو ناخوش بود بوساطت بسالت خان میرزا سلطان نظر باظهار بے تقصیري پرداخته پروانگي گرفته در اورنگاباد ماند - و بعد تسلط خلد منزل بحضور آمده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي یکهزار سوار و خطاب اخلاص خان و تفویض خدمت عرض مکرر بساط بلندمرتبگي گستود - گویند چون سر دربار برای عرض تعلقهٔ مذکور پیش میرفت ازانجا که پادشاه هم عالم بود بتقریب مقدمات علمي گفتگو بطول میکشید - تعلقه داران دیگر ساکت شده کنایه میکردند که الحال کشاف و مشکوٰة درمیان آمد - امور دنیوي موقوف باید داشت - چون همت پادشاه و وزیر آنوقت بسیار بلند افتاده بود درخواست هیچ یکے رد نمیشد - خان مزبور (که در متصدي گري بسختي و دقت زبان زد بود) بخانخانان ظاهر نمود که نهال عالم نوازی پادشاه جز بیجاگیری اکثر مردم بار نخواهد آورد - خانخانان بد نامی تحقیق این امور قبیح نسبت بخود دانسته تکلیف آن باخلاص خان نمود - خان مزبور هم متحمل تشنیع مردم نشده دست ازان کشید - و مستعد خان محمد ساقي (۲) برین کار مقرر گردید - و در

(۲) در [بعضے جا] محمد شافي نوشته ۰

وقتے (که خانعالم و منور خان بمقابلهٔ عظیم‌الشان خان سبک ساختند)
آن هر دو برادر پیش آهنگ بجانب چپ شاهزاده ریخته مردم
روبرو را برداشته عقب برآمدند - آنها چون بسوی یسار خویش
نگاه کردند بنگلهٔ شاهزاده بنظر در آمد - برگشته با سي سوار پروانه (۲) وار
خود را همان طرف زدند - خلد منزل بعد فتح متوجه احوال خان
مسطور شده با آنکه طرف مخالف بود اما ازانکه بقیه ایمت از دردهٔ
شجاعت و پردلي مشمول نوازش گردانیده بصوبه داری ناندیر
مباهي ساخت - و پس ازان بفوجداری سرا (که عبارت از کرناتک
بیجاپور است - و آن آلکائی‌ست وسیع زر خیز) (۳) مامور گردید - و چون
پیوسته بدان سرکار ولایات متصرفهٔ زمینداران متفرق است هر کدام
بقدر مرزوبوم خویش پیشکش پادشاهي ادا مینماید - ازانجمله
میسوریا (که مرزبان سرینگ پتن است - و آن مملکتی‌ست بجمع انزون
از چهارکرور روپیه - و در دکن هیچ زمیندارے باعتبار ساز و سرانجام
و بسطت ملک و وفور خزائن سهیم و نظیر چه که بعشر عشیر آن
نمیرسد) پیشکشے مقرري دارد - فوجدار سرا هم باندازهٔ زور خویش
قلیل و کثیر میستاند - و در صورت زیاده طلبي بفوج‌کشي مي‌انجامد
چنانچه با خان مذکور اتفاق افتاده فوجے گران بسرداری (۴) دلوا (که
عبارت از بخشی لشکر است) بمقابله تعین گردید - بعد تلاقی فریقین

---

(۲) نسخهٔ [ب] مردانه وار (۳) در [بعضے نسخه] نامور گردید (۴) نسخهٔ [ب] بسرداري و لوای -

شده) پرخاش بیجا سر کرده بعهد و پیمان بدست آورده از پا در آورد - و پس ازان بسابقهٔ نزاع بفکر سالش جگپت یلهه (که نرمل بتغلب گرفته) افتاد - آن بومي دریافته بفتح سنگهه متبنای راجه ساهو (که مکاسدار آن ضلع بود) استعانت جست - قضا را رجهه دیگر (که یارو اندیشهٔ آن بدسگال گردد) پیدا شد - تفصیلش آنکه در همان ایام صلح مرهته قرار یافته نیل این بدنامي بر نامیهٔ احوال امیرالامرا تا قیام قیامت کشیده شد - چنان مقرر گشت که از محال که بسبب استحکام مکان و زور طلبی حکام و مرزبان چوتهه متعذر الوصول باشد امیرالامرا اعانت نماید - چون در تعلقهٔ خان مزبور در هنگامهٔ شورش افزائی اشقیا هم از برخی جاها یکدام بطریق چوتهه نداده بودند با وصف مکرر نوشت و خواند امیر الامرا تن باین عار و ننگ ندای ودر ادای چوتهه تهانون صریح بکار برد - آن صوبه از تغیر او بمیرزا علي یوسف خاني (که از اشجعان روزگار بود) نامزد گردید - خان مذکور (که بشهرت عزل در استقلالش اختلالے واقع شده بود) بتقریب شادی صبیهٔ - خود بدانکده شتافت - که یکدفعه فتح سنگهه باتفاق جگپت برسرش رسید - او نظر بر خاندان و عنوان خود کرده از بسیاری خصم نیندیشیده با مردم کمے باستقبال رفته - ازانجا (که درین انقلاب آباد اقبال با ادبار توام - و دولت و نکبت بهم است) خان مسطور (که بهروزش سپري شده خسران و زیان روی آورده بود) بدست آن ناکسان اسباب و اثاثهٔ امارت را باخته و ننگ و ناموس چندین ساله

و مدتے دست نگر پسر بسر برده چون از دست او بجان آمده بود در سال ششم محمد شاهي خود را بخجسته بنیاد رسانیده دست التجا بدامن معاضدت و مساعدت عوض‌خان بهادر زده ببحالی جاگیر و منصب امیدواریها اندوخت - درین اثنا آصف جاه از هندوستان قدوم‌فرمود - و جنگ مبارزخان درمیان آمد - باقتضای‌وقت استمالت تازه یافته کمر رفاقت بمیان عزیمت بربست - و بتهیهٔ سرانجام روزے چند در شهر مانده برآمد - چون از ادبار زدگي و ذلت‌کشی پی در پی عقل و هوش باخته مسخ شده بود از خام خیالي ورق برگردانده راه برگردانید - وبایدوار و شبگیر بمبارزخان (که مخفي وپنهان سلسله جنبان عهد و پیمان شده بود) در پیوست - روز جنگ بے آنکه تلاش و تردده ازو سرزند بآب تیغ مخالفان نقش هستی او از صفحهٔ روزگار محو و ناچیز گشت - و کان ذلک في سنة (۱۱۳۷) سبع و ثلثین و مائة و الف *

* امین الدوله امین‌الدین خان بهادر منبهلی *

از شیخ زادهای قصبهٔ مذکور است - که از دارالخلافه شرقی شمالي واقع شده - نسبش به تمیم‌انصاري میرسد - خان مذکور آغاز ملازم پیشگي بنوکری جهاندار شاه عز(۲) افتخار اندوخت - و در عهد محمد فرخ سیر داخل یساولان گردید - و در عهد فردوس آرامگاه پیش‌آمد نموده بپایهٔ میرتوزکي مرتقي شد - و رفته رفته بمنصب

(۲) در[بعضی نسخه] عز و افتخار *

اندوخت - چون آصف جاه بعد تفویض وزارت صحبت خود کوک ندیده دل از بودن حضور برگرفت و بتقریب بدکن معاودت نمود تعلقهٔ وزارت در سنه (۱۱۳۷) هزار و یکصد و سي و هفت هجري بنام او قرار یافت - مدتها بعیش و سرور گذرانید - یکبار در سنه (۱۱۴۷) هزار و یک صد و چهل و هفت هجري (که بالاجي راو مرهٹه در ضلع مالوه هنگامه برپا کرد) او باتفاق خانه‌دوران هریکے با فوج علیحده تعین شد - و چهار جنگ غالبانه کرد - و مقدمه بصلح انجامید - و بار دوم همراه پادشاه بمهم علي محمد خان روهیله (که آثار طغیان بظهور آورده بود) از شاه جهان آباد برآمد - اما برغم عمدة الملک و صفدر جنگ واسطهٔ افغان مزبور شده بملازمت پادشاهي آورد - و دفعهٔ سیوم همراه شاهزاده (که بعد سلطنت باحمد شاه ملقب گشته) با فوج بسیار بارادهٔ مقابلهٔ احمد شاه درانی (که از لاهور اینطرف آمده بود) تا سرهند رفت - روزیکه مقابله قرار داده بودند ناگاه گولهٔ اجل از توپخانهٔ قضا بار رسید و مطابق سنه (۱۱۶۱) یکهزار و یکصد و شصت و یک هجري بدار باقي پیوست - فراغت دوست بود - و بحسن خلق و شیوهٔ تواضع و فیض رساني نامے بنیکي بر آورده مقبول خاطر صغیر و کبیر گردید روادار اذیت هیچ کس نشد - املاک پدرش (که بعضے بتعدي بتصرف آمده بود) قیمت واجبي نموده تتمه بمالکان رسانید و هرکه بفروخت راضي نشده مسترد گردانید - ادب مجبول

طبعي فوت نمود - و حکومت بخود بیگم یعني مادر طفل مزبور عاید شد - بعد چندے خواجه عبدالله خان پسر عبدالصمد خان بیگم را قید نموده نیابت صوبه از شاه طلب داشت - و از هنگامهٔ تنخواه سپاه پای استقامت او از جا رفت - و کار بیگم رجوع گرفت - پس ازان میرزا جان نامي جماعه دار بیگم را مقید نمود - و آخر بصلح منجر شد - پستر عمادالملک بر لاهور دویده بیگم را بقید آورد چنانچه در احوال عمادالملک مفصل پیرایهٔ نگارش پذیرفته - و پسر دیگر اعتمادالدوله انتظام الدوله خانخانان است - که در عهد احمد شاه بتعلقهٔ وزارت از تغیر مفدر جنگ سرفراز شد - و سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري بدست اقارب خود کشته گردید و یکے از پسرانش فخر الدوله است - که یک سال قبل از تحریر وارد دکن گشته در رفاقت نظام الدوله آصف جاه مي گذراند - بحال صحوز این اوراق مهرباني دارد - دیگر اخلاف هم از و باقي مانده *

* امیرالامرا غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ *

پسر کلان نظام الملک آصف جاه و برادر اعیانی ناصر جنگ است نام اصلی او میر محمد پناه - پیوند خویشي با تمرالدین خان وزیر داشت - پدر او را از صغر سن بحضور فردوس آرامگاه گذاشت - درانجا نشو و نما یافته ابتدا ببخشي گري احدیان سرفرازي پذیرفت - و در سنه (۱۱۵۳) هزار و یک صد و پنجاه و سه هجري (که پدرش بانتقال خاندوران بخدمت میر بخشیگري سرفراز شده بدکن آمد)

* ابوالخیرخان بهادر امام جنگ *

از شیخ زادهای فاروقي ست (۲) - نسبش بشیخ فریدالدین شکرگنج میرسد (۲) - وطن اصلی بزرگانش میرپور (۳) سرکار خیرآباد (۴) اودهه است از چندے بشکوه آباد سکونت گرفته بشکوه آبادي زبان زد گشت پدرش شیخ بهاءالدین در عهد خلدمکاني بمنصب و تعلقهٔ صدارت و احتساب شکوه آباد سرفراز بود - نامبرده ابتدا بمنصب سه صدي سربلند گردیده مدتے برفاقت مرحمت خان در شادي آباد مالوه صوبهٔ مالوه بود - سالے (که نظام الملک آصف جاه از مالوه عزیمت دکن نمود) نام برده مرافقت او گزید - چون مرد سپاهی کار دیده و درین مقدمات رای درست داشت منظور نظر تربیت گردیده در بزم مشورت دخیل گشت - و بمنصب دو هزار و پانصدي و خطاب خاني و عطای جاگیر در خور عز امتیاز یافته بفوجداری نبي نگر (۵) عرف اُتنور توال قامت لیاقت آراست - چون در سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش هجري آن امیر بے نظیر از دارالخلافه مراجعت بدکن نمود خواجم قلي خان قلعه دار دهار و فوجدار ماندو صوبهٔ مالوه را همراه گرفته خان مذکور را درانجا گذاشت - پستر (که قطب الدین علي خان پنکوري بتعلقات مزبوره از حضور منصوب گردید) نام برده پیش آصف جاه آمده چون نظم صوبهٔ خاندیس بحفیظ الدین خان

---

(۲) در [بعض نسخه] رحمة الله علیه میرسد (۳) نسخهٔ [ب] نیاگانش (۴) در [بعض نسخه] راهر پور یا رامپور (۵) در [بعض نسخه] بني نگر عرف اتنور

یافته آن سردار دیگر برنخاست) زبان‌زد خاص و عام است - در پسر ازو باقي ماند - کلاني ابوالبرکات خان بهادر امام‌جنگ - جوهر جرأت داشت - در جواني درگذشت - و دومین شمس‌الدوله ابوالخیر خان بهادر تیغ جنگ - که در حالت تحریر مورد عنایت نظام‌الدوله آصف جاه است - و بمنصب پنج‌هزاري پنج‌هزارسوار و علم و نقاره و تیولداری محال یلغرب صوبهٔ بیدر سرافراز - اخلاق حمیده و توفیق کلمة الخیر دارد *

* ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ *

میرزا مقیم نام خواهرزاده و خویش برهان‌الملک است - پدرش خطاب سیادت خان داشت - نام برده پس از فوت خسر از پیش‌گاه فردوس‌آرامگاه بنظم صوبهٔ اودهه مامور گردید - و به تنبیه مفسدان آن جا پرداخته منقاد ساخت - و در سنه (۱۱۵۵) هزار و یکصد و پنجاه و پنج هجري برطبق حکم پادشاه بکومک علي وردي‌خان ناظم صوبهٔ بنگاله (که افواج مرهته درانجا غبار فساد برداشته بود) بعظیم‌آباد پٹنه شتافت - در جلدوی آن قلعهٔ رهتاس وچناده بارمرحمت‌شد - چون ناظم مذکور متوهم شده حکم پادشاه متضمن موقوفی کومک رسانید او بصوبهٔ خود مراجعت کرد - و سنه (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجري حسب‌الطلب بحضور آمده بانضمام داروغگی توپخانه چهرهٔ رشادت برافروخت - و سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجري صوبهٔ الله‌آباد نیز از انتقال عمدة الملک امیر خان بوی قرار

اودهه گردید) در قنوج داشته خود بحضور آمد - نام برده در هنگامهٔ افاغنه بکار آمد - صفدر جنگ باجتماع فوج پرداخته باتفاق سورجمل جاٹ برسر احمد خان بنگش شتافت - و معرکهٔ کارزار آراسته شکست فاحش یافته سنه (۱۱۶۳) هزار و یکصد و شصت و سه هجري بدارالخلافه رسید - درین ضمن احمد خان بنگش در صوبهٔ آله آباد و اودهه گرد فساد برداشته از نهب و غارت و سوختن مکانها دقیقهٔ فرونگذاشت - لهذا صفدر جنگ در سال دیگر با ملهار هولکر و جي اپا سندهیه (که هردو سردار معتبر مرهٹه بودند) اتفاق جسته بعزیمت مقابلهٔ احمد خان کمر همت چست بست - این مرتبه هزیمت بر افاغنه افتاد - آنها رفته در دامن کوه مداریه (که شعبه ایست از کوه کمایون) پناه گرفتند - و آخر بعجز گرائیده خاطرخواه صفدرجنگ صلح قرار یافت - درین اثنا (که آمد آمد شاه درانی از لاهور بجانب دهلي زبانزد شد) او بموجب فرمان پادشاه هولکر را بوعدهٔ زر خطیر همراه گرفته سنه (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجري بدارالخلافه آمد - چون جاوید خان بهادر خواجه سرا (که مدار علیه سلطنت بود) با تلندر خان ایلچی شاه درانی دار و مدار کرده اورا برگردانید صفدر جنگ داخل بلده شده ازانجا (که با خواجه سرای مذکور دلجمعي نداشت) روزیکه بخانهاش وارد گشته بود اورا ازهم گذرانیده مهمات سلطنت بقبضهٔ اقتدار در آورد - و پس ازان پادشاه بتحریک انتظام الدوله خانخانان پسر قمرالدین خان باو پیغام کرد

احمد شاه پادشاه باضافهٔ منصب و خطاب آصف الدوله ظفر جنگ پیرایهٔ امتیاز یافت - و ثانیا لفظ امیر الممالک افزوده شد - راجه رگهناتهه داس (۲) (که مدار مهمات او بود) جمعی از کلاه پوشان فرانسیس را (که همراه مظفرجنگ کمر عزیمت بسته بودند) دلدهي نموده رفیق ساخت - و باورنگ آباد رسیده سنه (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجري بملک مرهته شتافته بآنها بقتال پرداخت - آخر صلح بمیان آورده بحیدرآباد رفت - و در اثنای راه رگهناتهه داس بدست سپاه ملازم کشته گشت - و رکن الدوله سید لشکرخان وکیل مطلق سرکار او شد - و سال دوم (۳) (که غازي الدین خان فیروز جنگ برادر کلانش بصوبه داری دکن مامور شده باتفاق مرهته بخجسته بنیاد رسید) اگرچه او در چند روز گذشت (۴) اما مرهته بدستاویز اسناد او اکثر ملک خاندیس و بعضے محالات صوبهٔ خجسته بنیاد کشیده گرفت کارهای خانگی او مدت حکومتش منوط برای کار پردازان بود - چون سند صوبه داری دکن بنام برادر او نظام الدوله آصف جاه (که از سابق بنام ولیعهدي دخیل امور مملکت بود) از پیشگاه سلطنت صدور یافت ناچار اورا بکنجے برنشاند - و در حبس گاه مطابق سنه (۱۱۷۷) هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجري انتقال نمود - و شهرت یافت که نگهبانانش کشتند •

---

(۲) نسخهٔ [ب] فراسیس (۳) در [بعضے نسخه] سال دوم آن که (۴) در [بعضے نسخه] در گذشت •

شود برگردد - درین ضمن فوجے (که بر سر او تعین شده بود) نمودار گردید - ناچار با سي چهل سوارے (که در ان وقت شرط رفاقت ادا نمودند) اسپ بمیدان نبرد تاخته مغوف پرقندقران را بر هم زده درمیان فوج سولران در آمد - بهر که میرسید شمشیرے حواله میکرد چون بدنش جراحت بسیار داشت در وسط فوج رسیده از اسپ درافتاد - و مطابق سنه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نهم هجري جان بجان آفرین سپرد - پسرانش صلابت خان و بهلول خان مورد مرحمت شده محال بالاپور و بدنپورهٔ پي‌پي و کرنج کانون صوبهٔ برار بجاگیر یافتند - و با جمعیت بنوکري مي پردازند *

* حرف الباء *

* بیرام خان خانخانان *

بسه واسطه بعلي شکر بیگ بهارلو (که از اعاظم طوائف ترکمان قراقویونلو ست) میرسد - در زمان ارتفاع دولت این سلسله مثل قرا یوسف و پسرانش قرا سکندر وصیرزا جهانشاه (که بسلطنت عراق عرب و آذربایجان رسیدند) علي شکر بیگ ولایت همدان و دینور وکردستان اقطاع یافت - تا حال آن ولایت بقلمرو علي شکر مشهور است پسرش پیر علي بیگ در زمان حسن پادشاه آق قویونلو (که باستیصال

(۲) در [بعض نسخه] بجهان آفرین (۳) نسخهٔ [ب] میر علي بیگ *

کس فرستاد - و ابوالقاسم را (که بصورت وجثه نمودے داشت)(۲) همراه گرفت - بیرام خان از نیک‌ذاتي و جوان‌مردي بمبالغه گفت - که من بیرام خانم - ابوالقاسم مردمي بجاي آورده گفت - این ملازم من است میخواهد که فداي من شود - دست ازین باز دارند - بیرام خان بدین طریق نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابو القاسم را از ناشناسي از هم‌گذرانیدند - بارها شیر خان میگفت - که همان زمان (که بیرام‌خان گفت - که هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند) فهمیده بودم که با ما نمي‌سازد - سلطان محمود گجراتي نیز تکلیف رفاقت کرد - بیرام خان قبول ننمود - و رخصت سفرحجاز گرفته ببندر مبارک سورت آمد و ازانجا بولایت هردوار شتافته بعزم ملازمت جذت آشیاني ره گراي ولایت سندهه گردید - تا آنکه هفتم محرم سنه (۹۵۰) نهصد و پنجاه در وقتي [که پادشاه از ولایت مالدیو مراجعت کرده در قصبهٔ جون (که برکنار آب سندهه واقع است - و بکثرت حدائق و انهار ممتاز اکثر بلاد آنجا ست) طرح اقامت انداخته بودند] شرف قدمبوس دریافته مورد عنایت گردید - حسب اتفاق روزیکه داخل جون میشود پیش از ملازمت اول گذرش(۳) برجنگ‌گاه افتاد - که فوج پادشاهي با ارغونیان محاربه داشت - بیرام خان خود را امادهٔ جنگ ساخته مردانه کارزار کرد - چنانچه سپاه نصرت‌قرین متحیر ماندند - که همانا از جنود غیبي ست - و چون‌ظاهر شدکه بیرام‌خان است غریو از مردم

(۲) نسخهٔ [ج] داشت گرفت (۳) در [اکثر نسخه] گذارش •

بسیار جنگ کرده غالب آمد - و سرهند وغیره پرگنات جاگیر یافته بخطابهای عالیه (یار وفادار و برادر نیکو سیر - و فرزند سعادت مند) اختصاص گرفت - و در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه باتالیقی شاهزاده محمد اکبر ممتاز گشته به تنبیه سکندر خان سور و انتظام مهام صوبهٔ پنجاب با شاهزاده تعین یافت - و در همین سال دوم ربیع الآخر روز جمعه (که عرش‌آشیانی در قصبهٔ کلانور مضاف پنجاب بر تخت جلوس نمودند) بیرام خان وکیل السلطنت شد - و حل و عقد امور خلافت و رتق و فتق جنود نصرت برای مواب نمای‌او تفویض یافت و بخطاب والای خانخانان کوس‌ناموری بلندآوازه ساخته درمخاطبات بخان بابا مخاطب گشت - و در سنه (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج با سلیمه سلطان بیگم (که جنت آشیانی در حیات خود با بیرام خان نامزد کرده بودند) عقد ازدواج اتفاق افتاد *

او صبیهٔ میرزا نورالدین محمد و خواهرزادهٔ جنت‌آشیانی ست میرزا پسر علاءالدین محمد - و او پسر خواجه حسین - که بخواجه‌زادهٔ چغانیان (۲) شهرت دارد - و نبیره زادهٔ خواجه حسن عطار - و ایشان بیواسطه فرزند خواجه علاءالدین - که خلیفهٔ خواجه نقشبند اند - صبیهٔ شه بیگم دختر علی شکر بیگ جد سیوم بیرام‌خان (که در خانهٔ سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بود) بخواجه زاده منسوب شده - بملاحظهٔ این نسبت گیتی ستانی دختر خود کلبرگ بیگم را بمیرزا انتساب

(۲) نسخهٔ [۱] جغائیان *

شکار روانهٔ دهلي شدند - و درانجا رسیده بطاب امرا احکام فرستادند و شهاب‌الدین احمدخان باستصواب ماهم انکه بتمشیت مهمات ملکي مامور شد - خانخانان میخواست خودرا بملازمت رساند - عرش‌آشیاني پیغام فرستادند که درین مرتبه دیدنها نخواهد شد - بهتر اینکه بحضور نیاید - برخے برانند که پادشاه بعزیمت صرف شکار بر آمده چون بسکندر آباد دهلي رسید بترغیب ماهم‌انکه بشوق ملازمت مریم‌مکاني ارخای عنان بدهلي نمود - هیچ از جانب بیرام‌خان غبارے بر حاشیهٔ خاطر نبود - اگرچه حساد و اشرار از ابتدا در فکر آن بودند (که طرح دیگر بر روی کار خودها آورده مدعا یاب شوند) و بقابو سخنے (که موجب بے‌التفاتي شود) بحضور میگفتند خصوص ادهم‌خان و مادرش ماهم انکه اما چون صفای عقیدت بیرام خان در مرآت ضمیر پادشاهي منطبع بود آن حرفهای بے فروغ پذیرائي نمي‌یافت - لیکن چون گفته اند *

* شعر *

* هرچند باغیار عنایت نظرے هست *

* گوئیم بدیشان که سخن را اثرے هست *

اهل عناد (که فرصت جو بودند) درین وقت کدورتها ذهن‌نشین ساختند *

بالجمله او هم از راه درست اعتقادي خود اکثر سلطنت را بامرای عمده روانهٔ حضور کرده درخواست سفر حجاز نمود - و باز بوساوس بد نفسان چند خود را بمیوات انداخت - و چون آوازهٔ فرج

بالجمله همین چیزها باعث برآشفتگی او شده مغلوب غضب گردید - و نتوانست خود را باز داشت - مفتنان هم فرصت دیده زیاده تر مزاجش را بشورش آوردند - بهر تقدیر چون بغي خانخانان باعلان رسید عرش آشیاني اتکه خان را سفلا ساخته خود هم متعاقب از دهلي برآمدند - دران وقت خانخانان در گرفتن جالندهر اهتمام داشت - آمدن اتکه خان معلوم کرده بمقابله شتافت (۲) - و بعد محاربهٔ سخت خانخانان هزیمت یافته در تلواره (که جائے ست مستحکم درکوه سوالک) براجهٔ آنجا راجه گنیس (۳) پناه جست - چون صیت وصول موکب اکبري بنواحي کوهستان رسید مردم پیش آهنگ او از قلعه برآمده جنگ نمودند - گریختند دران زد و خورد سلطان حسن خان جلایر از لشکر پادشاهي کشته شد - و سر او را بریده نزد خانخانان بردند - بے اختیار گریسته گفت زندگی من برای آن نمیخندد که باعث خون این قسم جماعه شوم - بقاسف تمام جمال خان غلام خود را بحضور فرستاده درخواست عفو جرائم نمود - عرش آشیاني منعم خان را با امرای دیگر درین کوه فرستاد - که بعهد درست طمانیفت افزای خاطر بیرام خان شده بملازمت بیارند - در ماه محرم سنه ۹۶۸ نهصد وشصت وهشت سال پنجم خانخانان بحوالی ازدو رسید - جمیع امرا پذیرا گشته باعزاز تمام آوردند - و چون روبرو آمد زمین پاک در گردن انداخته سر بپای پادشاهي گذاشت - و به های های گریست - عرش آشیاني

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمقابل (۳) یا گنیش

شهادت نواب فاتحه خوانيم - تبسم كرده گفت - ميرا اين چه غم‌خواري ست - شهادت ميخواهم - اما نه باين زودي *

القصه از وقوع اين سانحه هر كدام از ملازمان بجائي شتافت و بيرام خان در خاک و خون افتاده - جمعي از فقرا قالب خونين‌اورا برداشته حوالي مقبرهٔ شيخ حسام (كه از مشائخ آنجا بود) بخاک سپردند - و بعد ازان بسعي حسين قلي خان (۲) خانجهان بمشهد مقدس مدفون گشت - قاسم ارسلان مشهدي در تاريخ اين واقعه گويد - و گويند او پيش ازين سانحه بمدتي در خواب دريافته گفته بود * بيت *

* بيرم بطواف كعبه چون بست احرام *
* در راه شد از شهادتش كار تمام *
* در واقعه هاتفي پي تاريخش *
* گفتا كه شهيد شد محمد بيرام *

نعش خان را بدهلي نقل نموده حسب وصيت در سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج بمشهد رضويه بردند - بيرام خان در شعر بسيار درست سليقه بود - تصائد غرا (۳) و در اشعار استادان دخلهاي بجا دارد و آنهارا جمع‌نموده دخليه نام‌كرده - گويند زماني (كه بيرام‌خان درقندهار بود) جنت‌آشياني اين رباعي نوشتند * رباعي *

---

(۲) در [بعضي نسخه] حسين علي خان (۳) در [بعضي نسخه] قصائد غرا دارد - و در اشعار اوستادان دخلهاي بجا *

و کرم آراستگي داشت - و مدبر شجاع و کاردان قوي دل بود - نظر بر اسباب ظاهر حقے عظیم برین خانوادۂ عالیۂ تیموریه ثابت کرد درچنین تخالل ایام [که هنوز سلطنت همایون پادشاه انتظامے نگرفته بود که از میان رفت - و پادشاهزاده خوردسال ناتجربه کار - سواي پنجاب تمام ملک از تصرف بدر رفته - افغانان باآن همه کثرت و هجوم بدعوی سلطنت لواي انا ولاغیري مي افراشتند - و دوهرگوشه وکنار واقعه طلبان طبل مخالفت مي زدند - امراي چغتایه (که دلده اقامت هندوستان نبودند) مشورت رفتن کابل میدادند - میرزا سلیمان تابو یافته در کابل خطبۂ خود خواند] بمحض نیروی جگرداري و ثبات پائي و حسن تدبیر مایبه و فکر رضیۂ بیرام خان آب رفته بجو آمد - و سلطنت را استقرارے بهمرسید - عرش آشیاني هم بانواع دلجوئي و نوازش جمیع مهام مفوض بدو داشته تسمها ازو گرفت - که آنچه مناسب و صلاح کار باشد بعمل آرد - مداهنه و مراعات کسے منظور نباشد - واز لومت لایم نترسد - و این مصرع خواند * * مصرع *

* دوست گو دوست شود هر دو جهان دشمن باش *

چون روز بروز اقتدار و تسلط خانخانان زیاده تر شد خار خار حسد در دلها شکست - ناتوان پیشان حسد پیشه (۲) به شقیقه سازي و نمامي دروغ و راست را باهم مي بافتند - و یکے را بصد رسانیده مزاج پادشاهي منحرف میساختند - خانخانان هم در اقتدار و استقلال

---

(۲) نسخۂ [ج] نفاق پیشه ٭

هوای گرفتن قندهار در سرش پیچید - و خواست که بمکر و خدیعت کار پیش برد - میسر نشد - ناچار اوباش واقعه طلب گرد آورده آمادهٔ جنگ و جدال گشت - شاه محمد خان قلاتي (که از طرف بیرام خان بمحافظت قلعه مي پرداخت) کومک هندوستان را دور دیده قلعه را استحکام داده بشاه ایران ملتجي شد - و حسب طلب او فوجے از قزلباش رسیده ناگهاني بر سر بهادر خان ریخت او جنگهای سخت کرده کارے نساخت - رو بگریز آورد - چون نتوانست دران ضلع بسر برد سال دوم جلوس وقتے (که عرش آشیاني بمحاصرهٔ مانکوت اشتغال داشتند) شرمگین بدرگاه آمد - و بوسیلهٔ سفارش بیرام خان عفو تقصیر او شده ملتان از تغیر محمد قلي خان برلاس بجاگیرش مقرر گشت - و در سال سیوم بهادر خان با بسیارے از امرا بتسخیر مالوه نامزد گشته - در همان ایام برهمزدگی دولت بیرام خان بمیان آمد - خان مذکور اورا باز گردانید - تا خود آن ولایت را در حیطهٔ تصرف آورد - و باز ازین فکر برگشت - بهادر خان در دهلي بحضور رسیده بصوابدید ماهم انکه منصب بزرگ وکالت حوالهٔ او شد - چندروزے نکشید که اثاره به تیولش مقرر گشته رخصت یافت - سال دهم (که خانزمان برادر کلانش مخالفت ورزید) اورا باتفاق سکندر خان اوزبک بولایت سرهار فرستاد - که ازان راه بهند درآمده خلل انداز شود - ازین جهت عرش آشیاني فوجے بسرداری میر معز الملک مشهدي تعین کرد - هرچند بهادر خان

خانزمان حمله برد بهادر خان مقابل گشته اورا برداشت - ناگاه اسپش تیرخورده چراغ پا شد - و بر زمین انداخت - مردمش از مشاهدهٔ این حال متفرق گشتند - دلاوران فوج فیروزي بر سرش هجوم آوردند - وزیر جمیل بیگ (۲) (که هفتصدي منصبدار آن وقت بود) از بدذاتي و آزمندي چیزے گرفته رها کرد - درین اثنا دیگرے بار رسیده اورا ردیف خود ساخت - و نزد پادشاه آورد - عرش آشیاني فرمودند - بهادر خان ما با شما چه بد کردیم - که این همه باعث فتنه و فساد شدید - گفت الحمدلله علی کل حال - شاید هنوز بے حقیقتی خود مجرم نبود - والا حرف ندامتے بر زبانش میگذشت - بالجمله دولتخواهان درهمان وقت بشهباز خان حکم شد - که بدم شمشیر گردنش از بار سبک ساخت - طبع موزون داشته شعر میگفت این مطلع ازو ست *

* بیت *

* آن شوخ جفا پیشه دگر سنگ گرفته *
* گویا بمن خسته ره جنگ گرفته *

* باز بهادر *

بایزید نام پسر شجاعت خان سور - که بزبان عوام هند بسجاول خان مشهور است - چون شیر شاه مالوه را از ملو خان مخاطب بقادر شاه بر گرفت مشار الیه را (که از امرا و خاصه خیلان او بود) سپه سالار آن دیار ساخت - و در زمان سلیم شاه بحضور شتافته بعد چندے

---

(۲) نسخهٔ [ج] وزیر بیگ *

بدان گذرانند - باز بهادر (که خود در فنون سرود و نغمه استاد وقت بود) در فراهم آوردن پاتران همگي همت مصروف داشت - همه بحسن نغمه طاق - و نغمهٔ حسن آنها مشهور آفاق - سرآمد آن طایفه روپ متي نام - گویند پدمني بود - که قسم اول است از اقسام اربعهٔ نسوان - که دانشوران هند تقسیم کرده اند - یعني آنچه صفات خوب زنان است از روی ترکیب عنصري درو مي‌باشد - و باز بهادر را با او علاقهٔ غریب بود - اشعار هندي پیوسته در عشق او گفتے - و دلے خالي کردے - داستانهای حسن و عشق اینها تا حال بر زبانها شایع است *

(۲)

در سال ششم اکبري سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت هجري ادهم خان کوکه با امرای دیگر بتسخیر مالوه تعین شد - باز بهادر در کوههی سارنگپور (که مقر او بود) قلعه کرده نشست - و جنگ مي‌نمود - و مردمش همه (که آزرده خاطر بودند) تن ده نگشتند آخر محاربهٔ سخت نموده هزیمت خورد - چون چند کس اعتمادي بر سر زنان و پاتران گذاشته بود (ده اگر خبر شکست من رسد همه را ته تیغ کشند - چنانچه رسم هندوستان است) چون صورت شکست نمودار شد نقش حیات چندے بآب شمشیر محو گشت - و جمعے زخمي شده رمقے از زندگي بردند - و بعضے را نوبت نرسید - افواج پادشاهي بشهر در آمد - فرصت نشد که دیگر بدان امر پردازند

(۲) در [بعضے نسخه] روپ مني - یا روپ بتي باشد *

گجراتي توسل جست - و پس ازان بنظام الملک دکني رو آورد و همه جا خسران زده گشته برانا اودي سنگهه پناه برد - و در سال پانزدهم عرش آشياني حسن خان خزانچي را فرستاد - که او را بنويد عواطف اميد وار ساخته بملازمت آورد - ابتدا بمنصب هزاري سرافرازي يافت - و آخرها بمنصب دو هزاري ذات و سوار رسيد باز بهادر و روپ متي هر دو بر پشتهٔ (که در حاق وسط تالاب اجين افتاده) آسوده اند *

* باباخان قاقشال *

بعد از مجنون خان سرآمد امرای قاقشاليه در عهد عرش آشياني او بود - در جنگ خانزمان دستبردے نمايان و سبقتے شايان بکار برد - و در سال هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد در نخستين يورش گجرات شهباز خان مير توزک در ترتيب يسل اهتمام مي نمود آن ترک معامله نشناس از نخوت و پندار بار در افتاده بدرشتي پيش آمد - پادشاه بجهت تاديب او و اصلاح ساير بيراه روان سياست عظيم فرمود - و در همان ايام بهنيکو پرستاري مشمول نوازش پادشاهي گرديد - پس از کشايش بنگاله (که سرکار گهوراگهاٹ در تيول قاقشالان مقرر شد) بعد فوت مجنون خان قاقشال اگرچه سري بذام پسرش جباري بيگ بود اما عمدگي به باباخان (که آقسقال آن طايفه بوده) بازگرديد چون در ترديج و روائي آئين داغ از پيشگاه خلافت قدغنها بکار رفت متصديان سخت گير دکان طمع و آز بر چيده از بے پروائي و اغماض

ملقب ساخته ایالت بنگاله بخود نامزد نمود - و در همین سال در عین چیره دستي به بیماری خوره گرفتار گشت - هر روز دو سیر گوشت دران ریش گاه نهاده طعمهٔ جانور ساختے - و میگفت که نمک حرامي مرا بدین تباه حالي نشانده - و درهمین حالت در گذشت *

* بهادر *

پسر سعید بدخشي ست که چندے عمل‌گذار سرکار ترهت بود سال بیست و پنجم جلوس عرش‌آشیاني (که امرای بهارگرد ناسپاسي بلند ساختند) سعید پسر مذکور را در محالات متعلقه گذاشته با سرکشان پیوست - بهادر از غنوده بختي مال خالصهٔ پادشاهي را صرف سپاه نموده علم‌بغي برافراخت - و سکه و خطبه بنام خود کرد. گویند این بیت در سکه قرار داده بود * * بیت *

* بهادر ابن سلطان بن سعید ابن شه سلطان *

* پسر سلطان پدر سلطان زهے سلطان بن سلطان *

چون سعید بگفتهٔ معصوم خان کابلي رفت (که آن شوریده مغز را باندرز ره گرای یک‌جهتي گرداند) او از بے آزرمي پدر را بزندان فرستاد پدر باندک زمانے بسرداری او دل نهاد - چون شاهم خان جلایر بر پٹنه رفته مظفر گردید سعید مزبور دران جنگ بگو نیستي افتاد بهادر در ایام هنگامه پردازی اهل طغیان از حوالی ترهت برآمده بسیارے معموره بر گرفت - و سرکار حاجي‌پور در تصرف او بود

جونپور گذاشت خان مذکور از پیش پادشاه گریخته نزد میرزا نورالدین محمد (که در قنوج جا داشت) رسید - و میرزا هندال را برین پله آورد که خطبه بنام خود خواند - چون در جنگ شیر خان سور مکرر چشم زخم بفوج پادشاهي رو نمود پادشاه از نواح قنّوج و بهکر شده کارے نساخته متصل قندهار رفت - و درانجا نیز بنابر نفاق میرزا عسکري پا قایم نتوانست شد - لهذا عزیمت عراق مصمم کرده بدان صوب شتافت - پس از وصول به سیستان حاجي محمد از میرزا عسکري جدا شده بموکب همایوني پیوست - و در سفر عراق و یورش قندهار و مهم کابل در رکاب سلطاني مصدر ترددات بود - آخر حال چون بداندیشي او سمت ظهور یافت او را با برادرش شاه محمد (که در بدآموزي و بےاندامي استاد بود) گرفته عالم را از لوث وجود آنها پاک گردانید - گویند حاجي محمد در جرأت منفرد بود - شاه مکرر میگفت که پادشاهان را این طور خدمتکارے مي‌باید - روز قبق اندازي او قبق زد - و از پادشاه جلدو گرفت - پایندہ محمد سال پنجم اکبري همراه منعم خان از کابل آمده شرف بساط بوس دریافت - و در آخر همین سال بهمراهي ادهم خان بنابر فتح مالوه تعین گردید - و سال نوزدهم بهمراهي منعم خان خانخانان بتسخیر بنگاله شرف رخصت پذیرفت - و سال بیست و دوم بهمراهي راجه بهگونت داس به تنبیه رانا پرتاب دستوري

---

(۲) نسخهٔ [ب] سال (۳) نسخهٔ [ب] بهگوانداس *

اتفاقا فیل انس نا گرفته و بد رفتار بود - آن مرد خود را بپایان انداخت - فیل لگدے بر زده آواز هولناک نموده رو بگریز نهاد - وازان صدای مهیب هر یکے از فیلان بناحیتے شتافت - فیل سواری خان مذکور به بیابانے رسید - خان مذکور خواست که هر دو دست رسن بستهٔ خود در گلوی فیلبان انداخته بافشرد - فیلبان بفراوان سعي خود را پایان انداخته نجات خود درگریز شمرد - قریب طلوع صبح فیل آرامش گزید - خان مذکور خود را بزیر افکند - و پس از افاقه رو براه آورد درین ضمن سوارے از منتسبانش (که بجست وجوی او مي گردید) در چار شد - و او را براسپ خود سوار کرده راهي گشت - سال بیست و یکم خان مزبور بحضور رسیده بملازمت پیوست - بعدچندے باندرز گوئی نظام الملک دکني (که دست از آمیزش مردم کشیده بزاویهٔ تنهائي بسر مي برد) دستوري یافت - و سال بیست و چهارم آصفخان ملازم او را با تنسوقات بحضور آورد - پستر بنصیحت گذاری بهادر خان پسر راجي علي خان حاکم آسیر رخصت پذیرفته چون در نگرفت و پادشاه محاصرهٔ قلعهٔ مزبور فرمود روز مفتوح شدن مالي گذهه تردد شایسته نمود - و تا سال چهلم اکبري بمنصب سه صد و پنجاهي رسیده - و پس از فوت آن پادشاه مورد عنایت جهانگیري گردیده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري سرمایهٔ عزت اندوخت - و بخدمت فراشخانه مامور بود - سال سیوم مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجري رخت سفر بمنزل عقبی برد

* بیرم بیگ ترکمان *

میر بخشی ایام شاهزادگی فردوس آشیانی ست - و دران وقت از عمدهای دولت ایشان بود - بمنصب عالی و خطاب خاندورانی امتیاز داشت - چون شاهزاده بسبب کافر نعمتی رستم خان شغالی از مقابل سلطان پرویز برگشته از نربده عبور نموده کشتیها بجانب خود کشیده گذرها را بتوپ و تفنگ استحکام داد بیرم بیگ را بسردارئ جمعے در کنار آب گذاشته خود ببرهانپور شتافت - چون مهابت خان با سلطان پرویز بساحل نربده رسید رو بروی بیرم بیگ رزم طلب گشت - پیوسته از طرفین جنگ توپ و تفنگ میشد - مهابت خان عبور متعذر دیده دست بگریزی و حیله زد - و بوساطت راو رتن بخانخانان میرزا عبد الرحیم بچاپلوسی نوشت و خواند نموده سلسله جنبان آشتی گردید - خانخانان نیز بشاهزاده شاهجهان مبالغه نمود - که خدمت این صلح بعهدهٔ بنده مقرر شود - اگر خاطر خواه ملازمان صورت پذیر نگردد فرزندان مرا سیاست فرمایند - و برطبق آن قسمهای غلاظ در میان آورد - چون آوازهٔ صلح انتشار یافت در احتیاط گذرها هم تهاونے رو داد - مهابت خان پیش از رسیدن خانخانان وقت شب از آب گذشت - و خانخانان نیز آن همه عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته بمعسکر پادشاهی پیوست - ناگزیر بیرم بیگ روانهٔ برهان پور شد - پس ازان در یورش بنگاله چون حوالی بردوان مخیم شاهی گردید صالح بیگ برادر زادهٔ آصف خان جعفر

و هشتم ملازمت عرش آشياني دريافت - و بمنصب در خور نوازش يافته بعنايت كمر خنجر مرصع كام دل برگرفت - و پس از جلوس جهانگيري چهل هزار روپيه در مدد خرج يافته با پنجاه و هفت منصبدار بكمك شيخ فريد مرتضى خان كه بتعاقب خسرو شتافته بود تعين گرديد - و سال پنجم از تغير تاج خان فوجداري صوبهٔ ملتان باو مرحمت شد - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و خطاب بهادر خاني امتياز اندوخته از انتقال ميرزا غازي بحكومت قندهار چهرهٔ بلند پايگي بر افروخت - و پستر باضافهاي متواتره بمنصب پنجهزاري سه هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پيمود - و سال پانزدهم عذر ضعف باصره را در پيش كرده استعفاى تعلقه‌دارى قندهار نمود - گويند چون آمدآمد فوج دارای ايران بر زبانها افتاد نام برده از بے پروائي (۲) بودن خود قرار نداده دولك روپيه در مهم سازى متصديان پادشاهي صرف نموده تعلقه را گذاشت - پس ازان در صوبهٔ اكبرآباد جاگير يافته رايت كاميابي برافراشت - هنگامے (كه رايات شاهجهاني از اجمير متوجه اكبرآباد بود) آمده بملازمت پادشاهي پيوست - تتمهٔ احوالش بنظر نرسيده *

* بيگلرخان *

سعدالله نام خلف سعيد خان چغتائى اكبري ست - مشار اليه از اُمرا زادهاى خوش همه چيز بود - بحسن صورت و متانت وضع

---

(۲) در [اكثر نسخه] بے پروگي *

ظروف طلا و نقره فروخته خرج بیوتات مي‌نمود - چون زمانهٔ آشوب طلب میان جنت مکاني و شاهزادهٔ ولي‌عهد غبار رنجش و ناخوشي برانگیخته محبتها را بعناد و کینه بدل ساخت و مزاج طرفین بشورش گرائید موکب پادشاهي با معدودے از لاهور روانه شده تا وصول بدهلي جمعیت نیک فراهم آمد - نوازش خان نیز از تیول خود (که در صوبهٔ گجرات داشت) گرم و گیرا بحضور آمده باستلام عتبهٔ خلافت ناصیه افروز گشت - چون چنین اوقات آزمونگاه جوهر عقیدت و اخلاص است مورد هزاران آفرین شده مشمول انواع الطاف گردید - و بهمراهی عبد الله خان (که بکار فرمائی فوج هراول مامور بود) تعین شد - اتفاقا بمجرد تلاقی فوج پادشاهي و مردم شاهي عبد الله خان بموجب قرار داد پنهاني جلو ریز بلشکر شاهزاده پیوست - نوازش خان غافل از ته کار دانست که این اسپ تاختن برای جنگ است - مشار الیه با برخے از منصبدار (۲) و تابین مردانه بزد و خورد درآمده تلاشهای شایسته و چهقلش نمایان بتقدیم رسانیده نامے بشجاعت و بهادري برآورد - و بیش از پیش مطرح عنایات خسروانی گشته بخطاب بیگلر خان و فوجداري و تیولداری سرکار سورتهه و جوناگدهه و منصب دو هزاري دو هزار و پانصد سوار علم مباهات بر افراخت - و مدتها دران دیار باعتبار و اقتدار بسر برده بعد جلوس اعلی حضرت اگرچه بافزونی هزاري

---

(۲) در [اکثر نسخه] منصبداران ۰

در عهد جنت مکاني بمنصب چهار هزاري سربلند گشته پستر از فتنه سگالي دران نواح سر استکبار برداشته بود) حسن مجرا بظهور آورده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و هشتصد سوار و خطاب شمشیر خان بلند رتبگي اندوخت - سال چهارم تهانهٔ هردو بنگش باو مفوض گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال پنجم مطابق سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک هجري پا به نیستي سرا گذاشت حسن خان پسرش بمنصب هشتصدي سه صد سوار سرافرازي داشت - و علي قلي برادر او بمنصب نهصدي چهار صد و پنجاه سوار ارتقا پذیرفته سال هفدهم جلوس اعلی حضرت دار فنا را گذاشت *

* بے بدل خان سعیدای کیلانی *

شعر را خوب میگفت - درعهد جنت مکاني بهندوستان آمده در سلک ملازمان پادشاهي انتظام یافت - و در زمرهٔ شعرا منسلک گردید - و در عهد فردوس آشیاني بوسیلهٔ معامله فهمي و کاردانی بخطاب بے بدل خان امتیاز گرفته مدتها بداروغگیٔ زرگر خانهٔ سرکار والا اختصاص داشت - و سریر مرصع (که موسوم بتخت طاؤسي بود) باهتمام او در مدت هفت سال بمبلغ یک کرور روپیه (که سه صد و سي و سه هزار تومان عراق و چهار کرور خانی رایج ماوراء النهر است) صورت اتمام یافته - در جلدوی آن ادرا بزر سنجیدند - الحق تختی بدان تیمت و زیبائي در هیچ زمانے و عصرے

تختهٔ مرصع (که بر دور آن برای تکیه نصب گشته) تختهٔ میانگي (که پادشاه دست‌گذاشته تکیه‌زده مي‌نشیند) ده لک روپیه قیمت دارد ازان میان لعلے ست بارزش لک روپیه - که شاه عباس صفوي برسم ارمغان بجنت مکاني ارسال داشته - و ایشان در جلدوی فتح دکن باعلی‌حضرت فرستاده - نخست اسم امیر تیمور و میرزا شاهرخ ومیرزا اُلغ بیگ بران نقش‌بود - بعد از انقلاب ایام بدست شاه افتاده نام‌خود بران مرتسم‌ساخت - جنت‌مکاني نام‌خود را با نام عرش‌آشیاني نقش‌فرمود - و پس ازان اعلی‌حضرت نیز نام خود را بران برنگاشت

در جشن نوروز سال هشتم سیوم شوال سنه (۱۰۴۴) یک هزار و چهل و چهار بران سریر عدیم النظیر جلوس فرمود - حاجي محمد (۲) خان قدسي * اورنگ شهنشاه عادل * تاریخ یافته - و مثنویئے در تعریف آن گفته - ازانجا ست این بیت • * بیت*

* رساند گر فلک خود را بپایش *
* دهد خورشید و مه را رو نمایش *

و سے بدل خان نیز یکصد و سي و چهار بیت گفته - که هر مصراع دوازده بیت تاریخ ولادت پادشاه است - و از هر مصراع سي و دو بیت ما بعدآن تاریخ جلوس برمي‌آید - و هرمصراع باقي نود بیت تاریخ نهضت کشمیر از اکبرآباد (که در سنه (۱۰۴۳) یکهزار و چهل و سه واقع شده) و معاودت بآگره و جلوس بر تخت‌طاؤسي ست

(۲) نسخهٔ [ج] محمد جان قدسي •

و در سفرها چهل قطار شتر زیر بارچي‌خانهٔ او مي‌کشیدند - در یساق ماوراء النهر با آنکه جریده شتافته بود سیزده دیگ نقره در مطبخ او بار میشد - و چون شوکت و عظمت امیر نجم‌ثاني بدرجهٔ اعلی رسید و نخوت و جبروتے بدو راه یافت متعهد فتح توران گشت - شاه بطریق کمک همراه فردوس مکاني (که از تسلط اوزبک دست ازان ملک باز داشته بشاه التجا برده بود) رخصت نمود نجم ثاني از آب آمویه گذشته از قرار واقع بقتل و نهب پرداخت سلاطین اوزبکیه در غجدوان کوچه بند شده لوازم کارزار بجا آوردند امرای قزلباش (که بار در مقام نفاق و خیانت (۲) بودند) در محاربه تساهل بکار بردند - ناگزیر امیر نجم پای ثبات افشرده کوشش فراوان بتقدیم رسانیده دستگیر گشت - و در سنه (۹۱۸) نهصد و هیزده عبدالله خان اوزبک بقتل رسانید - گویند پدر باقر خان مدتے دیوان خراسان بود - از فلک زدگي تفرقه باحوالش راه یافت باقر خان با کمال بے سامانی بهند آمد - چون جوان با حیثیت بود در ملازمان عرش آشیاني انتظام گرفته بمرور بمنصب سه صدي امتیاز یافت - و برخے برانکه در عهد جنت مکاني از ولایت رسیده روز ملازمت دریستي پنج سوار منصب تجویز شد - اتفاقا دران زمان خانجهان لودي تازه بعرصه آمده از پادشاه پرسید که این جوان کیست - جنت مکاني تمام احوال نجم ثاني بیان کرد - خانجهان

(۲) در [بعض نسخه] خباثت .

نامي غلام قطب الملک بنا نهاده باسم خود موسوم گردانيد) فوجے کشيده از نهب و غارت آنحدود دقيقهٔ فرو نگذاشت - چون بحوالي قلعه رسيد نبرد مردانه نموده غنيم را رهگراي هزيمت ساخت و قلعگيان از مشاهدهٔ جرأت و جسارت او هراسان گشته بذيل ندامت و زنهار متمسک شدند - و قلعه تسليم کردند - مدتے در صوبهٔ داري اُديسه گذرانيد - پدرش (که از کبر سن منقلب الاحوال با پسر پسر مي برد) درانجا در گذشت - و در سال پنجم بسبب بدسلوکي و بيداد با رعاياي اُديسه معزول گشته چون بحضور رسيد در سال ششم بصاحب صوبگي گجرات سر برافراخت - و پس ازان بنظم صوبهٔ الٰه آباد مامور گشت - و درانجا سال دهم آغاز سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري باجل طبعي درگذشت *

در شجاعت و مردانگي بے همتا و در فنون سپاهگري سرآمد اهل روزگار بود - در تير اندازي يد طولي داشت - جهانگير پادشاه در روزنامچهٔ خود مي نويسد - که شبے در حضور من باقر خان شيشهٔ نازکے سپيد در روشني مشعل نگاهداشته بقدر پر مگسے از موم چيزے ساخته بران شيشه چسپاند - و بالاي آن برنجے و بر فلفلے گذاشت و از تير اول فلفل را برداشت - و از تير دوم برنج را - و از تير سيوم موم را از شيشه بر گرفت - که اصلا تکانے بشيشه نرسيد - گويند باقر خان بشنيدن آواز کرنا ازان جهت که رستم مي شنيد بسيار محظوظ بود - و نقار خانه بس بتکلف آراسته داشت - روزے حکيم رکنا

رایات پادشاهي گشت) بهرجي بملازمت رسیده میرزا شرف الدین حسین یزنهٔ پادشاه را (که طغیان ورزیده بعزیمت دکن عبورش درین حدود افتاده مقید نگاهداشته بود) از نظر گذرانید - و مورد نوازش گشت - و ازان باز مرزبان این ملک همواره بادای پیشکش پادشاهي راه انقیاد پیموده وقت کار حسب الطلب صوبه داران دکن حاضر میشد *

چون این ولایت از یک طرف بخاندیس و دیگرجانب بگجرات پیوسته میانهٔ ملک پادشاهي ست شاهزاده محمد اورنگ زیب در ایام صوبه داري اول محمد طاهر را (که بوزیر خان مخاطب گشته) با مالوجي دکني و زاهد خان کوکه و سید عبد الوهاب خاندیسي بتسخیر بکلانه تعین فرمودند - بعد محاصره بجدکاری بهادران فیروزمند بارے قلعهٔ مولهیر(۲) (که حاکم نشین آنجاست) بتصرف درآمد بهرجي مادر خود را بمصالحه فرستاده بعهد و پیمان در سال دوازدهم قلعه تسلیم نموده بملازمت شاهزاده رسید - اعلی حضرت اورا بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار برنواخته بر طبق التماس او پرگنهٔ سلطان پور (که از ایام قحط مشهور دکن ویران افتاده) بطریق وطن مرحمت شد - و ملک بکلانه داخل صوبهٔ خاندیس گشت - و رامگیر(۳) (که مضاف بکلانه است) از تصرف سوم دیو(۴) داماد بهرجي نیز مفتوح شد - چون خرج از دخل بیشتر داشت به بهرجي واگذاشته

(۲) در [اکثر نسخه] ملهیر آورده (۳) با رامگده باشد (۴) با شوم دیو باشد *

از خجسته بنیاد است - و سالهیر موسوم بسلطان گذهه مرتفع ترین قلاع و قلهای آنجا ست * بیت *

* چه سالهیر فرزند عرش مجید *

* برفعت بود از پدر هم رشید *

و دیگر هنگذهه و جولهیر (۲) و بیسول (۳) و نانیه (۴) و سالونه (۵) - این مرز و بوم بشادابی و سیرابی و افزونی اشجار مثمره و نباتات متنوعه و انبهٔ فراوان و برنج گزیده بهترین جاهای دکن است - در زمان حکام پیشین ده لک روپیه حاصل داشته - وشش و نیم کرور دام جمع مشخص شده چون بقحط ویران گشت و مکرر پی سپر جنود قاهره گردید بعد تسخیر بقرار دوازده ماهه چهار لک روپیه مقرر شد - الحال در دفاتر ازین هم یازده هزار روپیه کم کرده تنخواه می‌نمایند - همگی سی و دو پرگنه از قدیم می‌نویسند - و درین وقت بیست و هفت ازان‌هم سه چهار محال سایر داخل است - که مفقود شد - و آنچه دیهات این مرز و بوم در کوهستان سمت جوار واقع است کم حاصل در تصرف بهیلان *

* بهادر خان روهله (۶) *

پسر دریا خان داؤدزئی‌ست - در زندگی پدر بوسیلهٔ نیکوپرستاری

---

(۲) نسخهٔ [ب] جونیر - و نسخهٔ [ج] چولیر (۳) نسخهٔ [ج] پیسول - یا پیپول باشد (۴) نسخهٔ [ج] نانیه (۵) یا سالونه (۶) نسخهٔ [ج] باز بهادر روهله *

هرگاه جمعے از عساکر پادشاهي بار فریب مي‌رسیدند بر گشته به تیر اندازي آنها را باز میداشت - چون بکوه راجوري بر آمد بهادر خان بقدم استعجال خود را رسانیده (۲) با برادر زادهٔ او بهادر خان (که منصب هزاري داشت - و به پرداي و مردانگي استظهار وی بود) درآویخته در کشش و کوشش کار نامهٔ دلیري و دلاوري بر روی کار آورد - که رکش داستان رستم و اسفندیار گشت - اما چون از قلت همراهان آخرکار کار به تنگي گرائید پیاده شده هر مرتبه پروانه وار خود را بر شعلهٔ شمشیر آتشبار مخالف میزد *

گویند چون بدو زخم تیر (که بر رو و پهلو برداشته بود) بزمین افتاد مخالفان خواستند سرش ببرند - فریاد زد که من یاد و پسر دریا خانم - خانه‌زاد شما - خانجهان مردم را منع کرد - پس ازانکه اعظم خان در سال چهارم بعد فتح قلعهٔ قندهار باراده تاخت بهالکي (۳) و چنکوبه کنار آب مانجرا مخیم عساکر ساخت بر طبق قرار داد (که هنگام نزول تا برپا شدن خیام افواج بجای خود قیام نموده هرفوج با چند سردار بنوبت یک کروه دور از لشکر ایستاده خبردار باشند - تا مردم اردو کاه و هیمه بفراغ خاطر بیاورند) روز نوبت خان مزبور (چون اثرے از غنیم ظاهر نبوده) سررشتهٔ احتیاط از دست وا هشته با قلیلے از لشکر کاه پیشتر رفته نشست - اتفاقا دیده دران

(۲) نسخهٔ [ج] رسانیده برادر زادهٔ بهادر خان (۳) در [بعضی نسخه] چنکوبه *

بماها سمت فراهم آمده از نهایت زیاده‌سري بشورش انگیزي در آمدند و یکبارگي از ادای مراسم رعیتي سر باز زدند) بمعنانی (۲) تائید ایزدي همت گماشته دفعةً بر سر آن بد عاقبتان ترکتاز نمود - غریب کارزارے فیمابین در پیوست - بهادر خان سپر حمایت آلهي بر سر کشیده بدیوار بست رسید - مقاهیر پای کمے نیاورده دست از جلادت و تهور بر نداشتند - انجام کار دست و گریبان شده بهم در آویختند و جمے غفیر بدستبرد چردلان سر باخته بقیة السیف رو بفرار گذاشتند بهادر خان بتخریب آن‌مکان پرداخته بمقر خود باز گشت - و ازین گونه فتحے (که دران سرزمین مفسد خیز نصیب هیچ‌کس نشده بود) نقش خان ظفر قرین بر وفق دلخواه درست نشین گردید - و پس ازین در تعاقب راجه ججهار سنگهه بتدیله در هراولی عبدالله خان فیروز جنگ و خاندوران بهادر مساعی جمیله بکار برد - چون آن‌مدبر از گذهه و لانجي گذشته بولایت چاندا در آمد بهادر خان (که پاشنه‌کوب او میرفت) چون کوفتے داشت نیکنام عموی خود را با معدودے پیش فرستاد - که اورا بخود مشغول سازد - ججهار از مشاهدهٔ جسارتش برگشته اورا درمیان گرفت - نیکنام بزخمهای صنکر با هفت کس درمیان افتاد - درین اثنا بهادر خان باتفاق خاندوران از عقب رسیده بر قلب آن تیره بخت تاخت - و آن گروه پریشان روزگار را چون بنات‌النعش متفرق ساخت - وچون از عبدالله

---

(۲) در [اکثر نسخه] خان مذکور بمعنانی تائید ایزدي .

و باقي را آنچنان درهم بکوبند که اسپ و شتر تواند گذشت چون این کار از انها متمشي نشد و بدون آن عبور متعذر بود بهادر خان باتفاق اصالت خان تمامی سوار و پیادهٔ خود را ببرداشتن برف و کشودن راه واداشت - لشکریان بهر دست‌افزارے که یافتند برف را کنده بدامن و دست بر کنار از راه میریختند - بجدکاری بهادر خان تا یک کروه (که برف بسیار بود) بعرض دوگز راه پیدا شد - چون شاهزاده سایهٔ وصول انداخت نذر محمد خان والی توران ببهانهٔ سرانجام ضیافت رفتن باغ مراد شهرت داده بشرغان شتافت - بهادر خان حسب‌الاشارهٔ شاهزاده باتفاق اصالت خان بتعاقب روانه شد قریب ده هزار سوار اوزبک و الیمان (که بر سر نذر محمد خان جمع شده بودند) بآمدآمد فوج پادشاهي از بیم نهب و اسر با عیال و اموال راه اندخود گرفتند (۲) - نذر محمد خان با جوقے قلیل آمادهٔ کارزار گشته بچهار کروهی شرغان بجنگ پیوست - بمجرد سردادن بان (که گاهے آن صدای مهیب بگوش آنها نرسیده بود) ثبات از دست داده رو بفرار گذاشتند - ناچار نذر محمد خان بے آویز و ستیز جلو گردانیده باندخود رفت - و ازانجا روانهٔ خراسان گردید - بهادر خان اگرچه بافزونی منصب سرفرازي یافت اما درین حال (که وقت تعاقب بود - و باندک تکتک پا یقین بود - که نذر محمد خان گرفتار میشد) آن خان شهامت نشان عمدا خود را دزدید - یا از

---

(۲) در [اکثر نسخه] گرفت .

تا انجام ده هزار جاندار قریب نصف آدم و همه دواب هلاک گردید اسباب بسیار زیر برف ماند - چون بهادر خان بفراز کتل برآمد ذوالقدر خان (که حفاظت خزانهٔ پادشاهي بعهده اش بود) بنابر سقط شدن بار بردار برجا مانده - بهادر خان شتران خود و از هرکه باقي مانده بود اسباب آنرا بر تافته خزانه بار نمود - و تتمه بر اسپان و اشتران سپاه قسمت کرد و با هزاره همه جا زد وخورد نموده بعد از شاهزاده بفاصلهٔ چهارده روز داخل کابل گردید *

اگرچه از بهادر خان در یساق تردههای شایستهٔ نمایان بتقدیم رسید لیکن باظهار برخی خاطرنشان اعلی حضرت شد که در تعاقب نذر محمد خان و مدد سعید خان وقت غلبهٔ اوزبک اغماض عین نموده - لاجرم با این همه ارتکاب محن و مشاق بتغیر سرکار کالپي و تاوج از تیولش (که دوازده ماهه حاصل داشت) درعوض سي لک روپیه مطالبهٔ سرکار بخالصهٔ شریفه ضبط نموده اورا آزرده دل ساختند و در سال بیست و سیوم در مهم نخستین قندهار بهمراهي شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تعین شده در محاصرهٔ آن حصار استوار (۲) در بروی دروازهٔ مالوري مورچال قایم نموده نوزدهم رجب سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري بعروض ضیق النفس از شهر بند زندگي برآمد - شاهزاده و جملة الملکي سعدالله خان از تابینان او (که دو هزار سوار بودند) هرکدام را (که شایستهٔ بندگي درگاه داشتند) بمنصب

---

(۲) نسخهٔ [ب] مالوای *

بر افراخته بفوجداری میوات دستوري یافت - و پستر چونپور در تیول او مقرر گردید - سال چهارم با پسر خود بیرا از چونپور آمده در خطهٔ برهان پور بتقبیل آستان خلافت چهرهٔ تفاخر بر افروخت و چون دران هنگام عساکر فیروزي در استیصال نظام شاهیه و تسخیر آن مملکت تعین بود ضمیمهٔ آن لشکر منصور گردید - و خودش باضافهٔ سواران منصب بقدر ذات مورد عنایت گشته پسرش نیز از اصل و اضافه بمنصب هزاري و خطاب پردل خان سربلندي یافت اما فلک دیر مهر زردگسل نگذاشت که چندے در فراخنای ثروت و درست کامي گام کشاده زده گوی کامراني فرا برد - در همین سال رخت زندگاني ته کرد (۲) *

پردل خان از عاطفت و قدر شناسي (که سلاطین این سلسله را معروف احوال خانه زادان دیرین خدمت مي باشد) باضافهای متواتر در سال دهم بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و تهانه‌داری بنگش پائین از تغیر راجه جگت سنگهه عز افتخار اندوخت - و در سال هفدهم بحراست قلعهٔ بست از انتقال عزیزالله خان رخصت یافت - و در سال بیستم باضافهٔ هزار سوار بر جمعیتش افزودند چون شاه عباس ثاني دارای ایران تسخیر قندهار پیشنهاد همت ساخته خود از فراه رو بمقصد نهاد محراب خان را (که هنگام تفویض علي مردان خان این ولایت را باولیای سلطنت والا منزلت

(۲) نسخهٔ [ا ب] دولت کامي *

نیست اما دم نقد از شرمساري و خجالت اقران و همسران و طعن و سرزنش آشنا و بیگانه وا رست - اگر بهندوستان مي‌آمد مثل دولت خان قلعه دار قندهار و دیگر متعینهٔ او هدف سهام مطاعن گشته از درجهٔ اعتبار و روزگار ساقط مي‌گردید *

* باقی خان چیله قلماق *

از غلامان صاحب اعتماد پادشاهي بود - بیاوری طالع مسعود نیکو پرستاري و حسن خدمتگاری او دلنشین اعلی حضرت گشته در سال ششم بمنصب هفت صدي پانصد سوار سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و در سال نهم بمنصب هزاري هزار سوار فرق افتخار برافراخت - چون پرتو التفات پادشاهي بر وجنات احوالش تافته‌بود در سال دهم باضافهٔ هزاري ذات هزار سوار بمنصب دو هزاري دوهزار سوار و مرحمت علم و اسپ و فیل اختصاص یافته بفوجداری چهاترهٔ (۲) (که پرگنه ایست از مضافات اندوچهه در بندیل‌کهنڈ) چهرهٔ (۳) عزت برافروخت - چون این مملکت از دست ججهار سنگهه منتزع گشته مضرب خیام پادشاهي گردید آن پرگنهٔ (که نهصد قریه بحاصل هشت لک روپیه داشت - و بذراعت فضا و فراوانی انهار ممتاز بود) بخالصه تعلق گرفته باسلام‌آباد موسوم گردید - درین ولا باقي خان بفوجداری آنجا مامورگشت - و خان مذکور در برانداختن

---

(۲) نسخهٔ [ج] جنهره (۳) نسخهٔ [ج] سرعزت برافراخت (۴) نسخهٔ [ج] تعین گشته *

دار السلطنت لاهور [که دران هنگام بتیول یمین الدوله آصف خان تعلق داشته - و از قبل خان مذکور بابا عنایت الله (۲) یزدي (که نوکر معتبر آن نوئین عالیشان بود) بحکومت آنجا مي‌پرداخت] مامور شد - و چون بابای مذکور بمشار الیه وقعی نمي نهاد و اعتبارے نداشت در نگین خود کنده بود - کار بعنایت است و باقي بهانه *

* پرتهیراج راتهور *

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - در ایام فترات بحاضر باشي پرداخته بشرف اعتماد اختصاص گرفته بود - پس از سریر آرائی آن پادشاه سال اول بمنصب هزار و پانصدي شش صد سوار سرمایهٔ امتیاز اندوخت - سال دوم همراه خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب خانجهان لودي (که از اکبرآباد فرار نموده بود) تعین گردید - و از کار طلبي انتظار دیگران نکرده با چند سوارے (که درین باب سبقت جسته بودند) در حوالی دهولپور باو رسیده وقت زد و خورد برسم راجپوتیه پیاده پا گشته با خود خانجهان (که سوار بود) چپقلشهای مردانه نمود - و او را زخم برچهه رسانیده خود هم زخمها برداشت پادشاه از راه مرحمت اورا بحضور طلبداشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هشتصد سوار و عطای اسپ و فیل برنواخت - سال سیوم باضافهٔ دو صد سوار کامیاب شده همراه خواجه ابوالحسن بتسخیر

---

(۲) نسخهٔ [ب] عنایت الله خان یزدي *

بهادر بصوب بلخ و بدخشان روانه شد او بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره نوازش یافته بمحافظت مبلغ پنجاه لک روپیه (که همراه شاهزاده دادن آن مقرر شده بود) تعین گردیده پیشتر راهي شد سال بیست و یکم باتفاق راجه بیتهل داس بکومک علي مردان خان امیرالامرا بصوب کابل رخصت پذیرفت - و سال بیست و دوم در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - و ازانجا همراه رستم خان بمقابلهٔ فوج قزلباش دامن همت بر کمر زد - و سال بیست و پنجم نوبت دوم باپادشاهزاده مذکور بهمهم مسطور راهي گشت - سال بیست و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه بیساق مرتوم پای جلادت برداشت - و بعد وصول آنجا همراه رستم خان بتسخیر قلعهٔ بست رفت - سال سیم نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب دکن متعین شد - و در همان سال مطابق سنه (۱۰۶۶) هزار وشصت و شش هجري رخت هستي بنیستي سرا برد - رام سنگهه برادرش و کیسري (۲) سنگهه پسرش بمنصب قلیل سرفرازي داشتند *

* بهرام سلطان *

سیومین پسر نذر محمد خان والي بلخ است - چون تبندے از احوالش در ذیل خسرو سلطان و اختتام کارش در ضمن عبدالرحمن سلطان بزبان خامه رفته گذارش لختے از احوال نیاگانش درینجا

---

(۲) نسخهٔ [ب] کهري سنگهه *

با یار محمد خان نیز بےروشي سرکرده از بلخ اخراج نمود - و جاني خان‌را گرفته محبوس ساخت - این‌برادران در خراسان طبل مخالفت زده سر خودسري برافراختند - تضارا عبدالمومن‌خان در سنه (۱۰۰۶) هزار و شش با لشکرعظیم بارادهٔ یورش خراسان از بخارا روانهٔ بلخ گردیده شبے بتیر یکے از اوزبکیه (که از کمین (۲) تعزیت دل شکستگان کشاد یافته بود) نیستي‌گرا شد - دین محمد خان نقد فرصت را غنیمتے شگرف شمرده کلاه‌شادماني برتارک اقبال نهاد - و از جائے که بود بهرات رسیده آنرا متصرف گشت - و ولي محمد خان را بریاست مرو تعین‌کرد - و چون در توران هرج و مرج عظیم رو نموده هر سرے سرداري و هر درے دربارے گشته بود نا چار اوزبکیهٔ خراسان بر ریاست او اتفاق نمودند - او در هرات طرح سلطنت انداخته خطبه و سکه بنام جد خود یار محمد خان کرد - که او بعد اخراج از بلخ بهندوستان آمد - و ملازمت عرش‌آشیاني در یافته مورد عنایات پادشاهانه گشت - و پس از چندے بزیارت حرمین شریفین رخصت یافته بقندهار رسیده بود - که فلک این توطیهٔ دولت بر انگیخت - و هنوز دین‌محمد خان گامے‌چند بخواهش نرفته بود که شاه عباس صفوي (که در کمین انتزاع ملک موروثی خود بود) بقصد پیکار لشکرے ترتیب داده بهرات آمد - برخے خیر اندیشان دوربین باو گفتند - که بر سر خراسان (که الکای صد سالهٔ قزلباش است

(۲) در [بعضے نسخه] فریب دلشکستگان •

(که متوجه کابل بود) سپردند . او بقلیچ خان صوبه‌دار پنجاب رسانید و بعد از یک سال در لاهور جهان‌فانی را پدرود نمود - و ولی محمد خان بے آنکه از حال برادر کلان دین‌محمد خان آگهی یابد از معرکه با سی چهل نفر برآمده بجانب بخارا شتافت - و با پیر محمد خان نامے [که از اقربای عبدالله خان بود - و عبدالمومن خان او را مرد کوکناری درویش (که همواره در کوکنار خانها بفقر و نامرادی بسر می برد) پنداشته بقطع رشتهٔ حیاتش نپرداخته بود - و بعد ازو بر مسند خانی توران متمکن گشته] پیوست - و چون دران هنگام توکل خان قزاق ماوراء النهر را از پادشاه ذی شوکت خالی یافته لشکرکشی نمود و در محاربهٔ او از باقی محمد خان آثار جلادت و پردلی بسیار بظهور آمد پیرمحمد خان در ازای نیکوخدمتی زمام ایالت سمرقند در قبضهٔ اقتدارش نهاد - باقی محمد خان پس از چندے که باطاعت و انقیاد گذرانید چون خود را بحکومت شایسته‌تر از پیر محمد خان میدانست هوای سلطنت در سر پیدا کرده بلقب خانی خود را ملقب ساخت - و بتسخیر ولایت میانکال از سمرقند برآمد - پیر محمد خان ازین خبر موحش بے‌آرام گشته با چهل هزار سوار بظاهر سمرقند رسید - باقی محمد خان بلطائف الحیل در مقام فروتنی درآمده هرچند خواست دفع شر و فساد نماید مفید نه افتاد - ناچار تحصن جسته ابواب جدال (۲) و قتال مفتوح

(۲) نسخهٔ [ب] قتال و جدال .

تفویض نمود - و ایشان مدتها در اطاعت عم عالي‌قدر بسر برده آخرالامر بمقتضای جواني و باغوای هم‌نشینان جاهل سر از انقیاد پیچیده پا بر جادهٔ خلاف گذاشتند . و بسبب آمد و شد ایلچی ایران عم بزرگوار را برفض متهم ساخته اکثر امرای اوزبکیه را در مقام رمیدگي و تنفر در آوردند - تا آنکه خواجه ابوهاشم خواجهٔ ده بیدي و محمد باقي قلماق (که از قبل ولي‌محمد خان حاکم سمرقند بود) و یلنگتوش بے اتالیق (که بکمک او درانجا مي بود - و از اوضاع نکوهیدهٔ ولي‌محمد خان آزار یافته بودند) خطبه و سکه بنام امام‌قلي خان کرده او را از بلخ طلب نمودند - او با برادر خود نذر محمد خان از آب جیحون گذشته خواست که از راه کوه تن بسمرقند رسد - ولي‌محمد خان بعد از آگهي (۲) برین‌معني از بخارا لشکرے فراهم آورده سر راه بریشان گرفت - بعد تقارب چون امام‌قلي‌خان را طاقت مقاومت نبود وسائل برانگیخته حکایتهای شکایت آمیز درمیان آورد - ولي‌محمد خان نیز میخواست که کار بقتال و جدال نانجامد - ناگاه از قضای فلکي شبے دو سه خوکے از نی‌زار بیرون آمده در اردوی ولي محمد خان در آمدند - مردم فریاد زنان از خیمه بیرون آمده بجنگ آنها پرداختند - غلغلهٔ عظیم برخاست که امام قلي‌خان شب خون آورد - مردم در سرا پردهٔ ولي محمد خان جمع شدند - اصلا اثرے ازو (که دران وقت بسبب بدمظنگي

---

(۲) نسخهٔ [ا] آگهیٔ این معني .

داده فتوی داد - که چون ولي محمد خان شعار رفضه اختيار نموده از دايرهٔ مسلماني بيرون رفت ازواج او معلق اند - آن بے باک نا پرهيزگار زوجهٔ غير مطلقهٔ عم زنده را بنکاحے (که در هيچ مذهب درست نباشد) متصرف شد *

ولي محمد خان (که باصفهان (سيده) شاه عباس ماضي استقبال نموده با آنکه او از نادانی برسر اسپ ملاقات نمود شاه کوچک دلي و گرم اختلاطي بسيار کرده مراسم مهمان نوازي از دست نداد *

* ع * * گفت آمده پادشاه توران * (۱۰۲۰)

تاريخ اين واقعه است - و هرچند شاه بتملق و جوشش مي افزود ولي محمد خان منقبض بوده نمي کشود - پس از چندے (که مجالس سرود و صحبت بآخر انجاميد - و تدابير جهانداري بميان آمد) شاه گفت که امسال رومي برسر تبريز آمده - دفع آن لازم است - سال آينده خود مرافقت نموده جناب خاني را برمسند موروثي مستقل ميکنم - خان گفت - که اهمال و دير برنمي تابد - هنوز مقدمات امام قلي خان استحکامے نگرفته - و کومک نزلهاش موجب توحش اوزبکيه خواهد شد - اتفاقا دران هنگام خطوط سران اوزبکيه (که او از شومی نفاق آنها آزاره شده بود) مشتمل بر پشيماني از گذشته و خدمتگاري و جانسپاري در آينده رسيد - بمبالغه از شاه رخصت حاصل نموده متوجه بخارا گشت - و بعد از شش ماه (که از رفتن و برگشتن از عراق در گذشت) بتوران رسيده بمعاونت بعضے از امرا

بجانشینی نذر محمد خان از ته دل راضي بود ناچار اورا بسمرقند در آورده خطبه بنامش خواندند - نذرمحمدخان اورا (که میخواست از راه هندوستان بزیارت حرمین شریفین روانه گردد) براه عراق روانه نمود - و هیچ کدام از اهل حرم حتی آی خانم را (که محبوبه اش بود) رخصت همراهي نداده اندوختهٔ او را بالتمام بتصرف درآورد امام قلي خان بآزردگی (۲) تمام با خواجه نصیب و نذر بیگ تغائي و رحیم بیگ و خواجه میرک دیوان قریب پانزده (۳) کس از اوزبک و غلام ره نوردي اختیار کرد - و بعد ملاقات شاه عباس ثاني و مشاهدهٔ مهمان نوازی او بطواف کعبهٔ معظمه (۴) مشرف گشت - و بمدینهٔ منوره رفت - و در انجا بدار بقا منزل گزید - و در بقیع مدفون گردید *

و چون استیلای نذر محمد خان و شورش اوزبکیه و وصول عساکر هندوستان بدان ولایت در احوال خسرو سلطان پسر درمش بتفصیل بزبان قلم داده اکنون بر سر مقصود مي شتابد - که چون شاهزاده مراد بخش در ماه جمادی الاولی سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش بحوالی بلخ رسید بهرام سلطان و سبحان قلي سلطان با برخی از اکابر و اعیان بلخ داخل لشکر فیروزي اثر شدند - شاهزاده اصالت خان میر بخشي را بآوردن آنها فرستاد - و امیر الامرا علي مردان خان تا در دیوانخانه پذیره شده آورد - شاهزاده اعزاز و اکرام

---

(۲) در [اکثرنسخه] بآزادگیٔ تمام (۳) در [بعضی نسخه] پانصد کس (۴) نسخهٔ [ج] مکرمه *

بخرج آمده بیشتر بتاراج رفت - حاصل ولایت بلخ و بدخشان و سر تاسر ماوراءالنهر و ترکستان (که در تصرف این دو برادر بود) اززوی نقل دفاتر(۲) ایشان بهمه جهت (خصوص مال وجوهات و سایر جهات و نقدي و غله و جمیع خراج ارتفاعات و زکواة) قریب بیک کرور و بیست لک خاني رایج آن ولایت(۳) است - که سي لک روپیه باشد ازین جمله شازده لک روپیه مداخل امام قلي خان - و چهارده لک روپیه از نذر محمد خان بود *

بالجمله در ماه جمادي الآخر آغاز سال بیستم شاهجهاني در بلدهٔ بلخ خطبه بنام صاحبقران ثاني بلند آوازه گشت - بهرام و عبدالرحمن پسران نذر محمد خان با رستم ولد خسرو سلطان (که هر سه بنابر عدم اطلاع از همراهي خان باز مانده درارک بلخ نزد عیال او بودند) با ازواج و بنات خان مذکور نظربند گشته روانهٔ حضور شدند - چون بحوالي کابل رسیدند سید جلال صدرالصدور تا خیابان پذیره شده بملازمت پادشاهي رسانید - بهرام سلطان بمنصب پنجهزاري هزار سوار و بیست و پنجهزار روپیه نقد و دیگر انواع عنایات امتیاز یافت - و همواره بدولت قدرشناسي پادشاه زمان برفاه حال و خاطر(۴) آسوده میگذرانید - و چون نذر محمدخان بار دیگر بولایت موروثي متمکن گردید برحسب طلب او متعلقانش در سال

---

(۲) در [بعضي نسخه] نقل و دفاتر ایشان (۳) نسخهٔ [ج] آن ولایت که سي لک روپیه (۴) نسخهٔ [ب] خاطر آسودگي مي‌گذرانید *

یافت) بندربست آن ناحیه بغیرت خان بازگردید - و در سال بیست (۲) و هشتم باضافهای متواتر بمنصب چهار هزاري ذو هزار و پانصد سوار و بخطاب بهادر خان بلند نامي یافت - و در صوبه‌داری کابل با لشکر تعیناتی صوبه بدرونبو و نغر رفته افاغنهٔ آن سرزمین را (که اززری تمرد ادای مال واجب نمي نمودند) مالش داده جمعے را بسزا رسانیده یک لک روپیه بطریق پیشکش برانها مقرر نمود - لیکن چنانچه باید نظم کابل ازو صورت نگرفت - و این کار بعنوان شایسته بتقدیم نرسید در سال سیم حکومت کابل برسم اصالت برستم خان فیروز جنگ اختصاص گرفت - و حفاظت دارالسلطنت لاهور (که در تیول شاهزاده بود) ببهادر خان تقرر پذیرفت - و در سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت قریب باختتام زمان سریر آرائی فردوس آشیاني پانصد سوار بر منصب او افزوده بنیابت شاهزاده بصوبه‌داری بهار نامزد گردید و بهمراهی سلیمان شکوه (که بمقابلهٔ شجاع تعین گشته بود) دستوري یافت - اگرچه اتالیقي و کارگذاري بظاهر نامزد میرزا راجه جیسنگهه بود اما دارا شکوه در حقیقت او را اتالیق نموده صاحب اختیار لشکر ساخته و بنای تدبیر آن مهم بر رای او گذاشته بود - چون سلیمان شکوه بعد هزیمت شجاع تا پٹنه تعاقب امیر خان نموده باستماع فوج کشی خلد مکان بتعجیل تمام راه مراجعت سرکرد و از آله آباد گذشته در نواحی موضع کره شکست پدر سامعه گاه

(۲) نسخهٔ [ب] بیست و ششم .

بدان کوهستان در شده بچهار منزلی سري‌نگر رسید مرزبان آنجا ملاقي شده گفت - ولایت ما جای مختصرے ست - گنجایش این همه مردم ندارد - و راه عبور فیل و اسپ نیست - اگر میل بودن اینجا دارند (۲) سپاه را رخصت کرده با اهل و عیال و معدودے از نوکران بسري‌نگر در آیند - درین وقت بهادر خان (که بعد برآمدن از آله‌آباد بیمار شده گوفت مهلکے داشت - و یک چشمش نیز بسبب عارضه از کار رفته فی الحقیقت داخل اموات بود - لیکن از حقیقت ورزي و وفا کیشي نمي‌خواست وا ماند) ناگزیر از سلیمان شکوه رخصت گرفته جدا شد - چون از میان کوهستان برآمد جان بقابض ارواح سپرد *

* پادشاه قلي خان *

مشهور بتهور خان سپاهي نقش (۳) صاحب داعیه بود) با عنایت خان خوافي دیوان خالصه نسبت دامادي داشت - او هم خوافي بود چون سال بیست و دوم جلوس خلدمکان بآهنگ ضبط ملک مهاراجه جسونت (که در همان ایام در گذشته بود) ساحت اجمیر بنزول موکب عالم‌گیري مشرق انوار گردید هنگام معاودت بدارالخلافه خان مذکور بخدمت فوجداری اجمیر از تغیر افتخار خان افتخار اندوخت و پس ازانکه نوکران معتمد مهاراجه از بدسگالي در رکاب پادشاهي مصدر شورش و آشوب گردیده راه فرار سپرده بجوده پور سر طغیان

(۲) در [اکثر نسخه] دارید (۳) یا نفس باشده

گویند شاهزاده باشارهٔ والدهٔ خویش نواب بائي آن یاوه در ایان کلپتره گو را نزد خود راه نداد - ناچار بشاهزاده محمد اکبر رجوع آورده همان سر کلافه وا کردند - شاهزاده باوجود دانش و شعور از ناتجربگي و ولولهٔ شباب و سلسلهجنبانی احباب خانهخراب گول خورده کمرعصیان و خلاف محکم بست - شاه عالم بدین راز سر بسته آگهي یافته بپادشاه نوشت - که از کفار و اغوای شاهزاده غافل نباید بود خلد مکان آن را محمول بر حسد برادري و رشک همچشمي داشته چون شاه عالم در حسن ابدال ازین پیغاره بدنامي وا کشیده بود و از جانب محمد اکبر اصلا خلشي در خاطر نبود جواب رقم پذیرفت که هذا بهتانٌ عظیم * شما را خدای جل شانه همیشه بر صراط مستقیم نگاه دارد - روزے چند نگذشت که گرد شگافته شد - و پیوستن راجپوتیه بسرداری درگا داس و جلوس شاهزاده بر تخت فرمانروائي و عطای خطاب و اضافهٔ منصب بموافقان خویش از نوکران پادشاهي [مثل پادشاه قلي خان (که در بیراه ري و بدسگالي رهنما بود) تهمت زدهٔ خطاب امیرالامرائي و منصب هفت هزاري گشته برخی را (که منافق پنداشت مثل محتشم خان و معمور خان) بند برپا نهاد] یک دفعه معروض بار یابان خلافت گردید - و اینکه شاهزاده با هفتاد هزار سوار بقصد مقابله پی سپر مسافت است - درین وقت جنود منصوره به تنبیه مفسدان و سرکشان متعین و منتشر بود - و در رکاب اگرچه شهرت آنست (که از خواجه سرایان و اهل دفتر و غیره

نیامده‌ام - فرمودند با یراق بیاید - لطف الله خان تا برگردد هراس بر غالب آمد - خواست بدر زند - نمک حرامي زنجیر پای او شد همین که قدم از نقاتهای غسل خانه بیرون گذاشت مردم جلو خاص و چیلها برو ریختند - و بسکه چلقد و زره زیر آن در بر داشت زخمها کم کارگر افتاد - یکے زخمے بحلقومش رسانید - فتنهٔ دماغش خاموش گردید - گویند چون او بکشودن یراق ایستادگي نمود بعرض رسید که ظاهرا بسازش اکبر بارادهٔ فاسد آمده - پادشاه بر آشفته شمشیر در دست گرفته فرمود مانع نیایند - بایراق بیاید - درین وقت یکے از یساولان یا خدمه (۲) دستے بر سینهٔ آن اجل رسیده زده مانع شد او طپانچه برزویش فروکوفته برگشت - اتفاقا پایش بطناب بند شده افتاد - از هر سو صدای بزن و بکش بلند شد - مردم ریخته سرش بریدند - گویند شاه عالم هم بکشتن او اشاره کرده - اگرچه پوشیدن زره یاور بدگمانی مردم است که او خیال باطل با خود مخمر کرده بود اما خوافي خان در تاریخ خود زبانی خواجه مکارم جان نثار خان (که از کهن سالان کار شناس و دران وقت نوکر معتبر شاه عالم بود - و بر فوج قراولی اکبر دستبرد نموده زخم برداشته) آورده که بنوشت و خواند عنایت خان پدر زنش غیر از باز گشت بر آستانهٔ عالمگیري وجهے دیگر در آمدن پادشاه قلي خان نبود - و اظهار صرافت عقیدت یا غیرت دامن گیرش شد - که در وا کردن اسلحه پای جهالت

---

(۲) در [بعضے نسخه] خدمتیه ٠

سیوم فرخ سیر بقلعه داری احمد نگر سرفراز گشته - نخوت بسیار داشت - و بطور دیگر متهم بود *

* بزرگ امید خان *

پور شایسته خان است - در اوائل عهد عالمگیری بمنصب شایسته سرفرازي یافته همراه پدر خود برای سد راه بودن بر (ری سلیمان شکوه (که میخواست از دریای گنگا عبور نموده بدارا شکوه ملحق گردد) تعین گردید - و بستر خطاب خاني یافته سال اول جلوس (که موکب سلطاني پس از هزیمت یافتن شجاع بداعیهٔ مقابلهٔ دارا شکوه عزیمت اجمیر داشت) او همراه پدر از مستقر الخلافه آمده دولت ملازمت اندوخت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار سر عزت برافراخت - و سال هشتم (که بندر چاٹگام بسعي او مفتوح شد) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي نهصد سوار درجهٔ ترقي پیمود - آن مکان سرحدے ست از متعلقات زمیندار رخنگ که از قوم مگهه است - همواره مردم زمیندار آنجا قابو یافته بر سر تعلقات پادشاهي مي آمدند - و باسر و نهب مي پرداختند بعد تسخیر داخل صوبهٔ بنگاله گردیده - سال سي و ششم از تغیر همت خان پسر خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه داری آله آباد لواي بلند مرتبگي بر افراشت - و پستر ناظم صوبهٔ بهار شد - و سال سي و هشتم مطابق سنه (۱۱۰۵) هزار و یکصد و پنج هجري از متاع خانهٔ هستي آستین برافشاند - گویند بسیار عالي دماغ بود

پس ازان مکفوف البصر گشته مدتها در دارالخلافه منزوي بود دو پسر داشت - عزیزالدین و شرف الدین - نخستین در سال دهم عالمگیري بخطاب بهره مند خان ناموري اندوخت - چون جوهر قابل داشت و رشادت و کاردانی از ناصیهٔ احوالش نمایان بود خدمات حضور را بآئین شایسته بتقدیم رسانید - کم خدمتے بود که بتصدی آن مامور نگردید - از داروغگی فیل خانه ببخشي گري احدیان سرفرازي یافته آخته بیگي گشت - و در سال بیست و سیوم از تغیر صلابت خان بمیرآتشي چهرهٔ مباهات افروخت - و در همین سال دارالخیر اجمیر منزلگاه پادشاهي بود - و خان مذکور آن روی تالاب اناساگر (۲) در باغ منزل داشت - اتفاقا در سایهٔ درختے نشسته بود - برق اُفتاد - خان جسته در حوض اُفتاد - چند ساعت بےخود مانده بهوش آمد - و در سال بیست و چهارم میرتزک شد بعد ازان از تغیر لطف الله خان بداروغگی غسل خانه اختصاص گرفت - و پس ازانکه موکب پادشاهي بدکن آمد و سواد احمدنگر مضرب خیام گردید خان مذکور (که با وصف متصدي گري شایستگی سرداري داشت) مکرر بتاخت اشقیا دستوري یافت - چون در سال بیست و هشتم پدرش در دارالخلافه باجل طبعي در گذشت بخشي الملک اشرف خان بموجب حکم رفته اورا بحضور آورده بخلعت ماتم پرسي تسلي یافت - و بجمالة الملک اسد خان نیز

---

(۲) در [بعض نسخه] رانا ساگره

محمدکام‌بخش او را از ماتم برداشته بحضور آورد - و بانواع تفقد دل‌خستهٔ او متسلي‌گشت - خان متوفی پسرنداشت - یک صبیه‌اش بخانهٔ محمد تقي (۲) خان بني‌مختار بود - که پسرارست بهره مند خان حال - که احوالش در ترجمهٔ داراب خان مرحوم مذکور شده و دیگرے بخانهٔ میر خان پسرکلان امیرخان مغفور - که بعد از فوت بهره مند خان ازدواج واقع شده - در عهد خلدمکان هزاري شش‌صد سوار بود - اوائل سلطنت خلد منزل بنیابت آصف‌الدوله چندے صوبه دار لاهور شده پس ازان بقلعه‌داری کالنجر (که از قلاع نامی صوبهٔ الٰه‌آباد است) مامور گردید *

بالجمله بهره مند خان مرحوم امیرے بود با وقار و حیا صاحب تمکین و متانت مبارک محضر و پاک طینت مهذب‌الاخلاق کریم‌الصفات خوش‌ظاهر - در آخرها بسبب آزار لکنتے بزبانش افتاده گویند چون در یساق دکن بمیر بخشي‌گري و بدولت عظیم رسید آرزو میکرد که اگر پادشاه مرا رخصت یک سالهٔ شاهجهانابادبدهند لک روپیه پیش کش مي‌کنم - هم نشینان گفتند که سیر دهلي بمصاحبت پادشاه هند و رجوع خلائق نمي‌ارزد - گفت راست که این دولت سترگ است - اما مزهٔ این همان وقت است که بشهر خود روم و شهریار خود باشم - بالاتر ازین نفس هوا پرست را هیچ خوشي‌نیست که در جائے (که بوضع سابق دیده اند) بچشم حال نگرند *

---

(۲) در [بعض نسخه] نقي خان *

(که هیزدهم جمادی‌الآخر سال بیست و نهم جلوس بود) شاهزاده با محمد معز الدین و محمد عظیم بموجب حکم بدربار آمد - دران وقت پادشاه بدیوان نشسته بودند - بعد آمدن و ساعتی نشستن فرمودند که بعضی مقدمات با اسد خان و بهره مند خان گفته شد در تسبیح خانه باهم مطارحه نمایند - ناچار رفتند - اسد خان طلب سلاح کرد - و گفت که چند روزے بلا تشویش بگذرانند - و بخیمهٔ (که متصل ایستاده شده بود) آوردند - گویند در وقت یراق گرفتن معزالدین ارادهٔ دیگر داشت - پدر زهر چشم نمود - هموار شد - اثاثه و کوکبهٔ دولت را متصدیان سرکار والا بیک چشمک زدن بحیطهٔ ضبط در آوردند - پادشاه از دیوان برخاسته بمحل‌سرا در آمد - و های‌های گویان دست بر هر دو زانو زده میگفت - محنت چل ساله را بخاک برابر کردم - و پس ازین سانحه چون برادر کلان حیات خان سردار خان مورد نوازش پادشاهي بود خان مذکور نیز از عتاب محفوظ مانده سرگرم خدمت گردید - و پس ازان بخطاب موروثی پدر باقي خان امتیاز یافته در سال چهل و نهم باضافهٔ پانصدي بمنصب دوهزاري فرق عزت بر افراخته از تغیر کامگار خان به قلعه داری اکبرآباد (که برصانت و رزانت از سایر قلاع ممتاز - و بنابر آنکه از مدتها خزائن و جواهر پادشاهي دران مصون و محفوظ است بر جمیع امنهٔ هندوستان سرفراز) بر اعتبار خود افزوده رخصت یافت - و پس از واقعهٔ ناگزیر خلد مکان نزد خود قرار داده بود که از وارثان ملک

برآورده بهر یک از شاهزادگان و نوئینان در خور حالت و رتبه انعام فرموده طلب نوکران قدیم و دو ماهه بنو ملازم و لختے باندرون محل و برخے بدرویشان و محتاجان داده دو کرور روپیه را بصرف در آورد و خان مذکور را بدستور سابق در قلعهٔ آگره گذاشت - و در مبادی سلطنت خلد منزل ودیعت حیات سپرد - پسران و خویشانش بسیار بودند *

* بسالت خان میرزا سلطان نظر *

از قوم چغتای ارلات است - پدرش میرزا محمد یار از متوطنان بلخ بود - در عهد فردوس آشیانی وارد هندوستان گردیده در سلک منصبداران انسلاک یافت - و میرزا سلطان نظر در هندوستان متولد شده بعد سن رشد و تمیز به منصب سر بر افراخته دست توسل بدامن دولت محمد اعظم شاه زد - آخرها بوکالت شاهزاده در حضور پادشاه بود - و پس از ارتحال خلد مکان محمد اعظم شاه او را بمنصب سه هزاري و خطاب صلابت خان بر نواخته داروغگی دیوان خاص تفویض نمود - و در جنگ بهادر شاه مجروح گشته بمیدان افتاد - پس ازان بملازمت خلد منزل پیوسته بخطاب بسالت خان و بخشي گری رساله (که بنام سلطان عالي تبار قرار یافته) رایت امتیاز بر افراخت - و بوقت مراجعت از دکن بمشاهدهٔ دیر طلبي (که حالت مردم رساله بعسرت کشیده بود) مستعفي شد - و در عهد جهاندار شاه بسعي ذوالفقار خان ببحالي منصب و جاگیر سابق

امیرالامرا حسین علي خان از دکن بارادهٔ دستگیر (۲) ساختن محمد فرخسیر عازم شاهجهان آباد شد او بیمار بود - در سنه (۱۱۳۰) هزار و یکصد و سي هجري فوت نموده در حویلی خودش واقعهٔ محلهٔ فاضل پوره بلدهٔ اورنگاباد مدفون است - پسر کلانش بخطاب پدر مخاطب گشته اوقات بسر برده - پسر دومش محمد مرتضی خان است - که آخر بیمین‌الدوله بهادر سرفراز جنگ مخاطب و بمنصب عمده مرتقي گردیده بقلعهٔ داری بیدر چهرهٔ عزت برافروخت مرد زنده دل تانع بقسمت بود - و در یار باشي یدطولی داشت در سنه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نه هجري داعی حق را لبیک اجابت گفت - بیرون بلدهٔ حیدرآباد طرف فتح دروازه مدفون است *

* برهان الملک سعادت خان *

میر محمد امین نام - از سادات موسوی نیشاپوري ست ابتدا بمنصب هزاري در والا شاهیان محمد فرخ سیر منتظم گشت و پس از جلوس آن پادشاه بوساطت محمد جعفر [که دران عهد خطاب تقرب خان و خدمت خانسامانی داشت - و در ابتدای جلوس (که غلا رو داد) کرور گرث گنج نیز ضمیمه یافت] نیابت کروري گري بدو مفوض شد - پستر بفوجداری هندون بیانه مضاف صوبهٔ اکبرآباد (که مکان روز (۳) طلب است) سربلند گردیده بپرانداختن

---

(۲) نسخهٔ [ب] برهم زدن محمد فرخ سیر (۳) در [بعضی نسخه] زورطلب *

گوشمال آنها بوقوع نیامد - پس ازان از صوبه‌داری مزبور تغیر شده بداروغگی توپخانهٔ حضور ضمیمهٔ آن نظم صوبهٔ اودهه (که روز طلب مقرري‌ست) طبل شادکامي نواخت - و دران‌صوبه ازه‌اشتن فوج بسیار و توپخانهٔ فراوان و کشتن و بستن مفسدان فتنه جو خوش (۲) نسقی او بر روی روز افتاد - سال بیست و یکم جلوس فردوس آرامگاه مطابق سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري (که نادر شاه وارد هندوستان گردید - و پادشاه تا کرنال بعزیمت مقابلهٔ او متوجه شد) او عقب مانده بود - بطي منازل طولاني خود را رسانید - چون اسباب (۳) او و بهیر لشکر از عقب در راه بود فوج ایران بدریافت این معني دویده بر سرآنها ریختند - او بمجرد استماع این‌خبر باوصف ممانعت پادشاه و اهل کنکاش شتاب زدگي بکار برده با جمعیتی که حاضر بود به پیکار آنها شتافت - آنها رو گردانیدند - او بخیال تعاقب میدانی طی کرد - پستر آنها باتفاق فوجهای دیگر برگشته یزد و خورد پرداختند - او زخمي شد - و حسب تقدیر فیل نثار محمد خان شیرجنگ برادرزادهٔ برهان الملک مست بود - بر فیل برهان الملک دویده پیش انداخته درلشکر تزلزلش رسانید - و بازداشتن میسر نشد باین‌نهج برهان الملک دستگیر گردید - پس ازان برسم زمانه سازي در آمده ضعف پادشاه خاطرنشین نادر شاه ساخت - و متعهد شد که مبلغی از دار الخلافه مي‌دهانم - پس ازانکه فیمابین فردوس آرامگاه

(۲) نسخهٔ [ب] خوش نصیبیٔ او (۳) نسخهٔ [ب] چون بار و بهیر لشکر *

حقیقت‌وزان ننگ وفا شمارند بل سایر مردم درآئین نمک خوارگي بر خویش نه پسندند از غایت وقاحت و بے آزرمي بخود گوارا نمود - چنانچه روزے هنگام رد پیمائی ولایت راو مالدیو اسپ خاصه برای سواری پادشاه نبود - چون ازو خواستند مضایقه نمود ندیم کوکه اسپے (که مادرش سوار بود) پیش کشید - و آن ضعیفه را بشتر برنشاند - و پس از وصول رایات همایوني بامرکوت چون عسرت و شدت بنهایت انجامید مال و اسبابے را (که بدولت پادشاهي بهم رسانده بود) باوجود طلب دریغ داشت - پادشاه باتفاق رای پرشاد حاکم آنجا او را با جمعے دیگر (که تمولے داشتند) گیراندند و معهذا از انصاف دوستي اکثر اموال را بآنها باز داده برخے بمساعدت برگرفته بملازمان درخور حال تقسیم یافت - و در حین توجه عراق تردي بیگ خان با سایر ملازمان بے حقیقت از حوالی قندهار جدا شده بمیرزا عسکري پیوست - میرزا هرکدام را بگمان مالداري بنوکران خود حواله کرده بقندهار برد - بیشترے را بشکنجه هلاک ساخت - و از تردي بیگ خان مبالغ خطیر برگرفت *

چون جنت آشیاني از عراق معاودت نمود او بکمال ندامت وتشویر بآستان‌بوس رسیده بهمان مرتبهٔ امارت فایزگشت - و در سنه (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنجم از انتقال میرزا الغ بیگ ولد میرزا سلطان او را بتیولداری زمین‌داور بر نواخته بجهت انتظام آن‌حدود رخصت فرمود - و چون در یساق هندوستان مصدر ترددات عظیمه

داخل بقالان سليم شاه شده از تقرير و بدگوئي مردم روشناس گشت)
چون نوبت رياست بمبارز خان عدلي رسيد وكيل و سپه‌سالار صاحب
اختيار گشته بنيروي جرأت و زر پاشي كارهاي عظيم متمشي
ساخت - اول بسنت راي خود را نااميده باز براجه بكرماجيت
مخاطب نمود - چون سواري اسپ نميدانست همواره بر فيل
مي‌نشست - و فيلان بسيار جمع نموده پانصد فيل شيرمست دلير
داشت - واقعهٔ ناگزير جنت آشياني شنيده با پنجاه هزار سوار
و هزار فيل و پنجاه و يک توپ و پانصد ضربزن بر سر دهلي
رسيده در حوالي تغلق آباد فرود آمد - صوابديد بيشتر امرا (كه
بنابر آشوب او از اطراف و نواحي نزد تردي بيگ خان فراهم
آمده بودند) آن بود كه بانتظار قدوم پادشاهي باستحكام برج و بارهٔ
قلعه بايد پرداخت - تردي بيگ خان بدلدهي و همت افزائي همه‌را
آمادهٔ پيكار ساخته دوم ذي‌الحجه سال مذكور عرصهٔ نبرد آراست
و بكوششهاي مردانه فوج مخالف را برداشت - اكثرے پي گريختها
شتافتند - و برخے بنهب و غارت پرداخته - تردي بيگ خان با جمعے
معدود ايستاده تماشا ميكرد - كه ناگاه هيمو از گوشهٔ برآمده بر سرش
ريخت - افضل خان خواجه سلطان علي و اشرف خان مير منشي از
بےهمتي و ملا پير محمد شرواني (كه بيرام خاني بود - و شكست
هنگامهٔ سپه‌سالاري او ميخواست) مسلک فرار پيمودند - تردي بيگ
خان زيستن بعار را بر فروشدن بناموس گزيده راه گريز پيش

بیرام خان در دل گرفته در بیم و هراس افتادند *

* تاتارخان خراساني *

از امرای اکبري ست - بمنصب هزاري رسیده - نامش خواجه طاهر محمد است - مدتے در سلک وزرا انتظام داشت - سال هشتم باتفاق شاه بداغ خان بتعاقب شاه ابوالمعالي (که از حصار فیروزه شده کابل رویه میرفت) تعین گردید - پس ازان مدتها بحراست دهلي مامور بود - در سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش هجري به نیستي سرا در شد *

* ترسون محمد خان *

خواهرزادهٔ شاه محمد سیف الملوک است - که بولایت غرجستان مضاف خراسان استیلا یافته بود - شاه طهماسپ صفوي در سنه (۹۴۰) نهصد و چهل در بلدهٔ هرات قشلاق نموده فوجے تعین فرمود که او را مستاصل ساخته آن آلکا را مجددا بتسخیر در آوردند ترسون محمد خان ابتدای حال ملازم امیر ستوده خصال محمد بیرام خان گردیده باعزاز و اعتبار از سایر همرتبگان و امثال سر آمد گشت - چون عرش آشیاني با بیرام خان دل دگرگون ساخت و عنان عزیمت برسم شکار بجانب دهلي تافت بیرام خان با همه دانش و فطانت غافل ازین (که قرعه اش برعکس مراد و منصوبهٔ روزگار بطور دیگر برآمده) با دلے فارغ کوس استقلال میزد - و اگر سخنے ازین قسم میرسید باور نمیکرد - تا آنکه مناشیر طلب بامرا صادر شد

سرتابي نموده غبار فتنه و آشوب بلند ساختند ترسون محمد خان خود را باتفاق امراى عقيدتمند بصوبهٔ بهار رسانيده در مالش بهادر (۲) خان بدخشي و عرب خان (كه ازان گروه ضلالت‌پژوه بودند) كوشش فراوان بكار برد - چون معصوم خان فرنخودي از ناحق شناسي بيراه روي گزيد ترسون محمد خان بهمراهي شهباز خان عرصهٔ نبرد آراست - چون سال بيست و هفتم ميرزا عزيز كوكه باستخلاص بنگاله و انتزاع آن از دست امراى نمك حرام مامور گرديد ترسون محمد خان نيز بهمراهي نامزد شد - و در كشايش آن ديار دست و بازوى مردانگي بر كشاد *

پس ازان [كه امراى قاقشال از معصوم خان كابلي (كه سرگروه ارباب فساد بود) جدا گشته بعسكر پادشاهي پيوستند] كوكلتاش ترسون محمد خان را بجانب گهوراگهاٹ بنگاه قاقشالان روانه نمود تا مبادا آن نواح دست خوش تاراج مخالف شود - ترسون محمد خان بيندوبست آن ناحيه پرداخته در تاجپور رخت اقامت انداخت تا آنكه معصوم خان عاصي بسيارے شورش طلبان را فراهم آورده از ولايت بهاٹي در رسيد - و مملكت پادشاهي را تا هفت كروه ٹانڈه يغمائي ساخت - و جمعے را بتاراج حواشي تاجپور برگماشت - ترسون محمد خان قلعه نشين گرديد - شهباز خان كنبو برهنمونيء همت از پٹنه بآهنگ سزاى بدسگالان راهي گشت - امراى بنگاله و ترسون

---

(۲) نسخهٔ [ج] بهادر بدخشي *

نیامد - و گفت فریب کاران بدین بهانه گروهے از سردار جدا ساخته‌اند آخر بفراوان کوشش همراهان (که سودمندی احتیاط و زیان زدگی بے پروائي گذارش نمودند) ناگزیر نخست مستحکم جائے بدست آورد - اما ازین رو (که آن سخن را (۲) بهیچ برنگرفته بود) درنگ نکرده باردو شتافت - درین اثنا فوجے نمودار شد - سررشتهٔ دور بیني از دست داده کمک پنداشت - و در سامان مهماني شد - تدمے چند رفته بود که شورش غنیم عرصهٔ ایمني را غبار آما گردانید - هرچند هوا خواهان مبالغه نمودند (که تا پیوستن مردم اردو و کمک گام سرعت برداشته بهمان محکمه باید رفت) راضي نشد - و با دلے همت قرین رو بکارزار آورد - برخے سامان نبرد گفته جدائي گزیدند - با آنکه بیش از پانزده کس همپائي نکردند عرصهٔ نبرد را بشایستگي برآراست - و بسرنوشت آسماني زخمي دستگیر شد - معصوم خان از در دوستي درآمده خواست با خود هم داستان گرداند - او از اخلاص سرشتي بسرزنش و نکوهش پیش آمد - و بنصائح هوشمند جواب برگفت - آن سبک سر بخشم رفته آن آفسقال دولت را از هم گذرانید - در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو سال بیست و نهم این سانحه واقع شد *

* تولک خان قوچین *

از امرای بابري ست - پس ازان برکاب همایوني پیوسته - چون

---

(۲) در [اکثر نسخه] آن سخن را هیچ برنگرفته بود *

در موضع بابا خاتون (که بجاگیر او مقرر بود) فروکش کرده فرصت انتقام میجست - روزے غني خان بتقریب استیصال قافلهٔ بلخ از کابل برآمد - و در مقام خواجه سیاران (که منزلے ست دل کشا) بزم باده نوشي آراست - تولک خان با جمعے از خویشان و نوکران بسر وقت او رسیده در حالتے (که بے خود بود) او را با شگون پسر قراچه دستگیر ساخت - و بحرفهای درشت دل دردمند خود از غصه وا پرداخت - و بارادهٔ گرفتن کابل با مردم احشام آنجا موافقت نموده در موضع خواجه اواش (۲) (که دو کروهی بلدهٔ مزبور است) فرود آمده چون فضیل بیگ برادر منعم خان و ابوالفتح پسرش بجنگ مستعد شدند بگرفتن بعضے محالات مصالحت نموده غني خان را گذاشت او بمجرد رهائي جمعیت نموده بر سر تولک خان روانه شد - تولک خان توقف خود مصلحت ندیده راه هندوستان پیش گرفت - متصل آب غوربند لشکر کابل باو رسیده جنگ در پیوست - بابا قوچین و چندے دیگر از نوکران او بقتل رسیدند - و او با پسر خود اسفندیار و معدودے خویشان و ملازمان مردانه برآمده سال مذکور بملازمت عرش‌آشیاني پیوست - و بیافتن تیول در صوبهٔ مالوه سرمایهٔ آسودگي اندوخت - سال بیست و هشتم (که سپاه مالوه بکومک میرزا خان خانخانان تعین گردید) او نیز پیوسته باشارهٔ خانخانان بر سر سید دولت (که در کهنبایت مصدر هنگامه بود) رفت - و اورا سزا داده

---

(۲) در [بعضے نسخهٔ اکبر نامه] خواجه رواش •

سلطان علي مشهور بسلطاني در هرات بامور شرعيه قيام مي‌نمود مولانا بفضل و كمال و شجاعت و سخاوت اتصاف داشت- و بهيئت و هندسه و اصطرلاب شوق مفد بود - همراه قاضي برهان خواني بملازمت فردوس‌مكاني استسعاد يافت - و صحبتش با جنت‌آشياني كوك گشته از جملهٔ نديمان و مجلس نشينان بزم همايوني گرديد و در سفر عراق ملتزم ركاب بوده بيست سال در ملازمت آن پادشاه عالي جاه بسر برد - گاهے پادشاه ازو استفادهٔ علوم ميكرد - و گاهے او از علم رياضي خصوص اصطرلاب از جناب همايوني (كه درين فن مهارت تمام داشت) استفاضه مي‌نمود - طبعش موزون بود - ديوانے دارد - ازو ست * * بيت *

* چون دست ما بدامن وصلت نميرسد *
* پاي طلب شكسته بدامان نشسته ايم *

بمناسبت اسم نوري تخلص ميكرد - و اورا نوري سفيدوني ميگفتند سفيدون قصبه ايست از توابع دهلي - چون مدتے در جاگيرش بود بدان شهرت گرفته *

عرش آشياني در ايام فرمان روائي خود بنابر خدمات سابقه و لاحقه مورد نوازش فرموده بخطاب خاني و پس ازان بترخاني برنواخته صاحب طبل و علم گردانيد - و پرگنهٔ سامانه (كه در تيولش بود) از جانب او ميرسيد محمد نامي بمهمات آنجا مي پرداخت درسال دهم شيرمحمد ديوانه (كه در اصل از خدمتكاران خواجه معظم

* بنزد خسرو دانای کامل *
* که غیر از خان خشکے مي نماند *
* ز ترخاني تري کرده چو زایل *

آخر عمر خدمت تولیت مقبرهٔ جنت آشیاني بدو مفوض گشته همانجا ودیعت حیات سپرد *

(۲)

* تخته بیگ سردار خان *

از یکهای میرزا حکیم بود - در جنگے (که میرزا را باقواج عرش آشیاني رو داد) مصدر دلیري گشته نامے براد مردي برآورد پس از فوت میرزا همراه پسرانش در سال سیم جلوس آن پادشاه بعتبهٔ سلطنت رسیده دولت بار یافته بگوناگون انعامات مشمول عاطفت گردید - پس ازان بتعیناتی صوبهٔ کابل آبرو یافته همراه کنور مانسنگهه و زین خان کوکه در تنبیه گروه یوسف زئي و تاریکیان بکرات مصدر ترددات شایان گشت - سال سي و نهم بهمراهی شاهزاده سلطان سلیم مقرر شده در نواح لاهور جاگیر یافت - پستر بتهانه داری پشاور سرافرازي اندوخته بارها گروه تاریکي را گوشمال بسزا داد - چون خدمات پسندیده ازو بظهور آمد در سال چهل و نهم بخطاب خاني رایت ناموري افراشت - و پس از جلوس جنت مکاني چون ماجرای آمدن حسین شاملو حاکم هرات با فوج گران و محاصره نمودن قلعهٔ قندهار بعرض خسرواني رسید او را بمنصب دو هزاري

(۲) در [بعضے نسخه] تخته بیگ - یا پخته یا بخته باشد *

و خواجه سليمان نامي بخدمت بخشي‌گري آن صوبه مامور گشته مرخص شد - که فوجے از قليچ خان صوبه‌دار و ديگر جاگير داران آن نواحي را مثل حسن بيگ شيخ عمري و تاج خان و احمد بيگ خان کابلي يک جا ساخته بتنبيه آن مقهور سزاولي نمايد) او انتظار ديگران ننموده بکوچهای متواتر بپرگنهٔ پتهان (۲) رسيده بتهانه‌گاه آنها رفت - قضا را وقتے (که مردم او در صدد خيمه زدن بودند) فوجهای آن شقي نمايان شد - جميل بيگ پسر او بے تابانه برانها تاخت جنگ سخت در پيوسته جميل بيگ با پنجاه کس از ملازمان پدر بقتل درآمد - پس از جلوس جهانگيري از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سربلندي يافت - و در سال دوم چون پادشاه از کابل بهندوستان مراجعت فرمود و حکومت آن صوبه بنام شاه بيگ خان خانه‌زاد (که از تذه‌هار معزول شده در راه بود) تقرر يافت نام برده را حکم شد - که تا آمدن خان مذکور از کابل خبردار باشد پسنر باضافهٔ منصب کامياب شده بصوبه داری تتّه چهرهٔ عزت برافروخت - سال نهم مطابق سنه (۱۰۲۳) هزار و بيست و سه هجري همانجا بخلوت‌کدهٔ بقا خراميد *

* تربيت خان عبد الرحيم *

پور قايم خان پسر مقيم خان بن شجاعت خان اکبري ست مقيم خان بعد فوت پدر بمنصب مناسب سرافرازي يافته اواخر

---

(۲) نسخهٔ [ب] ذنهان يا بتهان باشد *

بود پادشاه فرمود - بسم الله ببینم - میرزا چنان بسبکدستي سر شیر را جدا ساخت - که از هر طرف آفرین و تحسین برخاست - میرزا محمود شیر بدونیم زبانزد خاص و عام گشت - در سخت کماني یگانه و مشهور آفاق - و در زور بازو بے همتا بود - هیچکس را درین امر با وي سر همسري و دعوی برابري نبود - زور آوران زمانه بسرپنجگي او زیر دست - و بالا دستان سیر قوت (۲) بتلاش او پست *

گویند میرزا شمسي جهانگیر قلي خان پسر میرزا عزیز کوکه از گجرات کمانے آورده بود - که مردم پر زور هرچند مي خواستند بکشش درآرند چله از روي سرش برداشته نمیشد - میرزا همین که دست بچله گذاشت تا بگوش آنچنان کشید که نزدیک بود پشت کمان خورد شود - ازان روز پادشاه اورا بشیخ کمان مخاطب فرمود - از تیراندازي او حکایات غریب نقل کنند - جنت مکاني در جهانگیر نامه (که خود انشا نموده) درج فرمود - در حالت تحریر آن حکایات بخاطر نبود - چون بشمول رافت روز افزون خسرواني پایهٔ عزتش اوج گرا گشت از پیشگاه خلافت بیکے از فوجداریهای سرحد پنجاب مامور گشته درانجا جنگ مردانهٔ رستمانه نموده بچیره دستي لواي استیلا بر افراشت - و در جایزهٔ آن بخطاب تهور خاني سرافرازي یافت - و در عهد اعلی حضرت خلل دماغ بهم رسانیده (۳) رو بدیوانگي کشید - پسرانش بقید نگاه میداشتند - بهمان حالت درلاهور درگذشت

---

(۲) در [بعض نسخه] نیز قوت (۳) در [بعض نسخه] بهم رسانیده بدیوانگي *

رخصت نمودند - و جواب نامهٔ خاني با تنسوقات هندوستان بقيمت يک لک روپيه مصحوب خان مذکور سمت ارسال يافت - و سال هشتم مراسم پيغام‌گذاري به بهين آئين بجا آورده بتقبيل عتبهٔ خلافت چهره بر افروخت - و چهل و پنج اسپ و همين قدر شتر نر و ماده با ديگر اشيا برسبيل پيشکش گذرانيد - ازان ميان مصحفي بود بخط شاد ملک خانم بنت سلطان محمد ميرزا ابن جهانگير ميرزا پسر امير صاحب قران - که بخط ريحان در کمال حسن و لطافت نوشته و در خاتمه اسم و نسب خود بخط رقاع رقم نموده - خان مشارالیه آن را در بلخ بدست آورد - اعلی حضرت بنابر يادگار بزرگان انبساط تمام فرمود *

گويند تربيت خان چون بدان ديار شتافت ترک لباس هندوستان نموده تا معاودت بهندوستان لباس متعارف آنجا اختيار کرد - چنانچه بهمان دستار اوزبکي ملازمت نمود - اعلی حضرت را بسيار خوش آمد - درهمين ايام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خدمت آخته بيگي سرفرازي يافت - و چون سال نهم حين مراجعت از دکن ماندو مخيم سرادقات پادشاهي گشت تربيت خان با جمعي بر سر زميندار جيت‌پور (که بتمرد و سرکشي ميگذرانيد) مامور گرديد - خان مزبور اورا مستمال ساخته همراه خود بآستانبوس خلافت آورد - و در سال دهم باضافهٔ پانصدي ذات و بخشي‌گري دوم از تغير معتمد خان مفتخر گشت - و در سال چهاردهم از انتقال

چنین فتوی دهد و بخشی سرکار سپاه را از برف و سرما ترسانده چگونه مهم متمشی شود - ملا را رخصت کعبه کرد - و تربیت خان را از بخشی گري تغیر فرمود - خان مزبور در همان ایام غصه مرگ گشته در گذشت - اگرچه این نقل باحوال او تطابق ندارد - بعد از بخشي گري صوبه دارکشمیر شد - و مهم بلخ سال نوزدهم درمیان آمد دران وقت شاید او بقید حیات هم بوده - هرچند تعین تاریخ فوتش بنظر نرسیده مگر میتوان گفت که او بار دیگر هم بخشي شده باشد یا پیشتر هم داعیهٔ تسخیر بلخ بپادشاه بهم رسیده باشد - و بعمل نیامد - بهر تقدیر چنانچه تربیت خان اندیشیده بود فروغ ظهور بخشید - که فوج هندوستان اصلا دران سرد سیر دل نهاد اقامت نگردیده ملک بدست آورده را از ناچاري واگذاشتند - اعلی حضرت بعد از مشاهدهٔ این حال تحسین رای تربیت خان فرموده پسرانش را برنواخت - و از جانب آن مرحوم ذخیرهٔ خاطرے که داشت رفع نموده بپسر کلانش میرزا محمد افضل (که در سوارکاري وتیراندازي یکتا بود) ملتفت گردید - گویند بر اسپے که هرون چمنده مي بود پدر اورا سوار میکرد - مردم گفتند که امروز و فردا دست و پای این پسر مي شکند گفت بمیرد یا شه سوار شود - مشار الیه از انشا و علم مجلس هم بهره داشت - و بمیرزائي و پاکیزه وضعي میگذرانید - خاندوران ناظم دکن بنابرآشنائی پدرش همراه خودگرفته - و پس از فوتش اسلام خان نیز اورا قابل رفاقت دانسته بدکن برد - و بفوجداری پتهري تعین

از خدمت پادشاهي بخوابگاه خود میرفت - تاگاه گوشهٔ دامن بشمعے (۲) (که در ایوان سر راه افروخته بودند) رسید - و چون لباس پردگیان حریم عزت در کمال نزاکت مي‌باشد و روغنهای معطر بران مالیده میشود آتش زبانه کشید - و در تمام ملبوس درگرفت - اگرچه چهار خدمتگار (که حاضر بودند) در اطفای این نایره چستی تمام بکار بردند اما چون برختهای آنها نیز سرایت کرد بخود در ماندند - تا واقف شدن دیگران و رسانیدن آب پشت آن عفیفه با اضلاع هر دو طرف و هردو دست محروق شده بود - از کمال دل بستگي خود متکفل امور بیمار داري گشته اول بمعالجهٔ روحاني پرداخته از روز اول تا روز سیوم هر روز پنج هزار مهر و پنج هزار روپیه باهل احتیاج تصدق نمودند - و تا حصول صحت مبالغ خطیر از زر نقد در وجوه خیرات صرف شد - و هفت لک روپیه از عین المال (که برذمهٔ محبوسان طلب بود) بخشیدند - و مقرر شد که بعد ازین همیشه هر روز یک هزار روپیه (۳) (که سالے سه لک و شصت هزار روپیه میشود) تصدق آن ملکهٔ زمان باربابِ استحقاق میرسیده باشد - پسترِ بعلاج جسماني توجه گماشته هرجا (که طبیبے و جراحے بود) حاضر آمده بمعالجه و مداوا سعادت اندوختند*

حکیم داؤد (که آمدنش در چنین اوقات از مغتنمات بود) در ازالهٔ بعضے امراض (مثل لزوم تعب ولینت طبع و تهیّج اطراف چشم

---

(۲) نسخهٔ [ج] در دیوان سر راه (۳) در [اکثر نسخه] ملکة الزمان *

اعلی حضرت را در قلعهٔ آگره بگوشهٔ انزوا برنشاندند ازان رو (که تقرب خان در معالجهٔ اعلی حضرت مساعی جمیله و تدابیر لایقه بکار برده بمزاج آشنا شده بود) بانعام سي هزار اشرفي بتازگي کامیاب مراحم پادشاهانه گردید - و برای علاج بقیهٔ کوفت و تدبیر (۲) اعادهٔ صحت تام تعین خدمت اعلی حضرت گشت - و پس ازان بنابر جهتے مورد عتاب عالمگیري گردیده از نظر التفات شهنشاه والا اقبال افتاد و چندے در گوشه نشیني بسر برد - و در آغاز سال پنجم تبے باشتداد بر مزاج خلدمکان طاري گشته بناتوانی عظیم کشید - بدین تقریب تقرب خان مجددا مشمول فضل و بخشایش گشته با آنکه استعلاج از وی ننمودند رخصت کورنش یافت - و در همین سال سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سیوم هجري پیمانهٔ عمرش لبریز گشت - عواطف پادشاهانه محمدعلي خان پسرش را بعطای خلعت از لباس کدورت برآورد - و چون بسبب تقصیرات پدرش او نیز از منصب معزول گشته بود درین وقت بمنصب هزار و پانصدي دو صد سوار نوازش یافت - چون او بقرب و منزلت پادشاهي محسود عمدها بود و نامے ببزرگي برآورده احوالش جداگانه ثبت گشته *

* تربیت خان بولاس *

شفیع الله نام ولایت زا بود - در عهد فردوس آشیاني در سلک ملازمان پادشاهي انسلاک یافت - و بدولت روشناسي فایزگشته بتفویض

(۲) نسخهٔ [ا] تدابیر *

سربلند گشته بنظم مهام بلدهٔ طیبهٔ اجمیر معین شد - و پس ازانکه دارا شکوه در آوارگي سوے بگجرات کشیده پرو بال رفتهٔ خود درست ساخت و با فوج تازه فراهم آورده متوجه اجمیر گشت تربیت خان قبل ازوصول او بدان ناحیه از قلعه برآمده در منزل توره بموکب عالم‌گیري (که بعزم رزم رهگراي اجمیر بود) پیوست - و پس از چهره نمائی شاهد فتح و ظفر خلدمکان اورا بدستور سابق بحکومت اجمیر منصوب ساخت - و درسال سیوم بصاحب صوبگی دارالامان از تغیر لشکر خان دستوري یافت *

و چون شاه عباس ثاني فرمان روای ایران آقا (۲) بیگ پسر قلندر سلطان چوله تفنگچي آقاسي را (که از عمدهای آن دولت بود) برسم ایلچي‌گري با نامهٔ تهنیت سریر آرائي بدرگاه پادشاهي فرستاد و مشار الیه بآستان بوس خلافت فایز گشته درهمان سال رخصت انصراف یافت ازانجا (که جواب نامه رسمے ست مستمر و معهود - خصوصا میان سلاطین ذوي‌الاقتدار - و ارسال رسل و رسائل مثمر فوائد نبیله است) تربیت خان را (که از امرای عمدهٔ صاحب ثروت و سامان بود) باضافهٔ یکهزار سوار برنواخته با ارمغانی شایسته ببهای زیاده از هفت لک روپیه از نوادر و غرائب مملکت هندوستان درسال ششم بسفارت ایران زمین مرخص فرمودند - خان مذکور در صفاهان (که دارالسلطنت ایران بود) ادراک صحبت

---

(۲) نسخهٔ [ا] بوداق بیگ *

کابل یافت - اتفاقا شاه غرهٔ ربیع الاول این سال سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري بعارضهٔ خناق در گذشت - و این آشوب بلند ساختهٔ تربیت خان فرونشست - خان مذکور از ایران بحوالی مستقر الخلافه رسید - و مورد عتاب پادشاهي گشته از دولت ملازمت ممنوع شد و در سال دهم بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار مورد نوازش شده از انتقال خاندوران بصوبه داری اوڈیسه مامور گشت - و در سال سیزدهم بحکومت اودهه از تغیر فدائي خان مقرر شد - و بعد ازان بحضور رسیده داروغگی منصبداران جلو یافت - و در سال نوزدهم از تغیر امیر خان بنظم صوبهٔ بهار سر مباهات بر افراخت - و چون آن صوبه در سال بیستم در تیول شاهزاده محمد اعظم قرار گرفت خان مذکور بفوجداری ترهت و دربهنگه منصوب گردید - و در سال بیست وچهارم بفوجداری جونپور تفاخر جست - وآخر در سال بیست و هشتم سنه (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجري همانجا بساط هستي در پیچید - هدایت الله پسرش بحضور رسیده خلعت ماتمي یافت حکایتے (که بتربیت خان نسبت دهند) ظاهرا همین تربیت خان باشد گویند روزے اعلی حضرت دم صبح بکنار دریای جون شکار مرغابي مي نمود - بخار تر دود آسا (که از رود خانها و آبگیرها برمي آید و بهندي کهر نامند) روی هوا فرو گرفته بود - پادشاه از روی نشاط فرمود - که شعرے مناسب حال کسے بخواند - تربیت خان عرض کرد *　　* بیت *

بسنت‌گدهه (که قلعه ایست بمسافت سه کروه از میسوری در خلال جبال) گردید - و از کار طلبی در دو روز کار دو ساله پیش‌برده مردم توپخانه را از زیر دیوار قلعه رسانید - و چون قلعگیان از توپ اندازی باز نمی‌ایستادند پیش خانهٔ پادشاهی سر دریای کشنا (که پای قلعه بتفاوت کروهی میزرد) برپا شد - همان روز محصوران جان بدر بردن غنیمت انگاشته بیرون رفتند - و قلعه بکاید فتح موسوم گشت - میر عبدالجلیل بلگرامی * کوه کفر شکست * تاریخ یافت و ازانجا موکب پادشاهی بانتزاع قلعهٔ ستاره (که بر کوهی ست آسمان‌رفعت - و برصانت و عظمت سرآمد حصون سبوا ست - چنانچه امروز مکان راج و حاکم‌نشین نبیره اش (راجه ساهو ست) متوجهٔ شد بیست و پنجم جمادی‌الاخری نیم‌کروهی پای قلعه دایرهٔ خسروی گشت - خان میر آتش باستعداد قلعه‌گیری و عدو سوزی مورچال روان ساخت - و غریب واقعه رو داد - خان مزبور بفاصلهٔ سیزده ذراع از دیوار حصار دمدمه بارتفاع بیست و چهار گز مقابل برجی برساخت - چه زرهای گران که خرج آن نشد - و چون دید که آن مفید قلعه‌گیری نیست از پای همان زینه روان‌کرد - و عجب مصالح بصرف آن رفت - تا آنکه نقب در زیر قلعه رسید - و بر بالای آن زینهای چوبین گذاشت - و چون آن دیوار همه کوهی ست بارتفاع سی‌گز (که بالای آن شش گز دور و سنگچین نموده اند) درینصورت هم یورش صورت نبست - لهذا از جناب خلافت فتح‌الله خان بباشلیقی

آگاه شده بسر وقت آنها رسیدند - و نقش زندگی آن بیچارها را بآب تیغ شستند *

و غریب‌تر آنکه چون دمدمه از هم ریخته بود و مرحلها افتاده و کار پردازان دست از کار برداشته پیادهای بهلیه (که از فرو رفتن برادران و فرزندان و یاران خویش بیدل شده بودند - و از میرآتش وا سوختگي داشتند) چون دیدند (که برآوردن مردها از زیر سنگ و خاک متعذر است - و سوختن در دین‌بدآئین آنها واجب)مرحله را (که سراسر از چوب مرتب بود) همان شب آتش زدند - و این آتش هفت شبانه روز مشتعل بود - الغرض میرآتش در انفتاح قلعه سعي چند بکار برد که وهم تصور نکند - العبد یدبّر و الله یقدّر بشگرف‌کاری اقبال پادشاهي بعد نه روز ازین‌واقعه سیزدهم ذی‌القعده سال چهل و چهار سنه مذکور (که همگي چهار ماه و هیزده روز کشید) قلعه مسخر گردید - چنانچه تفصیل‌آن درجای دیگر بقلم آمده - و در مورچال پرناله و پون‌گدهه (که متصل هم اند) کار نامهٔ برروی کار آورد که موجب حیرت نظارگیان گردید - قریب چند جریب زمین را مجوف کرده راهے برآورد - که سه جوان متصل هم توانند رفت و بمفاعلهٔ چندگام نشیمنے (که بیست نفر کاري دران توانند نشست) طرح انداخت - و هر طرف غرفها (که مهب نسیم باشد - و روشنی آفتاب بتابد) مرتب ساخت - و درین اماکن مردم توپخانه را نشانده که بضرب بندوق محصورانرا نگذارند سر از دیوار برآرند - و این کوچه‌را

گویند روز جنگ چون غلبه جانب بهادر شاه مشاهده نمود ازانجا (که در تفنگ اندازي بے نظیر بود) فیل را پیش رانده دو تیر بار بندوق بسوی محمد عظیم الشان خالي نمود. هردو خطا شد - بندوق را از دست انداخت - در همان حال تفنگے بسینه اش خورد - و جان در باخت - پسرش محمد اسحٰق در حیات پدر رشانے داشت - پس ازان خطاب تربیت خاني یافته در عهد خسرو زمان میر توزک اول بود در هنگامهٔ نادر شاه عرض و مال او مفت دستخوش تاراج نسقچیان شاهنشاهي گشت - در حالت تحریر بقید حیات است *

* توکماز خان *

نیاکانش از مردم توران دیار اند - پدرش در عهد خلد مکان وارد هندوستان شده بملازمت پادشاهي پیوست - و بمنصب درخور و خطاب یکه تاز خان معزز شده به تنبیه مرهٹه مامور گردید و عمش خواجه خان (که نسبت دامادي با سیادت خان سید اوغلان داشت) سال پنجاه و یکم جلوس از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي سر امتیاز برافراشته - نامبرده در دکن متولدگشته خود را بوضع مرهٹه ساخت - که در لباس و خوراک هم مخالفت بآنها نمیکرد و در جنگ هم مثل آنها شیوهٔ تزاقي (که باصطلاح اهل دکن برگي گري گویند) اختیار نموده بود - در منصبداران تعیناتی دکن انسلاک داشت - در جنگ عالم علي خان اگرچه همراه او بود اما بنابر رعایت هم وطني با آصفجاه ساخته اصلا مرتکب حرکتے نشد - آصفجاه

چون خان مزبور در گذشت اینها در رفاقت تغائی خود میگذرانیدند میرزا فقیرالله جوان فوت نمود - و میرزا گدا ابتدا بخطاب گدابیگ خان و چون بیگلر خان مذکور درگذشت (ازانجا که نسبت دامادي هم باوی داشت) بخطاب بیگلر خان و تفویض قلعه داری بندر مذکور سررشتهٔ اعتبار بدست آورد - پستر میرزا گل از بختوري و طالع یاوري در عصر فردوس آرامگاه بخطاب تیغ بیگ خان معزز گردیده بتقرر متصدي‌گری بندر مزبور جبین بخت را روشن ساخت و مدت مدید رائق و فائق مهمات آن جا بود - خان مزبور بنان دهي وبلندهمتي نامے بر آورد - چون سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجري جهان را پدرود نمود تعلقهٔ متصدي‌گری آنجا بمعین‌الدین خان بهادر عرف میان اچهن پور شاه منعم خویش خواجه عبدالرحیم خان مذکور بعلاقهٔ دامادی بیگلر خان کلان مقرر شد - در حالت تحریر اگرچه بندر مذکور بتصرف کلاه پوشان انگریز در آمده اما پسر معین الدین خان (که بخطاب قایم الدوله سربلندي دارد) بنام دخیل‌است * گل بخاک افتاد * تاریخ فوت تیغ بیگ خان‌است * ۱۱۵۹

* حرف الثاء *

* ثانی خان هروی *

از امرای پانصدی اکبري‌ست - موطنش هرات - و نسبش بطایفهٔ

عمادالملک مبارز خان اختصاص داشت - چون صوبه‌داری حیدرآباد بعمادالملک مقرر گردید هردو همراه او وارد بلدهٔ مزبور شده عیشے مهیا و روزگارے بر حسب متمنّا داشتند - اولین بفوجداری سیکاکول مامور گردیده پس ازان (که عمادالملک در سال ششم جلوس فردوس آرامگاه کشته شد) دست رجوع بخدمت نظام الملک آصفجاه داده ابتدا بصوبه‌داری بیجاپور چهرهٔ عزت برافروخته درانجا از دست اودا چوهان شکست فاحش یافته پستر قلعه داری پریندہ داشت - بسیار شوخ طبع و رند مشرب بود - بوقت موعود جهان گذران را وداع نمود - و دومین مدت مدید در قید حیات بحیدرآباد نشسته اوقات بسرمي‌برد - آخر او هم در گذشت - بسیار میرزا منش بود *

* حرف الجیم *

* جعفر خان تکلو *

پسر قزاق خان است - پدرش محمد خان شرف الدین اُغلي تکلو در هنگام نهضت جنت‌آشیاني بایران دیار حاکم هرات و للهٔ سلطان محمد میرزا پسر کلان شاه طهماسپ صفوي بود - شاه فرمانے (که دستور العمل ارباب مروت و فتوت تواند بود) در آداب ضیافت و مهماندارے جنت‌آشیاني یار نوشته اند - و مشار الیه نیز کمایینبغي

رسانیده بعضے کشتیهای اورا (که از اموال مالامال بود) بدست آورده درجهٔ استحسان یافت - و بمنصب هزاري و خطاب خاني اختصاص گرفت *

* جلال خان قورچی *

ندیم بے بدل و مقرب بارگاه عرش آشیاني بود - پانصدي منصب داشت - سال پنجم اورا برای آوردن تان‌سین کلانوت (که در خواندگی کبت و دوهرپد (۲) سرآمد دانایان فن موسیقي بود - و پیش رامچند بکهیله راجهٔ بهته (۳) بسر مي‌برد) با نامهٔ استمالت نزد راجهٔ مزبور فرستادند - نام‌برده او را با پیشکشهای راجه بحضور پادشاه آورد - سال یازدهم چون بعرض رسید (که او بجوانے صاحب حسن مبتلا گردیده) این معني در مزاج پادشاه گران آمد - آن جوان را ازو جدا ساختند - نامبرده لبریز سبک سري شده شبے آن جوان را همراه گرفته فرار گزید - چون این حقیقت بعرض رسید میرزا یوسف خان رضوي با جمعے بتعاقب او مامور گردیده گرفته آورد - مدتے در جلوخانه افتاده لکدکوب خرد و بزرگ بود - و پس ازان مورد عاطفت شده آب رفته بجو آورد - همیشه در یورشها ملتزم رکاب پادشاهي بود پستر بکمک لشکرے (که بتسخیر قلعهٔ سوانه از مضافات صوبهٔ اجمیر مامور بود) دستوري یافت - سال بیستم جلوس بآن حدود رسیده تردد نمایان بظهور رسانید - و چندر سین راجهٔ مارواړ از دست مردم

(۲) دهرپد بدون واو نیز گویند (۳) در [اکثر نسخهای اکبر نامه] پنه *

بمنصب هزاري رسيد - پسرش کهنکار (۲) (که باعم خود راجه بهارامل در اکبرآباد بسر مي‌برد) در هنگامهٔ ابراهيم حسين ميرزا راجه او را با جمعے بدهلي فرستاد - سال هيزدهم پيش از نهضت موکب پادشاهي بگجرات رخصت يافته در حوالي پٹن باردوی سلطاني پيوسته سال بيست و يکم همراه کنور مان سنگهه بمالش رانا پرتاب دستوري پذيرفته پستر تعينات صوبهٔ بنگاله گرديده با شهباز خان سرگرم کارهای پادشاهي بود - در هنگامے (که خان مذکور ناکام از ملک بهاٹي برگشت - و راه دارالملک ٹانڈه گرفت) در اثنای طريق نام‌برده باتفاق چندے ديگر با جمع ناسپاسان (که از غارت گري باز گشته مي آمدند) دو چار شده باهم آتش پيکار افروختند - دران ميان نوروز بيگ قانشال ازان مردم راه عدم پيمود - و ديگران مسلک فرار در پيش گرفتند *

* چانش بهادر *

از يکهای ميرزا محمد حکيم بود - بعد از فوت ميرزا همراه پسرانش سال سيم بدرگاه عرش آشياني رسيده دولت آستانبوس دريافت - و در خور مرتبت بانعام خلعت و اسپ و نقد سرمايهٔ شادکامي اندوخت - و در همان ايام همراه زين خان کوکلتاش بمهم الوس يوسف زئي دستوري پذيرفت - در جنگ افغانان چون شکست بفوج پادشاهي افتاد و کوکلتاش خواست که خود را بکشتن دهد

---

(۲) نسخهٔ [ا] کنکار *

بخطاب باز بهادر برنواخت - و در زرے چند صاحب طبل و حشم گردانید - و چون شاهزاده بسریر فرمان روائی هندوستان برآمد اورا بوالا پایهٔ منصب پنج هزاري برآورده بخطاب جهانگیر قلي خان و تفویض ایالت صوبهٔ پٹنه و بهار نامور ساخت - و چون حکم پادشاهي سمت نفاذ یافته بود (که از تیولداران آن صوبه هرکه از صوابدید خان‌مذکور سر پیچد تتلش در دست او ست) طرفه رعب و صولت جهانگیر قلي‌خان در دلها جا کرد - و راجه سنکرام مرزبان کهرکپور (۲) (که از عمدهٔ زمینداران آنولایت است - و همواره از زمان عرش آشیاني با حکام صوبهٔ بهار مطیع و منقاد بوده دست از خدمتگریهای پادشاهي باز نمیکشید - چنانچه راجه تودرمل اورا پسر خوانده بود) درینولا تاب تحکم جهانگیرقلي‌خان نیاورده آمادهٔ پیکار گردید - خان مذکور با جمعیت شایان برسرش شتافته آریزش نمایان نمود - و پس از گیر ودار صعب سنکرام بزخم تفنگ آوارهٔ دشت عدم گشته خان‌مذکور اعلام نصرت و فیروزي بر افراشت - و در سال دوم سنه (۱۰۱۶) هزار و شازده هجري از انتقال قطب الدین خان کوکه (که بدست شیر افکن خان استجلو کشته شد) بصاحب صوبگی بنگاله بلند پایگي یافت - و پس از وصول بدان دیار بضبط و ربط آنجا پرداخته (۳) از قرار واقع بمهمات آنصوبه وا نرسیده بود که سپاه اجل بر جمعیت آباد حیاتش تاخت - و در سال سیوم سنه (۱۰۱۷) هزار

---

(۲) نسخهٔ [ج] کهورکپور یا گورکهپور باشد (۳) در [اکثر نسخه] نپرداخته

کنور مانسنگهه برادر زادهٔ خود بتقدیم خدمات مي‌پرداخت - سال بیست و یکم (که رانا پرتاب زمیندار میوار با لشکر پادشاهي مقابله نموده بعضے سرداران را پای از جا رفت) مشارالیه قدم‌همت استوار کرده داد مردانگي داد - رامداس پسر جیمل (که از ناموران مخالف بود) بضرب دست او رهگرای وادی نیستي گردید - سال بیست و سیوم تیول درصوبهٔ پنجاب یافته بدانصوب دستوري پذیرفت - سال بیست و پنجم چون آثار آمدن میرزا حکیم از کابل بصوب پنجاب پیدائي گرفت و نهضت سلطاني بدانصوب تصمیم یافت و جمعے برطبق حکم پیشتر روانهٔ آن سمت شدند مشارالیه نیز بدین‌خدمت مامور گردید - سال بیست و نهم بمالش رانا (که کلاه نخوت کج نهاده بود) با جمعے کثیر تعین گردیده پناه او را یغمائي ساخت پس ازان همراه میرزا یوسف خان بکشمیر شرف رخصت حاصل کرد - چون کارهای آنجا صورت انجام گرفت مشارالیه عزیمت حضور نموده بدولت آستانبوس پیوست - پس ازان سال سي و چهارم تعینات شاهزادهٔ سلطان مراد گردیده بصوب کابل شتافته سال سي و ششم (که شاهزادهٔ سلطان مراد بایالت مالوه تعین گردید) او بهمراهي شاهزادهٔ اختصاص یافته سرمایهٔ عزت اندوخت - پس ازان برکاب شاهزادهٔ مزبور بمهم دکن نامزد شد - سال چهل و سیوم از شاهزادهٔ رخصت گرفته بیورت خود آمد - و ازان جا بعتبهٔ خلافت رسید - چون بے‌حکم آمده بود چندے بار نیافت - و وقتے (که پادشاه

در تعیناتی صوبهٔ دکن گذرانید - و از کار طلبی و مردانگی در تقدیم خدمات پادشاهی بذل مجهود نمود - چون مهمات دکن از شاهزاده پرویز با وصف طول مکث در برهانپور و تعین امرای عمده با افواج گران و صرف خزائن موفور اصلا رو براه نگرفت بلکه دنیاداران دکن خلع ربقهٔ اطاعت نموده سیما ملک عنبر که محالات بالاگهات را قاطبةً متصرف گردید ناگزیر در سال یازدهم بتمشیت مهام آن مملکت شاهزاده سلطان خرم (که بعد ازین فتح بخطاب شاهجهانی ممتاز گشته) رخصت یافت - و به نیروی اقبال آوازهٔ دولت شاهی هوش ربای دکنیان شده آنها دوش فروتنی و سرافکندگی بزیر بار بندگی درآوردند - و دست تصرف عمال متعلقهٔ پادشاهی کوتاه داشته عهدهٔ خراج سپاری و مال گذاری برذمهٔ انقیاد و فرمان برداری گرفتند - و در سال دوازدهم شاهزاده هرکرا از همراهان و متعینهٔ دکن بهر مکان و ناحیه که مناسب دانست بتهانه داری و فوجداری نامزد فرمود - جهانگیر بیگ را مشمول الطاف گردانیده بضبط تهانهٔ جالناپور و مضافات آن (که بیست وپنج کروهی دولتاباد است - و دران وقت عمدهٔ تهانهای بالاگهات بود - و بسیارے از منصبداران پادشاهی با تابین و جمعیت خود تعین آن مکان می شدند) روانه ساخت و پس ازان چندے از بد عهدان دکن بر سر نقض پیمان شتافته دست تصرف بمحالات پادشاهی دراز کردند - و ببالاگهات اکتفا نا کرده تا برهانپور رایت استیلا برافراشتند - ناچار شاهزاده مرتبهٔ ثانی یساق

فرستاد - که آن محال را حوالهٔ وکلای نظام شاه نموده به برهان پور آیند - خان مذکور نیز کاربند نگاشتهٔ خانجهان گردیده نزد او شتافت روزے چند نگذشته بود که صیت جلوس صاحبقران ثاني بچهار دانگ هندوستان نشاط دیگر آورد - خان مذکور بر جناح استعجال احرام حضور بسته درسر آغاز جلوس دولت کورنش دریافته باضافهٔ هزار و پانصدي ذات هزار سوار بمنصب چهار هزاري ذات سه هزار سوار و عطای علم و نقاره سر افتخار بآسمان رسانید - و از تغیر جهانگیر قلي خان بصاحب‌صوبگی الٰه‌آباد مرخص گردید - اما بمقتضیات سپهر دوار (که هر کونے بفسادے پیوسته است - و هر عشرتے بحسرتے آغشته - بادهٔ کامیابی این جا خمار ناکامي در پی دارد - و زلال صافی عیش کدورت در ته - قدحے پر نشد که تهي نکردند - و صفحهٔ تمام نشد که ورق برنگردید) در همین سال پیمانهٔ عمرش لبریز گشت امام قلي پسرش هزاري چهار صد سوار منصب داشت - در سال سیوم شاهجهاني بهمراهی اعظم خان ناظم دکن روزے (که بر بالاگهات در چندارل عادلشاهیه و نظام شاهیه یک دفعه ریختند - و ملتفت خان سردار فوج پهلو تهي‌کرد) او با چندے از ناموران روشناس عمده دل بجانفشاني نهاده مردانه در آویخت - و نیکنامی جاوید اندوخته جان در باخت - جانسپار خان برادرے هم داشت - مرتضی قلي نام - هزاري شش صد سوار منصب - سال دهم در دکن بکنج نیستي خزید *

آن بدجوهر) در صدد آن شد که او را بدست آورده چندے در زندان مجازات نگاه دارد - و باین انداز اورا نزد خود طلبید - چون هنگام پاداش کفران نعمت رسیده بود آن بے خبر با تمام قبیلهٔ شتابت ناگاه جوقے از کمینگاه برآمده دست ببستن برکشادند (۲) - آنها تن به بند و اسیري نداده تیغها از نیام کشیدند - و هردو طایفه با یکدیگر در آویختند - جادو راو با دو پسر اچلا (۳) و راگهو و ایسونت رای نبیرهٔ جانشینش بقتل رسید - و بقیة السیف با کرجائي (۴) زنش (که مدار کارهای آن خسران زده برو بود) از دولتاباد گریخته بوطن خود سندکهیر (که پرگنه ایست مضاف مهکر برار نزدیک بجائنه پور که جادو راو درانجا قلعهٔ ساخته) رفته تحصن جستند - هرچند نظام شاه در دلجوئي و استمالت آنها سعي نمود دلنهاد نگشته بهزاران ندامت و خجالت بدرگاه پادشاهي ملتجي گشتند - ازانجا (که جرم پوشي و عذر نیوشي شیوهٔ رضیهٔ سلاطین عالیجاه است) جرائم عظیمهٔ آن گروه عفو پژوه بذیل اغماض پوشیده بمراحم ملکانه مطمئن و مستمال ساخته در سلک بندها منسلک گردانیدند - و فرمان عطوفت نشان باعظم خان فاظم دکن (که بر بالاگهات سرگرم استیصال خانجهان لودي بود) صمت ارسال یافت - خان مذکور بمیانجي گرن دنت جي نام (که سرانجام معاملات جادو راو باو مفوض بود) آنها را باعزاز و احترام

(۲) نسخهٔ [ا] دست بستن (۳) در [بعضے نسخه] اچلا (۴) در [اکثر نسخه] کرجای زنش ۰

برسر تالاب احداث نمود - برادر دیگرش راگهو بهگدیو رای رسیده چون ساهوجي بهونسله پدر سیواي مشهور بدامادي جادو رای در نظام شاهیه نامے برآورد ازان وقت این سلسله را با درمیان - خواهر (۲) راجه ساهوی حال بهگدیو راو مسطور منسوب است - او سال ششم محمد شاهي سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش در جنگے (که میان نظام الملک آصف جاه و مبارز خان ناظم حیدر آباد بحوالی شکرکهیره محال تیولش اتفاق افتاد) ازین طرف جدا شده بمبارز خان پیوست - و دران زد و خورد بقتل رسید - ازان روز درین سلسله دیگرے منصب و اقطاع نیافته - پسرش مانسنگهه نامي (که همشیره زادهٔ راجه (۳) ساهو ست) با عم زاده‌هاي خود در سند کهیر پرسوم زمین‌داري سرکار دولت آباد (که از قدیم به نیاکانش متعلق است) میگذرانید و بملاحظهٔ وطن داري نمیرفت - درین ولا از تنگی معیشت ناچار شده شتافت - این سندکهیر پرگنه ایست سي کروهي از اورنگاباد مضاف سرکار مهکر صوبهٔ برار - وطن اصلي و مسکن قدیم جادو راو مقتول است - و شش هفت کروهی قصبه موضع ست ازان پرگنه مشهور بدیول گانون راجه - که جادو راو باحداث قلعهٔ مستحکم و آبادی آن مکان همت گماشته - درین وقت هم آبادی معتبر دارد که قصبهٔ در جذب آن ویران است *

---

(۲) نسخهٔ [ب] خواهر زادهٔ ساهوی حال (۳) نسخهٔ [ج] در سندکهیره پرسوم زمینداري *

رو داد - که جنت مکاني بجهانگیر قلي خان فرمود - که تو ضامن پدر میشوي - عرض کرد که ضامن مال و جان او هستم - اما ضامن زبان او نمي‌توانم شد - و پس ازان بمنصب سه هزاري سه هزار سوار فرق عزت برافراخته بحکومت جونپور اختصاص یافت - در همان ایام شاهزاده شاهجهان بنگاله را متصرف شده رایت توجه بجانب پتنه برافراشت (۳) - و عبدالله خان فیروز جنگ با راجه بهیم بطریق منقلا روانهٔ آله‌آباد شد - چون بگذر چوسا رسید جهانگیر قلي خان مقاومت را از حیز قدرت خود بیرون دیده بر سبیل استعجال از جونپور برآمده در آله آباد بمیرزا رستم صفوي صاحب صوبهٔ آنجا پیوست و بعد ازان بتفویض ایالت آله‌آباد معین (۴) گشته پس از سریر آرائی فردوس‌آشیاني اگرچه از صوبه‌داری آله‌آباد معزول گردید اما ببحالی منصب سابق کام دل اندوخته از تغیر بیگلرخان ولد سعید خان بنظم سورتهه و جوناگڈهة مرخص شد - در سال پنجم سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یکم هجري همانجا روزگارش سپري‌گشت - اعلی حضرت بمقتضای خانه‌زاد نوازي پسر رشیدش بهرام را بمنصب دو هزاري دو هزار سوار سرفرازي بخشیده بجاي پدر منصوب فرمود - او جوان قابل و شجاع بود - در حکومت گجرات بهرام پوره بنام خود آباد کرده *

---

(۲) نسخهٔ [ب] مال و جان اویم (۳) در [بعض نسخه] برافراخت (۴) نسخهٔ [ب] تعین گشته *

گاهے بميمنه و گاهے بچنداول مامور گرديد - و در محاصرهٔ قلعهٔ دولتابان و قلعهٔ پرينده از محافظت مورچال و چپقلش با گروه مخالف لوازم جانسپاري بظهور آورد - و سال هشتم بنوشتهٔ پدر خود (که بنابر کشتن بهيم نراين زميندار چورا گلهه از حضور متوهم شده بود) راه وطن پيش گرفت - خاندوران صوبه دار برهان پور باستماع خبر فرار او با جمعے بتعاقب او شتافت - و چند کس را بخاک هلاک انداخت - او زخمي شده براه غير متعارف طی مسافت نموده بپدر ملحق شد - و پس از وصول افواج پادشاهي همراه پدر عرصه پيماي وادی فرار گرديده بتفصيلے (که در احوال چهار سنگهه مرقوم شده) مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجري بقتل رسيد درچن سال پسر او هنگام تعاقب اسير افواج پادشاهي گشته *

* جان نثار خان *

جنيری قديمي کمال الدين حسين نام - از نيکو خدمتگذاران ايام پادشاهزادگی شاهزاده شاهجهان است - و سرآمد بندگان مزاجدان و قدريان جانفشان بود - چون بنارسي مشرف فيلخانهٔ جهانگيري (که در سرعت سير از مسير فلک هم گوی سبقت مي برد) باشارهٔ يمين الدوله بمجرد فوت جهانگير پادشاه ببال استعجال پرواز نمود و از کوهستان کشمير در عرض بيست روز نوزدهم ربيع الاول (۲) سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت هجري بجنير دکن رسيد و خبر

(۲) نسخهٔ [ب] ماه ربيع الاول *

گردید - و چون سال یازدهم قلعهٔ قندهار مسخر اولیای سلطنت شد و صوبه داران و فوجداران قرب جوار بعنوان کمک خود را بدانجا رسانیدند خان مذکور نیز از تعلقهٔ خود شتافته سرگرم تقدیم کارها شد - و بهمراهی قلیچ خان صوبه‌دار قندهار در کشایش قلعهٔ بست شریک تردد گردید - و در سال دوازدهم پانصد سوار دیگر بر منصبش افزوده از سیوستان ببهکر رفته از تغیر یوسف محمد خان بندوبست آنجا پرداخت - و در همین‌سال رخت هستي بربست *

صاحب ذخیرة الخوانین آورده در حکومت سیوستان بسیارے از دختران زمینداران آنجا از قوم سیمچه (۲) و سوده خواستگاري نمود و بدان جهت نقش عمل او درست نشست - آثار تمرد و مفسده نماند - پس ازان (که حیات مستعار را پدرود نمود) هریکے از زمینداران دختر خود را از خانهٔ او بزور و اشتلم کشیده برد - شاید این واقعه در بهکر رو داده باشد - که سرحدش بسرحد سیوستان پیوسته - والّا فوتش در حکومت سیوستان نشده - کمالایخفی - پسرش میرزا حفیظ الله (که بذابر قدم خانه‌زادي مکرر در طفلي مورد عطایای اعلی‌حضرت گردیده) در عهد خادمکان بخطاب بسالت‌خان چهرهٔ عزت افروخت - و در ایام محاصرهٔ بیجاپور بخشی فوج پادشاهزاده محمد اعظم شاه بود - چندے بدان امر پرداخته - گویند بتجرّع ادمان داشت (۳) - اسیر پنجهٔ اجل گشت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] سمچه (۳) در [بعضی نسخه] اسیر سرپنجهٔ اجل .

بتوقف در بهيره (٢) مامور گشت) او را نيز در تعيناتيان شاهزاده فرنوشتند - سال چهاردهم بافزوني سه صد سوار و عنايت اسپ نوازش يافته داخل گوشكيان دكن شد - سال هيزدهم از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار و پانصد سوار لواى اعتبار برافراشت - مدتها در دكن گذرانيده سال سيم با ميرزا خان منوچهر براى وصول تتمهٔ پيشكش ذمهٔ كوكنا زميندار ديوگدهه بدان صوب شتافت - و پستر حسب التماس سلطان اورنگ زيب بهادر بفوجداري و تيولداري نصيرآباد و غيره توابع صوبهٔ خانديس سربلندگرديد - و پس ازانكه سكهٔ سلطنت بنام خلدمكان رونق پذيرفت سال چهارم او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري در هزار سوار و تقرر خدمت فوجداري هوشنگ آباد مضاف صوبهٔ مالوه جبين بخت را نورآگين ساخت *

* جعفرخان عمدة الملک *

خلف الصدق صادق خان ميربخشي و همشيره زادهٔ و خويش يمين الدوله آصف خان است - فرزانه بيگم مشهور به بي بي جيو زوجهٔ محترمهٔ اوست - از مبادى نشو ونما حديقهٔ احوالش بآبيارى مرحمت پادشاهي نضارت و طراوت بے اندازه داشت - و همواره بحسن عقيدت و لطف خدمت منظور انظار خسرواني بود - چون پدرش درگذشت از فرط رافت محمد اورنگ زيب بهادر را بتعزيه فرستاد - كه اورا بفرزني الطاف خاقاني تسليه بخشيده با برادران

---

(٢) نسخهٔ [ب] بهير *

مانده بود) با سایر بندهای پادشاهي بسعادت زمین بوس فایز شد و پس از جلوس اول (که در باغ اعزآباد واقع سواد شاهجهان‌آباد شد) (۲) باقتضای حال عزیمت پنجاب بتعاقب دارا شکوه (که تاخیر دران منافی قانون تدبیر بود) پیش نهاد همت پادشاهانه گشت - و مراتب و مراسم (که لازمهٔ سریر آرائي ست) بجلوس ثاني حواله شد - بعمدة السلطنه جعفر خان صوبه داری مالوه تفویض یافت - و باضافهٔ یک هزار سوار در اسپه سه اسپه منصبش از اصل و اضافه شش هزاري شش هزار سوار در اسپه سه اسپه قرار گرفت - و چون فاضل خان دیوان اعلی در سال ششم در کشمیر داعی حق را لبیک اجابت گفت فرمان بطلب جعفرخان ارسال یافت - او هنگام برافراختن رایات ازان‌گل‌زمین بدارالخلافه در منزل پاني‌پت سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجري جبهه سای عتبهٔ خلافت گشت - از کمال قدر شناسي بخدمت والای وزارت اعظم (که آن نوئین اخلاص آئین را لیاقت و شایستگی آن بر وجه اوفی بود) برنواختند - چون آن زبدهٔ امرای منیع الشان برکنار دریای جون منزل عالی دل نشین اساس گذاشته حسن انجام یافته بود - برای امتیاز و سرفرازی آن عمدة الملک خورشید اوج خلافت پرتو عاطفت مکرر در سال هشتم و نهم بسر منزل او افکند - آن خان رفیع مقدار مراسم پا انداز و نیاز بجا آورده پیشکشے گران از غرائب و نوادر

(۲) در [بعض نسخه] گردید ۰

بسیار گنده است - صرف (۲) توان کرد - قاضي از راه ادب عرض کرد که باب فرش چاندني دانسته جرأت نموده ام - بسیار خوش شده حکم قطع چاندنیها نمود - و از حدّت شامه و ذایقهٔ او نیز حکایتها میکنند - گویند روزے هندوانه نزد او آوردند - که در کمال شیریني و شکنندگي بود - محظوظ شده گفت - به ازین خورده نشد - اما بوی ماهي دارد - بعد تفحص ظاهر شد که هندوانهٔ کوکن بود - که دران ولایت ریزه ماهي در خاک آغشته بپالیزها میدهند *

* جان سپار خان *

پسر سیوم مختار خان سبزواري ست - میر بهادر دل نام کاشت هنگامے (که شاهزاده محمد اورنگ‌زیب بهادر بعزم سلطنت قرین فتح و اقبال از دکن رکضت فرموده لواے عزیمت بجانب مستقرالخلافه افراشت) مشارالیه با برادر کلان خود میر شمس الدین مختار خان ملتزم رکاب ظفر انتساب شاهي بود - در معارک هیجا (که آن شاه نصرت نصیب را با دشمنان مغرور گران سپاه اتفاق افتاد) مراسم جان سپاري و فدویت بتقدیم رسانید - بعد از جنگ دارا شکوه از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار مباهي گشته بخطاب جانسپار خاني نامور گردید - و ازان بعد بکارهای بیرونجات مامور شده ساحت نیکو خدمتي را باقدام هموارے و حسن سلوک پیموده نقش روز بهی خود را برنشاند - در سال بیست و چهارم بقلعه داری

---

(۲) نسخهٔ [ب] صرف نتوان کرد *

و یکصد و سیزده هجري منزل بوادی خاموشان گزید - خلف رشیدش رستم‌دل خان است - که احوالش بجای خود رقم‌زدهٔ خامه گردید *

* جان نثار خان *

خواجه ابوالمکارم - ابتدا از ملازمان معتبر شاهزاده سلطان محمد معظم بود - درایامے (که سلطان محمد اکبر اسباب بغي و مواد طغیان آماده ساخته باتفاق راجپوتان جهالت منش با فوج بسیار عزیمت خلاف با پدر والا قدر پیش‌گرفت) چون دران وقت خبر فوج سلطان کمتر بعرض پادشاه میرسید خواجه ابوالمکارم از جانب شاهزاده بقراولي (۲) رفته با قراولان سلطان درچار شد - و بعد زد و خورد زخم برداشته آمد - و بدین تقریب با پادشاه روشناسي حاصل نمود و بستر بمنصب نهصدي و خطاب جان‌نثار خاني عز امتیاز اندوخته در یساق رامدره همراه شاهزادهٔ مسطور تعین‌گشت - و در محاصرهٔ ساتکانو (۳) ترددات نمایان بظهور آورده سند بهادري را بسکهٔ زخم اعتبار داد - چون شاهزادهٔ مذکور بموجب حکم ازانجا معاودت نموده برسر ابوالحسن قطب شاه تعین گردید او نیز بهمراهی شاهزاده نامزد گشت - و برطبق ایماي پادشاهزاده بتسخیر گڈهي (۴) سرم پرداخته تهانه نشین ساخت - و برآمده افواج ابوالحسن را منهزم گردانید و در محاصره و یورش گلکنده چهرهٔ رادمردي بگلگونهٔ زخم بیاراست

---

(۲) در [بعض نسخه] با قراولان رفته (۳) در [چند نسخه] شاپگانو (۴) یا گڈهی‌ء بیرم باشد *

پس ازانکه خلدمنزل بسیرگاه جنت شتافت خان مزبور روز جنگ
با فرخ سیر پادشاه در میمنهٔ جهاندار شاه بود . پستر ملازمت فرخ سیر
دریافت . چون حسین علي خان ناظم دکن بتعلقه رسیده با غنیم
بقرار چهارم حصهٔ مال و ده روپیه سر صد دیسمکهي طرح صلح افکند
و ایں معني موافق مزاج سلطاني نیامد جانثار خان (که مزاج گرفته
و صحبت دیده و با عبدالله خان سید میان برادر خوانده بود) در
سال ششم جلوس بصوبه‌داری برهان‌پور رخصت پذیرفت - که
حسین علي خان را حرف معقول فهمانیده براه راست خواهد آورد
پس از وصول بگذر اکبرپور حسین علي خان بعد دریافت احوال او
(که جمعیتے با خود ندارد) فوج فرستاده پیش خود بخجسته بنیان
طلبداشت - هرچند بظاهر جوشش بسیار از فرستادن طعام هر روزه
و تعظیم و احترام نمود و در مخاطبات عمو صاحب میگفت اما در
دخیل ساختن در برهانپور توقف بعمل آورد - و پس از انقضای
فصل ربیع بدین‌شرط دخیل ساخت که داراب خان پسر کلان خود را
ببرهانپور فرستد - و خود همراه وی باشد - چون حسین علي
خان عزیمت دارالخلافه نمود ازانجا (که از خان مزبور خاطر جمعي
نداشت - و مردم برهان‌پور از داراب خان استغاثه هم نمودند)
بجای او سیف‌الدین علي خان را مامور ساخته خان مزبور را همراه
گرفت - بعدازان مآل کارش معلوم نشد - دو پسر داشت - یکے داراب
خان - و دومین کامیاب خان - هردو در جنگ عالم‌علي خان همراه

دست تمرد از آستين فساد بر آورده بتاخت و تاراج شوارع علم بيباكي برافراشته برياست و سرى آن فرقهٔ ضاله نامية شهرت برافروزد در زمان عالمگيري كوكلا جات نامي بخيره سري و شورش انگيزي رعب افزاى اطراف و جوانب گرديد . و قصبهٔ سعيد آباد را (۲) (كه نزديک متهرا ست) بآتش نهب و غارت سوخت - عبدالنبي خان فوجدار مشهور آنجا در سال دوازدهم بر موضع سوره (كه مسكن آن بيدادگران بود) تاخته بسيارے را به نيستي سوا فرستاد - در اثناى جنگ تير بندوق بمقتلش رسيده درجه پيماي شهادت گرديد خلد مكان از جانب مستقرالخلافه اعلام فيروزي افراخته حسن علي خان بهادر را بفوجدارى متهرا سرافراز ساخته با فوج جرار و توپخانهٔ آتشبار كسيل فرمود - آن خان كار طلب بحسن سعي و دلاوري آن مطرود را با سنكي مفسد بهمراهى او اسير نموده بحضور فرستاد بقهرمان جلال پادشاهي بندبند آن دو واجب القتل جدا جدا گرديد پسر و دختران بد اختر جهت تربيت حوالهٔ جواهر خان ناظر شد دختر در حبالهٔ نكاح شاه قلي چيله بيش منصب روشناس درآمد و پسرش فاضل نام حافظے شد - كه نزد خلد مكان حفظ ديگرے آنچنان قابل اعتماد نبود *

چون رايات پادشاهي بتسخير قلاع دكن ظلال افكن آنديار گرديد اين طايفهٔ مفتن قابو طلب از سستيهاى عمل حكام (كه قدرے

---

(۲) در [اكثر نسخه] سعد آباد *

شاه عالم و محمد اعظم شاه بجنگ و پیکار بهم پیوستند آن بدسگال حشرے از حرامي و دزد فراهم آورده حوالی فتین بامید غارت جانب مغلوبه منتشر و قطره زن بود - همین (که صورت شکست احد الفریقین در آئینهٔ شهودش منطبع گشت) دست و بازوی تالان برکشاده مال صامت و ناطق لشکریان در ربود - و بر خزانه (۲) و جواهر نیز دستبردها نموده آنچه پیشینیان او بعمرے نیندوخته بودند در طرفة العین بدست آورد - دران هنگام (که خلد منزل بعد از معاودت دکن باجمیر به تنبیه کروی نکوهیده خو نهضت پیمائي فرمود) چون مرور موکب پادشاهي از نزدیکی مساکن آنها اتفاق افتاد آن مآل اندیش از تقبیل پایهٔ سریر خلافت مصیر ابواب حفاظت بر روی حال و مآل خود کشود - و داغ تمرد را از چهرهٔ احوال خویش زدود - و بهمراهی محمد امین خان چین بهادر (که بطریق منقلا بر سر سکهان (۳) تعین یافته بود) مامور گشت - پس ازان با عمدة الملک خانخانان (که کرو را در لوهگڈهه متصل کوه برفي (۴) میان جبال دشوار گذار محاصره نمود) دامن جهد بکمر پرستاري بسته لوازم تردد بظهور آورد - پستر بوقوع انقلاب سلطنت و طریان وهن بحال فرمان روائي در زاد بوم خویش بشیوهٔ مالوفه پرداخته بیش از پیش بر تمرد و سرکشي افزود - بتاخت و تاراج رنگ نا ایمني تا فنای دار الخلافه ریخت - بعهد فرخ سیر

---

(۲) در [بعضے نسخه] بر خزانهٔ جواهر نیز (۳) نسخهٔ [ب] سنگهان

(۴) نسخهٔ [ب] کوه برقي میان ۰

نیامد - چون قطب الملک بارادهٔ رزم قریب رسید آن تبه‌کار چند قطار شتر و سه زنجیر فیل از اردوی پادشاهي قزاقي کرده باو پیوست - و روز جنگ دستبرد عظیم به بهیر و بنگاه پادشاهي نمود و چون کنار آب را مردم او در تصرف داشتند آشنا و بیگانه را نمیگذاشتند که حلق‌تشنهٔ خود را بدم آبے رسانند - و هرکه پی آب میرفت خانه‌اش بآب میرسید - و مردم (که کنار آب جمنا بر تل ریگے جمع شده بودند) یک قلم دست‌خوش تاراج او گشتند - حتی که دفتر مدارت هم بغارت رفت - و از زیادهٔ سري جنگ‌کنان بجائے رسید که خسرو آفاق خود کمان بدست گرفته دو سه تیر بجانب او انداخت - تفنگچیان خاصه بردار بتوالی شلک برگردانیدند - و چون آثار شکست معاینه نمود در حوالی اردو براه دهلي سایر و دایر گردیده بر هزیمت یافتگان راه گریز بست - و بهرکه دستش رسید آنچه باقي‌مانده بود وا کشید - و پس ازانکه رسن‌زندگیش بمشاکش اجل گسسته‌گشت محکم سنگهه و غیرهٔ پسرانش بقلعهای مستحکم هنگامه آرا شدند - وبآتش بیداد و ستم تر وخشک سوختند - سعادت خان برهان‌الملک ناظم اکبر آباد با آن همه جلادت و جسارت و فرط کار طلبي مالش آنها نصب‌العین همت نموده مساعی جمیله بکار برد - لیکن تیغ او نبرید - و بزور بازویش خار بن فسان برکنده نشد خاقان زمان راجه دهیراج را با امرای حضور و تویخانهٔ پرشور (۲) و شور

(۲) نسخهٔ [ب] پرشور *

اجازه متصرف‌اند - دست برداشته بهتیولداران میدهند - وبی‌محابا (۲)
از متردین راه‌داري خاطرخواه میگیرند - هیچکس بفریاد نمیرسد
سبحان‌الله صوبه‌داران این‌همه ننگ بدعملي بر خود نمي‌پسندیدند
کار سلطنت هندوستان بکجا انجامید *

چون بدن سنگهه اواخر عهد فردوس آرامگاه بمقر اصلي شتافت
پسرش سورجمل قدم بر وسادهٔ نیاکان گذاشته استقلال‌کلي بهم رسانیده
و متمردانه بضبط محالات نواحي همت گماشته محالات خالصه
و جاگیر مردم همه متصرف شد - از بلدهٔ شاهجهان‌آباد تا بهدارز (۳)
و از محالات متعلقهٔ کچهواهها تا کنار گنگ (که آن طرف متعلق
برهلها بود) هیچکس را نگذاشته اکثر پرگنات میان دو آب و در
سنه (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجري قلعهٔ اکبرآباد هم
بقبضهٔ اقتدار در آورد - و درایام (که خسرو زمان شاه عالم باقتضای
وقت در نواح صوبهٔ بهار و الله آباد تشریف داشت) بدست‌آویز
مخالفت بر محالات سرحدے کینهٔ نجیب خان بدل گرفته فوج
برو کشید - و متصل شاهجهان‌آباد تلاقی فریقین دست داد - هرچند
با خان مزبور جمعیت کم بود اما نخوت و خود بینی او کار خود
کرده ناگاه او را بر خاک هلاک انداخت - تفصیل این اجمال آنکه
نام برده با معدودے برای ملاحظهٔ مردم خود (که بگرد گرفتن
نجیب خان تعین‌بودند) بر آمده مثل بمثل میگردید - درین‌ضمن

(۲) در [بعض نسخه] و همانا (۳) نسخهٔ [ب] بهدور *

قندهار را بدو مستقيم و مسلم داشته لواي معاودت برافراخت - اما بنابر احتياط حاجي‌محمد را (كه همواره مردم ازو گمان فتنه اندوزي داشتند) همراه گرفت - و پس از فتح هندوستان بوسيلهٔ بيرام خان بخطاب خاني و مراتب عليهٔ ترقي و تصاعد نمود - و در سال اول اكبري (كه پادشاه از عرصهٔ جالندهر بجهت استيصال هيمو دهلي‌رويه نهضت فرمود) خضر خواجه خان را باحاجي محمد خان سيستاني و ديگر امرا بمدافعهٔ سكندر شاه سور و انتظام صوبهٔ پنجاب رخصت لاهور نمود - چون شكست تردي‌بيگ خان در حوالي دهلي سرمايهٔ آشوب روزگار گرديد ملا عبدالله مخدوم‌الملك (كه گويند بظاهر خودرا از نصيريان پادشاهي وانموده در باطن با افغانان سرے داشت) بسكندر سور مقدمات نوشته اغواي برآمدن از كوه سوالك‌نمود - خواجه خضر خان حراست شهر بحاجي‌محمد خان سيستاني گذاشته خود بدفع او برآمد - چون بحاجي بد اخلاصي ملا يقين شد اورا بقين و شكنجه پاداش نموده نيمهٔ تن اورا در زمين كرده بعضے از زرهاے او (كه گور كردهٔ دست بخل بود) از زمين برآورد - و در سال سيوم سنه (۹۶۶) نهصد و شصت و شش هجري مزاج خانخانان از ملا پير محمد شرواني (كه به نيابت‌او وكيل‌السلطنت بود) منحرف شد اسباب امارت ازو گرفته بقلعهٔ بيانه فرستاد - و منصب وكالت بحاجي محمدخان تفويض نمود - درهنگامے (كه مزاج عرش‌آشياني از بيرام خان انحراف پذيرفته بتقريب شكار از آگره برآمده بدارالملك

بمنصب سه هزاري اختصاص يافت - و در سال دوازدهم هنگام نهضت الويهٔ پادشاهي بتسخير چيتور (۲) از قلعهٔ کاگرون (که سرحد ولايت مالوه است) بدفع پسران سلطان محمد ميرزا (که از سرکار سنبهل گريخته دران صوبه گرد فتنه برانگيخته بودند) بهمراهي شهاب الدين احمد خان تعين گشته در سرکار ماندو جاگير يافت - و در سال بيستم کمکي بنگاله گشته در جنگ داؤد خان کرراني (که تذبذبے بمباني همت اکثرے راه يافته بود) بخانخانان منعم خان همپائي ورزيده زخمها برداشت - و چون خانخانان در شهر گور (که در سوالف ايام دارالملک بنگاله بود) طرح (۳) آبادي نموده رنگ سکونت ريخت عالمے از وضيع و شريف بعلت سميت هواى آنجا گام سپر معرعدم گرديد - حاجي محمد خان نيز دران جوشش فنا در سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سيوم رخت زندگي بربست *

* حسين خان تکريه *

خواهر زاده و داماد مهدي قاسم خان است - در عنفوان حال عنوان نامهٔ احوالش بطغراى رفاقت و نوکرى محمد بيرام خان خانخانان پيرايش داشت - چون سال دوم عرش آشياني پس از فتح قلعهٔ مانکوت در دارالسلطنت لاهور بتوقف (۴) چهار ماه و چهارده روز نسق مهمات آن صوبه فرموده در ماه صفر سنه (۹۶۵) نهصد و شصت

---

(۲) نسخهٔ [ج] جيت پور (۳) در [اکثر نسخه] آباد طرح نموده (۴) نسخهٔ [ج] بتوقف چهارده روز *

استیصال خانزمان شیباني متوجه بود) شرف ملازمت در یافت
چون بازار تدردانی گرمي داشت و تهور و جلادت و خدمت گزیني
و کار طلبی او دل نشین پادشاه گشته محفوف انواع عنایت گردید
با آنکه سرانجام انتظام کثرت نیک نمیدانست بامید شناسائي
پایهٔ والای امارت بخشیده بمنصب سه هزاري برآوردند - ازانجا
(که بادهٔ دنیا مردافکن است - و هر تنگ حوصله آنرا برنتابد) خودرا
نتوانست نگاهداشت - در محال تیول خود دست تعدي و ستم
برکشاد - و پا از اندازه فراترگذاشت - چون سال نوزدهم الوهٔ سلطاني
بعزیمت شرقي دیار باهتزاز آمد او را روز ادبار ازان خدمت متقاعد
ساخت - روزے عرش آشیاني مستفسر احوال او گردید - که درین یورش
چرا حاضر نگشت - بعرض رسید که سودائے بر مزاج یابس او استیلا
یافته بتاخت زیردستان و تاراج رعایا روزگار میگذراند - چون مهمے
درمیان بود کسے به تنبیه او تعین نشد - بضبط جاگیر متنبه ساختند
پس از فتح پٹنه و حاجي پور هنگام معاودت رایات پادشاهي بآگره
آن درماندهٔ طبیعت سودائی خویش درعرض راه باردو رسیده بار
مجرا نیافت - از دیوانگیها خیرباد اسباب دنیا گفته قلندري برگزید
عاطفت پادشاهي بتازگي او را برنواخته تیرے از ترکش خاصه
بدر عنایت شد - که باعتضاد آن جاگیر خود را (که بخالصهٔ شریفه
اختصاص یافته) در تصرف آرد - و بسرانجام سپاه همت گمارد - چون
بدین تقریب از حضور رخصت یافت از تیرگي و آشفتگي مزاج همایا

تقدیر آن پادشاه والا قدر را ناگزیر پیش آمد) بالتزام رکاب سلطانی مشمول عاطفت والا بود - درشکست جنگ بلخ (که اسپ سواری همایون پادشاه بزخم تیر افتاد) او اسپ خود را پیشکش نموده سرمایهٔ مفاخرت اندوخت - و هنگامی [که موکب همایونی برای اطفای فتنهٔ میرزا کامران (که از کابل راه هزیمت سپرده بامید موهوم در افغانستان بناکامی بسر میبرد) نهضت فرموده بسرخ آب (سید] او با اکثری از یکهای عقیدت منش بخدمت هراولی معزز گردیده پیشتر از لشکر فیروزی برلب سیاه آب (۲) (که مابین سرخ آب و گندمک واقع است) منزل گزیده بود - میرزا کامران طاقت جنگ صف در خود ندیده برد شبخون آورد - او پای ثبات افشرده مردانه کارزار نمود - و زخمهای نمایان برداشته جای خود را نگذاشت - و درسفر قندهار و یورش هندوستان فتراک دولت سلطانی را از دست نداد - پس ازانکه شاهد مقصود جلوه‌گر شد خان مذکور بحکومت بیانه سرفرازی یافته چهرهٔ کامیابی افروخت - و پس از وصول ایدان حدود چون غازی خان سر پدر ابراهیم خان دران حصار متحصن گردیده خیالات موهوم در سر داشت حیدر محمد خان عهود و مواثیق درمیان آورد - و چون غازی خان از قلعه برآمد بطمع اموال شکست عهد نموده بتیغ بی‌انصافی اورا از هم گذرانید - وقوع این قسم بدعهدی خلاف مزاج معدلت سرشت جنت آشیانی گردید - بر زبان حق ترجمان گذشت

(۲) نسخهٔ [ب] سیاه آب .

ساخته دغا نمود) زخمي شده از اسپ جدا گرديد - و پسرش دوست محمد مودانه چپقلش نموده بکار آمد - و در عهد اکبري سال نوزدهم جلوس هردو بهمراهي منعم خان خانخانان جهت تسخير بنگاله تعين گرديده در چهاونی جنت آباد عرف گور (که در سوابق ايام دارالملک بود - و پستر ويران شده آب و هواي آنجا سمّيت حاصل نموده عالمے خرمن هستي را بباد فنا داد) اين دوبرادر نيز مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجري سفرگزين ملک نيستي شدند *

* حاجي يوسف خان *

ابتدا در رفاقت ميرزا کامران بوده در عهد عرش آشياني سال دوازدهم جلوس همراه قيا خان جهت معاونت ميرزا يوسف خان (که در قنوج متحصن بود - و علي قلي خان دران نواحي غبار فتنه برداشته) تعين گرديد - و سال هفدهم بعد تسخير گجرات باتفاق خانعالم جهت گوشمال ابراهيم حسين ميرزا دستوري يافت و چون حکم پادشاه برای برگردانيدن افواج صادر شد مشار اليه نيز در جنگ سرمال (۲) خود را برکاب ظفر نصاب ملحق ساخته درسال نوزدهم بکمک خانخانان منعم خان رخصت بنگاله يافت - و درجنگ گوجر مصدر ترددات پسنديده گشت - سال بيستم در شهر گور بنگاله (که به بدهوائي معروف است) در ايامے (که خانخانان منعم خان چهاوني درانجا نمود - و صورت وبائے بهم رسيد - و اکثر امرا

(۲) در [نسخهای اکبر نامه] سرنال آمده *

فایز شد بر قرب و اعتبارش افزوده براقران و امثال خود رجحان گرفت اگرچه در منصب از هزاري فراتر نرفت اما در رتبه از پایهٔ وزارت و وکالت درگذشت - چون سال سیم راجه بیربر بکمک زین خان کوکه (که بمالش الوس یوسف زئي مامور بود) دستوري یافت حکیم را نیز بسرداری فوج جداگانه کمکي ساختند - لیکن اینها حساب یکدیگر برنداشته اتفاق فرو هشتند - و از دو روئي و خود رائي کار بجائے رسید که راجه دران شورش‌گاه فورشد - حکیم وکوکلتاش بفراوان خستگي ازان آشوب برآمده بحضور رسیدند - چندے معاتب ماند در سال سي و چهارم سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هنگامے (که انتهاض الویهٔ پادشاهي از کشمیر بکابل اتفاق افتاد) در مضافات دمتور باجل طبعي در گذشت - حسب الحکم خواجه شمس‌الدین خواني بحسن ابدال برده درگنبذے (که خواجه بنا کرده بود) بخاک سپرد - چون پیش ازین سانحه روزے چند علامه امیر عضد الدوله شیرازي هم‌فوت کرده بود حرفی ساوجي این‌تاریخ یافته * * بیت *

* امسال دو علامه ز عالم رفتند *
* رفتند موخر و مقدم رفتند *
* تا هر دو موافقت نکردند بهم *
* تاریخ نشد که هر دو باهم رفتند * ۹۹۷

عرش آشیاني (که عنایت مفرط بحال او داشت) هم بعیادت سایهٔ عاطفت انداخته پرسش نمود - و هم پس از فوتش قرین تاسف

و شعر را خوب میگفت - ازوست * * بیت *

* چه تهمت بر اجل بندم زچشمت خورده‌ام تیرے *

* که آنم مي کشد گر بعد صد سال دگر میرم *

شگرف شورشے فروگرفت - حسب الحکم اکبري به بنگاله رفته بود ترقي ناکرده درگذشت - مقولهٔ اوست - که اظهار همت نزد دیگرے اظهار طمع است - ملازم بازاري نگاهداشتن خود را بدخو کردن است بر هر که اعتمادے کني معتمد است - او حکیم ابوالفتح را همه دنیا گفتے - و حکیم همام را مرد آخرت شمردے - و خود را از هر دو بر کناره داشتے - احوال حکیم‌همام جدا تحریر پذیرفته - و برادر دیگر نیز حکیم لطف الله نام (۲) (که از ایران رسیده بود) بوساطت حکیم ابوالفتح در سلک ملازمان پادشاهي انتظام یافته بمنصب دو صدي سرفراز گردید - و زود رخت هستي بربست - و پسرش حکیم فتح‌الله صاحب حیثیت وقابلیت بود - چون جنت‌مکاني بدو بے‌التفات بود روزے دیانت خان لنگ اورا بنادولتخواهي منسوب ساخته عرض نمود - که در اثناے بغي سلطان خسرو بمن میگفت - که صلاح وقت آنست که ولایت پنجاب را باو داده این مبحث را کوتاه سازند فتح‌الله منکر شد - طرفین رجوع بمباهله کردند - هنوز پانزده روز نگذشته بود - که سوگند دروغ کار خود کرد - چه با نور الدین پسرعم آصف خان جعفر (که با سلطان خسرو قرار داده بود که بوقت قابو

(۲) نسخهٔ [ج] نام از ایران رسیده بوساطت *

شورش در حدود مذکور برانگیختند) نامبرده قلعهٔ بریلي را مستحکم ساخته بجمع جاگیرداران آن طرف کوشید - هرچند آنها به بیم و امید خواستند که حکیم را همداستان سازند نه پذیرفت - و بحسن تدبیر در مجمع آنها خلل انداخت - تا آنکه نیابت خان بفوج پادشاهي پیوست - حکیم باتفاق دیگر جاگیرداران گرد و پیش جویای پیکار شده غنیم را غبار آلود دشت هزیمت ساخت - و در همین سال بصدارت صوبهٔ بنگاله ممتاز گردید - سال سي و یکم ببخشیگری صوبهٔ آگره چهرهٔ اعتبار برافروخت - پسر همراه خان اعظم بهم دکن رفت - چون خان مذکور پرگنهٔ هندیه جاگیر او را تغیر داده بود بے طلب سال سي و پنجم بحضور آمد - لهذا بار نیافت - و بعد دریافت کیفیت پروانگی کورنش دادند - و ببحالی پرگنهٔ مذکور خواهش پذیرفته بعد چندے مرخص گردید - و سال چهلم مطابق سنه (۱۰۰۳) یکهزار و سه هجري بعدم آباد شتافت - شعر میگفت و دوائي تخلص میکرد - این بیت ازوست * بیت *

* در شب زلف سیاهش خواب مرگم در ربود *
* بوالعجب خواب پریشانے که تعبیرے نداشت *

بمنصب پانصدي رسیده *

* حکیم همام *

برادر حکیم ابوالفتح گیلاني ست - همایون نام داشته - چون بملازمت عرش آشیاني استسعاد یافت بنابر پاس ادب اول بهمایون قلي

پیدا میشود - در سال سي و چهارم هنگام معاودت از کابل در منزل باریگ آب حکیم همام از توران دیار رسید - یکماه از فوت حکیم ابوالفتح گذشته بود - بعد از ملازمت عرش آشیاني در غمگساری او بدین کلام دلنواز تسلي بخش گردید - که ترا یک برادر بود - از عالم رفت و مارا دہ * * بیت *

* از حساب دو چشم یک تن کم *

* و ز شمار خرد هزاران بیش *

در سال چهلم سنه (١٠٠٣) هزار و چهار هجري بتب دق در دو ماه پیمانهٔ زندگی حکیم همام لبریز گشت - دو پسر داشته - اول حکیم حاذق احوالش بزبان قلم ادا خواهد شد - دوم حکیم خوشحال - در عهد اعلی حضرت بمنصب هزاري امتیاز یافته بخشی دکن گردید - مهابت خان در صوبه داری خود بسیار تفقد احوالش میکرد *

(٢) * حسن بیگ خان بدخشي شیخ عمري *

از بابریان این سلطنت بوده سپاهي نقش و کار طلبیها داشت چون در سال سي و چهارم عرش آشیاني پس از فراغ سیر کشمیر بعزیمت زابلستان از ولایت پکهلي (که ولایتے ست سي و پنج کروه طول و بیست و پنج عرض پیوسته بغربی کشمیر) میگذشت سلطان حسین خان پکهلي وال از نژاد تارلوغ (که صاحبقران وقت مراجعت بتوران چندے ازاین قوم را بپاسبانی این ملک گذاشته بود) ادراک

(٢) نسخهٔ [ج] حسن بیگ بدخشي *

در مقابل فوج پادشاهي پای ادبار افشرده بافدک زد و خوردے شکست یافت و بحال تباه با حسن بیگ و عبدالرحیم دیوان لاهور (که بدو پیوسته و خطاب ملک انور یافته بود) اوارهٔ دشت ناکامي گشت اکثر افغانان (که رفاقت او اختیار کرده بودند) برفتن دیار شرقیه ترغیب نمودند - حسن بیگ گفت - این کنکاش غلط است - شما را بجانب کابل باید شتافت - چه از اسپ و آدم دران ولایت کمي نیست - هرکرا کابل باشد هر قدر نوکر خواهد سامان مي‌تواند شد فردوس مکاني و جنت آشیاني بیاوری کابل فتح هندوستان کرده اند معهذا ایشان خزانه نداشته اند - من چهار لک روپیه در روهتاس دارم پیشکش میکنم - و بمجرد رسیدن آن حدود دوازده هزار سوار کارآمدني فراهم مي‌آرم - اگر پادشاه از پی شتابند جنگ را آماده ایم - و اگر آن ملک را ارزاني دارند چندے بروزگار در ساخته منتهز فرصت خواهیم بود - چون سلطان ناعاقبت اندیش ادبار مند عنان کارها بدست او داده بود بصوابدید او راهي شد - از قضا بر ساحل دریای چناب اسیر سرپنجهٔ مکافات گردید - درانوقت موکب جنت مکاني در باغ میرزا کامران واقع سوادلاهور نزول داشت - سیوم صفر سنه (١٠١٥) هزار و پانزده هجري خسرو را دست بسته و زنجیر بپا بتورهٔ چنگیزي بحضور آوردند - حسن بیگ و عبدالرحیم را بر جانب راست و چپ ایستاده کرده خسرو درمیان میلرزید - و میگریست - حسن بیگ بگمان نفع موهوم بهرزه گوئي و ژاژخائي در آمد - چون غرض او

امتحان چند تارورهٔ بول مریض وصحیح و گاو و خر یکدفعه آورده بحکیم نمودند - او همه را از روی قیاس مطابق واقع بیان کرد - ازانوقت برتبه و اعتبارش افزوده بدرلت قرب وهمصاحبت پادشاهي اختصاص گرفت - و صاحب ثروت و مکنت گشته سر همسري و مساوات با عمدها مي افراشت - پس ازان از پیشگاه خلافت بوخشوری بیجاپور مامور شد - علي عادل شاه والیٔ آنجا استقبال نموده باعزاز فراوان بشهر در آورده سامان نفائس آندیار نموده میخواست حکیم را روانه سازد - که ناگهان در سنه (٩٨٨) نهصد و هشتاد و هشت ساغر زندگیش لبریز آمد - اگرچه صاحب فرشته آورده (که حکیم علي گیلاني با پیشکشهای شایسته پیشترها روانه شده - درینوقت حکیم عین الملک شیرازي بسفارت آمده بود - که بسبب واقعهٔ ناگزیر بدون تحف و هدایا برگشته رفت) اما نزد مولف این اوراق تحریر علامي شیخ ابوالفضل در امثال این قضایا مطابق تر بواقع مي نماید *

چون سانحهٔ قتل علي عادل شاه خالي از غرابت (٢) نیست بر لوحهٔ بیان مرتسم میگردد - که او رشید تر و باذل ترین آن طبقه است با وصف عدل و احسان همواره دامن عفت آلوده داشت - و آخرها بمیلان ساده رویان افراط نموده بکوشش فراوان دو خواجه سرای را (که کمال صفائي داشتند) از ملک برید مرزبان بیدر طلب داشت چون مطلوب نزدیک رسید از بے آزرمي و فرومایگي پذیره شده

(٢) در [اکثر نسخه] از غرائب نیست *

عنایت خشم دوتکه بجانب او برتافتند - حکیم چیزے از کیسه برآورده در کوزهٔ آب انداخت - فورا بسته شد - و عرض کرد این قسم دواها موجود است - اما چه فایده که اینجا اثر نمیدهد - پادشاه بمقتضای اضطرار و اضطراب بیماري مبالغه فرمود - که هرچه شدني ست خواهدشد - همین را بمن بده - چنانچه ازان دوا قبض و اعتقال در طبیعت بهم رسید - اما وجعے در شکم پیچید که بقلق آورد - ناچار ادویهٔ مسهله بکار رفت - اطلاق زیادتي کرد - تادر گذشت *

از غرائب سوانح است تقدم سبب بیماری عرش آشیاني گویند گرانبار نام فیلے در سرکار جنت مکاني بوده - که دیگر فیلے (که مقاومت صدمات او تواند نمود) در فیلخانهٔ پادشاهي نشان نمیدادند - مگر آپرو نام فیل سلطان خسرو - که نیز درجنگ سرآمد بود - لهذا عرش آشیاني فرمود - که این هر دو کوه گران سنگ را باهم بجنگ اندازند *

* شعر *

* دو کوه آهنین از جای جنبید *

* زمین گفتي ز سر تا پای جنبید *

و زن هتن (۲) فیلے از حلقهٔ خاصه بکمک مقرر شد - یعني هرگاه یکے ازانها چیرگي نماید و فیلبان نتواند نگاهداشت فیل مذکور از کمین برآمده کمک مغلوب کند - و آنرا طپانچه نامند - از اختراعات آن پادشاه است - عرش آشیاني در جهروکه نشسته تماشا میکرد - وشاهزاده سلیم

(۲) در [بعضے نسخه] رن تهن *

مزاج ما را برشورانیده باین حالت انداخت - و آخر همین تب باسهال کشید - و موجب ارتحال گردید *

گویند چون در آخر بیماري حکیم علي تجویز تریز کرده بود جنت مکاني پس از جلوس معاتب فرمود - که بهمین تجویزها پدرم را کشتي - و در سال سیوم سنه (۱۰۱۸) هزار و هیزده جنت‌مکاني هم بسیر حوض مذکور بخانهٔ حکیم رفته بآب درآمد - و بعد از تفرج بیرون آمده حکیم را مورد عنایت ساخت - و بمنصب دو هزاري سرفراز فرمود - حکیم بعد از چندے بساط هستي در نوردید - گویند قریب شش‌هزار روپیه هر ساله بصرف ادویه و اشربهٔ اهل استحقاق مقرر ساخته بود- حکیم عبدالوهاب پسرش در سال‌پانزدهم جهانگیري بر جمعے از سادات لاهور دعوی هشتاد هزار روپیه کرد - که پدر من بآنها سپرده - و خط بمهر قاضي ظاهر ساخته دوگواه در دارالعدالت گذرانده بثبوت شرعي رسانید - سادات انکار داشتند - و ممکن نبود که از عهدهٔ آن مبلغ برآیند - آصف خان بتحقیق این قضیه مامور شد - چون خاین خایف مي باشد حرف آشتي با سادات درمیان آورد - آصف خان بگوناگون پرسش در آمد - ناگزیر اعتراف بابطال دعوی خود نمود - و بعزل منصب و جاگیر از مرتبه (۲) افتاد *

* حاکم بیگ *

داماد اعتماد الدولهٔ جهانگیري ست - در عهد جنت مکاني

---

(۲) نسخهٔ [ج] رتبه *

اندازد - و نه در زمستان آتش - و نه در تابستان باد - نیم ذراع پارچهٔ کرباسي داشت - که پیش و پس خود بدان پوشیدے - هر روز دومرتبه بدریا درآمده غسل کردے - وظرفے از مس بجهت آب‌خوردن در دستش بودے - در تمام شهر اوجین هفت خانهٔ برهمن (که صاحب زن و فرزند اند - و اعتقاد درویشي وقناعت بآنها دارند) اختیار کرده - روزے یکبار بیخبر بخانهٔ سه نفر ازان هفت‌نفر درآمده بروش گدایان مي‌ایستاد - وآنها پنج‌لقمهٔ خوردني از آنچه برای‌خود مهیا میکردند برکف دستش مي‌نهادند - و او بے آنکه ادراک لذتے کند فرو مي برد - بشرطیکه دران خانه زن حائض نباشد - و طوئے و مصیبتے و ولادتے واقع نشده باشد - اهل هند صاحب این مقام را سرب ناسي خوانند - سر تارک همه *

چون در سال یازدهم بلدهٔ اوجین مطرح رایات جهانگیري گردید جنت مکاني بدیدنش رفته - با آنکه بمجالست مردم چندان راغب نبود صحبت مستوفي نگاهداشت - علم بیدانت را (که مراد از علم تصوف باشد) خوب ورزیده - از فهم تیز و مدرکهٔ عالي مصطلحات تصوف اهل اسلام را با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نمود جنت مکاني را کمال حسن اعتقاد باو بهم‌رسید - و او بعد چندے از اوجین بمتهوا (که از اعاظم معابد هنود است) نقل نموده برکنار دریای جمنا بآئین خویش یزدان پرستي مي‌نمود - جنت مکاني چون در سال چهاردهم نخستین بار نهضت کشمیر فرمود دران مکان

* حکیم صدرا *

ملقب بمسیح الزمان خلف حکیم فخرالدین شیرازي ست که در عهد شاه طهماسپ فرمان فرماي ایران بمیرزا محمد نامي گشته - اکثر خویش و قومش طبیب پیشه بوده‌اند - نسبش بحارث ابن‌کلده (که شرف ملازمت جناب ختمي مآب صلی الله علیه و سلم دریافته - و بدعای فیض انتمای آنحضرت فن طبابت و پزشکي در دودمان او تا روز جزا خواهد بود) میرسد - حکیم فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود - در معالجهٔ مرضی (۲) ید بیضا مي‌نمود - علماي عصر قولش را معتبر و تصرفات اورا در معالجات معتمد علیه و موثوق به میدانستند - اطباي وقت بشاگردي او افتخار کرده مباحثهٔ کتب طب در خدمتش مي‌نمودند - اما چون بتوسعهٔ مشرب مشهور بود شاه توجه کمتر بحالش میفرمود - حکیم صدرا نیز پس از تحصیل سائر علوم و فنون در طب مثل پدر بدانشوري و حذاقت علم‌اشتهار برافراخته در ریعان شباب سال چهل و ششم اکبري وارد هندوستان گشت و در عهد جهانگیر پادشاه سرآمد حکما گردیده بخطاب مسیح‌الزمان و منصب سه هزاري پانصد سوار سرفرازي یافت - بعد از جلوس اعلی حضرت بیش از پیش مورد نوازش خسروانه شده بخدمت عرض مکرر (که جز بمعتمد مزاج‌دان نسزد) اختصاص‌گرفت - و در سال چهارم برخصت حجاز مجاز گردیده برهنمونی هدایت و بدرقهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] مرض *

طبع موزون داشت - مسیح اللّهي تخلص مینمود - این شعر ازو ست * * بیت *

* کم لذتم و قیمتم افزون ز شمار است *
* گوئي ثمر پیشتر (۲) از باغ رجودم *

گویند حکیم سه صد کنیز داشت - و هریکے را بخدمتے مقرر نموده از صبح تا شام و از شام تا در پاس شب مستغرق کار بود - و لمحهٔ فرصت نمیداد - چون وجه این همه تقید و تعذیب پرسیدند گفت زنان را تا شغلے پیش نباشد خیال باطل در سر میرسانند - گویند در رجه معیشت هم تنگ گرفته بود *

* حبش خان *

سیدي مفتاح حبشي از دیرین بندها و قدیم پرستاران نظام‌شاهیه است - و دران خانواده صاحب عزت و اعتبار بود - و از دیر باز بقلعه‌داری قلعهٔ اردگیر (که حصارے ست در کمال متانت و استواري از سنگ و صاروج اساس یافته) میپرداخت - چون از آغاز سلطنت صاحب قران ثاني ولایات نظام شاه پی سپر افواج پادشاهي گشته رفته رفته همگي حصون و محالات مسخّر اولیای دولت اعلی‌حضرت گردید و آن سلسله یکباره انقطاع پذیرفت محمد عادل‌شاه بیجاپوري برای گرفتن اسمٰعیل برادر زادهٔ خود (که دران قلعه محبوس بود) هرچند تدابیر بکار برد و سیدي مفتاح را بلطائف‌الحیل مستمال

(۲) در [بعضے نسخه] پیشترش باغ *

پذیرائي نداشت) درمیان آورد - و زد و خورد آغاز کرد *

گویند در ایام محاصرہ اکثر ما یحتاج تلعگیان بصرف آمدہ بود لہذا سیدي مفتاح تدبیرے انگیختہ بخاندوران اظہار اطاعت و نوکري نمود - و برای ملازمت روزے معین ساخت - و در اثنای آن دروازهای قلعه را برکشاد - تا مردم بلشکر پادشاهي آمد و شد نمودہ آنچه مي‌بایست گرفتہ بقلعه آوردند - روز موعود ملاقات باز دروازها بستہ بر سر جنگ و جدال شتافت - بہر تقدیر خاندوران نقبے را (که سر بپای برج شیرحاجي کشیدہ بود) آتش زد - اگرچه چندان خلل بقواعد حصن ارک راہ نیافت اما سیدي مفتاح از عاقبت بیني جز اطاعت چارۂ ندیدہ نزد سردار آمد - و بعد محاصرۂ سه ماہ و کسرے قلعه تسلیم نمود - و اسمٰعیل نبیرۂ ابراهیم عادل شاہ را که زنداني بود حوالہ کرد *

سیدي مفتاح از پیشگاہ خلافت و جہانباني بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار دواسپه سه‌اسپه و خطاب حبش خان مورد التفات خسرواني گشت - و به تنخواہ تیول جید سرمایۂ دولت اندوختہ همواره در کمکیان دکن انتظام داشت - و هیچگاه صوبه داران دکن پاس عزت و احترام اورا فرو نگذاشتند - و او هم اگرچه بشکل وشمائل عجیب و غریب بود و بسیار مرطوبي داشت اما خالي از اهلیت نبود علما و صلحا را بسیار دوست داشتے - و خدمت کردے - و بایصال زر بارباب کمال و اهل استحقاق کوشیدے - و در نوکری پادشاهي

مخلصي يافته بر سر کار خود شتافت - و پس ازو زمینداری مذکور تعلق بارلادش دارد *

• حیات خان •

داروغهٔ آبدار خانه و سرکردهٔ (۲) خدمتگاران اعلی حضرت بود بفزونی اعتماد و وفور محرمیت و دوام حضور اختصاص داشت مدتها بداروغگی دولتخانه (که جز بمعتمدان نسپارند) و داروغگی چیلها و داروغگی خواصان مي پرداخت - غالبا این همان حیات خان است که در عهد جنت مکاني نیز بداروغگی آبدار خانه مامور بود - و روز شکار شیر (که از انیرای سنگدلی (۳) کرده بسیار بظهور رسید و پادشاهزاده شاهجهان بکومک او متوجه شده شمشیرے بشیر حواله نمود) او نیز بهمرکابی پادشاه اختصاص داشت - سال ششم جلوس فردوس آشیاني بمنصب هشتصدي در صد سوار رسیده و سال پانزدهم هزاري دو صد سوار گردیده سال هیزدهم باضافهٔ پانصدي دو صد سوار و سال نوزدهم بافزونی پانصدي دو صد سوار بمنصب دو هزاري شش صد سوار چهرهٔ کامراني افروخت - پستر بداروغگی گرز برداران و منصب داران احدي مامور شده سال بیستم باضافهٔ دو صد سوار و پستر بداروغگی مردم جلو و افزونی دو صد سوار بمنصب دو هزاري هزار سوار فائز گشت - پس ازان باضافهٔ پانصدي ذات و سال بیست و یکم بافزونی پانصدی دیگر بمنصب سه هزاري

---

(۲) یا سرگروه باشد (۳) در [بعض نسخه] آهنرای *

پانصد سوار سرفرازي يافته ببخشيگري دكن قامت اعتبار خويش بر آراست - با آنكه از ديانت و بيغرضي از آميزش مردم آزادانه ميزيست اما از روي دانش و فهميدگي نوعي حسن سلوك سر كرد كه زبانها بتحسين گويا گشت - صوبه‌داران دكن باعزاز و احترام با او پيش آمدند - خاندوران نصرت جنگ واسطهٔ ترقي او شده كارداني و ديانت مشارالیه را با خدمت طلبيها دل‌نشين اعلى حضرت ساخت - در سال هيزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ششصد سوار و خطاب خاني سرمايه‌افروز عزت و اقتخار گرديد و در سال بيست و يكم بمنصب دو هزاري ذات هزارسوار سرفرازي يافته بعزل بخشيگري دكن و تفويض حراست قلعهٔ اودگير محكوم و مامور گشت - چون ميخواست (چنانكه در دانش و كارشناسي شهرت گرفته بشجاعت و مردانگي هم نامي برآرد) دران ناحيه دست جرأت و جسارت از آستين همت برآورده (۲) تا سرحد گلكنده بسركش افغني و متمرد گدازي قيام ورزيد - و در پيشگاه سلطنت از متصديگري برآمده نقش سري و سرداري نشاند - و باضافهٔ پانصدي پانصد سوار سربرافراخت - و در سال سيم از قلعه‌داري اودگير تغير شده بفوجداري تلنگانه از انتقال هادي (۳) داد خان انصاري سرعزت برافراخت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] برگشاده (۳) در [بعضي نسخه] ديداو خان - و در [بعضي] ديداد خان - يا ديدار خان باشد *

که از فوجداری الند و تلنگه بحراست قلعهٔ بیدر امتیاز یافته در عهد خلد منزل ضعف بصر طاري گشته تغیر شد - و در برهانپور درگذشت پسرش میر نظام الدین علي حسام الله خان مدتها در قلعه داری اردگیر گذرانیده در ایام بےضبطیهای صوبهٔ داران با سرکشان آن ناحیه (که قومے اند موسوم به بیدر بندال هندي) زد و خورد داشته پسران جوان او دران آویزشها فروشدند - پس ازو پسر خردش خطاب پدر یافته تا حالت تحریر بقلعه داری آنجا مي پردازد - وچون شجاعت و جرأت ازثي دارد با آنکه فرقهٔ ضالهٔ مرهته بهر جانب و هر طرف تسلط افزاست اما متمردان آن ناحیه ازو سر حساب اند و فی الجمله درین زمانه احیای نام نیاکان خود مینماید - این هم از حسن نیت حسام الدین خان مرحوم است - که از صد سال افزوده و هنوز سلسلهٔ او پا برجا ست *

• حکیم حاذق •

پسر حکیم همام گیلاني ست - ولادت او در فتحپور سیکري بعهد عرش آشیاني واقع شده - و هنوز حدیث السن بود - که پدر درگذشت چون نیاکانش همه صاحب فضل و دانش بودند او نیز اوقات خود را بتحصیل لختے کمال متعارفه صرف نموده بشعر و انشا شهرت گرفت و با آنکه در طب آنقدر ماهر نبود بحذاقت نام برآورد - و در زمان جهانگیري برشادت و اعتبار چهرهٔ بختوري برافروخت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] للند و تلنکه (۳) نسخهٔ [ب] ملوکه *

و مزاجداني محتاج است) از تغير حكيم مسيح الزمان بدو تفويض يافت - و پستر بتوالي اضافها بمنصب سه هزاري پايهٔ برتري برافراشت و بعد ازان بظاهر وجهي از منصب افتاده در اكبرآباد گوشهٔ انزوا برگزيده بساليانهٔ بيست هزار روپيه موظف گرديد - و در سال هيزدهم بافزايش ساليانه از اصل و اضافه چهل هزار روپيه آسودگي اندوخت و سال سي و يكم سنه (١٠٦٨) هزار و شصت و هشت بساط هستي در پيچيد - صاحب مرآت العالم فوتش را در سنه (١٠٨٠) هزار و هشتاد نوشته *

حكيم بسيار تند مزاج با رعونت و تبختر بود - از خويشتن بيني و بر خود غلطي طرفه پندار داشت - رباعي ميرالّلهي همداني (كه از سخن سنجان خوش فكر است - و هنگام مراجعت حكيم از سفارت توران در كابل بديدنش رفته نقش صحبت درست ننشست) (٢) مشهور است * * رباعي *

* دايم ز ادب سنگ و سبو نتوان شد *
* در ديدهٔ اختلاط مو نتوان شد *
* صحبت بحكيم حاذق از حكمت نيست *
* با لشكر خبط رو برو نتوان شد *

هرچند طبابت را درست نورزيده بود اما نظر بر اعتبار و نامش امرا استعلاج مينمودند - چندے در نگارش مآثر صاحبقران ثاني

(٢) نسخهٔ [ا] نشست *

چهرهٔ اعتبار برافروخت - و سال دوازدهم بخطاب حقیقت خان مخاطب گردیده بخدمت عرض مکرر از تغیر عاقل خان عنایت‌الله نامزد شد - سال سیزدهم باضافهٔ صد و پنجاه سوار و سال شانزدهم بافزونی پانصدي و سال هیزدهم بافزایش پنجاه سوار از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي سه صد سوار ترقي پذیرفت - پس ازان پانصدي اضافه یافته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري سه صد سوار عز امتیاز اندوخت - که از فهرس آخر پادشاه نامه منصب او بشرح مرقوم مستفاد میشود - سال بیست و هشتم چون بکبر سن رسیده بود پادشاه او را از کارها بازداشته بگوشه گزیني آرامش بخشید - و سال هفتم جلوس خلد مکان مطابق سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجري در حالت انزوا گنج نیستي گزید *

* حسین بیگ خان زیگ *

خواهر زاده و خویش علي‌مردان خان مشهور است - چون سعید خان ناظم کابل حسب الاشارهٔ علي‌مردان خان بقندهار پیوست رعایا و سکنهٔ آنجا را در موافقت متردد یافت - دانست که با افواج قزلباش در حوالی بست بند و بست واقعي صورت نخواهدگرفت علي‌مردان خان را با جمعے در ارک قندهار گذاشته سه هزار سوار اورا بسرداری مشارالیه همراه گرفته با قزلباشیه عرصهٔ نبرد آراست فوج ایران بر مردم علي‌مردان خان غالب آمده در مردم او تزلزل راه یافت - اما سعیدخان بر وقت خود را رسانیده مخالفان را آوارهٔ

چون مهمات سلطنت بخدام عالمگیري باز گردید مشار الیه نیز بتقبیل عتبهٔ خلافت سربلندي یافت - در سال جلوس بفوجداري بنگش مرخص گردیده در آخر سال دوم معزول گشت - و در سال هیزدهم بفوجداري جونپور سرفرازي یافت - و در سال نوزدهم آخر سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و ششم هجري ودیعت حیات سپرد پسرانش میرزا عطاءالله و میرزا امان مدتها در رکاب پادشاهي بوده نخستین هفتصدي شده در گذشت - و دومین بتعیناتی کابل تعین شده درانجا ترقي نموده بخطاب ناصر خان ناموري اندوخت چنانچه احوالش جدا برشتهٔ تحریر درآمده *

* حسن علي خان بهادر *

عالمگیر شاهي دومین خلف آله وردي خان مشهور است - چون چهرهاش در مهابت و صلابت مانا بشیر ببر (۲) بود در طفلي اورا میرزا باگهه میگفتند - بقوت دست و زور بازو و در قد و قامت جوان نمایان - و ازسائر برادران بامتیاز (۳) شایان بود - و همواره برضامندي و همراهي پدر گذرانیده در اواخر زمان اعلی حضرت (که شاهزاده شجاع پای بے اعتدالي پیشتر گذاشت - و آله وردي خان با پسران طوعا و کرها رفاقتش اختیار نمود) در جنگ بهادرپور بنارس [که فیمابین شجاع و سلیمان شکوه پسر کلان دارا شکوه (که از پیشگاه خلافت با بسیارے از بندهای پادشاهي بمقابلهٔ او رفته بود) اتفاق

---

(۲) در [بعضے نسخه] بشیر و ببر بود (۳) نسخهٔ [ب] باعتبار *

خان مزبور در قتل و اسر آن شور انگیزان و تاخت و تاراج مواطن آنها غایت جهد و دلاوري بکار برده در انقطاع نسل و تبار و انهدام قاعهای استوار دقیقهٔ از دقائق فرو نگذاشته دیگران را از همراهان خود و غیره بر محال زمینداري مستقل گردانید - و کوکلا جات شقي را (که علت کشته شدن عبدالنبي خان فوجدار و سبب نهب و غارت پرگنهٔ شادآباد او شده بود) با سنکي مفسد همراهی او گرفتار ساخته بحضور فرستاد - و بقهرمان پادشاهي در بادافراه اعمال زشت پند بذه (۴) آن دو واجب القتل جدا کردند - پسر و دختر کوکلا جهت تربیت حوالهٔ جواهر خان ناظر شد - و آخر دختر در حبالهٔ نکاح شاه قلي چیله بیش منصب روشناس درآمد - و پسرش فاضل نام حافظی شد که نزد خلد مکان حفظ دیگرے آن چنان قابل اعتماد نبود و باستماع قراءت آن پادشاه (که بعد جلوس بحفظ قرآن موفق شده) سعادت اندوز بود - خان مذکور در جایزهٔ این حسن تردد بعطای نقاره کوس شادماني نواخت - و پس ازان بنظم صوبهٔ الهآباد تعین گشته در سال بیستم بصوبه‌داری اکبرآباد امتیاز یافت - و در سال بیست و یکم ازان جا معزول شده بحضور رسید - و در سال بیست و دوم (که مرتبهٔ اول رایات پادشاهي بجانب اجمیر افراشته شد) خان مذکور بهمراهی خانجهان بهادر جهت ضبط جودهپور و غیره ملک راجه جسونت متوفی معین شد - و چون سال بیست و سیوم

(۴) در [بعض نسخه] بند از بنده

شده - رای شما در مقدمات صلح و جنگ و شتاب و درنگ رصین و متین است - که بدین گونه متاعب و مصائب بسیار دیده و شنیده و کشیده اند - درین مقدمه چه اندیشیدند - خان مومی الیه پاسخ گذار شد - که نظر بر صلاح لشکر و رفاه عموم خلق مصلحت در برخاستن است - هرگاه در مهم بلخ پادشاهزاده مراد بخش را یاور بواعث شتی تاب و توان استقامت نماند کام و ناکام بے حکم اعلی حضرت دست از محاربه برداشته راهگرای حضور شده بود آنچه برخلق میگذرد ظاهر است - و بحضرت خود حکم رسیده - بعد ازان دیگر عمدها مخاطب شده همگنان موافق رای خان مشار الیه تادیهٔ جواب نمودند - پادشاهزاده فرمود از خود گفتید - از من بشنوید - محمد اعظم با دو پسر و بیگم تا جان دارد ازین مهلکه نخواهد برخاست - بعد ازین پادشاه تشریف آرند - و تجهیز لش فرمایند رفتن را در بودن و رفتن اختیار است - عزم خداوندان ناموس ملک و سلامت قضای آسمان است - دیگرگون نمیگردد - و بمیامن استقامت پادشاهزاده خان فیروز جنگ با لشکرگران و رسد غله از شمار فراوان رسیده عسر بیسر تبدیل یافت - و در همین سال صوبه داری برار از انتقال ایرج خان نامزد حسن علي خان بهادر شد - چون او گرم محاصرهٔ بیجاپور بود و قرردهای پسندیده می نمود رضي الدین خان شیخ رضي الدین (که از اشراف بهاگلپور بهار است - و سهمات خانهٔ

---

(٢) نسخهٔ [ا] توان و استقامت •

و چهارم ذی‌القعده سنه مزبور بیجاپور کشایش یافت - حسن علي خان بهادر (که بیماری شدید داشت) بعد یکروز بعالم بقا شتافت گوی شجاعت و سپهداري از اقران مي ربود - در خیرخواهی خلائق و گفتار و کردار درست ضرب المثل بود - پسرانش محمد مقیم و خیر الله توقي نکردند *

* حکیم الملک *

نامش میر محمد مهدي - وطنش اردستان است - سالے (که محمد اورنگ زیب بهادر از دکن عزیمت مستقر الخلافه فرمود) او همراهي گزیده بمنصب هزاري سربلندگردید - و رفته رفته بخطاب حکیم الملک مخاطب گشته سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار چهرهٔ بختوري افروخت - و سال سي و هفتم (که محمد اعظم شاه را بنابر عروض بیماری استسقا نوبت بآن رسید که دورهٔ آستین نزدیک بچهارده گره تنگي میکرد - و دورهٔ پایچهٔ پاجامه یک گز و شش گره رسیده بود) حکیم الملک برای معالجهٔ شاهزادهٔ مذکور دستوري یافت - بعد رسیدن پادشاهزاده بحضور پادشاه از بس محبت پدري خیمه برای شاهزاده در کلان بار نصب ساخته هر روز یک مرتبه بدیدن پسر میرفت - و خود زیب النساء بیگم همشیرهٔ حقیقی شاهزادهٔ مذکور همراه شاهزاده طعام پرهیزانه میخوردند - و اکتفا بران داشتند - حکیم الملک که برای معالجهٔ شاهزاده تعین شده بود چه در راه و چه بعد رسیدن بحضور در علاج ید بیضا

مي افراشت - بصوبه داران لاهور سر حساب فرود نيارورده چيزے دست برداشته از تيول آنها (كه دران حوالي بود) ميداد - و هر چند خود را ديوانه وضع و سودائي مزاج وا مي نمود اما بكارها هشيار بود ادب خاندان قدسية سيادت را كماينبغي بجا مي آورد - و از احترام و اكرام سادات دقيقة فرو گذاشت نميكرد - بمجذوبے مشهور ببنگ گرويده بود - هرچه ميگفت ميكرد - ابا نمي آورد - و تا نشسته مي بود ساعت بساعت خبر ميدادند - كه ميان صاحب بخيريت اند - او الحمدلله ميگفت - و آن مجذوب محمد خان نام داشت از بنگ زئي ست (۲) - ناگاه جنونے بر دماغش ريخت - و طبعش را بشورش آورد - مدتے زنجير بپا داشتند - آخرها صحبت حسين خان با وى كه * * ع *

* ديوانه چو ديوانه به بيند خوشش آيد *

در گرفت - و دران ربودگي و سلب احوال لختے گفتهاى او برتو صدق برداد - و بر اعتقاد حسين خان افزود *

بنگ زئي از اولاد شيخ بنگ اند - كه بقول جمهور پسر خويشگي ست - و برخے نبيرهٔ شيخ الاسلام شيخ مودود چشتي دانند اما باتفاق مريد وتو شوريانى بنگ وتو زئي ست - و به پير كبار زبانزد قوم است - و شوريان نام پدر او ست - كه پسر خويشگي ست اورا سه پسر بود - وتو و حسين و خلف - نخستين را جاذبهٔ شوق

(۲) در [بعضے نسخه] بنك - و در [بعضے] تنك *

و غیرعمدهٔ آن ناحیه جز بسرتابی و گردن کشی جواب نمیگفت تا آنکه بهادر شاه بلاهور آمده طرح اقامت افکند - و پستر پرخاش و منازعت شاهزادها بمیان آمد - اصلا بتلاش و تردد (که ناگزیر چنین ارقات است) پا بیرون نگذاشت - و بهمان شیوهٔ نکوهیدهٔ خویش سرگرمي داشت - چون اوائل عهد فرخ سیر نظم صوبهٔ پنجاب بعبدالصمد خان دلیر جنگ تفویض یافت او با خان مذکور رسائل اخلاص و یکجهتي برانگیخته برای ملاقاتش بلاهور آمد - خان ناظم فوجداری لکهي جنگل را نیز بدو مفوض فرمود - آن نا انصاف زیاده بر خود تنیده مواد تمرد و فساد را بیش از پیش آماده گردانید - و چون ناظم دید (که زر لکهي جنگل را هم مثل زر تصور بلعیده تن بحرف حسابي در نمیدهد - و حاصلے غیر از ندامت و پشیماني نیست) قطب الدین روهله را بر تعلقه اش تعین نمود با او نیز کجکرائي پیش گرفته کارشکنیها میکرد - و بدان بسند ننموده آخرها بر سرش فوج کشید و جان و مالش را دست خوش غارت ساخت - معهذا عبدالصمد خان چندے بتغافل گذرانید *

چون بے اعتدالیهای او از حد (۲) درگذشت بند و بست آن ضلع را نصب العین همت نمود - و با هفت هزار سوار از لاهور برآمد و بحسین خان نوشت - که قصور و حوالیٔ آن بتو ارزاني ست - دست تصرف از دیگر محالات کوتاه کن - ممنوع نگشته با سه هزار سوار

---

(۲) نسخهٔ [ب] از حد آدمیت درگذشت *

خود را رسانیده صدای دارگیر بلند ساخت - در همان اثنا فیلبان حسین خان کشته گردید - و درویش مزبور (که با او در سواری فیل شریک بود) بزخم تیر مقابل دامن از گرد هستي بر افشانده جهان را در چشم حسین خان تیره ساخت - چون حسین خان زخمي بود مغلان فیل او را نشانهٔ تیر و گلوله نموده از پا در افکندند * و کان ذلک فی سنة الف ومائة و ثلثین من الهجرة النبویة *

* حمیدالدین خان بهادر *

عالمگیر شاهي پسر سردار خان کوتوال است - و نبیرهٔ باقي خان چیله قاماق شاهجهاني ست - از امداد روزگار و یاوری طالع در آخر عهد خلدمکان مدار سلطنت هندوستان گردیده رتق و فتق دولتخانهٔ پادشاهي و ضبط و ربط کارخانجات عمده بدو مفوض بود با این همه تیر روی ترکش خلیفهٔ زمان بوده چه در سورچال قلاع و چه در حوالي اردو و دور دستها بمالش و تنبیه اشقیا تعین میگشت و هرجا میرفت به تکتک پا و ضرب دست مخالف را زده و برداخته سالم و غانم مراجعت مي‌نمود - و بانواع تحسین اعزاز مي‌اندوخت ازین بود که به نیمچهٔ عالمگیري زبان‌زد عوام شده - در بدو حال چون پدرش مورد عنایت خسروانی بود او نیز بدولت روشناسي و دوام خدمت و حاضرباشي اکتساب سعادت مي‌نمود - و باقتضای خانه‌زاد نوازي در سال بیست وهشتم از تغیر پدر بخدمت داروغگی خاتم بندخانه سرفراز شد - و درانوقت (که پدرش از اهتمام خاني

گذشت خود را جمع نموده از حوضه برآمد - و بران نشست - و بر سواری دیگر خودرا بمعرکه حاضر کرد - و آنها را بسزا رسانید - و در سال سي و نهم در اسلام پوري از اصل و اضافه بمنزلت دو هزاري ارتقا گرفت - و در همین سال سنتای تبه‌کار قاسم‌خان و خانه‌زاد خان و دیگر امرای حضور را غارت نموده در گدهی دهندیري محصور نمود خان مسطور با فوج گران برسم کمک دستوري یافت - متصل ادرني بامرای تاراج زده ور خورده بلوازم ضروري امداد نمود - درین ضمن آن شقي همت خان بهادر را برشکسته راه خرابهٔ خود گرفته بود- خان مذکور تعاقب نموده اورا از ملک پادشاهي برآورد - چون بحضور رسید مورد تحسین و آفرین گشته بخطاب بهادر فرق بلند نامي برافراخت - و در سال چهل و دوم بخدمت تقرب مرتبت داروغگی غسلخانه اختصاص گرفت - و پستر بداروغگی جواهرخانه نیز اعتبار یافت - و در سال چهل و سیوم از انتقال اخلاص خان (که در آویزهٔ غنیم درجهٔ شهادت یافت) بخدمت آخته بیگي و عطای کمر و متکای مرصع مطرح الطاف خسروانی گشت- و درین میان مرارا بآوردن رسد و تعریک مفسدان رخصت یافته خاطرخواه پادشاهي بامر مامورة پرداخته درجهٔ استحسان یافت - اگرچه او در جمیع قلعه‌گیریها نیکو خدمتي و جانفشاني بتقدیم رسانیده نقش بهادري و پردلی خود کرسي‌نشین ساخت اما در تسخیر راجگدهه (که سیوا بعد انتزاع از تصرف

(۲) نسخهٔ [ب] زاد خرابهٔ خود *

نداشت اما بعد ازو بود - و عنایت الله خان هرچند در دوام حضور باینها نمیرسید اما باعتبار تصدی امور ملکی و مالی در اعتبار دوشادوش بود - و چون خلافت مرتبت حضرت عالمگیر در فضای احمدنگر اول پاس از روز جمعه بیست و هشتم ذی‌القعده سنه (۱۱۱۸) هزار و یکصد و هیزده هجری (که پنجاه سال و دو ماه و بیست و هشت یوم از فرمان‌روائی و نود و یک سال و سیزده روز از زندگانی سپری شده بود) بعالم بقا شتافت بعد تجهیز و نماز نعش را در خوابگاه نگاهداشتند - روز دوم محمد اعظم شاه (که بجانب مالوه رخصت یافته) از اصغای این سانحه از بیست و پنج کروهی اردو برگشته مراسم عزا بجا آورده روز دیگر نعش را بردوش گرفته تا بیرون دیوان عدالت مشایعت کرده بمزارات متبرکه (۲) معروف پررضه (که معموره ایست بمسافت هشت کروه از خجسته بنیاد و سه کروه از دولتاباد) روانه نمود - خان مذکور (که دقیقهٔ از جزع و فزع فرونگذاشته بود) صوبه‌گذان را پیاده با نعش راهی گشت و بر طبق وصیت آن مسافر ملک بقا در صحن مقبرهٔ آسوهٔ ارباب یقین شیخ زین‌الدین (رحمه الله) مدفون گشت - از آیهٔ کریمهٔ *

۱۱۱۸

* (روح و ریحان و جنة نعیم) *

تاریخ ارتحال مستفاد میشود - و خلدمکان لقب یافته آن موضع بخلدآباد موسوم گردید - خان مذکور لباس درویشی در بر کرده

---

(۲) در [اکثر نسخه] متبرکات .

جهاندار شاه بیاراست و کمبتین مراد ذوالفقار خان نیز بر تختهٔ وزارت و اقتدار دوشش آورد بکین توزی دیرین (که بظاهر نبود) بر نشسته او را بشکنجهٔ انواع خفت و ذلت کشیده مقید و مسلسل ساخت - تا آنکه عنقریب ذوالفقار خان بپاداش عمل رسید - اگرچه بفرو رفتن آن جفا کیش از عقوبات قید و حبس وا رست اما در دربار فرخ سیر رو نیافت - و بمراعات پیشین اعتبار یا بپاس ربطهای قدیم سیف الدوله عبدالصمد خان (که بنظم صوبهٔ پنجاب اختصاص یافت) همراه خود گرفته - هنگامے (که بعد استیصال کروی مشهور ناظم مذکور با شوکت و عظمت مافوق داخل لاهور میشد) راقم این سطور تماشائي بود - منتهای سواري خان مذکور با یک پالکي و چندکس معدود راه مي‌پیمود - و پژمردگي و فلک زدگي از حالش پیدا بود - پس ازان بحضور رسیده بخسرواني نوازش پرو بال تازگي برکشود - و در عهد خسرو زمان بوسیلهٔ همان قرب عالمگیري بعرصهٔ پیش آمد خرامیده بمنصب عمده و داروغگی گرز برداران آب رفته بجوی آرزو آورد - و مدتے بود - تا بوقت موعود در گذشت - پسرے هم داشت که صاحب منصب و دستگاه بود - احوالش معلوم نیست *

* حیدر علی خان بهادر *

گویند نیاکانش بعبد الله صاحب مدني رحمة الله علیه (که یکے از بزرگان قریشي نسب مشیخت حسب بودند) میرسد - در آغاز

بندوقچیان مي‌نشاند - که اجنبي بے پروانگي نتواند در شد *

حرف الخاء *

* خضر خواجه خان *

از نسل فرمانروایان مغلستان است - صاحب طبقات اکبري گوید که از سلاطین کاشغر بوده - چون بخدمت جنت آشیاني پیوست بتلقی اکرام معزز گردید - و هنگامے (که از بے‌مهری سپهر روز ناکامي پیش آمد) پهلوی همت از موافقت تهي ساخت - و در وقت مراجعت آن پادشاه از عراق برفاقت میرزا عسکري در قلعهٔ قندهار محصور و متحصن شد - چون کار بامتداد کشید خضر خواجه خان نزدیک بمورچالے (که مخیم پادشاهي بود) خود را از قلعه انداخته و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پای جنت آشیاني افتاد و مجددا مشمول الطاف پادشاهي گشت - چون بعلو نسب و شرف حسب متحلي بود بسعادت مصاهرت این‌دودمان عالي نیز اختصاص یافته گلبدن بیگم همشیرهٔ آن پادشاه عالیجاه را بازدواج او در آوردند بمیامن این نسبت منیف بمدارج امیرالامرائي متصاعد گردید *

چون سر آغاز جلوس اکبري باطفای نائرهٔ استیلای هیمو عرش‌آشیاني از پنجاب رایت عزیمت دهلي برافراشت خضرخواجه (۲)

---

(۲) در [بعضے نسخه] ازین جانب رایت *

* سکندر را نمي بخشند آبے *

* بزور و زر میسر نیست این کار *

باستماع نهضت الویهٔ پادشاهي سکندر را طاقت مقاومت طاق گشته خود را بطرف کوهستان سوالک (که مقر معهودش بود) کشیده در قلعهٔ مانکوت متحصن گردید - چون مدت محاصره قریب بششماه انجامید و مورچالها بقلعه نزدیک شده سرکوبها ترتیب یافت سکندر مضطر گشته استدعای قدوم یکے از عمدها نمود - که بتسلی خاطر او پردازد - بوسیلهٔ شمس الدین خان اتکه (۲) و پیر محمد خان شرواني (که آنها را بمبلغے گرانمند راضي ساخته بود) ملتمس او بدرجهٔ قبول رسید - و اتکه خان باستمالت او مامور شد - سکندر کثرت جرائم را عذر خواه ملازمت ساخته عبدالرحمن پسرخود را با غازي خان و چند زنجیر فیل برسم پیشکش بخدمت فرستاد - و برطبق خواهش او بهار و آن حدود به تیولش مقرر گشته بیست و هفتم رمضان سنه (۹۶۴) نهصد و شصت و چهار سال دوم جلوس قلعه تسلیم نموده بسمت بهار شتافت - و بعد دو سال درانجا بعدم خانه فرو شد *

* خواجه جلال الدین محمود خراسانی بجوق (۳) *

ابتدا نوکر میرزا عسکري بود - از قندهار حسب الامر میرزا بتحصیل اموال ولایت گرم سیر شتافته - در همان ایام همایون پادشاه بعزیمت عراق ازان راه میگذشت - از آمدن خواجه آگهي یافته بابا دوست

(۲) نسخهٔ [ب] شمس الدین محمد خان (۳) در نسخهٔ [ب] این لفظ نیست *

فرصت دانسته هم خاطرمنعم(۲)خان خانخانان را (که راتق وفاتق دارالملک کابل بود) شوراندند - و اندیشهٔ انتقام دیرینهٔ او را تازه ساختند و هم در هندوستان باعث مزید برهمزدگی خاطر بیرام خان شده اورا در کشتن خواجه بجد گردانیدند - خواجه در شدن منعم خان بمقام کینه‌کشي شنوده باندیشهٔ دراز فرورفت -نه روی آمدن هندوستان که پادشاه بنابر حداثت سن اختیارے ندارد - و بیرام‌خان در نهایت استیلا - چه هرگاه در زمان جنت آشیاني بجهت حرفی نا ملائم (که ازو رسانده بودند) فرصت یافته در حمام تنها بدست آورده انواع اهانت رسانید الحال معلوم است که چگونه پیش آید - و همچشمان ستم پیشه چه شماتتها که ننمایند - و نه مجال اقامت غزنین - که شدت منعم خان برای العین ملاحظه میکرد - و بیوفائي پیش او نکوهیده ترین عارها بود - لهذا بخاطرش راه(۳) نیافت که از بندگي این سلطنت رو تافته بجای دیگر شتابد - تا آنکه منعم خان جمعے را پیش او فرستاد - و بعهد و پیمان نزد خود طلبیده مقید ساخت و بعد ازان که نشترے چند بچشم او زد چون تقدیر نرفته بود روشنائی چشمش تباه نشد - پس از چندگاه اورا کور دانسته دست ازو باز داشت - خواجه هرچه بادا باد گویان بارادهٔ هندوستان بنگش روبه روانه شد - منعم خان آگهي یافته چندے از تیز روان عرصهٔ تفحص را فرستاد - و خواجه را با برادر خرد او جلال‌الدین مسعود بدست آورده

---

(۲) نسخهٔ [ج] منعم خان را (۳) در[بعض نسخه] راه نیافته

خود را مصدر امور ناشایسته مي‌ساخت - تا آنکه در سنه (۹۶۲) نهصد و شصت و دو در جنگ سکندر شاه سور کارنامها پرداخت - اما بعدفتح بسکندر سخنان نالائق نوشته اظهار دولتخواهی او کرد - و چون از خواجه استکشاف رفت گفت من هواخواهی پادشاه اندیشیده بودم و چنان کردم که این نوشتها بنظر حضرت درآید - تا بیشتر بمن ملتفت شده سر براه خدمت عمده گردانند - جنت آشیاني مقیدنموده پس ازان اخراج کردند - بسفر حجاز شتافته شرارت بر شرارت افزوده باز بهندوستان آمد - و همان ذمائم اخلاق بر روی کار آورد - روزے در دربار عرش آشیاني (که اعیان مملکت جمع بودند) با میرزا عبدالله مغل (که در سلک امرای عظام انتظام داشت) بے جهتے جنگ کرد - و بتقریب حکایتے بر سر او دویده اورا زیر مشت و لگد گرفت - و مرتبهٔ دیگر به بیرام خان بدرشتي پیش آمده دست بکارد برد - باز اورا اخراج کردند - بگجرات رفته چندے به تباه حالي بسر برد - و بکمال پریشاني بدولت ملازمت پادشاهي سر بلندي یافته بعنایت و رعایت ممتاز گشت *

ازانجا (که نهاد او بےاعتدالي سرشته بودند) بتازگي آئینه دار زشتی اعمال گردید - بیرام خان در فکر اخراجش بود - که دران اثنا تفرقه بدو راه نمود - و پس از برهمزدگی دولت او خواجه بوسیلهٔ آن انتساب شگرف رعایتهای عظیم یافت - اما بدست خوی خود گرفتار بوده بصد بے اعتدالي بیش زیست میکرد - تا آنکه در سال نهم

از حمام برآمده درجامه‌خانه لباس تازه مي‌پوشيد) بدان خنجر تمام کرد و سر از روزنهٔ خانه برآورده خنجر خون آلوده انداخت - و ببانگ بلند گفت - که من خون او ريختم - رفته بگوئيد - چون برين ستيزه پادشاه آگاه شد بصولت غضب جوشيده بخانهٔ او درآمد - آن ديوانه شمشير حمائل کرده و دست بقبضهٔ شمشير زده رو برو پيدا شد عرش آشياني بعتاب فرمود که اين چه روش است - دست بر قبضهٔ شمشير داري - اگر حرکت دهي دانسته باش که چنان بر سر تو خواهيم زد که روحت بپرواز آيد - آن ديوانه دست و پا گم کرد - حضار بگرفتن او پرداختند - و چون ازو پرسيدند (که خون آن بيچاره را بچه گناه ريختي) آن سفّاک زبان بسفاهت و هذيان برکشاد - تاآنکه بلکد و مشتے چند او را خاموش گردانيدند - و موکشان و لگدزنان دريا رويه روان کردند - و هرچند بآب غوطه ميدادند سخت جاني نموده از هرزه گوئي باز نمي‌آمد - اگرچه يقين بود (که درين ورطات قهر بلطمات موج فنا هلاک خواهد شد) اما از سنگدلي و سخت جاني زنده ماند - پادشاه اورا بقلعهٔ گوالیار فرستاده محبوس ساخت - و بمرهم مکاني ظاهر نمود که در قصاص خون زن بيگناه خود بقتل رسيد - آن عفت سرشت نيز تحسين فرمود - پس ازان دران مجلس مالیخوليا برو زور آورده - و بفساد دماغ از عالم رفت - و در ظاهر قلعه بر پشتهٔ که واقع شده مدفون گرديد - بعد ازان بدهلي آوردند *

در عوض راه بنابر مخالفت هوا وبائی در اردو طاري گشته بسیارے مسافر شهرستان عدم شدند - حیدر سلطان ازانجمله بود - علیقلي همواره در معارک تردهای شایسته مینمود - خصوص در فتح هندوستان مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بپایهٔ امارت برآمده رایت بلند نامي برافراخت - چون قنبر نام دیوانه درمیان دوآب (۲) و سنبهل جمعے را با خود متفق ساخته دست بتاراج و غارت کشوده بود علیقلي خان حکومت آنجا یافته بدفعش نامزد شد - و بکمتر فرصتے بدست آورده سرش بحضور فرستاد - و هنگامے (که سریر سلطنت بجلوس اکبري زینت تازه گرفت) علیقلي خان با شاهي خان (که یکے از سرداران عمدهٔ افغانان بود) منازعت داشته - چون از توجه هیمو بجانب دهلي آگهي یافت آنرا اهم دانسته روانهٔ دهلي گشت هنوز نرسیده بود که نردي بیگ خان شکست خورد - درمیرٹھ شنیده بطرف پادشاه راهي شد - عرش آشیاني (۳) هم بخبر نخوت آرائی هیمو از پنجاب مراجعت نموده بود - علیقلي خان ملازمت دریافت و از سرهند با ده هزار سوار بطریق منقلا روانه گشت - اتفاقا درپاني پت جائے (که محاربهٔ گیتي ستاني با سلطان ابراهیم لودي شده بود) تلاقی فریقین رو داد - محاربهٔ عظیم بمیان آمد - ناگاه تیرے بچشم هیمو رسید - فوجش دل بای داده رو بهزیمت گذاشت

---

(۲) نسخهٔ [ج] سنبهل و دو آب (۳) در [اکثر نسخه] هم که بخبر نخوت آرائی هیمو .

محالات او نیز گرفته بامرای جلایر تن نمود - و او را بجونپور (که دران حدود افاغنه باد مخالفت در دماغ فاسد داشتند) نامزد ساخت *

خان زمان برج علي نام نوکر معتبر خود را بعذر خواهي و اصلاح دربار فرستاد - روز اول پیر محمد خان (که در قلعهٔ فیروز آباد مي بود) با برج علي خشونت سرکرده آخر گفت که از برج قلعه بزیر اندازند - تا سرش خورد شکست (۲) - خانزمان دانست که بداندیشان بهانهٔ شاهم بیگ میخواهند اورا مستاصل سازند - لاجرم اورا از خود جدا کرده بجونپور شتافت - و آن ملک وسیع را بمحاربات عظیمه نظمے شایسته داد - چون بیرام خان از میان رفت افغانان آنحدود فرصتے خیال کرده پسر عدلي را بشیر شاه مخاطب ساخته بسري برداشتند - و با لشکرے گران و پانصد فیل بر جونپور هجوم آوردند - خانزمان امرای اطراف را جمع کرده عرصهٔ مبارزت آراست غنیم چیره گشته تا کوچهای شهر درآمد - خانزمان از عقب در آمده کار از دست رفته را پیش برد - و هنگامهٔ آنها را پراگنده ساخته غنائم فراوان و فیلان نامي بدست آورد - لیکن ازین فتوح آسماني (که هدیهٔ غیبي بود) بحضور نفرستاده بدرد ترفع و استکبار زد - عرش آشیاني در ذي القعده سال ششم انتهاض سمت شوقي فرمود - خانزمان در تصبهٔ کره (که برکنار گنگ است) با برادر خود بهادر خان باستلام

(۲) نسخهٔ [ا ج] خورد و شکست *

فرمود - آن ترک صاف دل از ساده لوحي ضعيف نالي مزورانهٔ او پذيرفته استدعای صفح جرائمش نمود - و باتفاق خواجه جهان (که حسب التماس وی از حضور بطمانينت و استمالت شتافته بود) کشتي سواره باهم دريافتند - خان زمان از حيله و تلبيس ملازمت بخود قرارنداده ابراهيم خان را (که آقسقال اوزبکيه بود) با مادر خود و فيلان ناصي روانه ساخت - و مقرر شد که تا معاودت پادشاهي ازين ديار او از آب گنگ نگذرد - اما آن خود راي خيره روی انتظار مراجعت نکشيده از گنگ گذشت - و شروع بتصرف محالات خود نمود - عرش آشياني بمنعم خان عتاب کرده خود ايلغار فرمود خان زمان ازين آگهي خيمه و اسباب گذاشته بدر رفت - و پس ازان از سرنو بخانخانان توسل جسته باستشفاع او مجددا تقصيراتش بخشش يافت - و ميرمرتضی شريفي و مولانا عبدالله مخدوم الملک نزد خان زمان رفته ندامت او را بتوبه استحکام دادند *

و پس ازان (که عرش آشياني بغابر دفع شورش ميرزا محمد حکيم متوجه لاهور شدند) خان زمان (که نافش بفتنه بريده بودند) باز سر بفساد برداشته خطبه بنام ميرزا محمد حکيم خواند - و سرکار اودهه بسکندر خان و ابراهيم خان داده بهادر خان برادر خود را در کره مانکپور در مقابل آصف خان و مجنون خان نگاهداشت - و خود تا ساحل گنگ متصرف شده بقنوج آمد - و ميرزا يوسف خان را (که جاگيردار آنجا بود) در قلعهٔ شيرگڈهه چهار کروهی قنوج محاصره

سرش افتاد - بهادر خان بر بابا خان تاخته بهزیمت آورد - پادشاه درین وقت بر اسپ سوار شدند - چون کار ناحق‌شناسان بناکامي‌ست بهادر(۲) خان دستگیر گشته فوجش رو بگریز آورد - خانزمان در جای خود ایستاده استفسار احوال برادر مي‌کرد - که ناگاه تیرے بار رسید - و تیر دیگر باسپش رسیده بزمین آمد - در پیادگي تیر از بدن خود میکشید - که فیلان تول پادشاهي در رسید - سومناتهه فیلبان فیل نرسنگهه(۳) را بقصد او راند - خان زمان گفت من از اعیان سپاهم - مرا زنده پیش پادشاه ببر - که ترا رعایت خواهند کرد - او گفت مثل تو هزار کس بے نام و نشان میگردند - بدخواه پادشاه کشته بهتر - پامال فیل ساخت - چون خان زمان را کس ندانست که چه شد پادشاه در معرکه ایستاده گفت - که هرکه سر مغلے از مخالف بیارد یک اشرفي بگیرد - و هرکه سر هندوستانیئے بیارد یکروپیه - یکے از تاراجیان سرش جدا کرده بود - دیگرے در راه بامید اشرفي ازو گرفته آورد - گویند ارزاني نام هندوئے (که صاحب اختیار خان‌زمان بود - و در خیل اسیران ایستاده ملاحظهٔ سرها میکرد) چون چشمش بر سر خان زمان افتاد آن سر را برداشته بر سر خود زد و در پاے سمند دولت پادشاهي انداخت - که سر علي تلي همین است - عرش‌آشیاني از اسپ فرود آمده سجدهٔ شکر کردند

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهادر خان درین وقت دستگیر گشته (۳) نسخهٔ [ب] فیل برسنگهه را ه

از سباق فرسان قلمرو حساب بود - خط شکسته را بغایت درست مي‌نوشت - و در کفایت اموال و دیانت محاسبات مو شکافي میکرد در سفر عراق ملتزم رکاب همایوني بود - پس ازان همواره مشمول عواطف پادشاهي گشته چندگاه ببخشیگري شاهزاده محمد اکبر اختصاص یافت - چون سریر فرمانروائي بجلوس اکبري فرو بها گرفت بمنصب هزاري و خطاب خان جهان سرفراز گردید - و مدتها مدار مهمات سلطنت برای رزین او بوده علم استقلال در میدان وزارت هندوستان مي افراشت *

چون عرش آشیاني بجهت اصلاح مقدمات خان زمان شیباني او را بهمراهي منعم خان و مظفر خان در کره مانکپور گذاشته بدار الخلافهٔ آگره مراجعت فرمود پس ازان (که امرا از مهمات آنحدود وا پرداخته در آغاز سال یازدهم متوجه حضور گشتند) مظفر خان از قصبهٔ اتاوه ایلغار نموده پیشکار بزمین بوس استسعاد یافت - و شرح دو روئي امرا ببیان واضح خاطر نشان نمود خواجه جهان معاتب‌شده مهرکلان پادشاهي (که پیرایهٔ حال و افتخار روزگارش بود) ازو گرفته رخصت سفر حجاز کردند - و باز بوسیلهٔ مقربان درگاه گناه خواجه بخشیده آمد - و در سال نوزدهم سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک (که رایات پادشاهي بکشایش حاجي‌پور و پتنه باهتزاز آمد) خواجه بواسطهٔ انحراف مزاج عنصري در جونپور توقف گزید - چون عرش آشیاني بمعنائي فتح و نصرت مراجعت

و بعد ازان این بیت بر زبان راند * * بیت *

* بر جانم از تو هرچه رسد جای منت است *

* گر ناوک جفا ست و گر خنجر ستم *

پادشاه (که جهان مردمي و مهرباني بود) رقتها فرموده بتوديع پرداخت - و روز دیگر حکم کرد که هرکه از ملازمان میرزا همراهي گزیند منع نیست - هیچکس اقدام ننمود - آنانکه لاف درستي میزدند ترک آشنائي کردند - بچلمه بیگ کوکه (که بارباب حضور بود) فرمود - که تو همراه میروي - یا پیش ما مي باشي - او باوجود سبق خدمت درگاه و فرط عنایت پادشاه طریق وفا داري را بر لذات صوري مقدم شناخته بعرض رسانید - که لایق بحال خود چنان مي بینم (۲) که درین تاریک روزهای بینوائي و تیره شبهای تنهائي در خدمت میرزا باشم - جنت آشیاني حرف وفاداری اورا بغایت پسندیده با وجود آنکه خدمت حضور او پسندیده تر بود رخصت داد و آنچه نقد و جنس برای اخراجات میرزا قرار یافته بود حوالهٔ او کرده پیش میرزا فرستاد - و پس از واقعهٔ ناگزیر میرزا بملازمت عرش آشیاني استسعاد یافته در کمتر زمانے بمنصب سه هزاري و خطاب خانعالم سرمایهٔ افتخار اندوخت *

چون در سال نوزدهم عرش آشیاني باستدعای خانخانان [که داؤد کوراني را (که بدعوی دیار بنگ و بهار علم استقلال مي افراشت)

(۲) نسخهٔ [ب] لایق خود *

و سر و گردن آنها بسته ظرفه رعب و مهابت افزوده بود) رسید اسپان فوج هراول را از دید این اشکال بوالعجب روی همت برگشت و هیچ کوشش سودمند نشده زیاده تر سورشتهٔ جمعیت گسیخت خانعالم (که بر اسپ آزمودهٔ بیهراس سوار بود) پای ثبات افشرد و داد مردانگی داده بسیارے را علف تیغ بهادری ساخت - ناگاه اسپ او از زخم شمشیر چراغ پا شد - از سر زین بر زمین آمد - و باز بچستی خود را بر اسپ رسانید - درین اثنا فیلے مست عربده ناک رسیده بر زمین انداخت - افغانان هجوم کرده کارش تمام ساختند گویند پیش از جنگ میگفت - چنان بخاطر پرتو می اندازد که درین نبردگاه جان بسپارم - توقع آنکه شرح جانفشانی مرا بپادشاه عرضه دهند - طبع موزون داشت - شعر میگفت - همدمی تخلص میکرد - این قطعهٔ مشهور ازوست * قطعه *

* ای که کردی بهرزه ریش سفید *
* یک بیک میکنی ز بهر نمود *
* بزیان دادهٔ جوانی را *
* ریش کندن کنون ندارد سود *

* خانخانان منعم بیگ *

از عمدهای دولت جنت آشیانی ست - پدرش بیرم بیگ (۲) نام داشت - هنگامیکه زمانه طرح ناکامی ریخت جولانگاه جز ولایت

(۲) نسخهٔ [ج] میرم بیگ *

جمیع مهمات آن ولایت برای رزین خان مذکور مفوض گردید - او مدتها فراهم آور پراگندگیهای آن ولایت بود - در هنگامی (که خاطر عرش‌آشیانی از بیرام خان منحرف‌شد) حسب‌الطلب در ذی‌الحجه سنه (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت هجری سال پنجم جلوس در منزل لودهیانه (۲) (که پادشاه در تعاقب بیرام خان بودند) شرف ملازمت دریافته بمنصب وکالت و خطاب خانخانانی سر افتخار برافراخت و در سال هفتم (که اتکه خان بتیغ بے اعتدالی ادهم خان شهادت یافت) منعم خان (که در خفیه مغوی بود) مغلوب واهمه شده فرار نمود - عرش‌آشیانی اشرف‌خان میر منشی را فرستاد - که باستمالت و طمانیغت کوشیده برگردانید - روزے چند نگذشته که باز بهمان توهم بعزیمت کابل از آگره بدر زده راه دامن کوه گرفت - و بعد تکاپوی شش روزه در پرگنهٔ سرور (که بجاگیر میر محمود منشی بود) اتفاق عبور افتاد - عامل آنجا آثار خوف از ناصیهٔ احوالش دریافته خواهی نخواهی مقید ساخت - چون دران نواحی سید محمود خان بارهه (که از امرای عظام بود) نیز جاگیر داشت ازین قضیه مطلع شده معلوم کرد که خانخانان است - وقت را مغتنم دانسته آداب مردمی بتقدیم رسانید - و باعزاز تمام بملازمت پادشاهی آورد عرش‌آشیانی بدستور سابق بمنصب وکالت اختصاص بخشید - چون پسرش غنی خان (که از جانب پدر بنظم و نسق کابل می‌پرداخت)

(۲) در [اکثر نسخه] لودمانه •

مردم از اطراف جمع کرده با میرزا بعزم رزم برآمد- و متصل جلال آباد تلاقی فریقین شد - شکست بر منعم خان افتاده اسباب و اثاثهٔ امارت بغارت داده از اندیشناکی غنیم هیچ جا توقف مناسب ندیده بملک گکهران درآمد - و عرض داشت نمود - که روی آمدن حضور ندارم - یا رخصت مکه شود - یا درین ضلع جاگیر مرحمت گردد که سامان خود درست کرده بملازمت رسم - عرش آشیاني از کمال قدرداني جاگیرهای هند بحال داشته بحضور طلبید - او مجددا بعواطف بیکران پادشاهي اختصاص یافته مدتها بحراست دارالخلافهٔ آگره مي پرداخت - چون در سال دوازدهم خانزمان و بهادر خان بجزای کردار رسیدند تعلقهٔ هر دو برادر از جونپور تا کنار آب چوسا بدو تفویض یافت *

خانخانان در همین سال بحسن تدبیر و کارداني با سلیمان کرراني حاکم بنگاله و بهار طرح آشتي انداخته سکه و خطبهٔ پادشاهي در ولایت بنگاله نیز مقرر نمود- او از امرای سلیم شاهي بود هنگامیکه بنگاله بدست شیر شاه افتاد حکومت آنجا بمحمد خان نامي (که قرابت قریبه داشت) سپرد - پس از ارتحال سلیم شاه او بریاست عامه سر برآورده درگذشت - پسرش بهادر خان خطبه و سکهٔ آنجا بنام خود کرد - و عدلی مشهور را (که دعوی سلطنت هندوستان میکرد) بجنگ کشت - و پس از مدتے بمرگ طبعي (۲)

(۲) یا طبیعي باشد *

محاصره عرش‌آشیاني حسب التماس خانخانان در سال نوزدهم سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو از آگره برکشتیهای کلان (که بتازگي ترتیب یافته بود) شرق رویه بدریا نوردي در آمدند - با آنکه در راه لختي کشتیها طوفاني شده فرو رفت در دو ماه و هشت روز ورود رایات پادشاهي بسواد پتنه گردید - گویند چون پادشاه بتعجیل متوجه پتنه گردید در گنگداس (۲) پور بسید میرک اصفهاني جفري باستکشاف مستقبل احوال امر نمود - او کتاب جفر طلبیده این بیت استخراج کرد * * بیت *

* بزودي اکبر از بخت همایون *
* برد ملک از کف داؤد بیرون *

عرش آشیاني گرفتن حاجي‌پور را (که آن روی آب گنگ مقابل پتنه واقع شده) موقوف‌علیه فتح پتنه دانسته اهتمام بتسخیر آن نمود پس از کشایش آن داؤد سراسیمه شده براه دریا بنگاله رویه فرار گزید - اکثر سپاهش در گریختن بقتل رسیده پتنه با غنائم موفوره بتصرف در آمد * فتح بلاد پتنه * ۹۸۲ تاریخ است *

خانخانان پس ازین فتح به تیولداری بهار کامیاب گشته با بیست هزار سوار بکشایش بنگاله و مالش داؤد دستوري یافت افغانان از رعب و تسلط عساکر منصوره همت بای داده بے جنگ و جدل مکانهای مستحکم گذاشته بدر میزدند - خانخانان هر جا را

(۲) نسخهٔ [ج] کنک راس پور *

و آهسته میگفت با وصف فیروزي خاطر نمیشگفد - که ناگاه تیرے بار رسیده در گذشت - داؤد (که در مقابلهٔ راجه تودرمل بود) هراس بخود راه داده آوارهٔ دشت ادبار شد - خانخانان پس از چنان نا امیدي بچنین فتح شگرف ارجمندي یافته راجه را با شاهم خان جلایر بتکاپشي تعین کرده خود هم با آنکه زخمها اندمال نیافته بود روان شد - داؤد در قلعهٔ کنک ارتیسه رفته متحصن گردید و آخرالامر بدر لابه و چاپلوسي زده عهد و پیمان درمیان آورد - و بشرط قبول نوکري پادشاهي ملانات قرار یافت - خانخانان غرهٔ محرم سنهٔ (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه بزم مصالحت ترتیب داده بانواع آرایش (که حیرت افزاے نظارگیان بود) جشن آرا گردید - اعیان دولت باستقبال شتافته داؤد را آوردند - خانخانان تا سر گلیم پذیره گشته گرمجوشیها نمود - او شمشیر خود کشوده گذاشت - یعني از سر سپاهگري بر آمدم - و خود را بخدمت درگاه پادشاهي سپردم تا بدانچه مصلحت دید ارکان خلافت باشد بجا آرند - و صاحب طبقات اکبري گوید که داؤد شمشیر را گذاشته بخانخانان گفت که هرگاه بمثل شما عزیزان زخم رسد از سپاهگري من میزارم *

بالجمله خانخانان شمشیرش را بملازمان خود سپرده پس از زمانے از جانب عتبهٔ سلطنت خلعتے والا داده کمر شمشیر مرصع حمائل ساخت - و گفت که ما کمر شما را بنوکري پادشاه مي بندیم برخے محال ارتیسه بتیول او مقرر داشته شیخ محمد برادر زاده اش را

صواب انديش و اسباب ظاهر - اگر خروج از وبا مكروه داشته اند ولوج هم بدان ممنوع است *

خانخانان از اعاظم امراى پنجهزاري و سپه سالار اكبري ست بمراتب سرداري و سپه كشي شناسا و بمراسم بزم و رزم دانا بود مدت چهارده سال در اميرالامرائي و سپه سالاري گذرانيد - چون اولاد نداشت اموال فاطق و صامت او در سركار والا ضبط گرديد سابق گذشت كه غني خان پسرش با هزاران ياس و حسرت از كابل برگشته بهندوستان مي آمد - چون در راه بپدر ملحق گرديد خانخانان بناخوشي كه از داشت باخراجش پرداخت - او برهبرى تسمت نزد عادل شاه بيجاپوري رفته روزے چند بسر برده مسافر ملك فنا گرديد - از ابنيهٔ خانخانان (كه بمرور دهور و مضى ايام يادگار خواهد ماند) پل جونپور است - كه * صراط المستقيم * ۱۸۱ تاريخ آنست - و از اعاظم جسور ممالك محروسه است *

* خان جهان حسين قلى بيگ *

خواهر زادهٔ بيرام خان خانخانان است - پدرش ولي بيگ ذوالقدر در زمان دولت خان مزبور بجاگير عمده و اعتبار بلند بر جميع اُمرا تفوق و برتري مينمود - در جنگ قصبهٔ دكدار جالندهر (كه مابين بيرام خان و شمس الدين خان اتكه واقع شد) زخمها برداشته دستگير گرديد - و بهمان جروح مولم در گذشت - عرش آشياني (كه همه شورش و آشوب مزاج بيرام خان از اغواى او ميدانستند)

بظهور آورد - و مورد آفرین و تحسین گردید *

چون سال سیزدهم امرای اتگه خیل از پنجاب حضور طلب شدند حکومت آندیار (که از اعاظم ممالک پادشاهي ست) بحسین قلي خان تفویض یافت - اما بنابر پیش آمد مهم رنتهپور جدائي نگزیده بلزوم رکاب فتح انتساب مباهات مي‌اندوخت - پس از کشایش آن قلعهٔ متین چون دارالخلافهٔ آگره مهبط الویهٔ ظفر طراز گردید بمحال متعلقه رخصت یافت - و در سال هفدهم بعزیمت تسخیر قلعهٔ نگرکوٹ (که در تصرف راجه جیچند بود - و بعد حبس او پسرش بدیچند خود را در مقام پدر دانسته و اورا مرده انگاشته بسرکشي در آمد) حسب الحکم انتهاض نمود - چون قریب بدهمتهري رسید جنو (۲) نام ضابط آنجا بقرابت جیچند متوهم گشته خود را بکنار کشید - لیکن وکلا فرستاده متعهد راهداري شد خان جمعي از ملازمان خود را برسم تهانه‌داري در موضعیکه برسر راه واقع بود گذاشته پیشتر متوجه گردید - چون بقلعهٔ کوٹله رسید (که در ارتفاع بفلک دوش همسري مینمود) توپ‌چند از بالای کوهے (که محاذی قلعه بود) سر داده هوش از محصوران ربود - آنها وقت شب راه گریز پیش گرفتند - ازانجا (که این قلعه سابقا براجه انمچند (۳) راجهٔ گوالیار تعلق داشت - و راجه رامچند جد جیچند آنرا بزبردستي گرفته بود) براجهٔ گوالیاري (که از اولاد انمچند بود) سپرده تهانهٔ خود

---

(۲) نسخهٔ [ب] خبو نام (۳) نسخهٔ [ب] ایمچند ونسخهٔ [ج] انمچند*

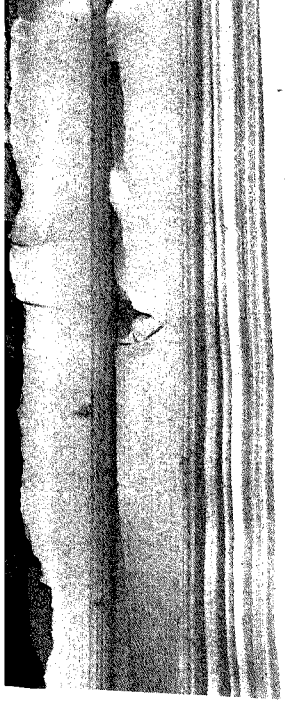

(۳) تلنبه چهل کروهی ملتان بیخبر بر سر آنها رسیده بین‌الفریقین جنگ پیوست - ابراهیم حسین شکست خورده بملتان فرار نمود و مسعود حسین با چندے همراهان گرفتار گشت - حسین قلي خان در سال هیزدهم سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک (که عرش‌آشیاني از فتح گجرات معاودت بآگره نمود - و امرا از اطراف و جوانب بتهنیت فراهم آمدند) بحضور رسیده مسعود حسین را چشم دوخته و دیگر اُساری را در پوستهای گاو (که شاخها ازان جدا نساخته بودند) در آورد - و بهیئتے غریب از نظر گذرانید - پادشاه از فرط کرم و مروت چشم میرزا کشوده اکثرے را جان‌بخشي فرمودند - و حسین قلي خان بمنصب عمده و خطاب خانجهاني (که درین سلطنت بعد از خانخاناني زیاده برین خطاب نیست) لوای بلندنامي بر افراخت - و چون میرزا سلیمان والی بدخشان از تسلط میرزا شاهرخ پسرزادهٔ خود پناه بدرگاه اکبري آورد بخان‌جهان حکم والا شرف نفاذ گرفت - که با فوج جرار صوبهٔ پنجاب بهمراهی میرزا ببدخشان شتافته آن دیرین حکومت را بر مسند ایالت آن دیار متمکن سازد - درین اثنا سال بیستم سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه منعم خان خانخانان صوبه‌دار بنگاله ودیعت حیات سپرد - و اختلال عظیم دران ملک پدید آمد - امرای کمکي از سمّیت هوا (که دران ولایت بهم رسیده) بیمناک گشته و استیلای (۳) دارُد افغان

(۲) نسخهٔ [ب] تلنبه (۳) در [اکثر نسخه] و بسبب استیلاي .

پیشدستي نمودند - همراهان رفاقت نگزیده- خواجه از نجابت ذاتي پای جلادت افشرد - و نقد جان درباخت - چون این خبر بعرض آشیاني رسید متاسف گشته بمظفر خان صوبه‌دار بهار فرمان واجب الاذعان ترتیم یافت - که زود با جاگیرداران آن حدود بفوج بنگاله پیوندد همین که در سال (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار مظفر خان با سپاه صوبهٔ بهار ضمیمه گردید خان‌جهان بتسویهٔ صفوف پرداخته معرکه آرا گشت - اتفاقا شبیکه آبستن صبح فیروزي بود توپے از لشکر پادشاهي بر چهار پائیئے (که جنید کرراني عم داؤد غنوده بود) رسید - و از مصادمهٔ پایه (۲) زان او خورد گشت - بعد ازان (که آویزشهای سخت زنگ زداي جوهر مردانگي گردید) کالا بهار سردار میمنهٔ مخالف زخمي رو بفرار آورد - و هنوز جنگ بقول فرسیده که سنگ تفرقه در جمعیت غنیم افتاد - افغانان دل بای داده سراسیمهٔ دشت هزیمت گشتند - و بسیارے بتعاقب بهادران علف تیغ بیدریغ شدند - داؤد میخواست بطرفے بدر زند - در خلاے اسپش پای‌بند شده دستگیر گردید - چون پیش خان‌جهان آوردند ازو پرسید که پیمان بستن و سوگند خوردن با خانخانان چه شد - از بےآزرمي جواب داد - که آن پیوندے بود زباني - تا داستان دوستي سرائیده عهد تازه اساس یابد - خانجهان فرمود تا اورا از گرانباری سر شوریده مغز سبکسار گردانند - و همان زمان سرش بسید عبدالله خان داده روانهٔ حضور

---

(۲) نسخهٔ [ا ج] مصادمه تا بران او *

سخت عیسی شکست خورده راه گریز سپرد - و افغانان زینهاري گشتند - خان جهان مقضي المرام معاودت نموده بصحت پور (که در حوالی ثانده شهرے اساس نهاده بود) پیوسته علم عشرت و کامراني بر افراشت - چون انجام هر نشاطے باندوهے سرشته اند و آخر هر کمالے بزوالے پیوسته * بیت *

* نیکو نبود هیچ مرادے بکمال *

* چون صفحه تمام شد ورق برگردان *

خان جهان در کمتر زمانے بر بستر رنجوري افتاده یک و نیم ماه کشید - هندي پزشکان نافهمیده دواها بکار بردند - در همین سال سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش رخت هستي بر بست - از امراي پنجهزاري اکبري سمت - پسرش رضا قلي سال چهل و هفتم اکبري بمنصب پانصدي سه صد سوار سرفراز گردید *

* خواجه شاه منصور شیرازي *

ابتدا در ملازمان اکبري اختصاص داشته بمشرفي خوشنویسی خانه مامور بود - مظفر خان دیوان در مقام بے التفاتي شده بمهمات او پیچید - روزے با مظفر خان آویزش زباني کرده بودن خود متعذر دیده حرمان گرا شد - پس از ناکامي بجونپور رفته از رشادتیکه داشت دیوان خانزمان گردید - و بعد ازو بمنعم خان خانخانان پیوست و رتق و فتق مهمات او پیش گرفت - چون روزگار سپه سالار سپري شد راجه تودرمل بجهت محاسبات سرکار مقید و مسلسل ساخت

و چون خواجه در دقت و جزرسي و کفايت اندوزي و سخت‌گيري يد طولی داشت در سال بيست و پنجم درصدد بازيافت مطالبهای پيشين شده (٢) - بنابر آنکه هوای ولايت بنگاله با سپ تاساز بود سپاه آنجا را علوفهٔ ده بيست و سپاه بهار را ده پانزده افزوده بودند خواجه با آنهمه سخن سنجي و دقيقه يابي از هنگام نشناسي و قباحت نا فهمي وقت مدارا را از اوان گرفت و گير فرق نکرد و ندانست که درين وقت (که سپاه در يساق درزدست گرم جانفشاني ست) سزاوار رعايت و افزوني ست - که کاهش و کمي بنگاله را ده پانزده و بهار را ده دوازده قرار داده جهت باز خواست بمظفرخان احکام برنوشت - او (که از ديواني جسپه‌سالاري رسيده بود) حساب را از سر سال برگرفته طلبگار فراوان زر شد - امرای بهار و بنگاله ازين کفايت بے محل و باز خواستهای بيجا يکدفعه راه بيوفائي گزيده سر بشورش برداشتند - چه فسادها که برنخاست - و چه خونها که ريخته نشد - راجه تودرمل (که بعناد همچشمي وهم پيشگي منتهز قابو بود) درينوقت بعرض رسانيد - که وزير بايد براستي گردآوری مال نموده در نگاهداشت ملازمان ديده وري بکار برد و از بايست وقت درنگذشته در داد و ستد درشتي و نرمي ميانه وری گزيند - نه که مستوفي بود - که بدقت مزاجي جز باقي کهيدن و مال افزودن کارے نداشته باشد *

---

(٢) نسخهٔ [ج] پيش شده *

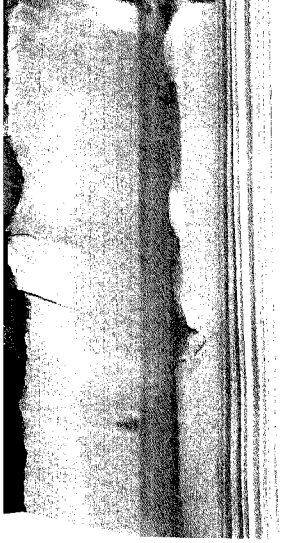

یاور افتاد - و بعد استفسار بعضے سخنان خواجه نیز مقوی ظن شد - درین اثنا خطوط جعلی خواجه را (که بمیرزا حکیم نوشته بود) بنظر پادشاه در آوردند - و خط شرف بیگ عامل او نیز رسید - چون وا کردند مرقوم بود که فریدون خان خان میرزا را ملازمت کردم - او مرا بخدمت میرزا بود - با آنکه بجمیع پرگنات عمال تعین شده پرگنهٔ ما را معاف داشتند - گویند هنوز پادشاه در احوال او متردد بود امرا و اعیان سعیها بکار بردند - که حکم شد مقید نگاهدارند تا ضامن بدهد - چون کسے بضامنی او جرأت نکرد نزدیک سرای کوت کهجوه بدرختے از حلق آویختند * ٩٨٩ * ثاني منصور حلاج *

تاریخ است - عالمے از ترک و تاجیک از سخت گیریهای حسابی او رهائي یافته شادیها اندوخت - گویند پس از آوارگی میرزا محمد حکیم چون دارالملک کابل مهبط الویهٔ پادشاهي گردید هرچند از کیفیت شاه منصور استفسارها رفت استشمام رائحه ازان نشد - گویند کرم الله برادر شهبازخان کنبو باشارهٔ بعضے امرا خصوص راجه تودر مل خطوط ساخته بود - عرش آشیاني از خون ناحق و رفتن چنین کاردان تاسف بسیار میکرد - و میفرمود که ازان روز (که خواجه درگذشت) حسابها فرومرد (٢) - و سررشتهٔ محاسبه ازدست رفت - چنین اماره نویس خرده گیر نکته سنج مشخص گو کمتر یافته میشود - بهزاري منصب رسیده بود - چهار سال از روی استقلال و استحقاق بمنصب وزارت

(٢) در [بعضے نسخه] فرو برد *

* نباشي بكار جهان سخت گير *
* كه هر سخت گيرے بود سخت ميز (۲) *
* غم زير دستان بخور زينهار *
* بترس از زبردستي روزگار *

* خداوند خان دكني *

از امراى نظام شاهية احمدنگر است - پدرش مشهدي - و مادرش حبشيه بود - جوانے قوي هيكل با صلابت - بچز زوري و مردانگي اشتهار داشت - چون خواجه مبرک اصفهاني مخاطب بچنگيز خان بمنصب وكالت و پيشوائي مرتضى نظام شاه اختصاص گرفت در صدد تربيت او شده بمرتبهٔ امارت و تيولداري محالات جيده از ولايت برار فايز گردانيد - او در كمتر زماني دولتخانه و سكنت عظيم بهم رسانيده صاحب جمعيت و دستگاه گرديد - مسجد قصبهٔ (۳) رهنكپور (كه بمرور دهور شكست و ريخت بدان راه ندارد) بنا نهادهٔ دست همت اوست - در سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه همراه مير مرتضى سبزواري (كه سر لشكر برار بود - و از استيلاى صلابت خان چركس تاب توقف دكن نياورد) در فتح پور بملازمت عرش آشياني رسيد - خان مزبور بمنصب هزاري امتياز يافته در بارگاه اكبري خيلے ترقي نمود - اما سال سي و دوم سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج در مجلس پادشاهي در حرف و حكايات زلة و رهے (كه

(۲) در [اكثر نسخه] سخت گير (۳) نسخهٔ [ج] رهنكپور *

رزاني داشت) خواجه وزير ميرزا بود - در هنگامهٔ چوسا (۲) (که شير
خان سور غالب آمد - و جنت آشياني با چند سوار بآگره ايلغار
رمود) خواجه يکے ازان سواران بود - پس ازان در عهد عرش آشياني
خدمات پادشاهي مفتخر و مباهي بود - خواجه نظام الدين احمد
(راستي و درستي يگانهٔ وقت و در کارداني و معامله فهمي سرآمد
ران بوده - آنچه در ذخيرة الخوانين نوشته (که خواجه نظام الدين
(بدايت حال ديوان حضور عرش آشياني بود) جاى ديگر
نظر نيامده - اما در سال بيست و نهم (که ايالت گجرات باعتماد
خان گجراتي نامزد گرديد) خواجه بخدمت بخشي گري آن صوبه
عين گشت - در شورش سلطان مظفر گجراتي اعتماد خان پسرش را
همراهي پسر خود بمحافظت شهر گذاشته خود باتفاق خواجه
زين شهاب الدين احمد خان بقصبهٔ گدهي (که بيست کروهي
حمدآباد است) شتافت - دران غيبت (که شهر بتصرف آشوب طلبان
تنه گرا در آمد) خانهٔ خواجه نيز بتاراج رفت - پس ازان برفاقت
هاب الدين احمد خان و اعتمادخان در جنگ (که با آن فيهٔ فتنه پژوه
ع شد) خواجه با مردم قليل هرچند دست و پاى زد بجائے نرسيد
چار همراهي رفقا از دست نداده باتفاق بپٹن در آمد - چون
نخانان باستيصال سلطان مظفر گجراتي از حضور تعين شده
سرکيچ (۳) سه کروهي احمدآباد با مخالف عرصهٔ نبرد آراست

---

۲) نسخهٔ [اب] جوسا (۳) نسخهٔ [ج] سرکيچ *

سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري وقائع و احوال هندوستان را بتحرير آورده - و گفته که اگر عمر مساعدت نمايد روداد استقبال نيز ترتيب نموده ضميمهٔ کتاب خواهم ساخت - و الا هرکه توفيق يابد بتسويد آن پردازد - و چون جز سعي و دقت در تنقيح اخبار و سعي تمام بفراهم آوردن مواد بکار برده و مثل مير معصوم بهکري و غيره اهل کمال دمساز تاليف آن بوده اند اعتبار تمام دارد و آن اول تاريخي ست - که احوال جميع سلاطين اسلام سواد اعظم هندوستان را (که مساحان بسيط غبرا چار دانگ روی زمين گفته اند) جامع است - و ماخذ صاحب تاريخ فرشته و متتبعان او (که مع شي زائد نگاشته اند) همين نسخهٔ مرغوبه است - اما آنچه بر مسود اين سطور ظاهر شد در جاها مخالف است با تحقيق علامي فهامي - و رتبهٔ هر کدام بر اديب واقف اخبار ظاهر و باهر است - فتدبر *

از پسرانش ميرزا عابد خان است - که در عهد جنت مکاني بنوازش خسروانه امتياز يافته بخدمات پادشاهي مامور ميشد در بخشي گري صوبهٔ گجرات (که از روی ارث و استحقاق يافته بود) بعبدالله خان فيروز جنگ ناظم آنجا برهم زد - خان مذکور (که مرد بےمحابا و خيره بود) در اخفاف و اهانت او کوشيده بےعزت ساخت او ترک روزگار گفته با جمعے از مغلها طائيه و کفني پوشيده بدرگاه جهانگيري حاضر شد - و اين انداز موجب عفو تقصيرش گرديد اما بعد ازين بشاهزادهٔ وليعهد شاهجهان توسل جسته ملتزم رکاب

شمس الدین کسیل نمود - هرگاه کار فرما را دل از جای رود فرمان پذیران را چه حال - خواجه قدرے راه طی کرده بود - که گروها گروه مردم بغنیم پیوستند - خواجه رو بکارزار آورده دستگیر گردید - چون مظفر خان صاحب صوبهٔ بنگاله را در هنگامهٔ ناسپاسان آن دیار پیمانهٔ زندگي پر شد خواجه را معصوم خان کابلي بگمان زرداري بحمایت خود گرفت - و چون بملاءمت کارے نساخت بدرشتي پیش آمد - نزدیک بود که در شکنجه تالب تهي نماید عرب بهادر بپاداش پیشین درستي و آنکه شاید بنصیحت اندرختهٔ اورا فرا گیرد پیش خود آورد - و بند از پا برگرفت - خواجه روزے قابو دیده با چندے کناره گرفت - و در قصبهٔ کهرک پور براجه سنکرام پیوست - از راه بستگي نتوانست بفیروزي سپاه رسید - جمعے را با خود همداستان ساخته اطراف لشکر مخالف را مي تاخت و مواشي آن گروه را (که بچرا بر آمدے) دستبرد مینمود - پس ازان (که در جمعیت مخالفان تفرقه افتاد) خواجه عازم حضور گشته بنوازش پادشاهي پایهٔ اعتبار برتر افراخت - در همان ایام مطابق سال بیست و ششم الٰهي بتادیب میرزا محمد حکیم حوالي دریای سندهه مضرب خیام سلطاني بود - اساس قلعه بر ساحل آن از ناگزیر مصالح ملکي افتاد - باهتمام خواجه در اندک فرصتے بانجام رسید چون در اقصای ممالک شرقي قلعهٔ کتک بنارس بود بانک بنارس موسوم گشت - و گویا درین تسمیه اشعارے ست بدانکه بمذهب

از ابتدا تا انجام باعزاز و احترام گذرانید - پس از فوت او سرانجام خالصهٔ پنجاب بکهین برادرش خواجه مومن (که بشایستگیها روشناس بود) باز گردید - اگرچه خویش (۲) و اقارب بسیار داشت لیکن اولاد بود برادر زادهٔ اش خواجه عبدالخالق در عهد جنت‌مکاني با آصفجاهي مصاحبت و خصوصیت تمام داشت - روزے (که مهابت خان آصف خان را از قلعهٔ اٹک برآورده مقید ساخت) بهمان نسبت آن بیچاره را به تیغ بےباکي زدانهٔ صحرای عدم نمود - خواني پورهٔ لاهور آباد کردهٔ خواجه است - همانجا مدفون است - بوسیلهٔ کاردانی و دیانت و نیک‌نامی او اهل خواف را درین دودمان تیموریه رشدے و اعتبارے بهم رسید - و الحق بیشتر این قوم در اصل‌سرشت براستي و درستي مفطور اند - و دیانت و حق شناسي درینها ودیعت نهادهٔ دست قدرت است - در عهد عالم‌گیري (که زمان قدرداني و روز بازار دیانت بود) بسیارے ازین فرقه بقرب و اعتبار و امارت و اعتماد امتیاز یافته اند *

اُلکای خواف از توابع خراسان است - امین رازي در هفت اقلیم گفته - خواف همیشه منشای سلاطین با داد و دین و فحول مشائخ و علما و وزرای کفایت آئین بوده - ساکنان آن زمین در هرجا که رفته اند بعلو همت و سمو مرتبت بنفاذ امر و ارتقای قدر ممتاز بوده اند - ازانجمله سلاطین آل مظفر - که هفت تن ازان طبقه

---

(۲) نسخهٔ [ج] خواجه خویش *

بزمین انداخت - که گردن هر یکے خورد شکست - هیچ کس عبرت نگرفته اقدام ننمود - و اکنون همانقدر در مذهب تشیع غلو دارند *

* خواجگي فتح الله *

پسر حاجي حبيب الله کاشي ست - که نظر بر کار شناسي و فهم درست سال بیستم جلوس اکبر پادشاه اورا بگوه بندر جهت آوردن تحائف (۲) آنجا روانه ساخته - و سال بیست و دوم با نوادر آنجا ببارگاه سلطنت رسیده دولت ملازمت اندوخت - شیخ ابو الفضل در اکبرنامه مي‌نویسد که از جملهٔ سازهای آن ملک ارغنون بود (که بدان بمحفل سلطاني افسون آگهي میدمیدند - حاجي مذکور سال سي و نهم بدیار خاموشان شتافت - نام برده از پرستاران حضور عرش آشیاني بود - و رتبهٔ تقرب داشت - در سالے (که پادشاه ایاغار فرموده بزیارت اجمیر توجه نمود) او را جهت آوردن قطب الدین خان اتکه دستوري داد - و حکم شد که از راه مالوه آورد - تاکاردانان فرستاده موزبان خاندیس را در باب فرستادن مظفر حسین میرزا مقدمات امید و بیم برخواند - او در انجا رسیده موافق فرموده کاربند شده بدستان سرائي خود هم همراه فرستادها به برهانپور رفت - و پس ازان بے حکم پادشاه روانهٔ حجاز گردید - پستر ازین حرکت پشیمان شده همراه بیگمات (که بحج رفته معاودت نمودند)

(۲) نسخهٔ [ب] تحائف روانه ساخت *

تعینات شاهزاده کردند - پس از جلوس جهانگیري خدمت بخشیگري بار مسلم ماند *

* خواجگي محمد حسین *

کهین برادر قاسم خان میر بحر است - که احوالش سمت ارتسام پذیرفته - سال پنجم جلوس عرش آشیاني همراه منعم بیگ خانخانان از کابل آمده شرف ملازمت دریافت - و بعواطف خسرواني سر عزت بفلک سود - چون میان غني خان پسر خانخانان و حیدر محمد خان آخته بیگي (که خانخانان هر دو را بکابل گذاشته بود) ناساز گاري بهم رسید پادشاه فرمان طلب بحیدر محمد خان آخته بیگي فرستاده ابو الفتح برادر زادهٔ خانخانان را بکابل برای کمک غني خان روانه فرمود - نام برده باتفاق مومی الیه تعین کابل گشت - و چندے درانجا گذرانیده باز بحضور رسید - و در سفر کشمیر در رکاب پادشاهي بود - چون در راستي و درستي کم همتا بود ساز موافقت او با مزاج عرش آشیاني کوک شد - آخرها بخدمت بکاول بیگي سر افراز و بمنصب هزاري ممتاز گردید - سال پنجم جهانگیري چون حکومت صوبهٔ کشمیر بهاشم خان برادر زادهٔ او (که مرزبانیء اوقدیمه داشت) مقرر شد پادشاه اورا تا رسیدن هاشم خان به بندوبست صوبهٔ مزبور روانه فرمود - سال ششم بحضور رسیده دولت پابوس یافت - و اواخر همین سال مطابق سنه (١٠٢٠) هزار و بیست هجري رخت زندگاني بربست - فرزندے ازو

ازان استفسار رفت گفت واقعي ست - که او مسلوب الباه بود - اما من بگفتهٔ حکیمے چهل روز سر ماهی روهو بخوردش دادم - زجولیث پیدا کرد - خواجه گفت آن طفل را در جلو دار با خود بدرانند و عرقے (که بر رو و بدنش آید) بروپاک بگیرند - پس ازانکه روپاک تر شد گرفته بو کرد - فی الواقع بوی ماهي بود - حضار همه استشمام کرده تصدیق نمودند - دیگر گویند شخص همیان از راه برداشته بے تصرف بمالک سپرد - آن خام طمع آزمند بمنازعت برخاست که نصف زر من گرفته است - چون این مراقعه بخواجه بردند خواجه همیان بیابنده حواله نمود - که فتوح غیبي ست ببر - و بمالک گفت از تو دیگر خواهد بود - فهرا او بعجز گرائیده اقرار کرد که زر من اینقدر است - چون شمردند درست برآمد - خواجه باجل طبعي در گذشت - در آگره عمارتے رفیع الشان طرح انداخته - از پسرانش جلال الدین محمود تا آخر عهد اعلی حضرت منصب و جاگیرے (۲) داشت - رشدے نکرد - و میرزا عارف خوشرو و خوش وضع بود - و در چوگان بازي نظیر نداشت - در خدمت جنت مکاني قرب و منزلتے (۳) بهمرسانیده - در بهار جواني گل حیاتش پژمرد *

* خسرو بے *

اوزبک قرقچي - نیاکانش در توران دیار ابًا عن جد صاحب ثروت و دولت بودند - و همه بامارت و حشمت سر مي افراشتند

(۲) نسخهٔ [ب] جاگیر نداشت (۳) نسخهٔ [ب] منزلت .

پیش او حکم بز داشت - راه و روشے را (که در توران داشته) اصلا تبدیل ننمود *

* خان اعظم میرزا عزیز کوکه *

پسر خرد شمس‌الدین محمد خان اتکه است - با عوش آشیانی هم سن و همبازی بود - و همواره بقرب و منزلت و قرط مراحم و اشفاق اختصاص داشت - مادرش جیجی انکه نیز نسبت قوی بپادشاه داشت - مراعات خاطر او از والدهٔ حقیقی بیشتر میفرمود - ازین جهتها بود که پیوسته پادشاه گستاخیهای خان‌اعظم را در میگذرانید و میگفت که میان من و عزیز جوی شیر واسطه است - ازان نمی‌توان گذشت - و چون پنجاب از انکه خیل بنابر آنکه از مدتها تمکن گرفته بودند تغیر شد دیپالپور و غیره محال تیول میرزا (که بدوام حضور تحصیل سعادت می‌نمود) بحال داشتند - چون در سال شازدهم آخر سنه (۹۷۸) نهصد و هفتاد و هشت پس از زیارت مزار شیخ فرید شکرگنج قدس الله سره (۲) (که در پتن پنجاب مشهور باجودهن آسوده‌اند) قصبهٔ دیپالپور معسکر والا گردید عوش آشیانی بالتماس میرزا کوکه منزل اورا بقدوم زینت افزود - میرزا جشنے بزرگ ترتیب داده پیشکش فراوان از اسپان عربی و عراقی با زینهای طلا و نقره و فیلان تنومند با ساز و زنجیر و دیگر طلا آلات از اوانی و ظروف و تخت و کرسی و جواهر ثمینه و اقمشهٔ نفیسهٔ هر دیار از نظر

(۲) نسخهٔ [ج] قدس سره *

و میرزا بفیروزمندي باحمد آباد مراجعت نمود *

و چون پادشاه از یورش گجرات معاودت نموده دوم صفر سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک داخل فتح پور شد اختیار الملک (که پناه بایدر برده بود) بنواح احمدآباد آمده شورش افزود - و محمد حسین میرزا از دکن برگشته بطرف کهنبایت گرد غارت و تالان برانگیخت - و پس ازان باهم اتفاق کرده خواستند بلدهٔ احمدآباد را متصرف شوند - خان اعظم اگرچه مردم بکمیت بیشتر داشت اما کیفیت اخلاص و یکرنگي درانها نمیدید - مبادرت بمبارزت نکرده شبگیر بشهر نمود - و باستحکام برج و باره پرداخت - مخالفان بهیئت مجموعي آمده گرد گرفتند - و جنگ مورچال آغاز کردند میرزا کوکه بتواتر و توالي بپادشاه نوشت *

* ع *

* سر فتنه دارد دگر روزگار *

و التماس قدوم گرامي نمود *

* بیت *

* بجز صرصر بادپایان شاه *

* کس این گرد را بر ندارد ز راه *

عرش آشیاني بعضے امرا را پیش روانه کرده خود چهارم ربیع الاول سنه مذکور با برخے از ملتزمان قرب خاص جمازه سوار برسم ایلغار راهي شد *

* بیت *

* یلان بر شتر ترکش اندر کمر *

* شتر چون شتر مرغ در زیر پر *

از سلاطین سابق هم مثل این ایلغارها در کتب نوشته اند چنانچه ایلغار سلطان جلال‌الدین منکبرني (۲) از هندوستان بکرمان و ازانجا بگرجستان - و فتح قرشی (۳) امیر تیمور کورگان - و تسخیر هرات سلطان حسین میرزا - و کشایش سمرقند بابر پادشاه - لیکن بر اهل تتبع مخفي نیست - که مجموع از روی اضطرار بوده - و غفلت یا کمی مخالف دیده تاخته اند - نه اینکه پادشاهے (که بر جمع دو لک سوار قادر باشد) از روی اختیار با وصف عالم کثرت دشمن و سرداری شجاع بهادر مثل محمد حسین میرزا (که بیشتر در معارک بر امور خارج از قدرت ابنای زمان اقدام مي‌نمود) و بعد مسافت از آگره تا گجرات (که زیاده بر چهار صد کروه رسمي‌ست) از ابتدای آفرینش مردي نگشته *

بالجمله پس ازین فتح میرزا جان تازه یافته از شهر برآمد - و گرد موکب پادشاهي را در دیدهٔ انتظار دیده بجای سرمهٔ کشید و سال دیگر (که نهضت پادشاهي باجمیر واقع شد) میرزا بقاید شوق ملازمت بحضور رسید - عرش‌آشیاني قدمے چند استقبال کرده در بغل گرفتند - و چون پسران اختیار الملک گجراتي سرے بشورش برداشته بودند از آگره دستوري یافت - سال بیستم (که رواج داغ اسپ سپاه تصمیم خاطر پادشاهي شد) اکثر امرا ابا نمودند - میرزا

---

(۲) در [بعض نسخه] منکبرني - یا منگیري باشد (۳) نسخهٔ [ج] قراشي امیر تیمور کورگان *

این ناسپاسان از جنود فیروزي بادافراه یافته بودند اما موسم بارش سر راه گرفت - میرزا عزیمت پیش ننمود - چون برشکال منقضي گشت در آغاز سال بیست و هشتم با تیولداران آله‌آباد و اودهه و بهار عازم بنگاله گردیده گذهي (که دروازهٔ آن‌ملک است) بآساني برگرفت - معصوم کابلي (که بسری کافر نعمتان علم مي‌افراخت) بر ساحل گهاني‌گنگ مقابل آمده نشست - اگرچه هر روز آویز شها بظهور آمدے لیکن غنیم را وزنے گران نهاده دلها بصف جنگ قرار نگرفتے - درین اثنا میان معصوم و قاقشالان دوروئي (۲) تیرگي افزود خان اعظم باستمالت قاقشالان پرداخته پیمان نیکو بندگي برگرفت و قرار یافت که دست از کارزار برداشته رو به بنگاه خویش آرند و ازانجا بمعسکر فیروزي پیوندند - معصوم خان بسراسیمگي افتاده راه گریز سپرد - خان اعظم فوج نصرت پیوند را بدفع قتلوی لوهاني (که درین هرج و مرج بر ولایت اوڈیسه و برخے از بنگاله چیره دستي یافته بود) تعین نمود - و خود ناسازی هوای آنديار بحضور نوشت حکم شد که آفولایت را بشهباز خان کنبو (که عنقریب میرسد) بازگذاشته باقطاع خود بهار برگردد - درهمین سال (که عرش آشیاني بآله‌آباد نهضت نمود) میرزا از حاجیپور بملازمت رسیده بجاگیرداری گڈهه و رایسین کامیاب گشت - و در سال سي و یکم سنه (۹۹۴) نهصد و نود و چهار بتسخیر دکن مامور گردید - چون فوجها جمع

(۲) در [بعضے نسخه] دوئي ٠

هزیمت افگن مخالفان گشت - و سال سی و هفتم جام و دیگر زمینداران ایل گشته سومنات و غیره شازده بندر بتصرف در آورده بمحاصره جوناگدهه (که حاکم‌نشین ولایت سورته است) پرداخت میان خان و تاج خان پسران دولت‌خان خلف امین خان غوری بزینهار در آمده قلعه حواله نمودند - میرزا بهریکے جاگیر آباد تنخواه کرده همگی همت بگرفتاری سلطان مظفر (که خانین فتنه بود) گماشت - و فوجے بدوارکا (که به پناه بومی آنجا خزیده بود) تعین کرد - آن زمیندار بآویزش برخاسته فروشد - و آن تیره بخت بکچهه گریخت - میرزا خود بدان مملکت رفته خواست که بنگاه اورا بجام دهد - بایلي گرائیده مظفر را حواله کرد - نزد میرزا می‌آوردند ببهانهٔ خلا جا بگوشهٔ در شده استرهٔ (که با خود داشت) برگلو راند و جان بسپرد *

و چون عرش آشیاني سال سی و نهم سنه (۱۰۰۱) هزار و یک میرزا را طلب حضور کردند او سوء المزاجي استشمام کرده عزیمت حجاز نمود - گویند چون سجده بپادشاه و حلق لحیه و دیگر مراتب مستحدثه (که معمول پیشگاه خلافت شده بود) اصلا بجا نمي آورد و بخلاف آن ریشے دراز میگذاشت لهذا رفتن حضور ناگوار دانسته عذرها نوشت - آخر پادشاه در جواب نوشتند - این همه تعلل در آمدن داریه - ظاهرا پشم ریش شما سنگیني میکند - گویند میرزا هم در مقدمهٔ مذهب حرفهای پوشت کنده و لند نوشت - تا اینجا

صوبهٔ بهار مورد نوازش شده سال چهلم (۲) بخدمت والای وکالت و تفویض مهر پادشاهي (که مولانا علي احمد تا صاحبقران نام آبای قدسیه کنده کارنامهٔ ساخته بود) سر بر آسمان سود - و در سال چهل و یکم صوبهٔ ملتان بجاگیر میرزا مقرر گشت - و سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت (که در رکاب پادشاهي بمحاصرهٔ قلعهٔ آسیر اقدام داشت) والدهٔ اش بیچه جیو ودیعت حیات سپرد عرش آشیاني تابوتش بدوش گرفته در سوگواري موی سر و بروت ستردند - هرچند کوشش رفت که جز فرزندان او دیگرے نتراشد ممنوع نگشتند - عالمے این رسم بجا آورد - و آخر همین سال بهادر خان مرزبان خاندیس بوساطت میرزا ملازمت نموده قلعه بسپرد و چون با سلطان خسرو پسر کلان شاهزاده سلیم (که همشیره زادهٔ راجه مانسنگهه میشد) نیز صبیهٔ میرزا منسوب شده این هردو رکن رکین سلطنت در ارتفاع دولت خسروي کوشش فراوان داشتند - خصوص میرزا (که طرفه محبتے بدو داشت) میگفت راضیم که در گوش راست من مژدهٔ سلطنت او رسانند - و از راه گوش چپ روح مرا قبض کنند در بیماری ارتحال عرش آشیاني برای ولایت عهد سلسله جنبان شدند - پذیرائي نیافت - و هنوز رمقے از عرش آشیاني باقي بود که شیخ فرید بخشي و دیگران بشاهزاده سلیم (که باشارهٔ پادشاه و از اندیشهٔ غدر این دولت (۳) نا خواهان بیرون قلعه خانه نشین بود)

---

(۲) در [اکثر نسخه] سنه چهلم (۳) در [بعضی نسخه] این نا دولتخواهان*

که حضرت همه بیگمان بجهت شفاعت میرزا کوکه در محل جمع شده‌اند - اگر تشریف آرند بهتر - والا بر می‌آیند - ناچار بمحل رفته بمبالغهٔ آنها عفو تقصیرش فرموده افیون معتاد (که نخورده بود) از حبهای خاصه عنایت کرده رخصت خانه نمودند - اما ریزے در همان ایام خواجه ابوالحسن تربتي خط میرزا کوکه را (که در وقتے براجه علي خان مرزبان خاندیس بالفاظیکه بهیچ احدے سزاوار نیست در حق عرش آشیاني نوشته - و بعد فتح آسیر از اموالش بدست خواجه افتاده سالها با خود داشت - آخر ضبط نتواند کرد) از نظر گذرانید - جنت مکاني بدست خان اعظم دادند او بے محابا شروع بخواندن کرد - بارياباں حضور از هر جانب بلعن و طعن زبان کشودند - پادشاه فرمودند - که تا حال همان نسبت محبت (که عرش آشیاني با تو داشتند) مانع است - و الا دوش ترا از بار سر سبک میکردم - و از منصب و جاگیر معزول شده نظر بند گردید - در سال سیوم صوبه‌داری گجرات بنام او قرار یافته پسر کلانش جهانگیر قلي خان نیابةً بحراست آن ملک تعین گشت *

و چون مهم دکن از بے اتفاقی (۴) امرا متمشي نگردید سال پنجم خان اعظم با ده هزار سوار بکمک رخصت یافت - و پس ازان او از برهان پور مهم رانا بنام خود درخواست کرد - میگفت اگر درین جنگ کشته شوم شهید میشوم - حسب خواهش او آنچه سامان

(۴) نسخهٔ [ج] بے اتفاقیها *

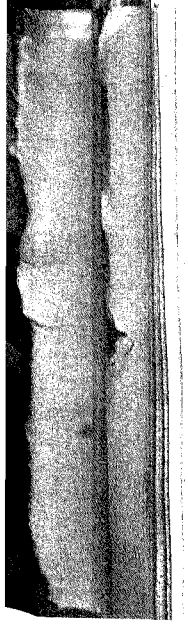

اضافهٔ دو هزاري بدهند) شيخ فريد بخشي و راجه رام داس را بخانه اش فرستادند - که مبارکباد بگويند - او در حمام بود - تا يک پاس سر دروازه نشستند - پس ازان (که در ديوان خانهٔ بر آمد) آنها را طلبيده مبارکباد شنيد - نشستهٔ دستے بر سر گذاشت - و گفت که ضرور شد براے کار ايشان جمعيت ديگر نگاهداشت - و بآنها هيچ مدارائے نکرده رخصت نمود - اين حرف مرا ياد است - شرم مي‌آيد که براے بخالي منصب ميرزا کوکه ايستاده تسليم نمايد بابا شما بنيابت او آداب بجا آريد - و در سال هيزدهم (۲) ميرزا کوکه باتاليقي و همراهي سلطان داور بخشن پسر خسرو (که بصوبه‌داري گجرات نامزد شده بود) رخصت يافت - و در احمدآباد سال نوزدهم سنه (۱۰۳۳) هزار و سي و سه هجري باجل طبعي در گذشت - بحدت ذهن و سلاست بيان يکتا بود - و در تاريخ‌داني مستثنى - گاهے شعر هم ميگفت - ازو ست * بيت *

* چون نشد حاصل مرا کام دل از ناموس و ننگ *

* بعد ازين خواهم زدن بر شيشهٔ ناموس سنگ *

و خط نستعليق بسيار خوش مينوشت - شاگرد ميرزا باقر پسر ملا ميرعلي ست - که باتفاق ارباب استعداد نمک قلم او از خط استادان مشهور هيچ کم نيست - در مدعا نويسي يد طولى داشت هرچند عربيت نورزيده ميگفت که من در عربي داه عربم (۳) گويند

---

(۲) نسخهٔ [ب] شازدهم (۳) نسخهٔ [ب ج] عربيم *

بیگم هم - بخلاف خانخانان میرزا عبدالرحیم - که بخانهٔ رای گوردهن دیوان اعتماد الدوله شتافت *

چون ذکر ارتداد اکبر پادشاه تقریبا بزبان قلم گذشت مجملے شرح آن ناگزیر سیاق کلام افتاد - اگرچه این مقدمه از کفر ابلیس مشهورتر است - و هرچند (که مورخین و اخبار نویسان عهد بترس ضرر و توهم اذیت زبان خامه بدان آشنا نکرده اند) مگر برخی بکنایه و شیخ عبدالقادر بداوني و امثال او بصراحت هم نوشته اند - لهذا جهانگیر پادشاه قدغن نمود که تاریخ شیخ صحافان ممالک محروسه بیع و شرای آن ننمایند - ازین جهت آن نسخه کمیاب است و اخراج علما و احداث سجده و ترویج دیگر رسوم خلاف اسلام همه از اوضح براهین این مطلوب (۲) است - و زیاده برین چه میباشد که عبدالله خان اوزبک والی توران درین باب (که بیکے از آحادالناس نمیتوان گفت - تا بپادشاه عظیم الشان چه رسد) بعرش آشیاني نوشت - در جواب تبریه (۳) و تزکیهٔ بسیار بتحریر آورده باین قطعه معذرت خواست *

* قطعه *

* قیل ان الاله ذو ولد *
* قیل ان الرسول قد کهنا *
* ما نجا الله و الرسول معا *
* من لسان الوری فکیف انا *

---

(۲) در [بعضے نسخه] مطلب (۳) نسخهٔ [ب] تنزیه *

خان اعظم اولاد بسیار داشت - ارشد آنها جهانگیرقلي‌خان است که احوال او بقید قلم در آمده - دیگر میرزا شادمان - که در عهد جهانگیري به شاد خان مخاطب گردیده - دیگر میرزا خرم‌است - که وقت عرش‌آشیاني حکومت جونه‌گڈهه مضاف صوبهٔ گجرات (که در جاگیر پدرش مقرر بود) داشت - و در عصر جنت مکاني بکامل خان نامور شده در مهم رانا همراه پادشاهزاده سلطان خرم تعین‌یافته دیگر میرزا عبدالله است - که در زمان سلطنت جهانگیري سردار خان خطاب یافته - و پادشاه اورا همراه خان اعظم بقلعهٔ گوالیار محبوس نموده بود - پس از رهائی پدر او هم مورد ترحم گشته دیگر میرزا انور است - که صبیهٔ زین خان کوکه را بقید ازدواج آورده هریکے ازینها بمنصب سه هزاري و دو هزاري رسیده *

* خانخانان میرزا عبدالرحیم *

خلف الصدق بیرام خان است - والده‌اش از نژاد خانان میوات بود - چون جنت آشیاني در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک بدارالملک دهلي نزول‌اقبال نموده مرتبهٔ ثاني سویر آرای هندوستان شد برای استمالت و تالیف زمینداران اطراف و جوانب اولیای دولت را با فرزندان آن‌طبقه نسبت میکرد - جمال خان عم زادهٔ حسین خان میواتي (که از زمینداران معتبر هندوستان بود) چون بملازمت رسید دو صبیه داشت - کلان را پادشاه در حبالهٔ عقد خود آورده دوم را به بیرام خان تزویج فرمود - چهاردهم صفر سنه

ملازمان پادشاهي افتاده زنداني گشت - او را نزد منعم خان خانخانان فرستادند - چون روزگارش بسر آمد بحضور باز گردید و بخواجه شاه منصور ديوان حواله شد - سال بيست و سيوم از حبس گريخته بگجرات شتافت - و در حواشي جونه گدهه (٢) در حمايت كانهي (٣) آرامش گرفت - امرا سهل انگاري نموده بدر نپرداختند درين هنگام (كه اعتماد خان از تغير شهاب‌الدين احمد خان ايالت گجرات يافت) بعضي نوكران حاكم معزول در بے حقيقتي زده سر شورش برداشتند - مظفر نيز بآنها پيوسته بسري هنگامه آرا گشته احمدآباد را متصرف شد - عرش‌آشياني ميرزا خان را با فوج شايسته تعين نمود - چون با مظفر چهل هزار سوار فراهم آمده وهمگي مردم پادشاهي ده هزار بودند امرا مصلحت جنگ نميدادند و پادشاه نيز نوشت - كه تا تليچ خان و غيره امراي كمك از مالوه نرسند جنگ را آماده نگردد - دولت خان لودي (كه صاحب و ميرشمشير ميرزا بود) گفت - درانوقت فتح بشركت است - اگر ميخواهي خانخانان شوي تنها فتح بايد كرد - والا كشته شدن به از بگمنامي زيستن است - ميرزا خان بهمت افزائي همراهان درآمده همه را دل‌نهاد محاربه ساخت - و بسركيچ سه كروهي احمد آباد سخت چپقلش رو داد - هر طرف بهادران با يكديگر آويخته

---

(٢) در [بعض نسخه] جونا گدهه - و در [بعضي] چونه گدهه (٣) نسخهٔ [ب] كانهي .

برده بود) بنظر پادشاه درآورده فراوان آفرین اندرخت - و درهمین سال (که سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت هجري بود) بوالا پایهٔ وکالت بلند مرتبه شده جونپور باقطاع او مقرر گردید - و در سال سي و ششم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه ملتان در تیولش قرار یافته تسخیر تتّهه و ولایت سندهه پیش‌نهاد همت ساخته عازم گشت - شیخ فیضي تاریخ این عزیمت * قصد تتّه * یافته * ۹۹۹

و چون خانخانان بچالاکي و تیز دستي از پایان قلعهٔ سیهوان (۲) که سیوستان گویند گذشته لکهي (۳) را (که دروازهٔ آن ملک است - مثل گذهی بنگاله و بارهمولهٔ کشمیر) بدست آورد میرزا جاني حاکم تتّهه (که بیازش ستیز آمده بود) پس از جنگهای سخت هزیمت یافته در سال سي و هفتم بآشتي گرائید - بشرط آنکه قلعهٔ سیهوان را (که بر ساحل دریای سندهه است) بسپارد - و میرزا ایرج پسر خانخانان را بدامادي برگیرد - و بعد از برشکال بملازمت شتابد چون از کم آذوقي بسپاه پادشاهي هم خستگي راه یافته‌بود خانخانان پذیرش نموده قلعه بحسن علي عرب سپرده بیست کروهی سیهوان متوقف شد - چون هنگام بارش بسرآمد میرزا جاني عذرها در نیامدن پیش آورد - ناچار خانخانان روانهٔ تتّهه شد - میرزا سه کروهی شهر برآمده فکرها داشت که یکدفعه فوج پادشاهي چیره دست گردید - ناگزیر بلابه‌گري در آمده تمام مملکت بمردم

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] سوستان (۳) در [بعضی نسخه] لکي را *

از کار باز کشید - اگرچه آخر ربیع‌الآخر سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجري احمد نگر را گرد گرفتند و بمورچال دواني و نقب زني پرداختند لیکن بهوشیاري و دلاوري چاند بي‌بي سلطان همشیرهٔ برهان نظام شاه زوجهٔ علي عادل شاه بیجاپوري (که باتفاق ابهنگ خان حبشي تحصن گرفته بود) و هم بعلت نفاق امرا و کار شکني یکدیگر فتح قلعه بآساني صورت نگرفت *

چون درونیان از دروئی سران لشکر آگهي یافتند آشتي داستان در سرائیدند - که بهادر پور زادهٔ برهان نظام شاه را از زندان برآورده آن خرد سال را خطاب نظام الملک داده نوکر والا درگاه برسازند و آباد ملک احمد نگر باتطاع او قرار گیرد - و ولایت برار بتصرف پادشاهي باز گردد - هرچند کار آگهان کم آذوقي و سراسیمگي و دستان سرائی دژ نشینان برگذاردند از بے اتفاقي کسے گوش نکرد و درین‌ضمن آمدآمد سهیل خان خواجه سرا معتمدالدوله بیجاپوري بکمک نظام‌شاهیه یاور پیشین عزم گشته بوساطت میر مرتضی صلح نموده ببالا پور برار برگشتند - و چون سهیل خان با فوج بیجاپور در میمنه و قطب‌الملکیه دست چپ و نظام الملکیه در قول نخوت افزوده عرصهٔ مبارزت آراست شاهزاده را بسیج آویزش در سر گرفت امرا از پایه (۲) نشناسي بدان نگرائیدند - خانخانان با میرزا شاهرخ و راجه علي خان از شاه پور بسوی غنیم چالش نمود - آخر

(۲) در [بعض نسخه] پایه شناسي

خان باید دریافت که چیست - دولت خان برگشته بخانخانان گفت که چنین انبوهی در پیش است - و فتح آسماني - اگر شکست رو دهد جائی نشان دهید - که ما شما را دریابیم - گفت زیر لاشها - دولت خان با سادات بارهه از کمرگاه در آمده غنیم را بر شورانید - و در کمتر زمانی سهیل راه فرار سپرد - گویند خانخانان درین روز از نقد و جنس هفتاد و پنج لک روپیه با خود داشت - همه را یغمائي ساخت - زیاده بر دو شتر بار همراه نماند - و با وصف چنین فتح سترگ مهمات انجام شایسته نگرفت - خانخانان حضور طلب گردید - سال چهل و سیوم بملازمت سربلندي یافت - کوچ او ماه بانو هم درین سال درگذشت *

چون عرش آشیاني کنکاش مهم دکن ازو استفسار کردند طلب شاهزاده بحضور و تفویض رتق و فتق دکن بنام خود عرض نمود پادشاه را بد آمد - از نظر انداختند - و چون شاهزاده مراد فوت کرد و سال چهل و چهارم سلطان دانیال بکشایش دکن مامور شد و عرش آشیاني خود نیز عزیمت آندیار فرمود خانخانان را مجددا برنواخته نزد شاهزاده فرستادند - آخر شوال سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري شاهزاده باتفاق خانخانان قلعهٔ احمدنگر را گرد گرفت - از هر جانب فراوان کوشش بکار رفت چاند بي‌بي عهد و پیمانی درمیان آورد - چیته خان خواجه سرا ازین معني سر باز زده باتفاق برخی بدگوهران آن گزین بانو را

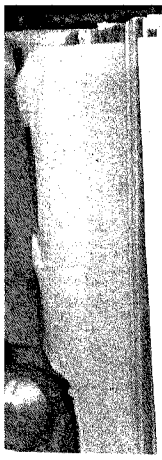

ة موسم سکون و قرار است) شاهزاده را ببالاگهات برآورده
ز بے اتفاقی سران سپاه سررشتهٔ تدبیر از دست داده بغلای غله
سقطی دواب خستگی تمام بجنود پادشاهي راه یافت - و تا چار
نی نازیبا (که شایان این دولت نبود) بامخالفان کرده مراجعت
ود] مهمات دکن بخانجهان مفوض گشته مهابت خان بآوردن
کهنه عملهٔ روزگار تعین شد •

چون بحضور رسید در سال پنجم بتیولداری کالپي و تنوج
توري یافت - که سایر متمردان آن نواح را از بیخ و ریشه براندازد
ر سال هفتم چون در دکن بعبدالله خان چشم زخم عظیم رسید
ر خانجهان کارے متمشي نشد انتظام آن مهم منحصر در فرستادن
خانان دانسته با خواجه ابو الحسن رخصت یافت - و چون درین
ه نیز بارصف بودن شاهزاده پرویز و امرای عمده کارے صورت
ت جنت مکاني سال یازدهم سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست
ج هجري سلطان خرم را بخطاب شاهي (که از زمان صاحبقران
وقت بهیچ شاهزاده تجویز نشده) رخصت دکن فرموده خود
در محرم سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و شش بمالوه رسیده
اقامت بماندو افداختند - و شاهزاده در برهانپور رنگ توقف
ه مردم سخندان نزد دنیا داران دکن روانه ساخت - و در
ی ایام دختر شاه نواز خان پسر خانخانان را حسب الحکم بعقد
ح خویش درآورد - بعد وصول مردم شاهي عادل‌شاه پنجاه زنجیر

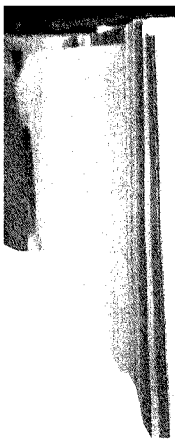

(۲)
... از جهروکهٔ پایان آمده خوانچه از جواهر و خوان از زر بر سر
... اقبال پیوند نثار فرمود - و چون در سال پانزدهم از عهد شکنی
... عنبر و تسلط و استیلای برگیان او تهانه داران پادشاهي عنان
... از دست داد (حتی داراب خان از بالا گهات برگشته
... آمد و درانجا نیز پای استقامت نتوانست افشرد و ببرهانپور
... باتفاق پدر نامور شهربند گردید) شاهزاده شاهجهان با یک کرور
... جهت اخراجات یساق و انعام ده کرور دام از ولایت مفتوحهٔ
... مرتبهٔ ثاني بطریق استعجال دستوري یافت *

... گوینده چون پیهم عرائض او از نظر پادشاهي گذشت [که کار
... تنگ شده - و قرار جوهر (که رسم ست مقرر) بخود داده ام]
... مکاني بشاهزاده ولیعهد فرمود - که چنانچه عرش آشیاني
... اعظم را بایلغار خاص از محاصرهٔ گجراتیان رهائي بخشید شما
... خانان را ازین مهلکه نجات دهید - دکنیان بصیت آمد آمد
... از هم پاشیدند - شاهزاده ببرهانپور رسیده از سر نو
... وبست دکن پرداخت - و چون سال هفدهم شاه عباس صفوي
... رهٔ قلعهٔ قندهار انتهاض نمود و شاهزاده بعجلت هرچه تمام تر
... حضور گشت خانخانان را نیز همراه گرفت - درین میان
... طرح دیگر انداخت - و باغوای کوته خردان فساد خانه بجائی
... که بفتنهٔ بیگانه نپرداختند - ناچار شاهزاده با خانخانان

نسخهٔ [ب] خوانچهٔ جواهر *

عرضي نمود که فلک بر سر ناسازي‌ست - اگر رزمے چند طرح آشتي اندازند هرآئینه سبب امنیت بندها خواهد بود - شاهزاده (که همواره همت برفع فساد مصروف داشت) سنوح این‌سانحه فوز عظیم دانسته خانخانان را بخلوت سرا برد - و مجددا بسوگند مصحف شریف خاطر ازو مطمئن ساخته روانه نمود - که این طرف آب بوده در انچه صلاح طرفین باشد صلح قرار دهد - چون از رسیدن خانخانان و آرازهٔ آشتي در پاسبانی گذرها رهنے راه یافت مهابت خان (که منتهز فرصت بود) هنگام شب جمعے از جوانان کار طلب را از آب در گذرانید - و خانخانان بمراسلات مزورانهٔ سلطان پرویز و مهابت خان فریفته گشته از دنیا دوستي حق ناشناسي بکار برد و عهد و سوگند تازه نسیا منسیا نموده بمهابت خان پیوست - ناچار شاهزاده شاهجهان توقف در برهانپور مناسب ندیده از راه تلنگانه عازم بنگاله گردید - مهابت خان ببرهانپور آمده باتفاق خانخانان از آب تبتي گذشته بتعاقب قدرے راه نوردید - خانخانان براجه بهیم (که از ارکان دولت شاهي بود) بر نوشت - که اگر شاهزاده خرزندان مرا وا گذارند لشکر پادشاهي را بلطائف الحیل برمیگردانم و الا کار بدشواري خواهد انجامید - راجه بهیم جواب فرستاد - که هنوز پنج شش هزار جانفشان در رکاب - هرگاه نزدیک رسید (۲) اولادت را بقتل آورده بر تو خواهیم تاخت *

---

(۲) در [بعض نسخه] رسند *

از کابل مهابت‌خان آزارهٔ ادبار گشت - نور جهان بیگم خانخانان را طلب داشته با فوجے بتعاقب او تعین کرد - و دوازده لک روپیه با فیل و اسپ و شتر از طرف خود عنایت نمود - و تیول مهابت خان نیز بدو تنخواه کرد - اما زندگي فرصت نداد - در لاهور بیمار شد - و بدهلي رسیده در سن هفتاد و دو سالگي سنه (۱۰۳۶) هزار و سي و شش هجري آخر سال بیست و یکم جهانگیري ودیعت حیات سپرد * خان سپه سالار کو * ۱۰۳۶ تاریخ است و متصل مقبرهٔ همایون پادشاه مدفون گردید *

خانخانان در قابلیت و استعداد یکتای روزگار بود - و او عربي و فارسي و ترکي و هندي زبان داشت - شعر خوب مي‌فهمید ومیگفت - رحیم تخلص میکرد - گویند که باکثر زبانها (که در عالم رایج است) حرف میزد - و سخا و همت او ضرب‌المثل هند است بلکه برخے حکایات مستبعد شمارند - گویند روزے بر براتها دستخط میکرد - بر برات پیادهٔ بجای هزار تنکه هزار روپیه دستخط کرد و همان بحال داشت - مکرر شعرا را در صله بزر سرخ سنجید - روزے ملا نظیري (۳) گفت - که لک روپیه چه قدر توده میشود - ندیده ام فرمود از خزانهٔ بیارند - و چون جمع کردند ملا گفت - شکرالله که بسبب نواب من اینقدر زر دیدم - فرمود همه بملا دهند - که حالا شکر الٰهي کند - همواره مبلغهای خطیر بدرویشان و علما باعلان و اخفا

(۲) نسخهٔ [ج] طاهیده (۳) در [بعضے نسخه] ملا نظري *

سندهه - و شکست سهیل خان بیجاپوري - چنانچه بتفصیل بجای خود ثبت افتاد - اما در زمان جهانباني جنت مکاني کارے ازو رائي نگرفت - با همه دانائی درست و فهمید پسندیده ذاتها کشید - و از حب جاه دست باز نداشت - گویند سخت ولوعي باخبار دربار داشت - با آنکه در سه کس روزنامچه را هر روز بتاک چوکي میفرستادند جواسیس بر عدالت خانه و کچهریها و چبوترہ حتی در چوک و کوچه و بازارها تعین بود - که هرچه بافواه عوام مي‌شنیدند بتحریر در مي‌آوردند - شام همه را خوانده در آتش میسوخت گویند اکثر چیزها دران وقت مخصوص خاندان اینها بود - چنانچه پرهما که بر سر کسے نمیزد - مگر شاهزادها - با آنکه پدرش امامیه مذهب بود خانخانان اظهار تسنن میکرد - مردم معمول بر تقیه میکردند - لیکن پسرانش سنی متعصب بودند - سواے شاهنواز خان و داراب خان پسران دیگر هم داشت - یکے میرزا رحمن داد - که والدهاش از قوم سودهۂ امرکوٹ بوده - در جواني بحیثیات شگرف آراسته - پدر بسیار درست داشتے - در مهکر (۲) قریب العهد بفوت شاهنواز خان درگذشت - کسے را یارا نبود که باظهار آن پردازد بدرخواست مردم محل حضرت شاه عیسی سندهي (قدس سره) بخانۂ خانخانان آمده تعزیه و تسلیه فرمود - دوم میرزا امرالله از بطن جاریه بود - بے تربیت مانده در جواني زندگي بسپرد

(۲) نسخۂ [ب] بهکر ه

خان گفت - چندے مردم را نگهدار - که تجدید وضو کرده دوگانه بسلامت ایمان ادا نمایم - پس از فراغ با پسر و چهل‌کس از ملازمان خود جان را فدای آبرو ساخت *

* خدمت پرست خان *

رضا بهادر نام - از اوان صبی بغلامي و پرستاری شاهزاده شاهجهان افتخار داشته بدوام خدمت و سعادت محرمیت و مزاج داني ممتاز گردید - گویند هنگامے (که شاهزاده بمهم رانا تعین شده بود) روزے در اودیپور بتقریبے پانصد کره خورد - و بر زمین نه‌افتاد - و آه نکشید - این سخت جاني وسیلهٔ اعتبارش گشت بر منصب و عزتش افزودند - بتدریج بپایهٔ امارت تصاعد نموده بخطاب خدمت پرست خان سر برافراخت - در وقت مراجعت از صوبهٔ بهار در خدمت سلطان مراد بخش اورا از افزونی اعتمادش باتفاق سید مظفر خان بارهه در قلعهٔ روهتاس گذاشتند - چون بعد واقعهٔ ناگزیر جنت‌مکاني اعلی حضرت از جنیر دکن بگجرات رسیده از کنار تالاب کانکریه ظاهر شهر احمدآباد (که هفت روز مخیم سرادقات اقبال بود) بجانب مستقر الخلافهٔ آگره کوچ فرمود از اثنای راه اورا با فرمان از خط خاص نزد یمین‌الدوله بلاهور روانه نمود - مشتمل برانکه زمانه آشوب طلب است - و زمین فتنه خیز جهان را از لوث وجود شاهزادهٔ چند (که مادهٔ فساد اند) پاک سازد خدمت پرست خان در عرض نه روز بداک چوکي بلاهور پیوست

رسیده جنگے عظیم در پیوست - و از طرفین بهادري و مردانگي بتقدیم رسید - که ناسخ کارنامهٔ رستم و اسفندیار گشت - محمد شه لودي با دو برادر خود و دوازده نفر از خویشان و نوکران معتبر خانجهان نقد جان در باخت - و رضا بهادر با شصت نوکر عمدهٔ خود بکار پادشاهي آمد - نعش اورا متصل نخاس آگره نقل نموده گنبذے بنا یافت - دختر کوتوال خان غلام گرجی دولت خان (که خانخانان بار بخشیده بود) در حبالهٔ نکاح داشت - و با هم محبت مفرط بود چنانچه حرف عاشقی اینها درانوقت بر زبانها افتاده - هرگاه خدمت پرست خان بار میگفت (که من فدوی جان نثار درگاهم امروز فردا بکار ولي‌نعمت مي‌آیم - جان تو چیست) او افیون و زهر که در کنار بارچهٔ خود بسته داشت مینمود - پس از فوتش اگرچه توفیق مردن نیافت اما بعد حالتي بر سر قبر او نشست - اعلی حضرت ازین جهت اموال خدمت پرست خان را بدو بخشیده یومیه نیز مقرر فرمود - سالے نگشت که بزر مستي و سلسله جنبانی بدهمنشینان شیفتهٔ سرود و رقص گشته بمی‌گساري افتاد - چون بپادشاه خبر رسید اورا در عقد ازدواج تلعه‌دار خان چیله در آوردند - و پس از فوتش سر محاوق ساخته باز بر سر قبر رضا بهادر نشست - اعلی حضرت باز آن یومیه بحال فرمود *

گویند رضا بهادر درویست کس بیش قرار نوکر داشت - که هر روز با پنجاه کس طعام میخورد - و چوکي و سواري بآنها

گذشته داخل شهر شوند) بر سر کشتیها گفتگو واقع شد - و بزد و خورد انجامید - اتفاقا دو برادر زادهٔ راجه کشته شدند - پس ازانکه راجه از احوال اینها مطلع شد بذابو سابقهٔ معرفت سي هزار روپیه تواضع کرده رخصت نمود - که مبادا از راجپوتیه اذیت کشند - محمد خان در عین جواني در گذشت - و پیرا بیاوری اقبال نزد شاهزاده (۲) سلطان دانیال منظور نظر گردید - گویند بمصاحبت (۳) و قرب بجائی رسید که دوئي نماند - در مخاطبات بفرزندي مخاطب میگشت - پس از فوت شاهزاده در بیست سالگي در خدمت جنت‌مکاني پیوسته بقرب و منزلت خاص اختصاص گرفت - اولا بمنصب سه هزاري و خطاب صلابت خاني سرفرازي یافته در ایام معدود بخطاب والای خانجهاني و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري بلند نامي اندوخت - و در محرمیت و اعتبار سخن شریک و سهیمے نگذاشت حکم نشستن غسل خانه فرمودند - و مکرر اندرون محل بردند و خواستند بیکے از خویشان پادشاه محل نسبت کرده مخاطب بسلطان جهان فرمایند - او عرض کرد که سلطاني مخصوص بشاهزاده‌ها ست - و نشستن حضور و رفتن محل هم مختص بایشان امیدوارم که این تکالیف معاف شود - و نسبت محل بمیان نیاید گویند جهانگیر پادشاه آقائي و نوکري با او منظور نداشته یارانه سلوک میکرد - اما او دست از نوکري بر نداشته پا از حد خود

---

(۲) نسخهٔ [چ] شاهزاده دانیال (۳) در [بعض نسخه] مصاحبت و قربه

بجائے رسید که سیرے بیک روپیه میسر نمیشد - و سقطی دراب علاوه گردید - بکمال آسیمه سري صلح گونه کرده ببرهانپور برگشت واین بدنفسي (۲) بنام خانخانان نشست - خانجهان بحضور نوشت که این همه از نفاق این کهنه عمله بوقوع آمد - بعهدهٔ او وا بایه گذاشت - و الا طلب حضور شود - که من با سي هزار سوار درعرض دو سال باقبال پادشاهي از استخلاص قلاع این ملک وا پرداخته بیجاپور را ضمیمهٔ ممالک محروسه میکنم - و الا روی خود به بندهای درگاه ننمایم - بنابرین مهمات دکن بخانجهان من حیث الاستقلال مفوض گشته خان اعظم کوکه و خانعالم با امراي دیگر بر کمک سابق افزوده خانخانان بحضور شتافت - اما نفاق امرا از میان نرفت - و هیچ بندوبست صورت نگرفت - خانجهان را به تیولداري تهانیسر و اقامت ایلچپور معاتب نموده سرداري بخان اعظم قرار یافت - و بعد سالے (که خانجهان بحضور رسید) همان قرب و منزلت داشت سر موئے تفاوت راه نیافت - تا در سال پانزدهم جلوس (که داعیهٔ تزلباش بتسخیر قندهار ظاهر شد) خانجهان را بصاحب صوبگی ملتان رخصت نمودند - در مبادی سال هفدهم (که شاه عباس صفوي در محاصرهٔ چهل روز قلعهٔ قندهار بتصرف در آورد) خانجهان حسب الحکم جهت مشورت این کار بسرعت تمام روانهٔ حضور شد اما مراجعت این وقت در مردم (که از حکم پادشاهي خبر نداشتند)

(۲) در [ا کثرنسخه] بدنقشي *

قلعهٔ آگره و خزائن آنجا باقامت فتحپور سیکري مامور شد و در سال نوزدهم از انتقال خان اعظم کوکه بصوبه داري گجرات تعین یافت - و چون مهابت خان را بتقریب صوبه داري بنگاله از اتالیقي سلطان پرویز جدا کردند خانجهان بجاي او مقرر شد و در برهانپور بسلطان پیوست - و در سال بیست و یکم سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج (که سلطان پرویز ودیعت حیات سپرد) تمام کارهاي دکن بعهدهٔ خانجهان تفویض یافت - او به تنبیه فتح خان پسر ملک عنبر (که بملک پادشاهي گرد شورش مي‌انگیخت) متوجه بالاگهات گشته تا کهرکي عنان باز نکشید - درانوقت حمید خان حبشي (که زنش فوج کشي میکرد) مدارالمهام نظام‌شاه (۲) بود - لابه‌گري و چاپلوسي پیش گرفته خانجهان را فریفت - که به پیشکش سه لک هون ملک شاهي بعهدهٔ او واگذاشت - چنانچه فوجداران و تهانه‌داران بالاگهات بموجب نوشتهٔ خانجهان مکانهاي خود را بوکلاي نظام شاه سپرده ببرهانپور فراهم آمدند - مگر سپه‌دار خان که بعذر حکم حضور قلعهٔ احمدنگر نداد - گویند خانجهان باقتضاي عقل دور اندیش باین احسان نظام شاه را از خود ساخته پناه روز ناکامي اندیشید بالجمله داغ این بدنامي بر چهرهٔ حال او ماند - و در همین ایام (که مهابت خان باندیشهٔ کردار ناهنجار خود از دربار بدر زده بشاهجهان در جنیر پیوست) جنت‌مکاني خطاب سپه‌سالاري اورا

---

(۲) نسخهٔ [ب] نظام شاهیه •

با امرای کمکي بماندو آمده صوبهٔ مالوه را از مظفر خان معمورې صوبه‌دار آنجا بر گرفت - مردم پادشاهي همه گرویدگي داشتند اکثرے گفتند اگر ارادهٔ جنگ باشد ما همه رفیقیم - چون دیدند (که خانجهان یکروئي نمیکند و بدناهي مفت خاید حال ما ست) برخاسته راه حضور گرفتند - و خانجهان تا خبردار شود (که شاهجهان از راه گجرات گذشت) امرا و راجها از اطراف و جوانب پیش ایشان فراهم آمدند - و ظاهر شد که جلوس داور بخش هم توطیه و تمهید سلطنت ایشان است - که آصف خان کرده - دانست که آنچه کردند صواب بود - اما وقتش گذشت - ندامت چه سود وکیلے بحضور فرستاد - و بعد سرنیرآرائي پیشکشے با سهرهٔ مروارید ارسال داشت - اعلی حضرت (که جهان کرم و مروت بودند) از بد سلوکی او اغماض کرده صوبه‌داری مالوه باو مسلم داشتند - و در سال دوم (که از تنبیه ججهار بندیله وا پرداخته بحضور رسید) اگرچه بدستور عهد جنت مکاني جمیع امرا پذیره نشدند اما پادشاه برعایت خاطر او (که همیشه بالا دست همه استاده میشد) مهابت خان را (که خانخانان شده سر بکسے فرود نمي‌آورد) رخصت دهلي فرمودند لیکن * مصرع * * آن قدح بشکست و آن ساقي نماند *

آن اعزاز و سلوک آقا کجا - و آن رجوع خاص و عام کو - و معهذا از طرفین صفای خاطر هم نبود - حکم شد که این همه فوج در حضور با خود داشتن چرا - بر طرف بایدکرد - و بعضے محالات سیر حاصل

گویند نصف شب دیوالي بیست و هفتم صفر سنه (۱۰۳۹) هزار و سي و نه (۲) بود - که از حویلی آگره برآمد - چون بدروازهٔ هتیاپول (۳) رسید چلو در گردن انداخته سر تواضع بر قاش زین انداخت و گفت - خدایا تو میداني که برای حفظ آبروی خود میروم - بغي در خاطر نیست - و چون بدهولپور رسید پیش از همه سید مظفر خان بارهه و راجه بیتهل داس و خدمت پرست خان از فوج پادشاهي بسر وقتش رسیدند - و جنگ عظیم در پیوست - و آویزش سخت روداد - حسین و عظمت دو پسر رشید و شمس داماد او با دو برادر خود محمد و محمود از نبائر عالم خان لودي (که از کهنه سپاهیان افاغنه بود) و شصت کس از نوکران عمده مثل بهیکن (۴) خان قریشي و غیره بقتل رسیدند - خانجهان بذات خود چپقلشهای مردانه کرده زخمي عنان عزیمت بدریای چنبل (۵) گردانید و بنابر طغیان آب نتوانست مردم محل گذرانید - زوجه و دختران خود را با بعضے اسامی معتبر در حوضهٔ فیلان نشانده بآسیمه سري و اضطراب تمام گذشت * * بیت *

* نیم جانے بدر آورده ام از وادی مرگ *

* این قدر زین سفر دور ره آورد بس است *

---

(۲) در [بعضے نسخه] هزار و چهل و نه (۳) در [بعضے نسخه] هتیا بول و در [بعضے] هتاپول (۴) نسخهٔ [ب] بهنگي خان - و در [بعضے نسخه] بهنگن خان (۵) در [بعضے جا] چینل آمده *

والا چرا عالمے را بخرابي ميدهيد - گفت اعتقاد شما اين است که بر لشکر پادشاهي غالب شويم - حاشا و کلا - اقبال خداداد است ميخواهم باين حرکت مذبوح اصلاحے واقع شود - و براي شما روزگارے بهم رسد - و من روانهٔ مکه شوم - وازين قبيل حرفهاي خانجهان باعث تفرقهٔ افغانان شد - که از هندوستان بکمال دعوي سلطنت هجوم آورده بودند - چون بوشکال در رسيد خانجهان در موضع راجوري چهار کروهي قصبهٔ بير (که در دامن کوه واقع شده) اقامت گزيد - و بعد انقضاي برسات مقرب خان سرفوج نظام شاهي باتفاق بهلول خان بآمد آمد فوج اعظم خان از جالناپور خود را بدهارور کشيد - و هنوز دريا خان روهله در نه پيوسته بود که اعظم خان قابو ديده از ديول گانون روانه شده از گنگ گذشت - و از منجهاي گانون بر خانجهان (که زياده برچهار صد سوار نداشت) تاخت - خانجهان آمادهٔ پيکار گشته قبائل را بکوهستان روانه کرد و خود جنگ کنان برآمد - و چون بالاي (۲) گهات راجوري رسيد با بهادر خان لودي برادر زادهٔ خانجهان و بهادر خان روهله مقابله شد - از طرفين داد مردانگي داده هرچند بهادر خان روهله در ميدان افتاد اما فوج پادشاهي متواتر بکمک رسيد - بهادر خان لودي دل باي داده ميخواست بدر رود - راجه بهار سنگهه بنديله بآن خون گرفته رسيده از هم گذرانيد - خانجهان با زنان اسپ سوار

---

(۲) در [بعض نسخه] بر بالاي گهات .

خانجهان از کشته شدن چنین رفیق قرین اندوه و تاسف گشته روانهٔ پیش شد - چون بولایت بهانڈیر رسید سید مظفر خان بارهه هراول فوج پادشاهي قریب گردید - خانجهان بنه و بار را روانه کرده با هزار سوار گرم پیکار گشت - محمود خان پسرش با جمعی کشته شد - خانجهان ناچار جلو گردانیده براه افتاد - و چون در حوالی کالنجر رسید سید احمد قلعه‌دار آنجا سر راه گرفت - و دران آویزش حسن خان پسر او دستگیر گردید - خانجهان بقائد اجل بیست کروه دیگر رفته کنار تالاب سهینده (۲) فرود آمد - و بمردم گفت که فوج پادشاهي دست از تعاقب بر نمیدارد - پاشنه‌کوب رسید - تا کي بگریزم - این همه خویش و قوم کشته شدند - من هم از زندگي سیر آمده‌ام - غیر از کشته شدن علاجے نیست - هرکه خواسته باشد بدرود - و آنچه مانده بود بهمه قسمت کرد - بسیارے جدا شده رفتند - غرهٔ رجب با جمعی پای ثبات افشرده با سید مظفر خان بارهه در آویخت - و آخر پیاده گشته با عزیز خان پسر خود و ایلمخان ترین و صدر خان تا جان در بدن بود آویزشهای نمایان نموده مشت بشمشیر و پهلو بخوک خنجر میبرد - بزخم تیر مادهو سنگهه بر زمین افتاد - و عبدالله خان زخمي سر او را بحضور ارسال داشت وقتے (که اعلی حضرت در برهانپور بکشتي سیر دریای تبتي میکردند) از نظر گذشت - بموجب حکم در مقبرهٔ پدرش مدفون

---

(۲) در [بعضے نسخه] سبهنده - و در [بعضے] شهنده .

و او باستغنا با کسے حرف نمیزد - یکبارہ نیرنگے چرخ بوقلمون عالمے تازہ بروی کار آرد - و صفے دیگر بر بساط روزگار چید - آن خصوصیت و محرمیت نماند - مردمے (که بار مجرای او نمي یافتند) سر همسري برداشتند - بل یکسر و گردن بلند تر افراشتند - و صدور بعضے حرکات بے اخلاصي (که در پیشگاه خلافت محمول بر بغي و فساد شد) باعث آن گردید که هر بیقدرے بچشم حقارت مي نگریست و هر هرزہ گوئے صدای خارج آهنگي بگوش مي کشید - بسکه غیور بود و شریف النفس متحمل نشد - طبع کبید - و دل برکند آوارگي و بیابان مرگي مرجع پنداشت - و اذا اتایت ببایتین فاختر ایسرهما - بمزاج ننگ پرستان غیرت آئین هیچ تعبیر و جان کنیئے ناگوار تر از ذلت بعد از عزت نیست - لهذا خود را رسانید بجائے که رسانید - پس در بدو حال علت اینهمه ارتکاب متاعب و مهالک غیر از پاس آبرو و حفظ مرتبه نبود - بعد ازان اغراض دیگر هم ضم شد - بلکه ضرورت لازم وقت افتاد - مثل جمع فوج و اتفاق با نظام الملکیه - اگر نقشش درست مي نشست و زمانه بر سر یاري مي بود حب جاه دنیا کی میگذاشت که بذوکري سر فرود آرد *

بالجمله خانجهان بوقار و حلم متصف بود - ومجوز ضرر احدے نمیشد - بیشتر رغبت بصحبت اهل ایران داشت - با آنکه سني مذهب بود - اگرچه پدرش بتشیع شهرت دارد - و مقولهٔ اوست

از سرتابان صوبهٔ بهار بود) از زندان رهائي يافته دستوري بنگاه گرفت] ميرزا بكين آنكه پدرش عبدالرحمٰن بآويزهٔ آن بومي زندگاني سپرده بود با برخے در صحرا برو ريخت - دلپت بدر رفت عرش آشياني فرمودند كه ميرزا را بر بسته نزد آن زميندار برند باستشفاع بعضے يار يابان حضور موتوف شده زنداني گرديد اتفاقا در خدمت شاهزاده سلطان سليم بسيار مربوط بود - پس از جلوس چون در فن ميرشكاري كمال مهارت داشت بخدمت قوش بيگي امتياز يافت - و در سال چهارم جهانگيري بخطاب خانعالم لواي ناموري بر افراخت - و چون در سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار (۲) و بيست هجري شاه عباس صفوي پادشاه ايران يادگار علي سلطان (۳) طالش را بتعزيت عرش آشياني و تهنيت جلوس فرستاد در سال هشتم بهمراهي او خان عالم بسفارت دستوري يافت - چون شاه بدفع رومیه در سمت آذربائيجان متوجه بود حسب الموضي چند گاه در هرات و قم متوقف گشت - گويند مردم بسيارے همراه داشت - دويست نفر توشچي و ميرشكار بودند - و هزار كس از ملازمان معتبر پادشاهي بود - بنابر امتداد وقفه بيشترے را از هرات برگردانيد - در سال (۱۰۲۷) هزار و بيست و هفتم (كه شاه (۴) بدارالسلطنت قزوين معاودت نمود) خان عالم (كه همگي قريب

---

(۲) نسخهٔ [ب] هشت هجري (۳) در [بعضے نسخه] طاش (۴) نسخهٔ [ج] قريب هشتصد نفر ه

(که از شاه رخصت شده بیرون شهر منزل‌گزید) بمشایعت آمده عذرها خواست *

الحق که خانعالم این خدمت را بشایستگی حسن‌انجام بخشید و زرهای بسیار درین کار صرف کرده نامی بزرگی برآورد - سکندر بیگ منشی راقم تاریخ عالم آرای عباسی مینویسد - روزیکه خانعالم داخل قزوین شد مشاهدهٔ تجملات ظاهری او کردم - و از ثقات استماع افتاد - که از آغاز دولت صفویه الی الآن ازولایت هند باکه روم هم ایلچیئے باین شوکت و اسباب و جاه و حشمت بولایت ایران نیامده - معلوم نیست که در زمان سلاطین سابقه از اکاسره و کیان نیز آمده باشد - در سر آغاز سنه (۱۰۲۹) هزار و بیست و نهم هجري (که اواخر سال چهاردهم جهانگیري بود) هنگامے (که مرتبهٔ اول بعزیمت سیر کشمیر نهضت جذت‌مکاني واقع شد) در قصبهٔ کلانور خانعالم از یران مراجعت نموده بملازمت استسعاد یافت - پادشاه از غایت الطاف و مراحم دو شبانه روز در خوابگاه نگاهداشته لحاف خاص عنایت فرمود - و در جلدوی تقدیم سفارت بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار سربرافراخت - عجب از شیخ عبد الحمید لاهوري که در پادشاهنامهٔ شاهجهاني درحق خانعالم نوشته - که چون از چرب زباني و مزاجداني (که ناگزیر سفیر است) بهره نداشت ادای این شان جسیم چنانچه باید از و بتقدیم نرسید معلوم نمیشود که چرا میگوید - و از کجا میگوید - و چون سریز

* خواجه ابوالحسن تربتي ملقب بركن السلطنه *

تربت اُلکائے ست از خراسان - قطب الدین حیدر (که مظهر آثار غریبه و امور عجیبه بود - و حیدریان بوی منسوب اند) ازانجا ست خواجه در عهد عرش آشیانی بخدمت وزارت شاهزاده دانیال و دیوانی دکن اختصاص داشت - چون چنت مکانی سریر آرای سلطنت شد خواجه از دکن حضور طلب گردید - سال دوم (که آصف خان میرزا جعفر بمنصب وکالت بلند رتبگی یافت) اورا بهمراهی خود جهت سررشته داري درخواست - پس ازان (که آصف خان بمهم دکن شتافت - و دیواني باعتماد الدوله باز گردید) خواجه در رکاب پادشاهي بقرب و اعتبار امتیاز یافته در سال هشتم سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجري بمنصب والای میر بخشیگري افتخار اندوخت - و چون اعتماد الدوله سفر گزین ملک بقا گشت خواجه را بتفویض دیوانی کل و منصب پنجهزاري پنج هزار سوار امتیاز و اعتبار افزودند - در هنگامهٔ مهابت خان در آب بهت پیش روی عماری نور جهان بیگم خواجه باتفاق آصف جاهي و ارادت خان با جمعے قلیل اسپان شنا کرده و یراقها تر گشته رو بروی فوج مهابت خان آمد - ناگاه ببادِ شپهٔ تیر مخالف (۲) جلو مردم بیگم بے اختیار برگشت - و هر یکے از امرا بطرفے افتاد خواجه دران آشوب گاه و روا روی ناهنجار از اسپ جدا گشته

(۲) نسخهٔ [۱] ببازشپهٔ تیر *

بجاگیر ساهو بهونسله حسب الحکم پادشاهي بکمک نصیري خان (که محاصرهٔ قلعهٔ قندهار داشت) رو آورد - و از میانهٔ راه خبر فتح شنیده برگشت - و بقصبهٔ پاتور شیخ بابو (که برگنه ایست از پایان گهاٹ برار) بکنار رودآبے تنک آب فرود آمد - میخواست ایام برشکال را درانجا گذراند - که ناگاه سیلابے عظیم از سر کوه رو بلشکر نهاد - مردم از تاریکي شب و شدت آب سراسیمه گشته از بیم جان بهر سو گریزان گشتند - خواجه با امراي دیگر بر اسپان بے زین سوار شده خود را ازان مهلکه بر آورد - و قریب دو هزار کس و مجموع اسباب خواجه را با لک روپیه نقد آب برد

در سال پنجم بصوبه‌داري کشمیر سرفراز گشته ازانجا (که آنسقال دولت بود) اعلی حضرت بے ضرورت دوري او را روا نداشته ظفر خان پسرش را بنظم مهام آن ملک بنیابت رخصت فرمود

خواجه سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري در سن هفتاد سالگي مرحله پیماي عقبی گردید - طالب کلیم تاریخ فوتش یافته *

* ع *

۱۰۴۲

* با امیر المومنین محشور باد *

خواجه مرد راست درست کارگذار بود - لیکن بترشروئي و درشتخوئي اتصاف داشت - خلف رشیدش ظفر خان است که ذکر او نقش پذیر خامهٔ وقائع طراز میگردد - و پسر دیگر میرزا خورشید نظر است *

و آن حصار را منهدم ساخت - یلنگتوش از نذر محمدخان (که تجویز فوج کشي بسرحد پادشاهي نمیکرد) بمبالغه رخصت گونه حاصل کرده در سال نوزدهم با حشرے از اوزبک و ایمانچي (۲) بدوکروهی غزنین رسیده آمادهٔ پیکار گردید - خانزاد خان با کمکیان آنصوبه دران عرصهٔ شهامت در کشتن و بستن و تاختن کارنامهٔ جلادت و جانسپاري بتقدیم رسانید - گویند درین جنگ از فیلان کارے غریب شد - هرگاه اوزبکان حمله مي‌آوردند فیلان را بر سر آنها میدوانیدند بے اختیار اسپان رم میکردند - اصلا سعي اوزبکان پیشرفت نمیشد ناچار یلنگتوش رو بفرار آورد - گویند درین جنگ سوارے مسلح اسیر شد - خواستند بکشند - فریاد کرد که من عورتم - چون برهنه کردند زن بود - ازو معلوم شد که قریب هزار زن اینچنین درین لشکر است - که مردانه شمشیرها میزند - خانزاد خان تا شش کروه دنبال کرده بمعنائی فتح و نصرت معاودت نمود *

چون صاحب صوبگی بنگاله بمهابت خان اختصاص گرفت بالتماس او از کابل طلب شده نزد پدر رخصت یافت - و در سال بیستم (که مهابت خان بعتاب حضور طلب گردید) صوبه داری بنگاله بخانزاد خان نامزد شد - پس ازان (که مهابت خان ببادافراه کردار ناپسندیدهٔ خود از کنار دریای بهت (راه آوارگي سپرد) او از حکومت بنگاله معزول گشته بحضور رسید - و بحسن سلوک و تدبیر درست

(۲) نسخهٔ [ب] المانچي - و نسخهٔ [ج] ایماجي *

و میخواست قلعه را بساهو بهونسله بسپارد مستمال نموده آن حصن حصین را بدست آورد - چون پدرش در سال ششم بکشایش قلعهٔ فلک شکوه دولتاباد همت گماشت خانزمان با پنج‌هزار سوار آمادهٔ کارزار گشته بهر مورچال (که احتیاج کمک میشد) بے توقف خود را می‌رسانید - دران ایام بیست هزار گاو و غله و جمعے از تابین امرای کمکی در ظفرنگر جمع شده بسبب انتشار اشقیا نتوانستند ملحق شد - خانزمان بدان طرف رو آورد - ساهوجی بهونسله و بهلول خان در چکلتهانه سه کروهی کهرکی او را دایره وار احاطه نمودند - خانزمان در جای خود ثبات ورزیده ببان اندازی و سرانداز گجنال و تفنگ پرداخت - هر طرفے (که مقاهیر قدم جسارت (۲) پیش میگذاشتند) سرچنگ آسا می‌یافتند - چون شب افتان طرفین دست از جنگ باز داشتند - خانزمان در ناوردگاه فرود آمده بهوشیاری صبح نمود - غنیم سعی پیشرفت ندیده مایوس برگشت - و او رسد را گرفته بپدر پیوست - و همواره در مورچال و برکهی نبردهای مردانه نموده لوای چیرگی می‌افراشت - دفعهٔ دیگر برای آوردن رسد غله و خزانه و بارت پادشاهی (که بروهنکهیره رسیده پیش نمی‌توانست آمد) راهی گشت - زندوله خان و ساهو و یاقوت حبشی دنبال گرفتند - که قابو یافته دست بخزانه و رسد توانند رسانید خانخانان ازین خبر نصیری خان را بکمک تعین کرد - خان زمان

---

(۲) نسخهٔ [ج] جسارت می گذاشتند ۰

باندوه و آشفتگي در شده ميگفت - اعيان حضور (كه همه با من مدعي اند) اگر حرفے نكوهيده از من بپادشاه ميرسانيدند محمول بر عداوت و حسد ميشد - الحال [كه چنين پسرے (كه بحسن اخلاق و نيكوئي شيم مشهور آفاق است) اين تسم برود] بد نقشي من يقين خواهد شد - درين پيرانه سالي مرا رسوا كرد آهے سرد ميكشيد - و دست بر زانو ميزد - و ميگفت آه امان الله جوان مرگ شوي - گويند چون آمدنش بعرض رسيد اعلى حضرت خواندند *

* ع *

* آشنا را حال اين است واى بر بيگانهٔ *

اتفاقا روزے (كه ساعت ملازمت خانزمان بود) خبر فوت مهابت خان رسيد - اعلى حضرت يمين الدوله را با ديگر امرا بتعزيت فرستاده باعزاز طلب داشت - و بانواع عواطف نواخت - چون تا آن زمان يک صوبه دار بنظم خانديس و برار (۳) مي پرداخت درينولا دوحصه ساخته بالاگهات را (كه عبارت از دولتاباد و احمدنگر و سنگمنير و جنير و پتن و چالناپور و بير و دهارور و لختے محال برار و تمامي تلنگانه كه جمع آن يک ارب و بيست كرور دام بود) بدو تفويض نموده مرخص ساخت - و چون بنابر مالش چهار سنگهه بنديله صوبه دار مالوه بخاندوران بازگرديد خانديس باله وردي

---

(۲) يا بدنفسي باشد (۳) نسخهٔ [ب] برار دكن - و نسخهٔ [ج] برار و دكن مي پرداخت *

و هراسان گشته قلعهٔ جنیر و ترنکلواري و تربنگ و هربس و جودهن (۲) و هوسل را با خویش نظام شاه (که پیش او بود) سال دهم سنه (۱۰۴۶) یکهزار و چهل و شش بخانزمان سپرد - و چون صوبه داري هر چهار صوبهٔ دکن بپادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر قرار یافته بود خانزمان بدولتآباد معاودت نموده بخدمت آن پادشاهزادهٔ اقبالمند قیام داشت - بسبب امراض متباینه (که از دیر باز طاري شده بود) گاهے ازان بهي مي‌یافت - و باز نکس میکرد تا در آخر سنه مذکور رخت حیات بربست ۱۰۴۷ * رستم زمانه مرد * تاریخ یافته اند - گویند دم واپسین بافانه آمده این بیت مشهور بر سخت * بیت *

* جان بلب دارد اماني چون چراغ صبحدم *
* جنبشے زان آستین خواهم که کار آخر شود *

در شجاعت و سپاهگري یگانهٔ وقت و بسیار غضوب و غیور بود و با وصف آن حلم و تواضع را بمرتبهٔ ورزیده که آنهائے (که با پدرش مدعی جان بودند) برای او بساط محبت و یکداي مي‌گستردند - اگرچه مهابت خان میگفت - که دوستی اینها برغم من است - بعد از من اگر این اتفاق و وفاق بماند نفرین بر من خواهي کرد - در فهم و دانش هم بے نظیر وقت بود - تاریخے متضمن حالات جمیع سلاطین ردی زمین برشتهٔ تالیف کشیده

---

(۲) در [بعضے نسخه] جودهن و چوند و هرسل *

بسپرند - که بعد فروخت اصل و سود آنرا بمحتاجان آن دو بقعه برساند - و سال نهم ازانجا برگردیده بحصول ملازمت و گذرانیدن نه اسپ عربي بطریق پیشکش سر عزت بآسمان رسانید - سال دوازدهم از دیوانئ گجرات معزول گردیده سال هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه هجري بدار بقا خرامید *

* خان دوران نصرت جنگ *

خواجه صابر نام پسر خواجه حصاري نقشبندي ست - در زمان جنت‌مکاني منصبے یافته تعین دکن گشت - خانخانان آثار پردلي و کاردانی از ناصیهٔ حالش دریافته در مقام تربیت شد - او بنابر جهتے دست از نوکري برداشته بنظام شاه پیوست - چون درانجا رواج خرد سالان بیشتر دید خود را داخل آن گروه کرده چندان سعي نمود که بقرب مصاحبت امتیاز یافت - و بخطاب شاه نواز خان مخاطب گشت - باز ازانجا دل برگرفته در ملازمان شاهزاده شاهجهان منتظم شد - و بخطاب نصیري خان اعتبار اندوخت و در گردش فلکي همه جا ملتزم رکاب بود - از نیکو پرستاري دقیقهٔ فرو گذاشت نمي نمود - حتی بمقتضای وقت گاهے بترتیب زین و لجام اسپ خاصه قیام مي‌ورزید - در جنگ تونش (۲) سردار فوج شاهي بود - چون دران روز عالمے خاک بے حقیقتي بر فرق روزگار خود بیخت او نیز نتوانست پا افشرد - پس ازان (که عبدالله خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] توسن - و نسخهٔ [ج] تونس *

هزار و چهلم هجري صادق داماد یاقوت خداوند خان کلید قلعه حواله نمود - توپ ملک ضبط و بجلي و عنبري مشهور از خرد و کلان یک صد و شانزده (که هر یکے برای برهم زدن لشکرے و شهرے کفایت کند) با سایر اسباب قلعه داري بضبط درآمد - نصیري خان باضافهٔ هزاري هزار سوار بلند پایه گردید - و در همین سال هنگام رخصت بالاگهات دکن بالتماس او ماهي و مراتب [که بهپیشین ایام در سلاطین دهلي شیوع داشت - و اینان بحکام دکن داده بودند و ازان باز درین ملک اعتبارے تمام گرفته سلاطین آنجا بکسے (که شایان عنایات عظیمه باشد) میدهند] مرحمت شد - و در سال پنجم از تغیر معتقد خان بصوبه‌داری مالوه اختصاص یافت *

گویند که چون آجین و سارنگپور از انتقال خواجه ابوالحسن (که از مدت ممتد آنرا آباد ساخته بود) بجاگیر او تن شد دران ایام درخاندیس و دکن قحط و غلا بمرتبهٔ بهم رسید که نانے بجانے (۲) مي ارزید - مدار قوت سکنهٔ آنجا بر غلهٔ مالوه شد - نصیري خان خرمنهای غله را بزر پر ساخت - در هیچ وقت اینقدر زر از محالات مالوه وصول نشده *

چون در سال ششم مهابت خان قلعهٔ دولتاباد را محاصره نمود نصیري خان بکمک تعین گشته مصدر کارهای نمایان گردید - روزے (که در مورچال خانزمان نقبرا بهفتاد من بارود انباشته آتش زدند

(۲) نسخهٔ [ب] بجانے ارزید *

نامزد شد او نیز بهمراهي مامور گردید - روزے (۲) (که در نوبت گیه مقاهیر عرصه (۳) بر خانخانان تنگ ساخته نزدیک بود که چشم زخمے عظیم برسد) خاندوران آگهي یافته بسرعت خود را رسانیده فوج عقب خانخانان را بر فوجے (که دست راست او حلقه داشت) زده هردو قشون را بجوق مقابل رسانید - و زخمیان را برداشته بخانخانان پیوست - غنیم ازین دستبرد رو بفرار آورد - و این کار دست بسته در پیشگاه خلافت باعث مجرای سترگ گردید - چون مهابت خان ازین سپنجي سرا در گذشت بالا گهات بخانزمان تفویض یافت - و پایان گهات (که تمام خاندیس و اکثر ولایت برار باشد) بجمع نود و دو کرور دام بعهدهٔ او قرار گرفت - و حکم شد که سرکار بیجاگدهه و سرکار نذربار و لختے محال سرکار هاندیه (که آنروی آب نربده است) از توابع خاندیس اعتبار نمایند - و چون بکوماجیت پسر ججهار سنگهه بندیله (که با جمعیت پدر بهمراهی خانزمان در بالاگهات میبود) باشارهٔ پدر (که در خراب آباد موطن خود ارادهٔ سرتابي نمود) فرار اختیار کرده راه مسکن گرفت خاندوران ازان آگهي یافته از برهانپور بتکاپوي در آمد - و در مقام اشته مضاف صوبهٔ مالوه باو رسید - نزدیک بود که گرفتار شود - زخمي بجنگلهای دشوار گذار زده در دهاموني بپدر ملحق شد - خاندوران

---

(۲) نسخهٔ [ج] کهي نوبت - یا نوبت کهي باشد (۳) نسخهٔ [ب] عرصهٔ خانخانان تنگ ساخته ۰

بترغیب و ترهیب آن فیل را با یک لک روپیه تعلبندي گرفته بثغور دیوگدهه در آمد - و کیلچپر (۲) و اشته را (که از توابع کورماندگانون برار است) از تصرف گوندان متغلب بر آورد - و ناگپور را بمحاصرهٔ چند روز برکشود - کوکیا راجهٔ دیوگدهه یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد و یکصد و هفتاد فیل پیشکش نموده ناگپور را بازپس گرفت *

خاندوران بهادر در سال دهم بحضور رسیده دویست فیل بقیمت ده لک روپیه با هشت لک روپیه نقد (که مرزبانان گوندوانه و دیگر زمینداران لختے برسم پیشکش پادشاهي و برخے باو داده بودند) با فیل گجموتي (که یک لک روپیه قیمت شده بپادشاه پسند موسوم گردید) با یراق طلا (که از جانب خود بیک لک روپیه ترتیب داده بود) بنظر اعلی حضرت درآورد - چون جوهر اخلاص و مردانگی او درین تردد ات مردآزما فروغ دیگر داد و پیشکشے (که بدین کیفیت و کمیت در اندک وقتے هیچ یکے از نوئینان والا مکان یک مرتبه از گردن کشان گاهے نگرفته بود) او برگرفت بانواع عواطف و تحسین نواخته بخطاب نصرت جنگ و منصب شش هزاري شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه (که تنخواه آن ده کرور و هشتاد لک دام که بقرار دوازده ماهه بیست و هفت لک روپیه باشد) و تنخواه پرگنهٔ شجاعت پور از خالصه در طلب اضافه بلند مرتبه گردید - و چون در سال هفدهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بتقریب

(۲) در [بعضے نسخه] کیلچهر *

تعلقه یافته بلاهور رسید - و دو کروهی شهر فرود آمد - آخر شب در جامهٔ خواب بود - از نیرنگی تقدیر برهمن پسرے کشمیري (که اورا باسلام آورده درسلک خدمتگاران خود منتظم ساخته بود) جمدهر کاري در شکم او زد - گویند هفده تانکه دوخته بودند - ابرو خم نکرد - با قلیچ خان حرف میزد - یک روز بهوشیاري گذرانیده از نقد و جنس بهر یک از فرزندان حصهٔ متعین ساخته تتمه جهت خالصه قرار داد - و موافق آن بخط خود عرضي نوشته روانهٔ حضور کرد - شب هفتم جمادی الاولی سنه (١٠٥٥) هزار و پنجاه و پنج بساط حیات در نوردید - اعلی حضرت بهر کدام از فرزندانش زیاده از وصیت او عنایت فرموده شصت لک روپیه بسرکار والا باز گردید چون مدفن آبای او گوالیر است آنجا برده مدفون ساختند *(٢)*

خان دوران در کار پادشاهي اصلا مداهنه و مساهله نمیکرد و آزمندي و طمع درین کار نداشت - سه پاس روز و یک پاس شب در معاملات سرکار والا میگذرانید - و بدیگرے نگذاشته بجز و کل مهمات خود میرسید - اما با رعایا سخت‌گیر بود - و با خلق خدا بدرشتي و تعدي زندگي میکرد - تیر آه مظلومان بود که کارگر افتاد - روزے (که خبر فوتش ببرهانپور رسید) شیریني و قند و شکر در دوکانها نماند که مردم بشکرانه بخش نکردند - بیشتر عمارات عمدهٔ برهانپور در وقت او شده - مندوی زین آباد کنار تپتي

---

(٢) در [بعض نسخه] گوالیري‌ست (٣) نسخهٔ [ب] مداهنه نمیکرد *

خاصه با زین مطلا و انعام یک لک روپیه بین الاقران ممتاز ساخت و بحراست قلعهٔ گوالیار مامور گردانیده توابع آن در تیول او مقرر شد - و در همین سال باتفاق مهابت خان جهت تنبیه ججهار سنگهه بندیله (که هنگام بغي و فساد برپا کرده بود) دستوري یافت و چون باستشفاع مهابت خان خانخانان صفح جرائم او شد دیوانیان پادشاهي منجملهٔ ملک (که در تصرف او بود) بقدر طالب منصبش باو گذاشته تتمه بجاگیر خان مذکور و غیره امرا تنخواه نمودند- و در سال دوم چون خانجهان لودي بنابر توهمی (که درخاطر او جا کرده بود) از مستقرالخلافه راه فرار اختیار نمود خان مزبور بهمراهی خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب او مامورگشت - و بچستي و چالاکي همان شب بے انتظار سرکرده روانه شد - شش گهڑي روز بر آمده بر کنار دریای چنبل متصل دهولپور بدو رسیده چپقلش مردانه نمود - و محمد شفیع نبیرهٔ او با نوزده تن از سادات بدرجهٔ شهادت پیوست - و پنجاه کس از رفقای او زخمي گردید - چون این معني بعرض پادشاه رسید خان مذکور را ازانجا طلب داشته باضافهٔ یک هزار سوار و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه سرفراز فرمود - و در سال سیوم بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه کام اندوز گردیده بهراولی لشکر پادشاهي (که همراه اعظم خان بنابر تنبیه خانجهان لودي مقرر شده بود) شرف

تعلقهٔ مالوه عبد الله خان بهادر نیز ملحق بوی گردید - پس از وصول موکب ظفرکوکب بموضع نیمي از ولایت باندهو (۲) که پانزده کروهی سهینده و سي کروهی آله‌آباد است) بدریافت خبر قرب او عازم آن سمت گردید - نخست سید مظفر خان (که هراول فوج پادشاهي بود) بار رسیده تلاشهای مردانه نمود - خانجهان بعد بکار آمدن جمعے رو براه گریز نهاد - بهادران لشکر دست از تعاقب برنداشته بعد دو روز باز بوی رسیده هنگامهٔ زد و خورد برپا ساختند - او بهراول سید مظفر خان مقابل شده کشته گردید و سید ماکهن پسر سید عبدالله و نبسهٔ سید مظفر خان با بیست و هفت کس بدرجهٔ شهادت فایز گردید - و پس ازانکه خان‌مذکور بحضور رسیده شرف ملازمت دریافت باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و عنایت خطاب خانجهان چهرهٔ ناموري بر افروخت - و در سال چهارم جلوس یک هزار سوار تابین او دو اسپه سه اسپه قرار یافته با یمین الدوله بتنبیه عادل شاه بیجاپوري تعین شد - و در سال پنجم کامیاب ملازمت پادشاهي شده یک هزار سوار دیگر تابین او دو اسپه سه اسپه مقرر گردید - و سال ششم نیز بهمین عنایت سر بلندي اندوخت - پستر بهمراهی شاهزاده محمد شجاع بمهم پرینده رخصت پذیرفت - درین مهم مصدر ترددات شایان و دلیریهای نمایان گردید - و چون تسخیر پرینده ملتوي مانده

(۲) نسخهٔ [ب] ماهو -

مردم تعین نموده سوادهون را مسخر ساخت - و بر محالات جاگیر ریحان شولاپوري تاخته قصبهٔ دهاراسین را تهانه نشین گردانید و بکرات با بیجاپوریان زد و خورد بمیان آمد - خان مزبور خود مصدر مراسم شجاعت گردیده مخالفان را هر بار شکست فاحش داد *

گویند روزے رندوله بیجاپوري زخمي شده از اسپ بر افتاد یکے از رفقا اسپ باو رسانیده از میدان بر آورد - پس ازان (که بعضے از ولایت بیجاپور ویران گردید - و موسم برسات برسر رسید) خان مزبور بارادهٔ چهاوني برگشته بدهارور آمد - پستر چون عادل خان زینهاري شده اطاعت فردوس آشیاني اختیار نمود خان مزبور حسب الطلب بزمین بوس عتبهٔ سلطنت فایز گشت - و چون اواخر همین سال پادشاه عزیمت مستقر الخلافه نموده ایالت هر چهار صوبهٔ دکن (که عبارت از خاندیس و برار و بارہ از ملک تلنگانه و قلیلے از ملک نظام الملکیه باشد) بعهدهٔ شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مفوض فرمود سید خانجهان بعنایت خلعت خاصه مطرح التفات گردیده مقرر شد - که تا فراغ خانزمان بهادر از تسخیر حصار جنیر و غیره بخدمت پادشاهزاده قیام نماید در سال دهم بحضور شتافته دستوری گوالیار (که متعلق بوی بود) یافت - و در سال یازدهم باز بعتبهٔ خسروانی رسیده چون عزیمت دار السلطنت لاهور پیش نهاد خاطر پادشاهي شد مشار الیه باجازت تیول کام دل اندوخت - و سال چهاردهم در دار السلطنت

شاهزاده مراد بخش بحضور آمد - چون درین سال خبر آمدن شاه صفي (۲) دارای ایران جهت تسخیر قلعهٔ قندهار بر زبانها افتاده بود شاهزاده دارا شکوه برای دفعیهٔ او دستوري یافت - خان مزبور هم بعطای خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و مطلا و فیل ازحلقهٔ خاصه مورد عنایات گردیده در همراهیان شاهزادهٔ مزبور تعین گشت *

درین اثنا خبر فوت شاه صفي شیوع گرفت - درسال شازدهم خان مزبور برخصت گوالیار محال جاگیرخود مورد التفات شد - و در سال هفدهم باز بملازمت پیوسته در ایامے (که فردوس آشیاني سمت اجمیر متوجه گردید) اورا بحراست اکبرآباد گذاشت - پس از معاودت موکب خسرواني چندے درحضور بوده درسال هیزدهم رخصت محال جاگیر یافت - و در سال نوزدهم جلوس حسب فرمان طلب عازم گشته در دارالسلطنت لاهور دولت آستانبوس حاصل نموده دراواسط همین سال مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجري مفلوج گشته دو ماه صاحب فراش بوده سفر آخرت گزید پادشاه قدر شناس تاسف نموده در بارهٔ پسرانش سید منصور خان و سید شیرزمان و سید منور (که آخرها بخطاب سید مظفر خان و سید لشکر خان مخاطب شدند - و احوال هریک درین صحیفه رقمزدهٔ کلک وقائع نگار گردیده) توجه مرعي داشت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] صفوي *

* خسرو سلطان *

دومي پسر نذر محمد خان والي بلخ و بدخشان است - چون در سنه (۱۰۵۱) يكهزار و پنجاه و يک خطبهٔ ماوراء النهر بنام نذر محمد خان خواندند خان مزبور باتفاق پسر كلان خود عبدالعزيز خان در بخارا بكمال استقلال مسند نشين خاني گشته مهمات فرمانروائي را بنهج استقامت جاري گردانيد - و در سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج بقرشي رفته ارکنج را (كه حاكمش اسفنديار خان درگذشته بود) بتصرف درآورد - و با اوزبكيه (كه برادر كلانش امام قلي خان ساوک تمام مرعي داشته و ضبط محصول و بندوبست ماوراء النهر بران قوم وا گذاشته خود محض باسم خاني خرسند بودے) باز خواست آن ايام درميان آورد - آن قوم خايع العذار مطلق العنان رنجيده خاطر و رميده دل گشته بران شدند كه او را با پسرش از ميان بردارند - خان مذكور استشمام رايحهٔ يكتائي آن بداندیشان نموده باقتضای مصلحت سنگ تفرقه در جمعيت آنها انداخت - هر يكے را بجائے تعين كرد - سمرقند را با توابع بعبدالعزيز خان داده بيگ اوغلي را اتاليق و خسرو بيگ را ديوان بيگي او ساخت - و تاشكند را بامضافات ببهرام پسر سيوم خود داد و باقي يوز را اتاليق او نمود - و نذربے اتاليق امام قلي خان را (كه در اوزبكيه اعتبار تمام داشت - و اورا سرخيل فتنه انگيزان ميدانست) بحكومت بلخ نامزد گردانيد - و قندوز را (كه حاكم نشين بدخشان

چشم پوشي بکار برد - و یکدست مراسم حزم و کار آگهي از دست واهشته هرکه از روی هوا خواهي حرفے از بد اندیشان مخفي باو میگفت از تنگ ظرفي بافشای آن او را شرمسار و بے اعتبار میگردانید - تا آنکه دفعةً تمام توران و همه تورانیان بر شوریدند و یکبارگي طبل مخالفت فروکوفته خطبهٔ ماوراء النهر بنام عبدالعزیز خان خواندند - و المانان فرصت جو دست بنهب و تاراج بر آورده اکثر (۲) کارخانجات را یغمائي ساختند - آخرالامر نذر محمد خان با پسر بمصالحه پرداخت - که فرمان روائی ماوراءالنهر بخود متعلق ساخته (۳) بلخ و بدخشان باو بگذارد - و خود بعد آشتي از پیکار و تردد بر آسود - اما از دورنگی اوزبکان و خودسری المانان بیم جان و مال هر روز مي افزود - ترک صید و شکار نموده چندے درون حصار بلخ خانه نشین گشت - و چون بعد وقوع حادثهٔ ناگزیر جنت مکاني و بودن وارث تخت و تاج یعني صاحبقران ثاني بر بعد مسافت در جنیر (که اقصای دکن است) عرصه خالي پنداشت از شورش طلبي و غرور جواني لشکرے گران بتسخیر کابل کشید - هرچند کارے پیش نبرده از صولت لشکر فیروزي رجعت قهقري نمود اما دست تعدي و تطاول دراز ساخته از سکنهٔ شهر و رعایای نواحي و اطراف هرچه اوزبکان تهي دست یافتند بنهب و غارت بردند - و ابواب بیداد و ستم بر روی اهل آندیار فراز نمود - ازان وقت مرکوز

---

(۲) در [اکثر نسخه] اکثر کارها را (۳) در [بعض نسخه] شناخته *

نموده همراه آورد - و نزدیک بمسند نشانده گوناگون عاطفت و دلجوئي بکار برد - و انواع عطایا و پنجاه هزار روپیه نقد تواضع نموده روانهٔ حضور ساخت - از پیشگاه خلافت مرحمت‌خان ولد صادق خان‌مرحوم با چهار اسپ عربي و عراقي با زین طلا و بیش‌قیمت‌پارچه از نوادر اقمشهٔ هندوستان و یک پالکي و چهار دولي با چوبهای نقره و غلافهای مخملي برای سواری عورات و دو دست پیش‌خانهٔ مکمل تعین گردید - که اشیای مذکور را بسلطان مزبور رسانیده همه جا بمرافقت او بوده بدرگاه رساند - بیست و پنجم ربیع الآخر سنه (۱۰۵۶) یکهزار و پنجاه و شش هنگامیکه بظاهر کابل رسید صدار المهام سعد الله خان و میر جلال صدر الصدور استقبال نموده بملازمت رسانیدند - او التماس قدمبوس نمود - باجازت آن امتیاز بخشیدند - پس ازان سرش را اعلی حضرت از راه قدر شناسي بدو دست برداشته بآغوش عاطفت در آوردند - و بحکم نشستن مباهات اندوخت - و باقسام عنایات و نوازش و انعام پنجاه هزار روپیه نقد کامیاب گشته بمنصب شش‌هزاري دو هزار سوار اختصاص یافت - و منزل خاندوران بهادر را با فروش و اسباب تجمل برای او آراسته قرار یافت - و بدیع سلطان پسرش (که همراه پدر بود) بسالیانهٔ دوازده هزار روپیه نوازش یافت - و چون خسرو سلطان مرد ضعیف بنیهٔ افیوني (که مدتها بتعدي و اشتلم اوزبکیه روی بهبود ندیده بود - و از بیم و هراس دست‌انداز المانان

سال سیم مطابق سنه (۱۰۶۶) یک هزار و شصت و شش هجري (۲)
با در عدم خانه گذاشت - پسرش خواجه جان تا سال سیم هزاري
چهار صد سوار منصب داشت *

* خوشحال بیگ کاشغري *

سال نوزدهم جلوس فردوس‌آشیاني بمنصب هزاري چهار صد سوار چهرهٔ عزت بر افروخته با سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رخصت پذیرفت - و پس از فتح بلخ و مراجعت شاهزادهٔ مذکور بهندوستان چون جملة الملک سعد الله خان به بذربست آنجا تعین شد اورا با دیگر کاشغریان بتهانه‌داری شیرپور و سام چاریک مقرر نمود - سال بیستم حسب تجویز جملة الملکي از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار عز امتیاز اندوخت - و سال بیست و دوم همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار مرخص گشته ازانجا همراه رستم خان و قلیچ خان در محاربهٔ نزلباشان پای قیام مستحکم داشته مصدر تردد گردیده سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار سررشتهٔ اعتبار بدست آورده سال بیست و پنجم باز همراه شاهزادهٔ مذکور بمهم معطور شتافت - و سال بیست و هشتم همراه جملة الملک بر سر چیتور کسیل شده گام جلادت برداشت - پستر همراه خلیل (۳) خان بتادیب زمیندار سري‌نگر شتافته اواخر سال سي و یکم با مهاراجه

(۲) نسخهٔ [ب] هزار و شصت هجري (۳) نسخهٔ [ب] خلیل الله خان *

مصدر ترددات بود - و پس ازان (که زمام سلطنت باختیار شاهزادهٔ مزبور در آمد) از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار و پانصد سوار و خطاب خواص خان بر نواخته شد - و در حروب متواتر (که خلد مکان را با مهاراجه جسونت سنگهه و شرکای سلطنت (رو داد) در رکاب پادشاهي بوده بتعیناتی صوبهٔ بهار بدان حدود شتافت و چون قبل از جاوس ثاني قلعهٔ چنار از دست سید ابو محمد نام نوکر سلطان شجاع مستخلص گردید او بحراست آنجا اعتبار اندوخت - و سال دوم از انجا عزل پذیرفت - بر مآل حالش اطلاع نیست *

* خلیل الله خان *

برادر خرد اصالت خان میر بخشي ست - حمیدهٔ بانو بیگم صبیهٔ سیف خان و صبیه زادهٔ آصف خان یمین الدوله در عقد ازدواج داشت - درعهد جنت‌مکاني هنگام استیلای مهابت خان همراه آن آصف مرتبت در قید مهابت خان افتاد - و در سال سیوم جاوس اعلی‌حضرت بخطاب خاني سر برافراخت - پستر بخدمت میر تزکي اختصاص گرفت - و در سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري بخدمت میر آتشي مباهات اندوخت - و در سال نهم بمنصب دو هزاري صید مراد بدام آورد - و قراول بیگي گردید - و درسال هیزدهم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرفرازي یافت - و بخدمت قوربیگي کمرخدمت بر بست - و درسال نوزدهم

بلدهٔ بلخ جهت بندوبست آندیار خلیل الله خان متعلقان نذر محمد خان را همراه گرفته بحضور پادشاهي آورد - و در سال بیستم در رکاب شاهزادهٔ فتح‌نصاب ظفر نصیب محمد اورنگ زیب باز رخصت یساق بلخ یافت - بمنزل ضحاک رسیده بود که از واقعهٔ بلخ درگذشتن اصالت خان بوضوح پیوست - او از فرط محبت و افزونی وداد دل از اسباب تعلق برگرفته زاویه‌گزیني اختیار نمود با آنکه پادشاهزاده بتعزیت شتافته مواعظ شکیب افزا فرموده گفت (که در چنین مهمے خود را از کارهای پادشاهي باز داشتن منافی طریقهٔ عقیدت و ارادت است) بخان مذکور درنگرفت - لهذا از پیشگاه فرمانروائي بعزل منصب و جاگیر معاتب گشت - و در سال بیست ویکم نقوش ندامت و پشیماني از سیمای حالش بر خوانده بدستور سابق بمنصب چهار هزاري ذات سه هزار سوار و ایول میوات و فوجداری آن از تغیر شاه بیگ خان سربلند گردانیده امر شد - که دولت ملازمت نا یافته از لاهور روانهٔ تعلقه گردد - و در سال بیست و دوم بپایهٔ بخشیگری دوم مرتقي گردید - و در سال بیست و سیوم از تغیر جعفر خان بتفویض خدمت والای میربخشیگري پایهٔ دولت برتر افراخت - و در سال بیست و چهارم باضافهٔ هزار سوار کامیاب گشته از انتقال مکرمت خان بصوبه داری شاهجهان آباد مرخص شد - و در سال بیست و ششم بمنصب عمدهٔ پنجهزاري چهار هزار سوار تحصیل بلند نامي نمود - و بهمراهی علي مردان

رسید جمعی عبره نموده تهانهٔ چاندني را (که از توابع سري‌نگر است - و خارج دون و کهیلا گهر) بتصرف در آوردند - بهادر چند مرزبان کماؤن بازادهٔ خدمتگذاري بلشکر ملحق گشت *

ازان رو [که برسات نزدیک رسید - و موسم یساق آن سرزمین و هنگام درآمد کوهستان درگذشت - معهذا گرفتن آن هیچ مصلحت نبود - و آب و هواي آن مکان جز سکنهٔ آنجا را (که از قبیل دیو و دد اند) سازگار نیست] خلیل الله خان بر طبق یرلیغ والا مهم کوه را موقوف داشته دون را (که حاصل آن هنگام معموري یک‌لک و پنجاه هزار روپیه است بشصت لک دام موافق دوازده ماه) بطریق وطن در تیول چتربهوج چوهان (که هزار و پانصدي هزار سوار منصب داشت) مقرر نموده و تهانهٔ چاندني را بکرورئ هردوار سپرده بحضور موفور السرور معاودت نمود - و مکرر باضافهٔ سواران در اسپه سه اسپه سرافرازي یافت - و در سال سي و یکم (که بعد طریان عارضه باعلی حضرت و حصول تخفیف در عوارض کوفت بنابر تغیر مکان حرکت لازم گردید - و در محرم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري از دار الخلافه متوجه مستقر الخلافهٔ اکبرآباد شدند) خان مزبور بحراست شاهجهان‌آباد مامور گشت و چون اواخر دولت اعلی حضرت دارا شکوه محمد امین خان میر بخشي را باتهام نظربند نمود آن خدمت والا بخان مشارالیه باز گردید - و پس ازان (که دارا شکوه تصمیم مقابلهٔ عالمگیري

شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه مشمول التفات خسروانه ساخته (۲)
از اعزآباد دهلي بپاشاليقي جيوش منصور بتعاقب دارا شكوه
مرخص كردند - و خان مذكور باتفاق بهادر خان كوكه تا ملتان
عنان مسارعت بازپس نكشيد - و در همان ايام مبادي سنه (۱۰۶۹)
هزار و شصت و نهم هجري خليل الله خان بصوبه‌داري پنجاب
مباهي شد - و در سال چهارم در لاهور عارضه بر مزاج او طاري گشت
چون كوفت او بامتداد كشيد بدار الخلافه آمده از شدت ضعف
ملازمت ناكرده بسر منزل خويش فرود آمد - تقرب خان و ديگر
حكماي پايهٔ سرير خلافت بحكم والا بمعالجهٔ او پرداختند - بسبب
ازمان مرض فتور قوي بمرتبهٔ كمال رسيده بود - باندك نقصي (۳) (كه از
بےتدبيري غذا رو داد كارش از مداوا در گذشت - دوم رجب سنه
(۱۰۷۲) يكهزار و هفتاد و دو هجري (۴) روزگار حياتش بسر آمد
خلدمكان بمقتضاي قدرشناسي سايهٔ عاطفت پايه بر سر بازماندهاي
آن مرحوم افكنده بانواع تسليه و دلجوئي نوازش فرموده ميرخان
و روح‌الله خان و عزيز الله پسران اورا و افتخار خان و ملتفت خان
و بهاءالدين برادر زادها و سيف الله صفوي دامادش را بعطاي
خلاع فاخره بر نواخته از كدورت ماتم رسيدگي بر آوردند - و زوجه
و صبيه اش را بساليانهٔ پنجاه هزار روپيه كامياب گردانيدند - و پسران

---

(۲) در [بعضے نسخه] شش هزار سوار چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه
(۳) در [بعضے نسخه] نقصے (۴) نسخهٔ [ج] هفتاد هجري *

ناموري بر افروخت - و پس ازان بتعيناتي صوبهٔ مالوه و تيولداري و قلعه داري (ايسين دستوري يافت - و در سال سيم بمرافقت صوبه دار مالوه (كه با جميع كمكيان آن ناحيه تعين شاهزاده محمد اورنگ زيب ناظم دكن بنا بر تعريک عبدالله قطب شاه شده) بدانجا شتافت - و پس ازان مهم (كه بآئين شايسته انجام گرفت) بمكن خود معاودت نمود - و در همين سال باز بر طبق حكم حضور بدكن رفته بهمراهي شاهزادهٔ مذكور در تاخت و تاراج ولايت عادلشاهيه جوهر مردي نمايان ساخت *

و چون سيوا و منلجي بهونسله باشارهٔ بيجاپوريه در حوالي احمدنگر سر بشورش برداشته برخي محال را تاختند نصيري خان با سه هزار سوار باتفاق جمعي از امرا مثل كار طلب خان و ايرج خان بدان سو رو آورده دست و بازوي جرأت بركشاد - و بسيارے را از مردم سيوا علف تيغ بيدريغ گردانيد - و خود پانديه بيرگانون (۲) را اقامت جا بر ساخت - تا آسيب آن مفتنان بمحالات پادشاهي نرسد - و پس از كشايش قلعهٔ بيدر (۳) و كليان مساعي هريک از امراي كمكي از نوشتهٔ پادشاهزاده بعرض اعلي حضرت رسيده هر كدام از پيشگاه نوازش باضافهٔ درخور كامياب گرديد - خان مذكور نيز از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار بلندپايگي

---

(۲) در [بعضے نسخه] پيرگانون (۳) در [اكثر نسخه] بدر - اما در [اكثر جا] بيدر آمده *

بتکامشی آن آوارهٔ دشت ناکامي تعین گشت خاندوران نیز کمکی شاهزاده گردید *

درین وقت سید قاسم بارهه قلعه دار الهآباد (که بنوشتهٔ دارا شکوه ضمیمهٔ لشکر شجاع گردیده بود) بعد هزیمت یافتن او از پختهکاري برسم ایلغار پیش از شجاع بقلعه رسیده داخل شد و از مآل اندیشي ابواب تصرف بر روی آن یاس زدهٔ (۲) روزگار بر بست و از صواب بیني بندگی پادشاهي برگزید - و پس از وصول سلطان محمد بقرب الهآباد بخاندوران (بمناسبت آنکه قبل ازین حکومت آنجا یافته بمحاصره قیام داشت) ملتجي گشت - و اورا وسیلهٔ صفح جرائم خود ساخت - خان مذکور بامر پادشاهي اورا مستمال عواطف پادشاهانه نموده قلعه را بتصرف درآورد - و بحکومت و ایالت آنصوبه همت برگماشت - ودر سال دوم چون صاحب صوبگی آنولایت ببهادر خان کوکه تفویض یافت خاندوران بارسال فرمان صوبهداری اوتازه پذیرای سعادت گردیده بدان سمت شتافت و مدتے دران آلکای دور دست گذرانید - و در سال دهم سنهٔ (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري باجل طبعي همانجا بساط هستي در نوردید *

* خان زمان *

میر خلیل - پسر دوم اعظم خان جهانگیري ست - و داماد

---

(۲) در [بعضی نسخه] یاس زدهٔ *

را رسیده در خور هر مکان از غله و سرب و بارود ذخیره نمود - و کهنه عمله و فعلهٔ احشام را (که سالها بحمایت و رعایت بکار سازي و ارزاشي بعوض (۲) و بلاعوض گذرانیده بودند) همه را موجودي ساخت - و دیوار سه گز دراز و پهنا را نشانه قرار داده از هر تفنگچي سه مرتبه از فصل چهل قدم امتحان گرفت - تیر هرکه یکبار هم بنشانه نرسیده اورا برطرف کرد - و برخی ضعیف و زبون را علوفه کم کرده نگاهداشت - و بدین صیغه در یک و نیم ماه مبلغ پنجاه هزار روپیه کفایت پادشاهي نمود - و دیانت و جرزسي و کارداني و معامله فهمي خود را بعالمیان ظاهر ساخت - و در سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب مفتخر خان چهرهٔ افتخار برافروخت - و از انتقال عرب خان مرحوم بقلعه‌داري فتح‌آباد (۳) و دهارور مامور شد - وچون درین مدت ایام دکن باظهار بندگي و قدویت نقش حرف یکجهتي و اخلاص خود دلنشین پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب اختیار دکن ساخته بود در ایام برهم خوردگي و آشوب سلطنت (که شاهزاده را عزیمت مستقر الخلافهٔ اکبرآباد باقتضای وقت واجب گردید) او نیز کمر مرافقت بنطاق همت چست بست - پس از وصول بلدهٔ برهانپور باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار

---

(۲) نسخهٔ [ب] بے عوضي و بلاعوضي و نسخهٔ [ج] بے عوض و بلاعوض

(۳) نسخهٔ [ب] فتح آباد دهارور

و یک بود] پیش از ورود خان مزبور سنبهای سوائي از سي و پنج کروه شبگیر نموده دفعة بر بهادر پوره دو کروهی برهانپور ریخته دست تصرف بناموس و مال اهل اسلام و کفره بر کشاد - برخی از شرفا را فرصت جوهر کردن اهل و عیال بدست آمد - و بسیارے بے سر و پا دست آنها گرفته آواره گشتند - کاکر خان افغان (که بنیابت خانزمان حراست شهر مي‌نمود) بصد دشواري شهر را از آسیب آن ستمگر محفوظ نگاهداشت - و چون فضلا و مشائخ آن بلده ترک نماز جمعه داده محضر استیلای کفار (که عرض و مال مسلمین دستخوش تاراج آنها گشته) بحضور ارسال نمودند از اجمیر عزیمت دکن تصمیم یافت - و دوازدهم ذیقعده سال بیست و پنجم بلدهٔ برهانپور برود موکب پادشاهي رونق پذیرفت - خانزمان ناظم آنجا نامهٔ بندگي را بآستانبوس خلافت نوراني ساخت *

و چون درین سال غرهٔ ربیع‌الاول سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سیوم هجري جانب اورنگ‌آباد نهضت پادشاهي اتفاق افتاد شاهزاده محمد معز الدین باقامت برهانپور مامور شده از بهادر پوره رخصت یافت - خانزمان در خدمت شاهزادهٔ مذکور متعین گردید - و در همین ایام (۲) از تغیر مختار خان بایالت صوبهٔ مالوه رخش عزیمت راند - و در آخر سال بیست و هفتم سنه (۱۰۹۵)

(۲) در [بعض نسخه] سال *

و پارسائي را در باخت * * نبود *

* عجب گیرنده دامے بود در عاشق ربائیها *

* نگاه آشنای یار بیش از آشنائیها *

بابرام و سماجت اورا از خالهٔ مکرمه گرفته بآن همه زهد و ورع خشک و تفقه بحث شیفته و دل‌دادهٔ او شد - و پیالهٔ (۲) شراب بدست خود پر کرده باو میداد *

گویند روزے او هم قدح باده بدست شاهزاده داد - و تکلیف نمود - هرچند عجز و نیاز بکار برد بر سر رحم نیامد - شاهزاده ناچار خواست در نوشد - آن عیارهٔ جادو طراز خود پیاله درکشید - و گفت غرض امتحان محبت بود - نه تلخ کامی شما باین آب پرشر و شور و این عشقبازي بمرتبهٔ سر کشید که باعلی حضرت رسید - دارا شکوه (که عناد دلي داشت) این حکایت را دستمایهٔ سعایت و غمازي ساخته باعلی حضرت میگفت . که آن مزور ریائي چه صلاح و تقوی ساخته - خود را برای یک کنیز خاله برباد داد - قضا را در عین بهار گل زندگیش پژمرد - و شاهزاده را بداغ هجران ابدي مبتلا ساخت - مقبره‌اش در اورنگاباد است متصل تالاب کلان آزانجا (که فقدان محبوب طاقت ربای مردان است) روز فوتش طرفه تغیر حال بشاهزاده شد - از فرط قلق بسواری شکار توجه فرمود - میر عسکري عاقل خان در جلو بود - خلوت یافته بعرض

(۲) نسخهٔ [ب خ] که پیالهٔ شراب *

معاودت ازانجا بعطای فیل مباهات اندوخت - و سال سي و دوم از تغیر محسن خان بتفویض خدمت بیوتاتي چهرهٔ عزت برافروخت و چون سال سي و سیوم قلعهٔ راهیري مفتوح گشت برای ضبط اموال آنجا متعین شد - پستر از انتقال معتمد خان دارداغگی داغ و تصحیحه نیز بنام او قرار یافت - سال سي و ششم مطابق سنهٔ (۱۱۰۳) هزار و یکصد و سه هجري شربت واپسین در کشید چندتا پسر داشت - دوم آنها میر نعمان خان است - که پشوش میر عبدالمنان بدکن رسیده چندے بخدمات خانگی نظام الملک آصف جاه میپرداخت - آخر خانه نشین گردید - شعر میگفت و عشرت تخلص میکرد - ازوست * (۲) بیت *

* آهوی وحشی چشم تو چسان رام کنم *
* پیچ وتاب دل خود را مگرش دام کنم *

از پسرانش کلاني معتمد الدوله بهادر سردار جنگ - که در عمل صلابت جنگ دیوان سرکارش گشته مطابق سنه (۱۱۸۸) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجري رحلت نمود - دومین میر نعمان خان که در عمل صلابت جنگ در جنگ مرهٹه بکار آمد - سیومین میر عبدالقادر که در جواني بمرض درگذشت - چهارمین احسن الدوله بهادر شرزه جنگ و پنجمین مفوض الله خان بهادر یکه تاز جنگ هردو بقید حیات اند - و با مخرر سطور دوستي دارند *

(۲) یا عبرت باشد *

منصب شش هزاري پنجهزار سوار و خطاب مقرب خان و عطای علم و نقاره و انعام لک روپیه نقد با اسپان عربي و عراقي و فیلان تنومند و دیگر مواهب شایان مورد التفات خسرواني گردید - و پسران و اقربای او بمناصب نمایان (که چندے ازانها از چهارهزاري کم نیست) همگي بمنصب بیست و پنجهزاري بیست و یکهزار سوار ممتاز گشت و پس از تسخیر حیدرآباد چون مرتبهٔ ثاني سواد بیجاپور مضرب خیام پادشاهي شد اورا (که در فنون سپاهگري و سرداري یکتائي داشت) بکشایش قلعهٔ پرناله (که در تصرف غنیم بود) مامور فرمود خان مذکور باقتضای دواعی هوشیاري و خبرداري جواسیس خود را بآوردن اخبار سنبها (که بعد فوت پدر سر راجگي و سرداری دکن مي افراشت) مقرر داشت - ناگهان خبر رسید که او بنابر نزاعے با قوم بیراگي (که نسبت خویشي بآنها دارد) از راهیري بقلعهٔ کهیلنه رسیده بعد دار و مدارے بآن طایفه و وا پرداختن خاطر از ذخیرهٔ قلعه در سنگمنیر (۲) نام جائے (که پیشکار او کب کلس آنجا عمارات و باغات عالیه بنا گذاشته) آمده ببسط بساط لهو و نشاط اشتغال دارد خان شجاعت نشان از کولاپور (که تا آنجا چهل و پنج کروه بود و عقبات صعب و هولناک حایل) در راه نمک خوارگی والي نعمت دست از جان برداشته با معدودے از فدائیان ناموس پرست ایلغار کرد - هرچند جاسوسان بسنبها خبر کردند که فوج مغل رسید

(۲) نسخهٔ [ا] سنکمیر *

تاریخ است - خان منصور در جلدوی این شگرف خدمتے بخطاب خانزمان فتح جنگ و از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر انواع عطایا و مواهب سر مباهات بچرخ برین سود - و پسران و رفقاي او بافزونی مناصب و عطیهٔ خلاع سرافرازي یافتند - پس ازان خانزمان مدتے متعینهٔ فوج پادشاهزاده محمد اعظم شاه بود - در سال سي و هفتم شاهزاده بسبب عارضهٔ استسقا بحضور رسید - خانزمان شرف اندوز ملازمت گشته با پسران و اقربا گرانبار عنایت و انعام پادشاهي شده بهمراهي شاهزاده بیدار بخت به تنبیه غنیم لئیم رخصت یافت - و گویا در سال چهلم باجل طبیعي ودیعت حیات مستعار سپرد - کثیرالاولاد بود - پسرانش خانعالم و منور خان از ناموران دهر بودند - از احوال آنها معلوم توان کرد - و دیگرے فرید صاحب - که همراه برادران در جنگ اعظم شاه مردانه کشته شد - و احوال امین خان نیز جدا بتحریر آمده - دیگرے حسین منور خان بود - که سکونت حیدرآباد اختیار نمود - و از سرکار آصف جاه عاملي مرتضی نگر گرفت - و در سنه (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت درگذشت - پسرانش زیر محاسبهٔ سرکار اند - و دیگر نظام الدین خان - که حضرت خلدمکان بوصیت پدرش از راه خانه زاد نوازي در حضور تربیت فرمود و همشیرهٔ راجه ساهو را (که پسند افتاده بود) بنکاح او در آورد - اوضاع مغلي داشت - هیچ بپدر و برادران مانا نبود - در خجسته بنیاد

و یکم چون شاهزاده بعد تسخیر قلعهٔ بیدر همت بکشایش حصن کایان برگماشت اورا بگرفتن حصار نیلنکه (۲) مامور گردانید - پس از وصول بمقصد باوجود آنکه متحصنان در مدافعت وممانعت کوشیدند سر سواري قلعه را بقهر و غلبه بدست آورد - و محافظان را با تمامی اسپ و اسلحه مقید ساخته نزد شاهزاده فرستاد - دران هنگام (که شاهزاده لوای جهان کشائي از برهانپور بصوب اکبرآباد برافراخت) اورا بخطاب بهادر خاني نامور ساخت - ازانجا (که جرأت و جلادت او دلنشین شاهي بود) در محاربهٔ جسونت از پیش آهنگان مقدمة الجیش گردید - و در صف آرائی داراشکوه بسرداری طرح دست راست معین گشت - و از غایت کار طلبي پیش رفته قریب بهراول پیوست - ناگاه رستم خان دکني با همگي فوج جرانغار مخالف باو برخورده بجنگ و پیکار پرداخت - خان مذکور آنچه نهایت مرتبهٔ تلاش و سپاهگري بود بتقدیم رسانیده زخمے برداشت - و بعد ازین فتح چون موکب عالمگیري از اکبرآباد بسمت دارالخلافه باهتزاز آمد اورا باضافهٔ هزاري پانصد سوار برنواختند و بتعاقب دارا شکوه (که بقصد سرانجام اسباب تدارک بلاهور شتافته بود) دستوري یافت - خان مذکور بچستي و چالاکي از آب ستلج (که مردم مخالف باستحکام آن پرداخته بودند - و عبور ازان بآساني صورت نداشت) گذشته بسطوت و صولت حمله بران

---

(۲) در [بعض نسخه] تیلنکه •

در جای محفوظ نگاهداشتند - روز دوم بیست و یکم شهر ذي‌الحجه سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري چراغ زندگانیش خاموش گردانیده در مقبرهٔ جنت‌آشیاني مدفون گشت - خان‌مزبور بعطای یکصد راس اسپ (که بکثرت ایلغار اسپ بسیار ازو تلف شده بود) نوازش یافت - و پس ازان بقلع فساد بهادر بچگوتي (۲) (که بسمت بیسواره سر بفساد برداشته بود) مامور شد - و بعد انصرام آن مهم بارسال فرمان صوبه‌داری‌آله‌آباد از تغیر خاندوران و منصب پنجهزاري پنجهزار سوار چهرهٔ عزت افروخت - و مدتها بصاحب صوبگی ولایت مذکور گذرانید - و در سال دهم صوبه‌داری گجرات از تغیر مهابت خان بار تفویض یافت - از آله‌آباد عازم آندیار گردید - و مدتے به بندوبست آنصوبه قیام نمود - و در سال شازدهم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه مرتقی مدارج دولت و اقبال گشت - و بعطای خطاب خانجهان بهادر و تفویض صوبه‌داری دکن از تغیر وکلای شاهزاده محمد معظم لوای بلند نامي افراخت - و خلعت خاصه و جمدهر مرصع مصحوب گرز برداران بخان مذکور مرسل شد - و حکم شد که ماهي مراتب مرحمت فرمودیم - خود بسازد - از کار طلبیها در همین سال بایلغار شصت کروهي سیواي بهونسله را (که دران ایام تاخت و تاراج از حد گذرانیده آرام‌گاه و جمعیت رعایای سکنهٔ دکن بود) بشکست

(۲) در [بعضے نسخه] بچکوتي *

و منصب و ساب خطاب و ضبط اموال از صامت و ناطق معاتب گردید - و چون نقش سرداریش در جانب و اجانب درست نشسته و نام عمدگی او بدور و نزدیک رسیده و دیرین‌بندگي و نیکوخدمتیها علاوه داشت پس از چندے سال بیست و یکم بدستور سابق ببحالی منصب و خطاب و تفویض رتبهٔ علیا و اعادهٔ دولت عظمی آب رفته بجویش درآمد - و چون سال بیست و دوم مهاراجه جسونت به نیستي سرا درشد و خلفے (۲) و جا نشینے نداشت جهت ضبط ملکش خانجهان تعین یافت - و رایات پادشاهي بسیر جانب اجمیر باهتزاز در آمد - و خان مذکور تکتک (۳) پای نموده در جودهپور (که حاکم‌نشین آندیار است) بانهدام بتخانها پرداخت - و چندین ارابه بار اصنام (که اکثر مرصع بطلا و نقره بود) بعد معاودت اعلام خسرواني بدار الخلافه آورد - و بحکم پادشاهي در جلوخانهٔ دربار زیر زینهای جام (۴) جهان نما انداختند - مدتها پامال متردد‌ین شد - تا نام و نشانے ازان نماند - اما بند و بست آن ضلع چنانچه باید صورت نبست - و شورش راجپوتیه و سرکشی رانا سرکشید و منجر بنهضت پادشاهي گردید - خانجهان در سال بیست و سیوم (۵)

سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجري از حوالی چیتور رانا از تغیر شاهزاده محمد معظم بنظم صوبهٔ دکن رخصت یافت - او در عین

---

(۲) در [بعضی نسخه] خلفے جا نشینے (۳) یا تکتک پائي باشد (۴) در [اکثر نسخه] جامع جهان نما (۵) نسخهٔ [ج] جیت پوره

توانست برداشته با جمعے از اسیران راه چوپره برگرفته بقلعهٔ سالهیر شتافت - خانجهان (که مي‌بایست از عرض راه بجانب او عنان‌تاب میشد) راه راست گرفته ببرهانپور رسید - و این اغماض یاور سوء الظن مردم گشت - و باعث تغیر مزاج پادشاهي بتازگي شد و فرمان عتاب‌آمیز سر زد - و دران سال آنچه تجویز او از منصب و اضافه بحضور رفته بود یکقلم نامنظور گردید - اتفاقا در همان ایام شاهزاده محمد اکبر سال بیست و چهارم ردی فرار بجانب دکن گذاشت - احکام بجمیع حکام رسید - که اکبر ابتر هر طرف سر برآرد سد راه او گشته تا ممکن زنده دستگیر نمایند - و الا بقتل رسانند چون از متصل کوه سلطان پور میگذشت خانجهان (که بارادهٔ گرفتنش گرم‌روي نموده نزدیک رسیده بود) عنان بازکشید - تا آنکه اکبر از کوهستان بکلانه گذشته باعانت بهیل و کولي براهیري رسید - و روزے چند در پناه سنبها بیاسود - هرچند اخبار نویسان از تحریر این مراتب خود را باز داشتند اما میر نور الله پسر میر اسد الله فوجدار تهانیسر (که مرد بیباک بود) باعتبار خانه زادي و اعتمادے که داشت مفصل بر نوشته برذخیرهٔ خاطر پادشاهي افزود و کهنه عملگي و عیاري خانجهان بر همگنان ظاهر شد *

و چون مالش سنبها و گوشمال اکبر هریک بانفراده داعي توجه پادشاهي بود سال بیست و پنجم سرزمین دکن مطرح رایات عالمگیري گشت - خانجهان بتسخیر قلعهٔ رام سیج متعلقهٔ گلشن‌آباد

اورا باقامت تهانهٔ ایندي (۲) بجهت رسانیدن رسد بلشکر شاهزاده محکوم گردانیدند - و از همانجا آخر سال بیست و هشتم بهمراهی شاهزاده محمد معظم (که بتادیب ابوالحسن حیدرآبادي رخصت یافته بود) متعین شده با ده هزار سوار پیش آهنگ شاهزاده گشت و با خلیل الله خان سرلشکر و حسینی بیگ (۳) علي مردان خان (۴) (که با سي هزار سوار جرار درمقابل عساکر پادشاهي سرنخوت مي افراشتند) کارزار های سترگ نمود - روزے از هنگام دمیدن سپیدهٔ صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازه گشته تا سه پهر بازار پیکار گرمي داشت - بهادران از تیر و تفنگ گذشته دست و گریبان بجمدهر گشتند - و هر طرف از کشتها پشتها نمودار گردید - دران هنگام بر پسرش همت خان که هراول بود عرصهٔ جنگ تنگ تر گردید هرچند از پدر طلب کمک نمود اعادي آنچنان هجوم نموده اورا هاله وار درمیان گرفتند که نمي توانست یک قدم برداشت - و دران اثنا پرب خان (۵) ملقب بهادر پتهر (که از مبارزان جانباز قطب شاهیه بود - و سنگ دستش از درر کار تیر و تفنگ میکرد) اسپ تازان نیزه در دست بمقابلهٔ فیل خانجهان رسیده فریادکرد که سردار کدام است - و خواست نیزه حواله نماید - خانجهان بنهیب تمام بانگ

---

(۲) نسخهٔ [ب] تهانه بندي - و نسخهٔ [ج] تهانهٔ ابندي (۳) نسخهٔ [ج] حسیني بیگ خانسامان که (۴) نسخهٔ [ب] سوار درمقابل (۵) نسخهٔ [ج] بتري خان یا پري خان باشد *

و سرکردگي خصوص مهمات دکن (که میدانست بے او متمشي نخواهد شد) و با این همه زبان و دستش باختیار او نبود روبرو گستاخانه عرض مي‌نمود - و در غیبت سردیوان نا گفتني میگفت و در کارهای ملکي هرچه مي‌خواست بے محابا میکرد - اگر حکم حضور هم میرسید موثر نمیشد - چنانچه (۲) ممنوعات و منهیات (که مزاج پادشاهي مصروف رفع آن بود) در لشکر او ترویج تمام یافته - مکرر ارشاد اعتراض آمیز رفت - اصلا در منع آن نمیکوشید - روزے در جلو خانه بر سر پالکي گذاشتن میان مردم او و معظم خان صفوي خانه جنگی عظیم برپا گردید - خانجهان را رخصت کردند که رفته مردم خود را از شورش و پرخاش باز دارد او بعد برآمدن از خود سري بمردم خود گفت - که بازار معظم خان تاراج نمایند - و این معني سر باری (۳) سرگرانیهای پادشاه گردیده ملالت بر ملالت افزود - ناچار بعد ازین در نخوت شکنی او تدبیرے اندیشیده بصوبه داری هر جا که تعین میگردید هنوز قمتے از فصل‌سالم بر نمیداشت که تغیر میشد - و زیر بار خسارت سنبلدي (۴) مي آمد *

بالجمله آخر سال بیست و نهم به تنبیه جات (۵) و مفسدان صوبهٔ

---

(۲) در [اکثر نسخه] رفع ممنوعات و منهیات که مزاج پادشاهي مصروف آن بود (۳) نسخهٔ [ا] سرباري و سرگرانیهای پادشاه (۴) نسخهٔ [ب ج] سبندي (۵) نسخهٔ [ب] جات مفسدان *

زار زار گریست - که نمیتوانم دولت قدمبوس دریافت - و آرزوی خود ظاهر کرد - میخواستم که در معرکه بکار بیایم - بر زبان پادشاه گذشت - تمام عمر در بندگي و اخلاص جان نثار بوده اید - مگر درین عمر آرزو باقي ست - تابوت اورا بقصبهٔ نکو(۲) در آبهٔ پنجاب (که گورخانه اش آنجا بود) نقل نمودند - از پسرانش احوال همت خان و سپهدار خان بجای خود مرقوم گشته - دیگر پسرانش چندان رشادتے نداشتند - نصیري خان مرد دیوانهٔ سلرتبه بود و ابوالفتح خان کهین پسرش تا مبادی جلوس محمد شاهي در قید حیات بود - و بپریشاني میگذرانید *

خانجهان بهادر سپه سالار سردار ممالک مدار بود - بعلو شان و سمو مکان و کثرت اسباب جاه و دولت و افزونی مواد ثروت و صولت در نوئینان والا قدر عدیل و نظیر خود نداشت و خلیق و مهربان و مستجمع مراتب بر و احسان بود - و محفل او شانے عالي داشت - جز او کم کسے حرف میزد - آنچه او میخواست خود میگفت - دیگران را جز نعم جوابے نبود - زیاده گوئي خوش نداشت - بیشتر ذکر مجلس او نظم و نثر و شمشیر و جواهر و اسپ و فیل و ادویهٔ مبهي بود - فراستے غریب داشت - روزے درٔ ایام صوبه‌داری دکن با جد کلان محرر این سطور امانت خان میرک معین‌الدین مغفور (که در انوقت دیوان مستقل دکن بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] نکو در ادانهٔ پنجاب *

نیست - خان جهان این کلام را شنیده گفت - خیر در عالم بالا عرض مکرر نمي‌باشد - که بدهند و باز ستانند - چرا در سرداري مدتها بمن چشم زخمے نرسید - حرفهای دروغ و حکایات مبالغه (که عقل از قبول آن آبي‌ست - و از قبیل خرافات است) مشهور و زبانزد مردم است - اگرچه در خوبیها و بزرگیهای خانجهان حرفے نیست که قریب بتواتر رسیده اما نظر بانصاف سبکی مزاج هم فطري داشت - و چرا نباشد - که از هفتصدي یک دفعه بمرتبهٔ پنجهزاري رسید - و بر مراتب شتی (که درین میانه عبور واقع مي شود) نگذشته بود - اما چنین پادشاهے را (که از غضب و غیرت سرزنده نمیخواست) این قسم نوکر بے محابای گستاخ از حکمتها بود *

در آخرها (۲) روزے در عدالت‌گاه آفتابهٔ خرد چیني مدور از نظر پادشاهي گذرانید - و گفت آفتابهٔ حضرت موسی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام - خلد مکان بران نگاهے انداخته بشاهزاده محمد معزالدین و محمد (۳) معظم داد - دو سطر نقشے مانا بخط در گردن آن مرقوم بود - شاهزادها گفتند - این خط عبراني خواهد بود - بهادر طور حرف دریافته گفت - عبراني عبراني نمیدانم - کسیکه فروخت هیچو نشان داد - پادشاه فرمود این که حرفے (۴) چنیک بد نیست *

---

(۲) نسخهٔ [ا] درآخر روزے (۳) در [اکثر نسخه] محمد عظیم
(۴) در [بعضے نسخه] خشک *

سانحه باردوی معلی برگشته سریر آرای سلطنت گردید - اعیان و ارکان عالمگیري کام و ناکام بل از طوع و رغبت (که بظاهر طرف غالب مي‌نمود) مرافقت او برگزیدند - و خان مذکور نیز همراهي نمود - در جنگ بهادر شاه (که بعد از سه ماه و بیست روز از واقعهٔ خلد مکان رو داد - و دران معرکهٔ مرد آزما محمد اعظم شاه با دو پسر و بسیارے از امرای پادشاهي و مردم شاهي دلیرانه شربت واپسین نوشیدند) مشارالیه نیز زخمهای کاري برداشت - و باکبرآباد رسیده با آنکه زخم رو ببهبي آورده بود و ملازمت خلدمنزل هم نمود (۲) اما بد پرهیزیها بکار برده زخمها عود نموده درگذشت *

گویند از میدان جنگ اورا با مطلب خان چون برداشته بردند علي مردان خان کوکلتاش بسر وقت آنها حاضر شده سرزنشے (که لازمهٔ چنین اوقات است - و مردم طرف غالب بمصیبت زدهای طرف ثاني میکنند - و نمکے بر جراحتها مي‌پاشند) میکرد - مطلب خان از ضعیف نالیها میگفت که ما مجبور بودیم - و باکراه آمدیم خدا بنده خان (که بسبب زخمها پارهٔ غشي داشت) مي‌شنید یک‌دفعه دران‌حالت تند شد - وگفت خیر ما بشوق تمام آمده بودیم که زن و بچهٔ شما را اسیر کنیم - و شما را قتیل نمائیم - خدا نخواست این سر حاضر است - بهرکیدے که خواسته باشد بدترین جای خود باندازد - پسران داشت - اما از بطن صبیهٔ اسد خان نبودند

---

(۲) نسخهٔ [ج] مي‌نمود *

شتافته دلیرانه حمله آورد - و جرأتهای سترگ نمود - بزخم تیر
ز پا در افتاد - پسرانش یکی خانعالم ثاني - که بعد از پدر بسرداري
سید - پرگنهٔ بسمت صوبهٔ بیدر ارثاً در جاگیر داشت - و بطور
طن قرار داده بود - با منکوحهٔ خود محبت بسیار داشت - کار وبار
جاگیر باو گذاشته بود - از نیرنگی تقدیر مهمات مذکوره فوت کرد
م بسیار برو طاري گردیده بفاصلهٔ چهار ماه خود هم منتقل گشت
(۲)
بجمع جواهر و سلاح حریص بود - با آنکه استعمال نمیکرد - نقد
م معتدبه فراهم آورده بود - پس ازو زیاده بر نصف بضبط سرکار
در آمد - پسر نداشت - دومین احتشام خان - که در اوائل حال
عالم بقا خرامید - پسرش احتشام خان ثاني با عم خود خانعالم
یگذرانید - و صبیهٔ او در خانه داشت - ازو یک پسر ماند - که بعد
(۳)
عي بسیار بخطاب خانعالم و تیولداری محال ارثی مذکور کامیاب
د - اما به نیرنگ سازی فلک کج رفتار در اوائل ایام شباب
وس سفر بملک آخرت نواخت *

* خانجهان بهادر کوکلتاش خان ظفرجنگ *

علي مراد نام کوکهٔ سلطان جهاندار شاه است - و بنجابت
خاندان موصوف - در اوان شاهزادگي بمزاج آقا جا کرده در صوبه‌داری
لتان راتق و فاتق مهمات سرکار او گشت - و در عهد بهادر شاهي
خطاب کوکلتاش خان مخاطب گردید - پس از ارتحال خلد منزل

(۲) نسخهٔ [ا ب] بجمیع جواهر (۳) نسخهٔ [ب] از محال*

با محمد فرخ سیر در سنه (۱۱۲۳) هزار و یکصد و بیست و سه هجري متصل اکبر آباد رو داد) او ثبات قدم ورزیده بکار ولي نعمت در آمد *

* خاندوران امیر الامرا *

خواجه عاصم نام - از خاندان نجابت بود - نیاگانش از رستاق بدخشان بهندوستان وارد شده در اکبرآباد سکونت گزیدند - بعضے ازانها بزي سپاهگري و برخے باباس درویشي میگذرانیدند - برادر کلانش خواجه محمد جعفر از منزویان با اعتبار بود - قضیهٔ شیخ عبدالله واعظ ملتاني با او بتقریب مناقب‌خوانی ایمهٔ دین (که سال سیوم سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه رو داده) بر زبانها ست - خواجه محمد باسط پسر خواجه محمد جعفر است - نام‌برده ابتدا بمنصب تایل در والا شاهیان سلطان عظیم الشان انسلاک یافته - در وقتے (که بعد فوت خلد مکان حسب الطلب پدر خود از بنگاله عزیمت اکبرآباد نمود - و پسر خود محمد فرخ سیر را در صوبهٔ مذکور گذاشت) او را نیز تعینات پسر ساخت - ازانجا (که سلیقهٔ درست داشت - و یارقهٔ لیاقت از ناصیهٔ حالش مي‌تافت) در چند روز ساز موافقت با مزاج محمد فرخ سیر کوک کرده دخیل مهمات جزوي و کلي گردید - تعلقه داران دیگر شکایت او آنقدر نوشتند که سلطان عظیم الشان اورا بحضور خود طلبداشت درین ضمن (که خلد منزل طبل رحل بعالم بقا کوفت - و سلطان

بندر سورت از حضور مقرر بود) به نیابت او تعلقهٔ مذکور را سرانجام میداد *

چون سلطنت بفردوس آرامگاه رسید و سال اول جلوس حسین علي خان کشته گردید و فوج همراهی او جوق جوق و سید غیرت خان همشیره زادهٔ او با فوج خود رو بسوا پردهٔ پادشاهي آوردند پادشاه بتجویز دولت خواهان بر فیل سوار شده پیش دولتخانه ایستاد - نامبرده در عین گرمی هنگامه با جمعیت خود رسیده بمثل هراولي تعین یافت (۲) - و پس از کشته شدن غیرت خان و فرونشستن هنگامه بخطاب امیرالامرا و تفویض میر بخشیگري درجهٔ اعتلا پیمود - مدتها باستقلال بتعلقهٔ مذکور پرداخت - خوش وضع و خوش محاوره بود - بصحبت علما و فضلا رغبت بسیار داشت و همواره در مجلس او فصوص الحکم مذکور میشد - با غربا بخلق پیش مي‌آمد - و با همچشمان بر خود مي پیچید - هرچه از جاگیرش مي‌آمد صرف سپاه (که همه پیش قرار بودند) مي‌نمود و در معاملات پادشاهي رسم کارسازي مطلق نداشت •

گویند چون جعفر خان صوبه دار بنگاله فوت کرد و شجاع الدوله خویش خان مذکور بجای او مقرر گردید مبلغ (که تعبیر بلکوک توان کرد) برای او سوای پیشکش پادشاهي فرستاد او مبلغ مذکور را همراه پیشکش مزبور داخل خزانهٔ پادشاهي ساخت

---

(۲) نسخهٔ [ب] مثل هراولي *

خواجه عاشوري (۲) نام پسر او (که اسیر مخالف گردیده بود) در عهد محمد شاه پادشاه بخطاب پدر امتیاز اندوخته سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري بمیرآتشي و در عصر عالمگیر ثاني باميرالامرائي علم بلند رتبگي افراخته پس از چندے در گذشت *

چون مذکور نادر شاه بزبان قلم گذشته تحریر پارهٔ احوال او نیز ناگزیر خامهٔ اخبار طراز است - او از ایل ترکلو (که صنفے از افشار ترکمان است) بود - در قدیم الایام مسکن این قوم ترکستان - و در ایام استیلای مغولیهٔ توران ازانجا برآمده در آذربایجان توطن گزید در عهد شاه اسمٰعیل صفوي بتقاریب کوچ کرده در سرچشمهٔ منات کونکان (۳) محال انیورد (۴) متعلقهٔ خراسان (که در سمت شمالی مشهد مقدس بفاصلهٔ بیست فرسخي ترب جوار مرو واقع شده) اختیار سکونت نمود - تولد او در سال (۱۱۰۰) هزار و صد هجري بوقوع آمده بنام جد خود نذر قلي موسوم گردید - ازانجا [که اواخر سلطنت سلطان حسین صفوي بنابر وفور حلم و عدم سیاست (که لازمهٔ ریاست است) نسق عملداري برهم خورده در هر سرے سودای حکمراني و در هر خاطرے تمنای فرمانروائي جا کرد - چنانچه در خراسان و قندهار افاغنهٔ ابدالي و غلزه

(۲) نسخهٔ [ب] عاشور نام (۳) نسخهٔ [ب] کولبکان - یا کولکان باشد
(۴) در [بعضے نسخه] اهیورد *

و پنجاه و دو هجري معاودت نمود - و تمام ممالک ایران و بلخ و خوارزم بتصرف درآورد - و سال (۱۱۶۰) هزار و یکصد و شصت هجري مردمے کشک باش وقت شب در سراپرده در آمده کار او را باتمام رسانیدند - پس ازو چندے پسرانش بصري برخاستند آخر ازانها هم جزنامے باقي نماند *

* خدا یار خان *

مرزبان سندهه مشهور بایتي در نسب عباسي ست - و لقب عشیرهٔ او بزبان سندهه کلهوره است - و اتباع او را سرائیان گویند زیراکه اکثر این قوم از سرا اند - که ضاعهٔ مابین بهکر و ملتان را سرا گویند - اجدادش در لباس درویشي بسر میبردند - و سلسلهٔ طریقت از سید محمد جونپوري مهدوي نیز داشته اند - یکے از اسلاف او برئیس قوم ابره (که از قدیم الایام مرزبانان ولایت سندهه بودند) پیوست - و پارهٔ اراضي بطریق مدد معاش حاصل کرد - اولادش بدان مستظهر شده قوتے گرفتند - و مریدان و معتقدان بسیار بهم رسانیدند - و آخر بصیغهٔ زمینداري برآمده محصول بحکام ادا میکردند - و رفته رفته بر قوم ابره غالب آمده اکثر مواضع ایشان را در تحت تصرف آوردند - تا آنکه نوبت بشیخ نصیر رسید - و او استقلالے کلي در امر زمینداري بهم رسانید - و بعد فوت او پسر کلانش شیخ دین محمد بریاست نشست - و در عهد خلد مکان چون شاهزاده معز الدین بحکومت

درمیان هر دو برادر غبار محاربه مرتفع بود - آخر شیخ نور محمد غالب آمده بجای پدر نشست - و برادر را بصلح طلبیده پارهٔ اقطاعی مقرر کرد - شیخ نور محمد از پیش‌گاه خلافت بخطاب پدر یعنی خدا یار خان و منصب سربلوج عزت برافراخت - و قوت و شوکتش از جمیع اسلافش در گذشت - و دبدبهٔ امارت و کوکبهٔ ایالت باقصی‌الغایة مهیا شد - اکثر زمینداران اطراف را مغلوب خود ساخت - و در اوائل حکومت خود با جماعهٔ داؤد پوتره زمینداران شکارپور و غیره جنگهای صعب نموده غالب آمد - و آن جماعه را از مواطن اصلی خودها با عیال و اطفال قریب شش هفت هزار مرد و زن را اخراج نمود - جماعهٔ داؤد پوتره در عهد شاهزاده معزالدین بزمینداری شکارپور قایم شده بودند - سببش آنکه چون شاهزاده بر بختیار خان زمیندار شکارپور فوج فرستاد جماعهٔ داؤد پوتره در رکاب فوج والا ترددات نمایان بظهور رسانیدند - و سر بختیار خان را بریده آوردند - شاهزاده بجلدوی این خدمت آن ضلع را بآن جماعه مرحمت فرمود - و عبدالله خان بروهي (۲) مرزبان کلات (که حصن حصین است مابین سندهه و قندهار) همیشه در ملک خدا یار خان تاخت مي‌آورد - و هر سال پیشکشی میگرفت

خدا یار خان در سنه (۱۱۴۳) هزار و یکصد و چهل و سه هجري قصد عبد الله خان نمود - و از نشیمن خود (کهخدا آباد است)

(۲) یا بردهي باشد *

محال باشد) انتقال نماید - باراده آنکه هرگاه نادر شاه از ملک سنده بگذرد باز بر ملک خود قایم شود - باین کنگاش با جمیع اهل و عیال و قبائل کلهوره و سرداران معتبر خود از خدا آباد و سیوستان کوچ کرده بامرکوت (که قلعهٔ مستحکم است) رسید - و نادر شاه از استماع این خبر ایلغارکرده خود را بامرکوت رسانید - خدا یار خان جز اطاعت چاره ندیده آمده ملازمت نمود - نادر شاه بعد از عتاب و خطاب گفت - چرا از ما گریختي - خدا یار خان جواب داد - که ما از آبا و اجداد نوکر پادشاه هندوستان بودیم اگر با شما موافقت میکردیم شما را هم بر ما اعتماد نمي‌ماند این حرف معقول و مقبول افتاد - و در همان مجلس مژدهٔ بشارت تفویض ملک بدستور سابق داد - و بعد از اخذ اموال و امتعه نادر شاه سیوم حصهٔ آن ملک باو باز گذاشت - و یک حصه بقوم داؤد پوتره و یک حصه بزمینداران بهکر سپرد - و قبیل از حالت تحریر غلام شاه نامي و سرافراز خان پسرش (که نسبت قرابت با خدا یار خان داشتند) بحکومت این صوبه مي‌پرداختند درین اوان هم بهمان مردم متعلق است *

* خانزمان میواتي *

پدرش شیخ غلام مصطفی کار طلب خان والا شاهی بهادر شاهي که از قاضي‌زاده‌های فیروز پور میوات است - بقدرے طالب علمي داشت - برخے نسخهٔ متداوله گذرانیده بود - آغاز کار در سرکار

مخاطب بعلي عسكر خان بود) بفوجداري چكلهٔ اتاوه (كه از محالات خالصهٔ شريفهٔ اكبرآباد است - برسي كروهي كنار آب جون) فرق اعتبار بصري و سرداري مي‌افراشت - پس ازانكه نوبت فرمان فرمائي بجهاندار شاه رسيد شاهزاده اعزالدين نخستين (۲) خلف او باتاليقي خواجه حسن خاندوران در مقابل محمد فرخ سير (كه از پتنه راهي شده بود) تعين‌گرديد - اكثر فوجداران سرراه و اطراف آنجا بكومك مامور شدند - خان مزبور (كه فوج خوب با خود داشت) رفته ملحق گشت - و روزے چند همراهي گزيده بر رويهٔ سردار و اسلوب دربار آگهي يافت - شاهزاده (كه جز نامے بيش نيست) محكوم خاندوران است - و مدار كار آن سردار نا تجربه‌كار بر حيله و غدر است - و از غردلي و نامردي دلے كه نداشت باى داده هوش و عقل باخته نقوش تباهي و ادبار از سيماى احوال فوج نكبت‌موج پيدا و هويدا ست - در انتهاض قابو و كمين شده چون آمد آمد فرخ سير قريب گرديد با فوج و خزانهٔ تعلقهٔ خويش (كه همراه داشت) برخاسته بايوار و شبگير بار پيوست - و مورد هزاران آفرين و تحسين شد - در جنگ جهاندار شاه باتفاق جهيله رام ناگر (۳) بجاد ب كوكلتاش خان خانجهان عنان‌ريز گشته بآويز و ستيز درآمد - و مكرر دليرانه تاخته معركهٔ سرتابي و سرفشاني گرم نمود - بعد فتح چون چهرهٔ عقيدت او بگلگونهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] فرمان روائي (۳) نسخهٔ [ب] چهله رام •

تعلق دار کرناٹک حیدرآباد فوت نمود و دوست علي خان برادر زادهٔ اش با صفدر علي خان بتفصیلے (که در احوال سعادت الله خان مرقوم شده) بکار آمدند و قلعهٔ ترچناپاي (که از مشاهیر قلاع آن اُلکا ست) بتصرف مرار راو کهوربره رفت آصف جاه تعلقداری کرناٹک مذکور بنام برده مقرر نموده خود بمحاصرهٔ قلعهٔ مزبور همت گماشت - و پس از تسخیر هنگام مراجعت جانب صحن بنیاد او بعطای نقاره بلند آوازه گشته دستوری تعلقه یافت - و همان شب سنه (۱۱۵۷) هزار و یکصد و پنجاه و هفت هجري بمرگ مفاجات از مکاره دنیا باز رست نقارهٔ آخر ۱۱۵۷ تاریخ است - مرد ولایت‌زای آرمیده مزاج بود - بجود و نان‌دهي متصف - اما مغلوب الغضب - هرگاه بر یکے غصه میشد و دیگرے حسب‌الاتفاق وارد میگردید با او هم بعنف و درشتي پیش مي آمد - ارشد اولادش خواجه نعمت الله خان - بعد فوت پدر چندے بعاملی راجبندري (۲) مامور شد - و در عمل صلابت‌جنگ به نیابت صوبه داری بیجاپور و خطاب تهور جنگ بهادر افتخار اندوخت - و بعد چندے مادهٔ سودا بر دماغش ریخته بساط زندگي را در پیچید - دیگر اخلافش خواجه عباد الله خان و خواجه سعد الله خان بنوکری شجاع الملک امیر الامرا بسر مي برند دومي با علم مناسبتے دارد *

---

(۲) د، [بعضے جا] راجندري آمده *

آمد - و پرگنهٔ جلگانو صوبهٔ برار در اقطاع یافته راهی آنصوب گردید (۲) - و بعد چند روز در سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد و هفتاد و نه هجري رخت سفر بدار عدم بربست - آصف جاه با وی سلوک بامتیاز مي‌نمود - و وقت مجرا دست بسر میگذاشت اما او بسیار بر خود مي‌چید (۳) - شعر ساده میگفت - و موزون تخلص مي نمود - ازو ست * * بیت *

* بیتو هر گه که بگلشن گذرے بود مرا *

* نکهت غنچه و گل درد سرے بود مرا *

از پسرانش هیچ یک ترقي نکرده - و بعد پدر بفاصلهٔ کم و زیاد پای بدیار عدم گذاشتند - مگر خواجه قدرت‌الله خان بقید حیات است *

* تمام شد *

* جلد اول از مآثرالامرا *

---

(۲) نسخهٔ [ب] هفتاد هجري (۳) نسخهٔ [ب] مي پیچید .

فهرست

نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و
ادیها (که در اولین جلد - مآثر الامرا اندراج یافته اند)
بترتیب حروف هجا

از طرف

ایشیاتک سوسائیٹی بنگاله

حسب تالیف و تصحیح

مولوي مرزا اشرف علی صاحب

پروفیسر عربي و فارسي

پریسیڈنسي کالج

در مطبع آردوگائیڈ پریس

واقع نمبر ۴۱ غلام سبحان لین

زیور طبع پوشید

کلکته

سنه ۱۸۹۴ ع

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبها وغیره (که در اولین جلد مآثر الامرا اندراج یافته‌اند) بترتیب حروف هجاء - مرتب بر دو منظر- اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع وغیره * * شعر *

حسبي الله العالمين فانه * مولی حسیب قادر و نصیر

* منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام وغیره *

* حرف الف *	
آتش خان جان بیگ	۴۳
.. ..	۲۵۴
آتش خان حبشي	۴۳
.. .. ..	۱۸۸
آدینه بیگ خان ..	۳۶۰
آزاد ولي شیخ عبدالرحمن درویش	
(شف شیخ عبدالرحمن)	
.. ..	۶۰۰
آصف الدوله ..	۲۸۶
آصف الدوله امیر الممالک	
پور نظام الملک آصف جاه	
.. ..	۴۴ - ۳۶۸
آصف الدوله جمالة الملک	
اسد خان محمد ابراهیم	
(شف محمد ابراهیم)	
۴۴ - ۲۶۲ - ۲۹۱ - ۲۹۲ -	
۳۱۰ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ -	

(یا) آقا ملا ۹۰ - ۱۰۷
آمی خانم دختر عبادالله سلطان زوجهٔ عبدالمؤمن خان - و ایشم خان قزاق و پیر محمد خان و باقي محمد خان و ولي محمد خان و امام‌قلي خان ۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۱
ابراهیم حسین میرزا ۵۱۱ - ۵۵۲ - ۵۵۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ -
ابراهیم خان ۱۰۵ - ۱۹۵ - ۲۱۹ - ۲۹۹ - ۵۵۵ - ۶۲۷
ابراهیم خان آق سقال ۷۶
ابراهیم خان اوزبک ۴۲ - ۷۵ - .. ۲۹۵ - ۲۹۸ - ۳۸۶
ابراهیم خان پسر علي مودان خان .. ۴۴
ابراهیم خان فتح جنگ خلف اعتماد الدوله میرزا غیاث ۴۳ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۸۳ - ۱۹۴ - ۶۶۴ - ۷۵۸
ابراهیم عادل شاه ۱۲۳ - ۱۲۴ - .. ۱۶۳ - ۲۰۱ - ۵۸۰
ابراهیم قلي .. ۱۰۷
ابره (قوم) .. ۸۲۵
ابشر پاشای حلب ۲۴۱ - ۲۴۲
ابوالبرکات خان امام جنگ ۳۶۵
ابوالبقا پسر احمد بیگ خان کابلي .. ۱۲۷
ابوالحسن ۴۵۸ - ۸۰۸
ابوالحسن حیدرآبادی ۳۲۰ - ۸۰۷
ابوالحسن قطب شاه ۵۳۷
ابوالحسن والی تلنگ یا تلنگانه ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۵۳۶ - ۷۸۹
ابوالخیر خان بهادر امام جنگ .. .. ۴۴ - ۳۶۳
ابوالخیر خان پسر امیر خان سندهي .. ۳۱۰
ابوالفتح .. ۶۳۸

.. ۱۲۶ - ۱۸۶ - ۴۸۳
احمد چک .. ۱۸۰
احمد خان ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۵۸۲
احمد خان بنگش ۳۶۶ - ۳۶۷
احمد خان نیازي ۴۳ - ۱۸۵
احمد خویشگي ۲۲۲
احمد شاه پادشاه (یا) احمد
شاه ۱۹ - ۳۶۱ - ۳۶۲ -
.. ۳۶۶ - ۳۶۸ ۲۶۹
احمد شاه درانی ۳۵۹ - ۳۶۰
اختیار الملک گجراتي ۶۷۹
اخلاص خان اخلاص کیش (یا)
اخلاص خان ۴۳ - ۴۴ -
۱۹۸ - ۲۲۲ - ۳۵۰ ۶۰۷
اخلاص خان حسین بیگ ۴۳
.. .. ۱۵۱
اخلاص خان شیخ آبدیه ۴۳
.. .. ۱۹۸
اخلاص خان شیخ فتحپوري
مخاطب به احتشام خان
(شف احتشام خان) ۴۳ -
... ۲۲۰ - ۲۲۲ - ۸۱۷
ادهم خان ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱
۷۳ - ۳۷۷ - ۳۹۵ - ۶۳۷
ادهم خان کوکه ۴۲ - ۶۷ - ۳۸۹ -
.. .. ۳۹۰ ۳۹۴
ارادت خان ۲۰۳ - ۷۳۷
ارادت خان ساوجي ۱۴۹
ارادت خان صوبه دار اردهه
.. .. ۲۴۸
ارادت خان میر اسحق ۴۳ -
.. .. ۲۰۳
ارادت خان میر محمد باقر
مخاطب به اعظم خان (شف
اعظم خان) ۴۳ ۱۷۴ -
.. ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۷۴۲
ارجمند بانو بیگم موسوم به ممتاز
محل دختر زادهٔ میرزا
غیاث الدین آصف خان
.. .. ۱۰ - ۱۵۱

.. ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۲۷۲
اسلام خان میرضیاءالدین حسین
بدخشي ۴۳ - ۲۱۷
اسمعیل .. ۲۷۹
اسمعیل اتکي .. ۱۷۰
اسمعیل برادر زادۀ محمد عادل
شاه بیجاپوري ۵۷۹ - ۵۸۰ -
.. .. ۵۸۱
اسمعیل بیگ دولدي ۴۲ - ۶۴
اسمعیل پسر برهان شاه ۱۲۱
اسمعیل خان .. ۷۷
اسمعیل‌خان بهادر پني ۴۴- ۳۷۰
اسمعیل خان مکها ۴۴ - ۲۹۱
اسمعیل خرس .. ۶۵
اسمعیل قاي خان ۶۴۸
اسمعیل قاي خان ترکمان ۱۰۹
اسمعیل قاي خان ذوالقدر ۴۲
.. ۱۰۵ - ۱۰۶
اسمعیل نظام شاه ۱۲۲ - ۱۲۳
اشرف خان ۷۴ - ۲۰۷ - ۲۷۴
.. ۶۴۴ - ۸۲۰
اشرف خان پسر اسلام خان
مشهدي ۱۶۶
اشرف خان خواجه برخوردار
.. ۴۳ - ۲۰۶
اشرف خان میرزا محمد اشرف
.. ۴۴ - ۲۷۲
اشرف خان میر منشي ۴۲ -
۶۶- ۷۳ - ۸۵ - ۴۶۹ ۶۳۷
اصالت خان ۱۷۱ - ۲۲۱ - ۲۲۴
۲۵۴ - ۳۰۵ - ۴۲۰ - ۴۲۱ -
۴۲۲ - ۴۴۲ - ۷۷۷ - ۷۸۲
اصالت خان پسر خانجهان
لودي .. ۷۳۲
اصالت خان میر بخشي ۴۴۱ -
.. ۲۵۲ - ۷۷۵
اصالت خان میرزا محمد ۴۳ -
.. .. ۲۲۲
اصالت خان میر عبدالهادي
.. ۴۳ - ۱۶۷

اعظم خان ۱۶۱ - ۱۷۸ - ۷۵۹ -
.. .. ۷۸۶
اعظم خان جهانگيري ۲۰۳
اعظم خان ساوجي صوبه‌دار دكن
(يا) اعظم خان ناظم دكن
۴۱۶ - ۵۱۹ - ۷۲۶ - ۷۵۰
اعظم خان كوكه معروف به
فدائي خان مظفر حسين
(يا) خان كوكه (يا) اعظم
خان كوكه (شف فدائي
خان) ۴۳ - ۱۰۱ - ۱۰۲ -
.. ۲۴۷ - ۲۵۱ - ۲۸۱
اعظم خان مير بخشي ۱۵۴
اعظم خان مير محمد باقر معروف
ارادت خان (شف ارادت
خان) ۴۳ - ۱۷۴ - ۱۷۶ -
.. .. ۱۷۷ - ۷۴۲
اعظم شاه ۳۱۵ - ۳۴۷ - ۳۵۱
افاغنه .. ۲۳ - ۶۰۴ - ۸۲۴
افاغنهٔ ابدالي .. ۹۲۳
افتخار خان ۲۰۱ - ۲۰۲ -
۲۰۳ - ۲۵۳ - ۴۴۷ - ۷۸۱
افتخار خان تركمان ۱۸۲
افتخار خان خواجه ابوالبقا
.. .. ۴۳ - ۲۰۰
افتخار خان سلطان حسين
.. .. ۴۳ - ۲۵۲
افراسياب خان ۲۴۴ - ۲۴۶
افريدي (افغانان) ۱۰۹ - ۷۳۶
افضل بيگ .. ۶۳۶
افضل خان .. ۶۵ - ۱۱۷
افضل خان خواجه سلطان (يا)
خواجه سلطان علي (شف
خواجه سلطان علي) ۴۲ -
.. .. ۶۵ - ۴۶۹
افضل خان ديوان اعلى ۷۱۶
افضل خان شيخ عبدالرحمن
.. ۴۲ - ۱۱۵ - ۱۱۶
افضل خان صدر الصدور ۳۱۰
افضل خان علامي ملا شكرالله

الیم سلطان .. ۴۳۲
امام ثامن ضامن علي (یا) ثامن و ضامن موسی رضا ۲۲۲
امام قلي خان ۱۹۰ - ۴۳۲ - ۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۳ - ۵۱۹ - .. .. ۷۶۷ - ۷۶۸
امام قلي خان والی توران ۵۸۸
امام قلي سلطان ۴۳۶ - ۴۳۷
امان الله .. ۲۳۱ - ۷۴۴
امان الله خان نبیرهٔ اللهوردي خان .. ۴۴ - ۲۹۳ - .. .. ۲۹۴ - ۵۰۶
امانت خان ۱۴ - ۱۵ - ۲۶۱ - .. ۲۶۴ - ۲۶۶ - ۳۱۱
امانت خان خوافي ۲۸۷ - ۲۹۰
امانت خان میرحسن (یا)
امانت خان ثاني ۴۴ - ۲۸۷
امانت خان میرک معین‌الدین احمد .. ۴۳ - ۸۱۱
امر سنگهه .. ۲۰۰
امیر ابراهیم خان .. ۲۲۰
امیر ابوالقاسم نمکین .. ۳۰۳
امیرالامرا سید حسین علي خان (یا) حسین علي خان (شف حسین علي خان امیرالامرا) ۱۲ - ۴۴ - ۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۲ - ۳۵۴ - ۳۵۸ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۸۲۰ - ۸۲۱
امیرالامرا شایسته خان (شف شایسته خان امیرالامرا) ۵۵ - ۱۹۷ - ۲۴۸ - ۵۳۶
امیرالامرا شریف خان (شف شریف خان امیرالامرا) ۵۴ - ۱۳۴ - ۷۰۲ - ۷۱۸
امیر الامرا علي مردان خان

انور الدين خان تعلقه دار
كرناٹک .. ۳۶۴
انور الدين خان شهامت جنگ
گوڑا موئي .. ۲۰
انور خان پسر وزير خان ۳۰۶
انوري .. ۵۹۰
انوشه خان والئ اورکنج ۳۴۷
انيراي سنگدان .. ۵۸۳
اوداجي رام ۴۳ - ۱۴۲ -
.. .. ۱۴۳ ۱۴۴
اودا چوهان .. ۵۰۷
ادرک زئي (افغانان) ۱۰۹
اوزبک (يا) اوزبکيه (قوم)
۴۲۱ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۹ -
۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۲۶ -
۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۶ - ۷۸۰
اوزبک خان نذر بهادر ۴۳ - ۱۹۵
اهتمام خان کوتوال ۴۳ - ۱۶۰
.. .. ۴۵۸
ايرج خان پسر قزلباش خان
(يا) ايرج خان ۴۳ - ۲۶۸ -
۲۶۹ - ۲۷۰ - ۵۹۷ - ۷۸۳ -
.. .. ۷۸۸
ايسونت راو (يا) ايسونت
راى .. ۵۲۱ - ۵۲۲
ايشم خان قزاق .. ۴۳۸
ايل قرقلو (قوم) .. ۸۲۳
ايمانچي (يا) المانچي ۷۴۱
ايمل خان .. ۲۸۱ ۲۸۳
ايمل خان قرين ۷۲۸ - ۷۲۹

* حرف باء *

بابا خان قاقشال ۴۴ - ۲۲۸
۲۲۹ - ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۲
بابا دوست بخشي .. ۶۱۵
بابا زنبور .. ۶۹۴
بابا عنايت الله يزدي ۴۲۹
بابا فيروز .. ۵۸۲
بابا قشقه برادر کوکي ۳۹۴
بابا قوچين .. ۴۷۷
بابر پادشاه - (شف - فردوس

.. .. ۸۲۷
بخشي الملک اسد خان ۲۴۴
بخشي الملک اشرف خان ۴۵۵
بدن سنگهه .. ۵۴۶ - ۵۴۷
بدیچند پسر راجه جیچند ۶۴۷
بدیع سلطان ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲
براهمه (قوم) .. ۶۴۸
برج علي .. ۶۲۵
برق انداز خان میرآتش ۵۹۲
برهان‌الدین قلندر ۱۹۴
برهان الملک سعادت خان
صوبه‌دار اردهه ۴۵ - ۴۶۳ -
.. .. ۸۲۲
برهان خادم سلطان محمـــود
گجراتي .. ۹۴
برهان نظام شاه .. ۱۲۳
بزرگ امید خان ۴۵ - ۴۵۲ -
.. .. ۴۵۳
بسالت خان میرزا حفیظ الله
.. .. ۵۲۹
بسالت خان میرزا سلطان نظر
.. ۴۵ - ۳۵۱ - ۴۶۱
بسنت رای (هیمو بقال خود را
باین نام خوانده بود) ۴۶۹
بسواس راو .. ۲۹
بشوتن .. ۱۱۵
بکرماجیت پسر جچهار سنگهه
بندیله ۷۲۶ - ۷۲۸ - ۷۵۳
بکرماجیت جگراج .. ۵۲۶
بلوچ (قوم) .. ۴۱۰
بلوکات (قوم) .. ۴۲۰
بندرابن دیوان .. ۴۵۸
بندیله (قوم) .. ۵۲۶
بهادر ۲۳۰ - ۳۹۳ - ۶۲۶
بهادر الملک .. ۴۵ - ۳۹۸
بهادر برادر زادهٔ خانجهان ۱۶۱
بهادر پسر سعید بدخشي ۴۵
بهادر پور ابراهیم .. ۷۰۲
بهادر پور زادهٔ برهان نظام شاه
.. .. ۶۹۹

بهرام سلطان (ولد نذر محمد خان) ۴۵ - ۴۳۱ - ۴۴۱ -
.. ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۷۶۷
بهره مند خان عزیزالدین میربخشي ۴۵ - ۲۸۶ -
۳۰۸ - ۴۵۴ - ۴۵۷ - ۴۵۹
بهرجي زمیندار بکلانه ۴۵ -
۳۹۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ -
... ... ۴۱۴
بهگوانت سنگهه ... ۵۴۰
بهلول ۱۶۱
بهلول بیچاپوري ... ۲۴۵
بهلول خان ۳۷۱ - ۷۲۷ - ۷۲۸ -
.. ... ۷۴۳
بهلول خان میانه ۷۲۶ - ۷۵۴
بهو بیگم (یا بیگم) ماماي صالحه ... ۲۷۱
بهوجبل نایکواري ۲۰۸ - ۲۱۰
بهوجراج حارس قلعهٔ اوسه ۷۵۴
بهیگن خان (یا) بهنگن خان قریشي ... ۷۲۵
بهیل (قوم) ۸۰۵
بهیم نراین زمیندار چوراگڈهه ۵۲۷
بیان خان شیخ فاروقي ۴۵ -
... ... ۴۶۲
بےبدل خان سعیدای گیلاني ۴۵ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷
بي بي فاطمه اردربیگی جنت آشیاني ... ۶۲۰
بیتوجي ... ۵۲۲
بیچه جیو والدهٔ میرزا عزیز کوکه ... ۶۸۵
بیدر (قوم) ... ۵۸۷
بیراگي (قوم) ... ۷۹۵
بیرام خان خانخانان (شف خانخانان بیرام خان) ۴۴ -
۶۷ - ۶۸ - ۷۴ - ۷۸ - ۱۰۱ -
۱۰۵ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ -
۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۹ - ۳۸۰ -

... ۱۳۵ - ۱۴۲ - ۵۸۳
پادشاه قلي خان تهوز خان ۴۰
۴۴۷ - ۴۴۹ - ۴۵۱ - ۴۵۲
پاینده خان مغل ۴۵ - ۳۹۴
پاینده محمد سلطان ۳۹۵ -
... ۴۳۲ - ۴۳۴
پتنگ راو .. ۵۲۲
پترب خان (یا) پتري خان
(یا) پري خان ملقب
به هات پتهر ... ۸۰۷
پرتاب زمیندار پلاؤن (یا)
پلامون ... ۱۸۱ - ۱۸۹
پرتهیراج راتهور ۴۵ - ۴۲۸ -
... ... ۴۲۹
پرتهي سنگهه مرزبان سري نگر
... ... ۲۴۸
پردل خان بیرا (یا) بیرام (یا)
بیرا ۴۵ - ۲۵۶ - ۴۲۴ -
... ۴۲۵ - ۴۲۶
پکهلي وال (سلطان حسین
خان) .. ۵۶۶
پهول ملک اعتماد خان
خواجه سرا ۴۲ - ۸۸
پیر خان ... ۶۰۰
پیر علي ... ۳۷۱
پیرما نایک زمیندار (یا)
هرما نایک ۳۰۲
پیر محمد خان ۴۳۵ - ۴۳۶ -
... ۴۳۸ - ۶۲۵
پیر محمد خان شروانی ۶۹ -
.. ۷۱ - ۳۹۰ - ۶۱۵
پیر محمد سلطان ... ۴۳۶
پیشرو خان .. ۶۲۰
پیشرو خان مهتر سعادت ۴۵ -
... ... ۳۹۶

* حرف تا *

تاتار بیگ ... ۱۹۷
تاتار خان خراساني ۴۵ - ۴۷۱
تاتار سلطان ولد محمد خان

توکتاز خان ... ۴۶ - ۵۰۳
تفاخر خان ... ۲۵۴
تقرب خان ... ۷۸۱
تقرب خان حکیم داؤد ۴۵ -
... ... ۴۹
تقرب خان شیرازي ۳۱۷
تمام عیار (نام اسپ شاهجهان
بادشاه ... ۵۷۸
تمیم انصاري ... ۳۵۷
توزین (قوم) ... ۶۰۱
توکل خان قزاق ... ۴۳۵
تولک خان قوچین ۴۷۵ - ۴۷۶ -
... ... ۴۷۷
تونش ... ۷۴۹
تهور خان پسر صلابت خان ۸۱۲
تهور جنگ بهادر ۸۳۳
تهور خان مخاطب به بادشاه
قلي خان ۴۴
تهور خان میرزا محمود ۴۵ -
... ... ۴۸۴ - ۴۸۵
تیغ بیگ خان میرزا گل ۴۶ -
... ... ۵۰۴

* حرف ثاء *

ثاني خان هروي ۴۶ - ۵۰۵
ثناءالله خان امان‌الله خان
... ... ۴۶ - ۵۰۶

* حرف جیم *

جات (قوم) ۲۷۶ - ۵۴۰ -
.. ۵۹۸ - ۸۰۹
جادوان (قوم) ... ۵۲۰
جادو رای (یا) راو ۱۴۳ -
... ۵۲۰ - ۵۲۲ - ۵۲۳
جادو رای کایتهه (یا) کانتیه
(یا) جادو راو کانتیه ۴۶ -
... ۱۴۳ - ۵۲۰
جالینوس الزماني حکیم علي
گیلاني .. ۵۷۲
جام زمیندار نوانگر ۱۷۸ -
... ۱۷۹ - ۶۸۲ - ۶۸۳

جعفر خان تکلو ۴۶ - ۵۰۷
جعفر خان عمدة الملک ۴۶ -
... ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۴۴
جعفر خان ناظم بنگاله ۱۹۱ -
... ۲۹۰ - ۸۲۱
جعفر مبرزا مخاطب به آصف
خان ۹۳ - ۱۱۱ - ۲۰۴ -
... ۷۰۲ - ۷۳۷
چکتا (یا) چکتا زمیندار موء
... ... ۱۶۹
چکمت یلمه ... ۳۵۵
چگ جیون پسر اراداجي رام
مخاطب به اراداجي رام
... ... ۱۴۴
چگ جیون جراح ۱۴۴ -
... ... ۷۶۰
چگدیو رای ۵۲۲ - ۵۲۳
چراج پسر ججهار سنگهه ۷۳۸
چراج عرف بکرماجیت ۴۶ -
... ... ۵۲۶
چگ مال برادر خرد راجه
بهارهمل ۴۶ - ۵۱۰
چگناتهه پسر راجه بهارهمل
... ... ۴۶ - ۵۱۴
جلال الدین .. ۶۴۰
جلال الدین روشاني (یا) جلالة
روشاني (یا) روشائي
.... ۱۰۶ - ۱۰۹
جلال الدین محمد اکبر پادشاه
ملقب به عرش آشیاني
(شف عرش آشیاني ۷ -
۸ - ۹ - ۵۶ - ۶۷ - ۶۸ -
۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ -
۸۴ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ -
۹۱ - ۹۲ - ۹۵ - ۹۶ -
۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۱۱ - ۱۱۵ -
۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۴۹ -
۲۳۵ - ۲۵۹ - ۲۷۹ - ۲۹۲ -
۳۳۵ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۹ -
۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۴ -

میل بیگ ... ۴۸۳
نعمت آشپزانی (یعنی
نصیرالدین محمد همایون
بادشاه) (شف همایون
بادشاه) .. ۹ -
۹۴ - ۶۵ - ۶۹ - ۷۳ - ۷۵ -
۷۸ - ۸۴ - ۳۴۳ - ۳۷۲ -
۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۸۲ -
۳۹۶ - ۴۶۶ - ۴۶۸ - ۴۶۹ -
۴۷۶ - ۴۷۹ - ۴۸۱ - ۵۰۷ -
۵۵۰ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ -
۵۶۷ - ۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۱۶ -
۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۲ -
۶۲۴ - ۶۳۲ - ۶۳۵ - ۶۳۶ -
۶۵۵ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۸ -
.. ۶۹۳ - ۷۰۹ - ۸۰۱
نعمت مکانی (یعنی نورالدین
محمد جهانگیر بادشاه)
(شف - جهانگیر بادشاه)
۴ - ۹ - ۹۳ - ۱۱۱ - ۱۱۶ -
۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ -
۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۴۶ -
۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -
۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۶۷ -
۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۸۲ - ۱۸۵ -
۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۸ - ۲۰۶ -
۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰ - ۲۵۹ -
۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ -
۴۰۷ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ -
۴۸۱ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۹۶ -
۵۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷ - ۵۲۸ -
۵۳۰ - ۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۷۱ -
۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۳ -
۵۸۸ - ۶۶۳ - ۶۶۷ - ۶۷۲ -
۶۸۸ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۳ -
۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۱۱ -
۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -
۷۲۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ -
۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۴۲ - ۷۴۸ -
۷۴۹ - ۷۶۹ - ۷۷۴ ۷۷۵

COLUMBIA UNIVERSITY LIBRARIES
Audrey Truschke SIPRI

.. .. ۶۸۷ - ۶۹۳
جهانگير قلي‌خان شمس الدين
مشهور به ميرزا شمسي
.. .. ۴۶ - ۵۲۴
جهانگير قلي خان لاله‌بيگ
كابلي .. ۴۶ -
.. .. ۱۱۸ - ۵۱۲
چيله رام ناگر يا چهله رام
.. .. ۳۳۲ - ۸۳۱
چي اپا سندهيه .. ۳۶۷
چيجي انگه مادر خان اعظم
ميرزا عزيز كوكه ۶۷۵
چي سنگهه .. ۳۲۴

* حرف چے *

.. .. ۱۶۵ - ۱۶۶
چغتا (يا) چغتائي (قوم)
.. .. ۱۷۰ - ۶۵۰
چغتاي برلاس .. ۱۹۱
چنپت بنديله ۴۲۰ - ۴۲۸
چنپت سنگهه .. ۴۲۸
چندرسين پسر خرد راي
مالديو .. ۶۴۶
چندر سين راجهٔ مارواړ ۵۰۹ -
.. .. ۵۱۰
چنگيز خان .. ۹۰ -
.. .. ۳۹۰ - ۵۶۲
چوزامن جات ۴۶ - ۵۴۰ -
.. .. ۵۴۲ - ۴۶۴
چيته (يا) چينه .. ۸۷
چيته خان خواجه سرا ۷۰۱
چين قلي خان .. ۸۱۴

* حرف حا *

حاجم خان والي اوزكنـــج

COLUMBIA UNIVERSITY 08 Audrey Truschke SPRI

حسن صباغ (یا) صباح (یا) صالح ۶۶۸
حسن عرب (یا) حسن علي عرب .. ۱۰۹ - ۶۹۷
حسن علي خان ۲۲۱ - ۲۷۸ - .. ۵۹۴ - ۵۹۸ -
حسن علي خان بهادر عالمگير شاهي ملقب بمبرزا باگهه درمين خلف آله وردي خان .. ۴۷ - ۲۷۱ - ۵۴۱ - ۵۹۳ - ۵۹۶ - .. .. ۵۹۷ - ۵۹۹
حسين ۶۰۱
حسين بيگ خان اوزبک ۴۷
حسين بيگ خان زيک خواهرزاده و خويش علي مردان خان .. ۵۹۱
حسيني بيگ علي مردان خان (يا) حسيني بيگ خانسامان .. ۸۰۷
حسين پاشا ولد علي پاشا ۲۴۱
.. .. ۲۴۲
حسين پسر خانجهان لودي ۷۲
حسين خان تکريه ۵۵۱ - ۵۵۲
حسين خان خويشگي پسر کلان سلطان احمد اعظم شاهي ۴۷ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - .. ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵
حسين خان ميواتي ۶۹۳
حسين شاملو حاکم هرات ۴۸۱
حسين علي خان امير الامرا (شف اميرالامرا سيد حسين علي خان) ۱۲ - ۴۴ - ۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۳۸ - ۳۴۹ - ۳۵۲ - ۳۵۸ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۸۲۰ - ۸۲۱
حسين علي خان ناظم دکن ۶۲۹

COLUMBIA UNIVERSITY Libraries Audrey Truschke SPR

.. .. ۵۵۸ - ۵۶۰
حکیم همام (اصل نامش حکیم
همایون بوده) ۴۶ - ۵۵۸ -
.. ۵۶۱ - ۵۶۳ - ۵۶۴
حمیدالدین خان ۵۰۰ -
.. .. ۶۰۶ - ۶۱۰
حمیدالدین خان بهادر عالمگیر
شاهي ۴۷ - ۲۹۴ - ۳۰۹ -
.. .. ۳۱۴ - ۳۱۹
حمید خان حبشي ۳۹۸ - ۷۲۱
حمیده بانو بیگم صبیهٔ سیف
خان ۱۰ - ۲۷۷ - ۲۷۸ -
.. .. ۷۷۵
حیات خان داروغهٔ آبدار خانه
.. .. ۴۷ - ۵۸۳
حیات خان .. ۴۵۸ - ۴۸۲
حیدر جنگ ۲۵ - ۲۶ -
۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۴ - ۴۰
حیدر سلطان .. ۶۲۳
حیدر علي خان بهادر ۶۱۱
حیدر قاسم کوه بر .. ۶۳۸
حیدر قلي خان .. ۳۳۲ -
.. ۳۳۴ - ۳۵۴ - ۸۲۰
حیدر محمد خان آخته بیگي
.. ۴۶ - ۵۵۴ - ۶۷۱
حیدر محمد خان ۵۵۵ -
.. .. ۵۵۶

* حرف خا *

خافي خان .. ۲۲۸
خاقان زمان .. ۸۳۲
خالدي خان .. ۳۹۲
خان احمد والی ایران ۵۵۸
خان اعظم صوبه‌دار مالوه ۱۱۱ -
.. .. ۶۶۲
خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش
(یا) خان اعظم میرزا عزیز
کوکه (یا) خان اعظم کوکه
۴۷ - ۱۴۰ - ۵۲۴ - ۵۷۶ -
۶۷۰ - ۶۷۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ -
۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۳ - ۷۰۵ -

- ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۳۲ - ۶۳۷
۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۹۳ - ۷۱۲
خانخانان سپه سالار ۱۰۲ -
۱۱۱ - ۱۲۴ - ۱۴۵ - ۲۷۵ -
۳۷۶ - ۶۳۲ - ۶۳۴ - ۶۳۹ -
۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ -
۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۵۱ -
۶۵۳ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۸۳۰ -
خانخانان منعم بیگ ۴۷ -
۶۳۵ ... ...
خانخانان منعم خان (شف
منعم خان خانخانان) ۶۲ -
۶۵ - ۶۷ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۶ -
۸۶ - ۸۹ - ۲۰۵ - ۳۰۹ -
۳۱۵ - ۳۹۵ - ۵۵۱ - ۵۵۴ -
۵۵۶ - ۵۵۷ - ۶۱۷ - ۶۲۶ -
۶۲۷ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۴۹ -
۶۵۳ - ۶۷۱ - ۶۹۵ - ۸۳۰
خانخانان مهابت خان (شف
مهابت خان خانخانان)

- ۶۰ - ۱۴۳ - ۱۹۶ - ۲۰۰ -
۷۵۸ - ۷۵۹ .. ..
خانخانان میرزا عبدالرحیم
(شف - میرزا عبدالرحیم
خانخانان) ۴۷ - ۱۹۲ -
۳۹۶ - ۳۹۹ - ۶۹۱ - ۶۹۳ -
۶۹۴ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ -
۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۷ - ۷۰۸ -
۷۰۹ - ۷۱۰ .. ..
خاندوران ۱۹۱ - ۲۰۸ -
۲۱۱ - ۲۲۲ - ۵۸۰ - ۷۵۳ -
۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۶۲ - ۷۷۱ -
۷۸۴ - ۷۸۵ - ۸۰۱ - ۸۱۸ -
۸۲۲ .. .. ..
خاندوران امیرالامرا خواجه عاصم
۴۸ - ۳۱۰ - ۸۱۹ ...
خاندوران سید محمود پسرمیانهٔ
خاندوران نصرت جنگ
۴۸ ... .. ۷۸۳
خاندوران نصرت جنگ ۴۸ -

COLUMBIA UNIVERSITY 08 Audrey Truschke

... ... ۷۳۲ - ۷۳۶
خان فیروز جنگ ۷۹۴
خان قلي اوزبک برادر کلان قلیـــچ خان شاهجهـــاني ۱۴۸
خانه‌زاد خان خان زمان پسر مهابت خان ۱۹۰ - ۲۳۳ - ۶۰۷ - ۷۴۰ - ۷۴۱
خدابنده خان پسر شایسته خان امیرالامرا ۴۸ - ۸۱۴ - ۸۱۵ ... ...
خداوند خان دکني از امرای نظام شاهیهٔ احمدنگر ۴۷ ... ... ۶۵۹ - ۶۶۰
خدایار خان ثقهٔ مرزبان سندهه مشهـــور بلیڤي ۴۸ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ ... ... ۸۲۸ - ۸۲۹
خدمت پرست خان ۷۲۴
خدمت پرست خان رضا بهادر ۴۸ - ۱۵۶ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ ... ...
خدیجه بیگم زن حاکم بیگ و همشیرهٔ نورجهان بیگـــم ... ۲۸۷ - ۴۱۰ - ۵۷۴
خسرو بے اوزبک ترڤچي ۴۷ - ... ... ۶۷۳ - ۶۷۴
خسرو سلطان پسر نذر محمد خان والی بلخ ۴۸ - ۴۳۱ - ۴۴۱ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ... ... ۷۷۰ - ۷۷۱
خضر خواجه خان ۴۷ - ۶۴ - ۸۵ - ۵۴۹ - ۶۱۳ - ۶۱۴
خلد مکان (یعني محي‌الدین اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشـــاه غازي - شف - محـــي‌الدین محمـــد اورنگزیب) ۸ - ۹ - ۱۷۳ - ۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ -

COLUMBIA UNIVERSITY 08 Audrey Truschke SOAS

جان نام	۴۸ - ۷۴۸ -
.. ..	۷۷۳
خواجه جهان کابلي جهانگيري	
.. ..	۴۷
خواجه جهان هروي خواجه امين‌الدين محمود مشهور به امينا مخاطب بخانجهان	۴۷ - ۶۲۷ - ۶۳۰ - ۶۳۱
خواجه حسن عطار	۳۷۵
خواجه حسين ..	۳۷۵
خواجه حسين خان	۸۱۸
خواجه حصاري نقشبندي	
.. ..	۷۴۹
خواجه حميد خان	۵۰۴
خواجه حيات خان	۳۰۵
خواجه خان ..	۵۰۳
خواجه خضر خان	۵۴۹
خواجه درست محمد مخاطب بخواجه جهان کابلي	۴۷ -
.. ..	۶۷۲

يگي محمد حسين کهبن	
برادر قاسم خان مير بحر	
.. ..	۴۷ - ۶۷۱
م قلي خان بهادر قلعه‌دار دهار و فوجدار مالدر	
.. ..	۴۸ - ۳۶۳
جه ابوالحسن تربتي ملقب به رکن السلطنة	۴۸ -
	۴۲۹ - ۶۸۷ - ۷۰۳ - ۷۱۴ -
	۷۲۴ - ۷۳۷ - ۷۵۱ - ۷۵۹
ه ابوالقاسم ..	۷۹۲
ه ابوهاشم خواجه	۷۵۸
ه پادشاه قلي	۶۱۲
ه جلال‌الدين محمـــود خـــراساني بجوق (يا)	
شمس‌الدين محمد خان	
.. ..	۴۷ - ۶۱۲
جه جمال الدين محمود	
.. ..	۱۰۰
جه جان خواني خواجه	

COLUMBIA UNIVERSITY 08 Audrey Truschke SFH

جه عنبر .. ۶۵ - ۱۶۵
جه غیاث‌الدین ۶۶۸
جه غیاث‌الدین علی قزویني
مخاطب به آصف خان
(شف - آصف خان)
.. ۴۲ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲
جه قدرت الله خان ۸۳۵
جه قلندر بلخي ۲۵
جه قلي خان بهادر پسر
نذربي .. ۸۳۴
جه مجدالدین ۶۶۸
جه محسن خاندوران ۸۳۱
جه محمد باسط پسر خواجه
محمد جعفر .. ۸۱۹
جه محمد پارسا ۲۳۹
جه محمد جعفر ۸۱۹
مه محمد شریف هجري
.. .. ۱۲۷
جه معظـــم برادر اعیانی
مریم مکاني ۴۷ -

.. ۶۱۸ - ۶۲۰ - ۶۲۲
خواجه معین الدین سنجري
.. .. ۶۰۲
خواجه مکارم جان‌نثار خان ۴۵۱
خواجه مودود چشتي ۶۰۲
.. .. ۶۶۸
خواجه مومن .. ۶۶۷
خواجه میرزا احمد ۱۲۸
خواجه میرک .. ۴۴۱
خواجه میرک اصفهاني مخاطب
به چنگیز خان .. ۶۵۹
خواجه نصیب .. ۴۴۱
خواجه نظام‌الدین احمد پسر
خواجه مقیم هروي ۴۷ -
.. .. ۶۶۰ - ۶۶۱
خواجه نعمت الله خان ۸۳۳
خواجه ریسي دیوان سلطان
پرویز .. ۹۳ - ۱۸۲
خواص خان بختیار خان دکني
.. ۴۸ - ۷۷۴ - ۷۷۵

.. .. ۷۲۹
داؤد خان قريشي ۴۸ - ۷۸۸
داؤد خان كرراني (يا) داؤد كرراني ۵۵۱ - ۶۳۳ -
.. .. ۶۵۰
داؤد خان و بهادر خان و سليمان خان .. ۴۹
داؤد بخش پسر خسرو ۱۵۴
دتاجي ۵۲۳
درويش محمد .. ۵۸۰
دريا خان .. ۱۳۸ - ۱۴۶ -
.. .. ۴۱۷ - ۷۲۸
دريا خان داؤد زئي ۴۱۵
دريا خان رهله ۴۸ - ۵۲۶ -
.. ۷۲۲ - ۷۲۷ - ۷۷۲
دريا خان عنايت .. ۴۸
دستم خان .. ۴۸
دلاور خان برنج (يا) پريچ ۴۲۴
دلاور خان بهادر ۴۹ -
دلاور پسر بهادر خان ۴۲۴
دلاور خان جماعه‌دار ۲۵۶
دلاور خان كاكر .. ۴۸
دلپت اجينيه ۷۳۲ - ۷۳۳
دلپت بيكانيري .. ۵۱۶
دليرجنگ .. ۶۰۴
دليرخان دارزي (يا) داؤدزئي ۴۹
دلير خان عبدالروف ميانه ۴۹ - ۲۷۰ - ۲۹۸ - ۳۱۲ -
.. .. ۴۴۶ - ۵۲۴
دلير خان هراول .. ۲۷۵
دنت جي .. ۵۲۱
دودائيان (قوم) ۴۱۰
دوست علي خان ۸۲۳
دولت خان خواص خان ۴۸ -
.. .. ۴۲۷ - ۷۱۵
دولت خان لودي شاهو خيل ۴۸ - ۶۹۵ - ۷۰۰ - ۷۰۱

۳۲۶ - ۴۶۱ - ۶۱۰ - ۶۱۱ -
.. .. ۸۱۸
ذوالفقار پسر آله یار خان ۱۸۴
ذوالفقار خان قرامانلو ۴۹ -
.. .. ۳۱۰
ذوالفقار خان محمد بیگ (یا)
ذوالفقار بیگ بخشي ۴۹ -
.. .. ۳۲۷
ذوالقدر خان ترکمان ۴۹ -
.. .. ۴۲۳

* حرف را *

جپوتیه (یا) راجپوتان (قوم)
۴۴۸ - ۴۶۲ - ۶۴۸ - ۷۸۸ -
.. .. ۸۰۳
ج سنگهه .. ۴۴۷ - ۴۴۸
جومنا ۷۰۲
جه اندرمن دهدهیرا ۵۱
جه اندرودهٔ کور .. ۵۱
جه انمچند (یا) ایمچند (یا)
انمچند راجهٔ گوالیار ۶۴۷
راجه انوپ سنگهه بد گوجر ۵۰
راجه باسو .. ۵۰ - ۷۶۴
راجه بدیچند .. ۶۴۸
راجه بر سنگهه دیو بندیله ۵۰
راجه بکرماجیت (که هیمو بقال
خود را خوانده بود) ۴۶۹
راجه بکرماجیت پترداس ۴۹ -
.. .. ۱۴۵ - ۷۱۲
راجه بکرماجیت رای رایان ۵۰
.. .. ۱۴۵ - ۷۱۲
راجه بهارتهه بندیله .. ۵۰
راجه بهار سنگهه بندیله ۵۰ -
.. .. ۷۲۷
راجه بهار هیل (یا) بهارامل
۴۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۴
راجه بهگونت داس ۴۹ -
... ... ۱۰۵ - ۳۹۵
راجه بهیم ۷۰۷
راجه بیتهـــل داس (یا)

راجه رام سنگهه کچهواهه ۵۱
راجه رایسال درباري ۵۰
راجه راي سنگهه سیودیه ۵۱
راجه رتن چند ۳۳۱ -
.. .. ۳۳۲
راجه رگهناتهه داس ۳۶۴ -
... ... ۳۶۹
راجه رگهوناتهه .. ۵۱
راجه روز افزون .. ۵۰
راجه ساهو بهونسله ۵۱ -
۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ -
۴۹۹ - ۵۲۳ - ۷۹۶ - ۷۹۷
راجه سجان سنگهه بندیاه (یا)
سبحان سنگهه ... ۵۱
راجه سلطانجي بنالکر (یا)
نبالکر) ۵۱
راجه سنکرام مرزبان کهر کپور
(یا) کهور کپور ۵۱۳ -
.. ... ۶۶۵
راجه سورج سنگهه راتهور ۵۰
راجه سورجمل پسر راجه باسو
.. .. ۵۰
راجه سیورام کور .. ۵۰
راجه علي خان فاروقي (یا)
راجي علي خان ۱۰۱ -
۱۰۲ - ۱۲۳ - ۳۹۷ - ۶۹۹
راجه علي‌خان مرزبان خاندیس
.. .. ۶۸۷ - ۶۹۸
راجه کشن سنگهه بهدوریه ۵۰
راجه گج سنگهه پسر راجه
سورج سنگهه ۵۰ - ۵۱۶ -
... ... ۷۵۰
راجه گوپال سنگهه کور ۵۱
راجه مالگوسائیـــن زمینـــدار
ولایت کوچ .. ۶۵۲
راجه مان سنگهه پســـر راجه
بهگونت داس کچهواهه
۵۰ - ۱۱۱ - ۱۱۸ - ۴۷۸ -
۶۵۲ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۷۰۲ -
.. .. ۷۱۶ - ۷۱۸

... ... ۵۰ - ۷۴۶
راو سور بهورتهیه ... ۵۰
راو کرن بهورتهیه ... ۵۱
راو مالدیو ... ۴۶۷
رای باگهني زن اوداجي رام
... ... ۱۴۴
رای بهوج پسر رای سرجن هادا ... ۴۹
رای پتر داس ... ۱۱۰
رای پرشاد حاکم امرکوت ۴۶۷
رای درک داس ... ۶۹۰
رای درگا سیسودیه ۴۹
رای رای سنگهه بهورتهیه ۴۹
رای سرجن هادا ... ۴۹
رای کلیان مل ... ۳۷۸
رای گور دهن سورج دهج دیوان
اعتماد الدوله ۵۰ - ۶۹۱
رای لونگرن کچهواهه ۴۹
رای مالدیو راجهٔ جودهپور
... ۳۷۸ - ۶۴۶
رای مکند کایتهه ... ۵۰
رای ناگر گجراتي بیشکار
افضل خان علامي شکر الله
... ... ۱۵۰
رحمت خان .. ۲۵۲
رحمت خان حکیم ضیاءالدین
.. .. ۵۱
رحمت خان میر فیض الله ۵۰
رحمن یار برادر الله یار خان
.. .. ۱۸۴
رحیم بیگ .. ۴۴۱
رحیم خان افغان .. ۳۰۰
رحیم خان دکني .. ۱۸۵
رستم ... ۱۱۹
رستم و اسفندیار .. ۷۱۵
رستم خان ۱۹۱ - ۱۹۹ -
.. ۴۳۱ - ۷۰۶ - ۷۷۳
رستم خان دکني ۲۰۰ -
... ۲۱۷ - ۲۴۴ - ۷۹۹
رستم خان شغالي ۵۰ - ۳۹۹

زندوله خان غازي ... ۵۱
زن هتن (فيل عرش آشياني)
... ۵۷۱ - ۵۷۲
زوپ سنگهه راتهور ... ۵۱
زوپهي برادر زاده راجه بهارهمل
... ... ۴۹
زوپ متي (يا) زوپ مني
... ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱
زوح الله خان ۳۰۸ - ۳۱۳ -
... ۴۵۶ - ۵۰۰ - ۷۸۱
زوح الله خان اول پسر دوم
خليل الله خان ۵۱ - ۲۲۵
زوح الله خان ثاني ۴۸۷ - ۸۱۴
زوح الله خان خانسامان ۳۵۰ -
... ... ۳۵۱
زوح الله خان خانه زاد خان
... ... ۵۱
زوشن الدوله رستم جنگ ۵۱
زوهله (قوم) ... ۵۴۷
زيحان شولا بوزي ۷۶۳

* حرف زا *

زاهد خان كوكه ۵۲ - ۵۷ -
... ... ۱۱۳ - ۴۱۳
زاهد خان پسر صادق خان
... ... ۵۲ - ۲۰۴
زبردست خان ۵۲ - ۱۸۱
زبردست خان پسر ابراهيم خان
... ... ۳۰۰
زكريا خان بهادر هزبر جنگ ۴۹
زهره آقا دختر فاطمه بي بي
... ... ۶۲۰
زيب النسا بيگم ... ۵۹۹
زين آبادي ... ۷۹۰
زينت النسا بيگم ۳۰۱ -
... ... ۳۱۴ - ۳۱۵
زين خان ... ۱۰۶
زين خان كوكه ۵۲ - ۱۰۹ -
۴۸۱ - ۴۸۲ - ۵۱۱ - ۵۵۹ -
... ... ۶۹۳

COLUMBIA UNIVERSITY 08 Audrey Truschke SPH SEP 09

سودار خان کوتوال نبیرهٔ
باقي خان چیله قلماق
شاهجهاني ٤٥٨ - ٤٥٥
سرفراز خان چغتا ... ٥٢
سرفراز خان سید لطیف ٥٣
سرمد ٢٢٧
سرمست خان ... ٣٧٠
سریا راو (یا) سربا راو زمیندار
نرمل ٢٢
سعادت الله خان تعلق دار
کرناٹک حیدرآباد ٥٣ -
.. ٦٧٠ - ٨٣٢ - ٨٣٣
سعادت خان برهان الملک
ناظم اکبر آباد ... ٥٤٥
سعادت خان پور ظفر خان ٥٣
سعادت خان نیشاپوري ٣٣٤
سعادت یارکوکه ... ١١٥
سعد الله خان بهادر مظفر جنگ
وزیر اعظم فردوس آشیاني
(شف - علامي سعد الله
خان) ١٣ - ٥٢ -
- ٥٣ - ١٦٥ - ٣٤٢ - ٧٧١ -
.. ... ٧٧٦ - ٧٨٢
سعد الله خان پسر علي محمد
خان روهله ١٩ - ٣٦٦
سعد الله خان هدایت الله
... ... ٥٣ - ٤٩٤
سعیداي سرمد ٢٢٦ - ٢٢٧
سعید بدخشي ... ٣٩٣
سعید خان بهادر ظفر جنگ
پسر احمد بیگ خان کابلي
ناظم کابل ٥٢ - ١٢٦ -
١٢٧ - ١٩١ - ٢٨٠ - ٥٣٠ -
... ... ٥٣٢ - ٥٩١
سعید خان چغتائي ٤٠١
... ... ٤٠٤ - ٤٢٣
سکندر بیگ منشي راقم تاریخ
عالم آراي عباسي ٧٤٥
سکندر بیگ منشي ... ٤
سکندر خان ٥٦٤ - ٦١٥ - ٦٢٧

۵۶۱ - ۵۶۶ - ۵۷۲ - ۵۷۶ -
... ... ۶۸۵ - ۷۱۴
سلطان خواجه نقشبندي ۵۲
سلطان دارا شکوه ... ۷۹۲
سلطان دانیال ... ۷۰۱
سلطان داور بخش مشهور به
سلطان بلاقي پسر سلطان خسرو
۱۴۰ - ۹۸۹ - ۷۲۲ - ۷۲۳ -
.. ۷۱۴ - ۷۷۴ - ۷۹۲
سلطان رفیع‌الدرجات ۳۴۹
سلطان زین‌العابدین ۱۷۸
سلطان سکندر سور (یا) سکندر
شاه سور (یا) سکندر خان
سور (شف - سکندر شاه)
۶۸ - ۷۵ - ۸۵ - ۳۷۵ -
.. ۵۴۹ - ۶۱۴ - ۶۱۹
سلطان سلیم (یا) سلیم شاه
(شف - سلیم شاه) ۶۸ -
۸۸ - ۳۸۰ - ۳۸۷ - ۳۸۸ -
.. ۴۶۹ - ۵۱۲ - ۵۳۹
سلطان سلیمان شکوه (یا)
سلیمان شکوه پسر کلان
دارا شکوه ۲۴۸ - ۲۷۳ -
۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۷ ۴۵۲ -
۴۵۳ - ۴۵۴ - ۵۹۳ - ۵۹۴
سلطان سنجر سلجوقي ۲۰۷
سلطان شجاع .. ۷۷۵
سلطان شهریار پسر سلطان خسرو
۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۴ - ۱۵۵ -
.. ۱۵۶ - ۷۱۴ - ۷۲۲
سلطان عبدالله قطب شاه ۲۰۱
سلطان عظیم‌الشان ۸۱۶ -
.. .. ۸۱۹ - ۸۲۰
سلطان علي .. ۴۷۹
سلطان علي افضل خان ۷۴
سلطان فیروز شاه پادشاه دهلي
.. .. ۲۴۱
سلطان کام بخش ۳۴۸
سلطان گرشاسپ ۷۱۴
سلطان محمد ۲۱۷ - ۲۴۸ -

- ۲۴۵ - ۲۵۵ - ۲۶۶ - ۲۷۴
- ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴
- ۲۸۷ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۴
- ۲۹۵ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۱۴
- ۳۲۲ - ۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۱
- ۳۵۴ - ۳۵۸ - ۳۶۳ - ۴۰۸
- ۴۱۴ - ۴۴۵ - ۴۵۷ - ۴۵۹
- ۴۹۳ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۸
- ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۲۹ - ۵۳۱
- ۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۸۵ - ۵۹۱
- ۵۹۵ - ۵۹۸ - ۶۰۵ - ۷۷۵
- ۷۸۱ - ۷۹۰ - ۷۹۲ - ۷۹۶
- ۷۹۷ - ۸۱۰ - ۸۱۳ - ۸۱۴
- ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۹ - ۸۲۴
۸۲۵ .. ..
سلطان محمد معظم ۴۰۲
سلطان محمد میرزا پسر کلان
شاه طهماسب صفوي ۵۰۷ -
۵۵۲ .. ..
سلطان محمـــود بن سلطان
ابوسعید .. ۳۷۵
سلطان محمود کلان ۱۲۵
سلطان محمود گجراتي ۸۷ -
.. ۹۳ - ۹۶ - ۳۷۳
سلطان محمود میرزا ۳۷۲ -
.. .. ۳۷۳
سلطان مراد بخش ۱۶۶ -
.. ۵۴۰ - ۷۱۳ - ۷۷۳
سلطان مظفر گجراتي ۴۷ -
۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ -
۴۷۸ - ۶۶۲ - ۶۸۲ - ۶۸۳ -
.. .. ۶۹۴
سلطان نصیرالدین .. ۵۶۶
سلیمان خان .. ۶۴۰
سلیمان داؤد پسر لودي خان
.. .. ۶۴۰
سلیمان شکوه پسر کلان داراشکوه
۲۴۸ - ۲۷۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ -
۴۴۷ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ -
.. .. ۵۹۳ - ۵۹۴

سيد اختصاص خان سيد فيروز خان .. ٥٣
سيد آله داد .. ١٢٣
سيد امير خان خوافي ٥٣ -
.. .. ٢٢٧
سيد جلال صدر الصدور ٤٤٣
سيد جعفر بارهه مخـــاطب بهشجاعت خان .. ١٤٨
سيد حامد خان بخاري ٥٢
.. .. ٨٧
سيد حسن خان بارهه صوبهدار لاهور (يا) سيد حسين خان بارهه .. ٥٣ - ٦٠٤
سيد حسن علي خان ناظم آلهآباد .. ٣٢٣
سيد حسين علي خان ناظم پتنه .. ٣٢٢ - ٣٢٣
سيد خانجهان بارهه ٧٦٢ -
.. .. ٧٦٣ - ٧٦٦
سيـــد خان جهـــان خالوي قطب الملك ٥٤٤
سيد خان چغتا .. ٥٢
سيد دلاور علي خان ٣٧٠
سيد دلير خان بارهه ٥٢
سيد دولت .. ٧٧
سيد راجو بارهه .. ٥٢
سيد رستم خان دكني ٥٣
سيد سالار خان .. ٢١٦
سيـــد شجاعت خان بهادر بهكري .. ٥٣
سيد شير زمان پسر خانجهان سيد مظفر بارهه ٧٦٥
سيد صلابت خان مخاطب به اختصاص خان ٥٨٦
سيد عالم بارهه .. ٥٢
سيد عالم علي خان بهادر ٣٥٦
سيد عبد الله خان ٣٢٥ -
٣٤٢ - ٥٤٤ - ٦٥١ - ٦٥٢
سيد عبد الله خان بارهه ٥٣
سيـــد عبـــدالله خان پسر

سيد نجم‌الدين علي خان بارهه
.. .. ٥٣
سيد نياز خان قلعه دار ٣٠٢
سيد وجيه‌الدين گجراتي ٢٣٦
سيد هدايت الله صدر ٥٢
سيد هزبر خان بارهه ٥٢
سيدي حسن .. ٥٨٢
سيدي سالم .. ١٧٧
سيدي مرجان قلعه‌دار بيدر ٢٠١
سيدي مفتـــاح حبش خان
.. ٥٧٩ - ٥٨٠ - ٧٥٤
سيدي ياقوت خان حبشي ٥٣
سيف الدوله سيد شريف خان
بهادر ٥٣
سيف الدوله عبدالصمد خان
بهادر دليرجنگ ٥٣ - ٦١١
سيف الدوله عمدة الملك ٢٥
سيف الدين علي خان ٣٢٨ -
.. .. ٥٣٩
سيف الله خان ميربحر ٥٣
سيف الله صفوي ٢١٤ - ٧٨١
سيف خان سيد علي اصغر
٥٢ - ٢١٦ - ٢٥٣ - ٢٥٤ -
.. .. ٢٧٨ . ٢٨٧
سيف خان فقير الله ٥٣
سيف خان كوكه .. ٥٢
سيف خان مرزا صفي ٥٢ -
٢١٦ . ٢٥٣ . ٢٥٤ . ٢٧٨ -
.. .. ٢٨٧
سيف علي بيگ پدر بيرام
خان .. ٣٧٢
سيمجه (يا) سمجهه (قوم) ٥٢٩
سيوا (يا) سيوا بهونسله (يا)
سيواى بهونسله ٢٧٦ -
٢٩٣ - ٣١٤ - ٤٩٨ - ٥٢٣ -
٦٠٧ - ٧٨٣ - ٨٠١ - ٨٠٢

* حرف شين *

شادمان پسر ميرزا عزيز كوكه
.. .. ٦٨٤

شاهزاده بیداربخت ناظم مالوه
۲۹۹ - ۵۴۲ - ۷۹۷ - ۸۱۰
شاهزاده پرویز ۵۱۷ - ۷۰۲ -
.. .. ۷۱۸
شاهزاده خسرو .. ۱۳۴
شاهزاده دارا شکوه ۱۵۶ -
۲۱۱ - ۲۶۱ - ۲۷۳ - ۴۳۱ -
.. ۴۴۴ - ۷۶۵ - ۷۷۸
شاهزاده دانیال ۴۷۸ - ۷۰۲ -
.. .. ۷۱۷ - ۷۳۷
شاهزاده سلطان پرویز ۱۱۰ -
.. .. ۵۱۶ - ۷۵۸
شاهزاده سلطان خرم مخاطب
بشاهجهان ۱۲۴ - ۱۵۲ -
.. ۲۵۹ - ۵۱۷ - ۷۵۸
شاهزاده سلطان دانیال ۴۷۸ -
.. ۷۰۲ - ۷۱۷ - ۷۳۷
شاهزاده سلطان سلیم ۱۱۰ -
۴۸۱ - ۵۷۲ - ۶۷۰ - ۶۸۵ -
.. .. ۶۹۴ - ۷۲۳
شاهزاده سلطان محمد اعظم
.. — ۵۳۷
شاهزاده سلطان مراد ۵۱۵ -
.. .. ۶۸۲ - ۶۹۸
شاهزاده سلیمان شکوه ۲۲۱
شاهزاده شاهجهان ۱۳۶ -
۱۶۵ - ۲۱۳ - ۲۹۹ - ۴۱۰ -
۴۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷ - ۶۶۳ -
۶۸۸ - ۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۱۳ -
.. ۷۲۰ - ۷۴۰ - ۷۴۹
شاهزاده شاه عالم بهادر ۲۸۴ -
.. .. ۳۰۴
شاهزاده شجاع .. ۴۴۵
شاهزاده شهریار پسر خرد
جنت مکانی — ۱۲۳
شاهزاده عظیم الشان ۲۴۲ -
.. — ۳۱۳ - ۳۲۳
شاهزاده محمد اعظم (یا) اعظم
شاه ۲۹۹ - ۳۰۳ - ۴۹۷
.. ۵۱۶ - ۵۲۴ - ۸۰۶

شاه عباس ماضي صفوي (يا)
شاه عباس صفوي (يا)
شاه عباس ماضي ١٦٧ -
- ٤٠٧ - ٤٣٣ - ٤٣٩ - ٤٩٠ -
- ٥٨٨ - ٦٦٨ - ٧٠٥ - ٧١٩ -
... ... ٧٣٣
شاه عيسى سندهي ٧١١
شاه فخرالدين .. ٥٤
شاه فيض قادري .. ٨٣٠
شاه قلي چيله ٥٤١ - ٥٩٥
شاه قلي خان ٤٨٨ - ٥٣٠
شاه قلي خان محرم ٥٤ - ٦٥٦
شاه قلي خان نارنجي ٥٣
شاه قلي خان وقاص حاجي
.. .. ٥٤
شاه محمـــد .. ٣٩٥
شاه محمد خان قلاتي ٥٤ -
.. .. ٣٨٥
شاه محمد سيف الملوك ٤٧١
شاهم بيگ (ساربان پسر)
... ... ٦٢٤ - ٦٢٥
شاهم خان جلاير ٥٤ - ٣٩٣ -
.. .. ٦٤٣
شاهم علي .. ٦٦٢
شاه منصور .. ٦٥٧
شاه نواز خان بهادر ميرزا ايرج
٥٤ - ٤٩٠ - ٧٠٣ - ٧٠٤ -
.. .. ٧١١ - ٧٧٤
شاه نواز خان صفوي ٥٤ -
.. ١٧٤ - ٢٢٣ - ٤٥٤
شاه نور ٣٣
شاه ولي .. ٦٣٨
شاهي خان .. ٦٢٣
شايسته خان ١٨١ - ١٨٧ -
- ١٨٨ - ١٨٩ - ٢٠١ - ٢٠٨ -
- ٢٢١ - ٢٣٢ - ٢٣٣ - ٣٢١ -
.. .. ٤٥٢ - ٧٨٩
شايسته خان اميرالامرا (شف -
اميرالامرا شايسته خان)
٥٥ - ١٩٧ - ٢٤٨ - ٥٣٩

COLUMBIA UNIVERSITY LIBRARIES Audrey Truschke

خان بهادر تيغ جنگ ٣٦٥
شمس الدوله دلاور جنگ ٤١
شمس الدين خان پسر كلان
نظر بهادر .. ٥٤
شمس‌الدين محمد خان اتكه
٥٣ - ٧١ - ٨٨ - ٦١٥ -
.. .. ٦٤٥ - ٦٧٥
شمسي پسر ميرزا عزيز كوكه
... ... ٦٨٤
شمشير خان ارسلان بي اوزبك
.. .. ٥٤
شمشير خان تربتي ٥٥
شمشير خان حيات تربتي ٥٤
شنكر راو .. ١٤٤
شهاب‌الدين احمد خان ٥٤
٩٤ - ٩٨ - ٩٩ - ١٠٠ -
١٠١ - ١٠٢ - ٣٧٧ - ٤٧٨ -
٥٥١ - ٦٦١ - ٦٨٢ - ٦٩٥
شهاب الدين محمد صاحبقران
ثاني (يا) فردوس آشياني
(يعني - شاه جهان بادشاه)
(شف - فردوس آشياني)
٨ - ٩ - ١١٣ - ١٢٦ - ١٣٣ -
١٤١ - ١٤٨ - ١٤٩ - ١٥١ -
١٥٤ - ١٥٦ - ١٥٩ - ١٦٧ -
١٧٥ - ١٨٨ - ١٩١ - ١٩٢ -
١٩٥ - ١٩٦ - ٢٠٦ - ٢٣٦ -
٢٤٧ - ٢٩٥ - ٣٩٩ - ٤٠٤ -
٤٠٥ ٤٢٢ - ٤٢٤ - ٤٤٣ -
٤٤٥ - ٤٦١ - ٤٧٩ - ٤٩٠ -
٤٩٣ - ٤٩٦ - ٥١٩ - ٥٢٥ -
٥٢٨ - ٥٣٠ - ٥٧٤ - ٥٧٩ -
٥٨٨ - ٥٨٩ - ٥٩٠ - ٥٩٢ -
٦٤٩ - ٦٨٨ - ٧٢١ - ٧٢٣ -
٧٣٠ - ٧٣٦ - ٧٤٢ - ٧٤٨ -
٧٥٠ - ٧٦٢ - ٧٦٣ - ٧٦٥ -
.. ٧٦٩ - ٧٩٢ - ٧٩٨
شهامت خان سيد قاسم بارهه
.. .. ٥٤
شهباز خان خواجه سرا ٢٩٨ -

زين الدين خوافي ٦٦٨
شيخ سراج‌الدين ... ٢٤٠
شيخ سليم چشتي ... ١٢٠
شيخ سليم فتحپوري ١١٨
شيخ عبدالحميد لاهوري ٧٣٥
شيخ عبدالرحيم لكهنوي ٥٤
شيخ عبدالسلام لكهنوي ٧١٠
شيخ عبدالعزيز خان ٥٥
شيخ عبدالقادر بداؤني ٤٠
... ٣٩٤ - ٦٨٤ - ٦٩١
شيخ عبدالله خان ... ٥٤
شيخ عبدالله واعظ ملتاني
... ... ٨١٩
شيخ عبدالنبي صدر ٥٤
شيخ علي متقي .. ٢٣٥
شيخ غلام مصطفى كار طلب‌خان
والاشاهي بهادر شاهي
... ... ٨٢٩
شيخ فاضل متبحر ... ٥٩٨
شيخ فريد الدين شكر گنج
قدس سره (يا) شيخ فريد
شكر گنج ... ٣٦٣ - ٦٧٥
شيخ فريد بخشي ٦٧٠ -
.. .. ٦٨٥ - ٦٨٩
شيخ فريد بهكري ... ٤
شيخ فريد مرتضى خان بخاري
٥٤ - ١٣٥ - ١٣٦ - ٤٠١
شيخ فضل‌الله برهان پوري
... ... ٧٣٢
شيخ فيضي (شف - شيخ
ابو الفيض فيضي) ٥٤ -
... ... ١٠٣ - ٦٩٧
شيخ كبير شجاعت خان ١١٨
شيخ گدائي كنبو .. ٥٤
شيخ الاسلام شيخ مودود چشتي
.. .. ٦٠١
شيخ محمد بخاري ٥٤
شيخ محمد برادر زادهٔ داؤد
.. .. ٦٤٣
شيخ محمد طاهر بوهره ٢٣٥

.. ٧٠٣ ٧٠٤ ٧٣٢
صاحب قران ثاني (يا)
فردوس آشياني (يعني
شهاب الدين محمد شاهجهان
بادشاه)-(شف- شاهجهان
بادشاه) ٨ - ٩ - ١١٣
١٢٦ - ١٣٣ - ١٤١ - ١٤٨
١٤٩ - ١٥١ - ١٥٤ - ١٥٦ -
١٥٩ - ١٦٧ - ١٧٥ - ١٨٨ -
١٩١ - ١٩٢ - ١٩٥ - ١٩٦ -
٢٠٦ - ٢٣٦ - ٢٤٧٠ - ٢٩٥ -
٣٩٩ - ٤٠٤ - ٤٠٥ - ٤٢٢ -
٤٢٤ - ٤٣٣ - ٤٤٥ - ٤٦١ -
٤٧٩ - ٤٩٠ - ٤٩٣ - ٤٩٦ -
٥١٩ - ٥٢٥ - ٥٢٨ - ٥٣٠ -
٥٧٤ - ٥٧٩ - ٥٨٨ - ٥٨٩ -
٥٩٠ - ٥٩٢ - ٦٤٩ - ٦٨٨ -
٧٢١ - ٧٢٣ - ٧٣٠ - ٧٣٦ -
٧٤٢ - ٧٤٨ - ٧٥٠ - ٧٦٢ -
٧٦٣ - ٧٦٥ - ٧٦٩ - ٧٩٢ -
... ... ٧٩٨
صادق خان ٦٩ - ٨٧ - ١٠٦ -
٣٩٣ - ٤٥٤ - ٥١٢ - ٥٥٤
صادق خان میربخشي ٥٥ -
.. ٢٧١ - ٣١١ - ٥٣١
صادق محمد خان هروي ٥٥
صالح بيگ برادر زادهٔ آصف
خان جعفر .. ٣٩٩
صالح بيگ نواجدار بردوان ١٩٤
صالح خان .. ٣٢٠
صالح خان فدائي خان ٢٥١
صالحه بانو مخاطب به بادشاه
محل صبيهٔ قايم خان ٤٨٤
صدرالصدور عابد خان ٢٤٤
صدرالنسا محل ٢٣٤ - ٣٣٤
صدر خان ٧٢٨ - ٧٢٩
صفدر جنگ ٣٥٩ - ٣٦١ -
.. .. ٣٦٦ - ٣٦٧
صفدر خان .. ٢٥٢
صفدر خان آقاسي ٤٩٦

طهماسپ خان جلایر ۴۶۶
طهمورث (یا طهمورس)
د هو شنگ پسران سلطان
دانیال ۱۵۶ - ۷۱۴
طیب خان جویباری .. ۵۵

• حرف ظا •

ظفر خان پسر خواجه ابو الحسن
تربتي .. ۷۳۸ - ۷۳۹
ظفر خان پسر زین خان کوکه ۵۵
ظفر خان خواجه احسن الله ۵۵
ظهیر الدین محمد بابر بادشاه
(ملقب به فردوس مکاني)
(شف - فردوس مکاني)
۹ - ۶۴ - ۶۵ - ۳۷۲ - ۴۰۹ -
۴۷۹ - ۶۶۰ - ۶۶۸ - ۶۷۹

• حرف عین •

عابد خان دیوان .. ۶۳۴
عادل خان بیجاپوري ۵۶۲ -
.. .. ۷۶۳
عادل شاه بیجاپوري ۱۰۱ -
۱۴۰ - ۲۰۱ - ۴۱۸ - ۴۳۰ -
۶۴۵ - ۷۴۶ - ۷۵۴ - ۷۶۱ -
.. .. ۷۶۲
عارف خان چیله .. ۶۰۴
عاقل خان .. ۵۶ - ۷۹۲
عاقل خان عنایت الله ۵۹۱
عاقل خان خوافي ناظم
شاهجهان آباد ۵۳۶ - ۸۳۰
عاقل میر عسکري .. ۵۶
عالم علي خان ۵۰۳ - ۵۳۹
عالم علي خان برادر زاده و
متبناي حسین علي خان ۲۳۲
عالمگیر بادشاه (ملقب به
خلدمکان) (شف- خلدمکان) ۴-
۸ - ۹ - ۱۵ - ۲۶ - ۱۷۳ -
۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ -
۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۳۲ - ۲۳۴ -
۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۵ -

Audrey Truschke

عبدالصمد خان ۳۶۱ ۶۰۴
عبدالصمد خان دلير جنگ
... ... ۳۵۸ - ۶۰۳
عبدالعزيز خان ۷۶۸ - ۷۶۹
عبدالعزيز خان بهادر شيخ
مقبول عالم .. ۵۶
عبدالعزيز خان پسر خسروسلطان
.. ... ۷۶۷
عبدالعزيز خان والي بخارا
.. .. ۱۷۱ - ۳۴۷
عبدالقادر خان ۲۶۳ - ۲۷۲
عبدالله خان ۱۱۱ - ۴۰۰ -
۴۰۳ - ۴۳۲ - ۴۳۴ - ۴۳۵ -
۷۰۳ - ۷۴۹ - ۷۵۴ - ۸۲۸
عبدالله خان اوزبک والي توران
۵۶ - ۱۰۹ - ۳۹۰ - ۴۰۹ -
.. ۵۶۴ - ۵۸۸ - ۶۹۱
عبدالله خان بروهي (يا)
بودهي سرزبان کلات ۸۲۷
عبدالله خان بهادر فيروز جنگ
۵۶ - ۱۳۸ - ۱۹۵ - ۲۰۰ -
۴۱۶ - ۴۱۹ - ۴۲۸ - ۵۲۵ -
۶۶۳ - ۷۲۸ - ۷۶۰ - ۷۶۱ -
.. .. ۷۶۲
عبدالله خان خويشگي ۲۵۴
.. .. ۲۸۳ - ۲۸۴
عبدالله خان زخمي ۷۱۸ -
... ... ۷۲۹
عبدالله خان سعيد خان ۵۶
عبدالله خان سيد ميان ۵۳۹
عبدالله صاحب مدني قريشي
... ... ۶۱۱
عبدالله قطب شاه ۷۸۳
عبدالمطلب خان ۵۶ -
... ... ۴۸۲
عبدالمؤمن خان ۴۰۰ -
... ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۵
عبدالنبي خان ... ۵۴۱
عبدالنبي پسر خانـدوران
نصرت جنگ ... ۷۵۸

۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ -
۶۳۱ - ۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ -
۶۳۹ - ۶۴۱ - ۶۴۵ - ۶۴۶ -
۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷ -
۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ -
۶۶۴ - ۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۷۵ -
۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۳ -
۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۹۱ -
۶۹۴ ۶۹۵ - ۷۰۱ - ۷۰۲ -
۷۰۵ - ۷۱۰ - ۷۳۳ - ۷۳۷
عزت خان خواجه بابا ۵۶
عزیز الله .. ۷۸۱
عزیز الله خان پسر سیوم خلیل الله خان ۵۶
عزیز الله خان پسر یوسف خان ۵۶
عزیز خان بهادر .. ۴۲۴
عزیز خان پسر خانجهان لودي .. .. ۷۲۶ - ۷۲۹
عسکر خان حیدرآبادي ۸۱۴
عسکر خان نجم ثاني ۵۶
عضد الدوله عوض خان بهادر قسور جنگ ۵۶ - ۳۷۰
عطاء الله خان .. ۲۹۴
عظمت پسر خانجهان لودي ۷۲۵
عظمت خان .. ۳۷۰
عقیدت خان ۱۴۳ - ۲۲۵
علاء الدین چشتی فاروقي مخاطب به اسلام خان (شف اسلام خان چشتي)
.. ۴۲ - ۱۱۸ - ۱۸۲
علاءالدین محمد .. ۳۷۵
علامه امیر عضد الدوله شیرازي ۵۵۹
علامي سعد الله خان (شف سعد الله خان) ۱۳ - ۵۲ - ۵۳ - ۱۶۵ - ۳۴۲ - ۷۷۱ .. .. ۷۷۶ - ۷۸۲
علامي شیخ ابو الفضل (شف

... ... ۵۶
عمادالملک مبارز خان ۵۰۷ -
... ... ۸۳۲
عمدة الملک امیر خان میر
اسحٰق .. ۵۶ - ۳۶۵
عمدةالملک جعفر خان ۲۷۰-
.. .. ۴۵۴
عمدة الملک خان جهان بهادر
ناظم دکن ۲۶ - ۲۴۵ - ۳۵۹ -
عمدةالملک خانخانان ۵۴۳
عمدة الملک خلیل الله خان
.. .. ۷۸
عمدة الملک موسی بوسی ۳۰ -
... .. ۳۲ - ۳۴
عنایت الله پسر قاسم خان ناظم
بنگاله .. ۵۶ ۱۸۳
عنایت الله خان ۵۶ - ۳۰۹ -
... ۳۱۹ - ۵۰۶ - ۶۰۹
عنایت الله خان مخاطب به
[illegible] .. ۱۵۱
عنایت خان ۲۶۲ - ۴۵۱
عنایت خان خوافي ۵۶ -
.. .. ۴۴۷
عوض خان بهادر تهورة جنگ
۳۵۴ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۵۸۲
عوض خان قاقشال ۵۶
عیسی خان مئین .. ۵۶
عیسی خیل .. ۴۸۲
عیسی مرزبان بهاتي ۴۷۴
.. .. ۶۵۲ - ۶۵۳

* حرف غین *

غازي الدین خان بهادر غالب
جنگ .. ۵۷
غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ
(شف — امیر الامرا
غازي الدین خان بهادر
فیروز جنگ) ۴۴ - ۵۷ -
.. .. ۳۶۱ - ۳۶۹
غازي الدین خان ثالث مخاطب

عالمگير شاهي ۵۷ - ۳۱۴ -
.. .. ۴۵۶ - ۴۹۹
فتح جنگ خان زهله ۵۷
فتح جنگ خان ميانه ۵۷
فتح خان پتني (يا) پني پسر
سليم شاه .. ۶۲۷
فتح خان حبشي .. ۵۸
فتح خان ولد ملک عنبر ۷۴۲
فتح سنگهه متبناي راجه ساهو
.. .. ۳۵۵
فتو غلام عدلي .. ۷۸
فخر الدولة پسر انتظام الدوله
.. .. ۳۶۱
فدائي خان مظفر حسين ملقب
به اعظم خان کوکه (شف
اعظم خان) ۴۳ - ۱۰۱ -
.. ۱۰۲ - ۲۴۷ - ۲۵۱
فدائي خان ميرزا هدايت الله
۵۷ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ -
.. .. ۴۹۷
فدوي خان محمد صالح ۵۷
فرانسيس .. ۳۶۹
فرحت خان (خاصه خيل) ۷۲
فرحت خان مهتر سکائي ۵۷
فرخ سير ۳۴۰ - ۳۵۴ - ۴۵۲ -
۵۳۹ - ۵۴۳ - ۶۰۳ - ۶۱۱
فردوس آرامگاه (يعني محمد
شاه بادشاه) ۱۰ - ۲۷۷ -
۳۴۹ - ۳۵۲ - ۳۵۷ - ۳۵۸ -
۳۶۱ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۴۶۴ -
۴۶۵ ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۷ -
۵۴۰ - ۵۴۷ - ۸۲۱ - ۸۲۴ -
.. .. ۸۳۴
فردوس آشياني (يعني
شهاب الدين محمد
شاهجهان پادشاه - صاحب
قران ثاني - شف - شاهجهان
بادشاه) ۸ - ۹ - ۱۱۳ -
۱۲۶ - ۱۳۳ - ۱۴۱ - ۱۴۸ -
۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۵۶ -

محمد بیرام خان خانخانان (شف - خانخانان بیرام خان) ۴۴ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۴ - ۷۸ - ۱۰۱ - ۱۰۵ - ۲۷۱ - ۳۷۴ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۵ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۸۰ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۳ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - .. .. ۶۹۳ - ۷۱۲
محمد تقي خان بني مختار ۴۵۷
محمد تقي سيم ساز ۶۰
محمد جعفر .. ۲۰۴
محمد جعفر تقرب خان ۴۶۳
محمد حسين ۳۵ - ۶۲
محمد حسين ميرزا ۶۷۶ -
.. ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹
محمد خان ۶۳۹ - ۷۱۶ - ۷۱۷
محمد خان (خطاب پهول ملك اعتماد خان خواجه سرا) (شف - اعتمادخان خواجه سرا پهول ملك قام) ۴۲ - ۸۸ - ۸۹
محمد خان بنكش ۳۳۲ - ۳۶۶
محمد خان شرف الدين أغلي تكلو ۵۰۷
محمد خان مشهور ببتك ۶۰۱
محمد خان نيازي ۶۰ - ۱۸۵
محمد زمان بخشي سلطان پرويز ۴۰۰
محمد زمان طهراني ۶۰
محمد سلطان ميرزا ۵۹ -
.. .. ۲۱۸ - ۷۸۴
محمد سعيد .. ۳۸۵
محمد سميع مخاطب بنصيري خان .. ۸۰۶
محمد شاه بادشاه ملقب به

غیاث بیگ ... ۶۲
محمد فرخ سیر پادشاه (شف -
فرخ سیر ... ۱۴
۲۰۵ - ۲۵۴ - ۳۰۹ - ۳۱۷ -
۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۴۰ - ۳۴۲ -
۳۴۳ - ۳۴۵ - ۳۴۸ - ۳۴۹ -
۳۵۲ - ۳۵۴ - ۳۵۷ - ۳۵۸ -
۴۵۲ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۵۳۹ -
۵۴۳ - ۶۰۳ - ۹۱۱ - ۸۱۸ -
۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۶ - ۸۳۱
محمد قاسم ... ۴
محمد قاسم خان بدخشي ۵۹
محمد قلي افشار ۱۰۹
محمد قلي ترکمان ۶۰
محمد قلي قوقبائي ۵۹
محمد قلي خان برلاس ۵۹ -
... ۸۶ - ۳۸۵ - ۶۴۲
محمد قلي خان بهوسله ۶۱
محمد قلي قطب الملک ۵۸۰
محمد کاظم ... ۳۵۰
محمد کاظم خان ... ۶۲
محمد کاظم منشي ... ۴
محمد کام بخش (شف -
سلطان کام بخش) ۲۵۶ -
... ۲۹۱ - ۳۰۱ - ۳۴۸
محمد ماه ... ۸۱۸
محمد محسن ... ۸۰۲
محمد مراد بخش (شف -
شاهزاده مراد بخش)
۱۷۴ - ۱۹۸ - ۲۲۳ - ۲۹۵ -
۳۱۲ - ۴۲۰ - ۴۴۱ - ۷۰۱ -
... ... ۷۶۵ - ۷۷۰
محمد مراد خان ۳۰۱ - ۳۳۹ -
... ... ۵۰۲
محمد مراد خان اوزبک ۲۸۹
محمد مراد خان پسر امیر بیگ
... ... ۵۹
محمد مراد خان پسر
مرشد قلي خان ۶۲
محمد مراد خان حاجب ۳۰۵

۳۵۸ - ۳۶۳ - ۴۰۸ - ۴۱۴ -
۴۴۵ - ۴۵۷ - ۴۵۹ - ۴۹۳ -
۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۸ - ۵۰۲ -
۵۰۳ - ۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۸ -
۵۴۱ - ۵۸۵ - ۵۹۱ - ۵۹۵ -
۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۵ - ۷۸۱ -
۷۹۰ - ۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷ -
۸۱۰ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -
... ۸۱۶ - ۸۱۹ - ۸۲۵
مختار بیگ ۲۴۵ - ۲۴۶
مختار خان ۲۵۴ - ۲۹۳ -
... ... ۷۸۹
مختار خان سبزواري ۶۰ -
... ... ۵۳۵
مختار خان شمس الدین ۶۱
مختار خان قمر الدین ۶۲
مخدوم الملک عبدالله و احوال
شیخ حسن علائي ۵۹
مخصوص خان برادر خرد
سعید خان چغتا ۵۹
مخلص‌الله خان افتخار خان پسر
احمد بیگ خان کابلي ۱۲۷
مخلص خان ۲۰۷ - ۳۰۸ -
... ... ۵۰۰ - ۷۲۴
مخلص خان بخشي ۲۶۶
مخلص‌خان برادر کلان اللهوردي
خان ... ۶۰
مخلص خان عالمگیري ۶۱
مخلص خان قاضي نظاما ۶۱
مراد بخش ۵۱ - ۱۶۲ - ۲۰۳
مرار زاد کهور پره ... ۸۳۳
مرتضی پاشا ۲۴۲ - ۲۴۳
مرتضی خان انجو ۶۰ - ۱۷۲
مرتضی خان سید شاه محمد
... ... ۶۱
مرتضی خان سید مبارک خان
... ... ۶۲
مرتضی خان سید نظام ۶۰
مرتضی قلي ... ۵۱۹
مرتضی نظام شاه سلطان حسن

... ... ۳۸ - ۳۶۴
مظفر حسین میرزا ۶۶۹ - ۶۷۰
مظفر خان ۳۹۲ - ۵۴۶ -
۶۳۱ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۸۲۲
مظفر خان بارهه ... ۷۱۳
مظفر خان ترېتي ۵۹ -
... ۸۳ - ۲۰۱ - ۱۰۸۰
مظفر خان دیوان ۶۵۳
مظفر خان سپه سالار ۶۵۵
مظفر خان صاحب صوبۂ بنگاله
.. .. ۳۹۲
مظفر خان صوبه دار بهار ۶۵۱
مظفر خان گجراتي ۶۹۵ -
... ... ۶۹۶
مظفر خان مخاطب به همت
خان ... ۸۰۶
مظفر خان معموري ۱۴۰ -
... ... ۷۲۳
مظفر خان میر عبدالرزاق ۶۰
مظفر خان ناظم بنگ و بهار
... ... ۵۵۸
مظفر شاه گجراتي ۳۹۶
معتقد خان ۲۶۹ - ۷۵۱
معتقد خان میرزا بیگي ۶۰
معتمدالدوله بهادر سردار جنگ
... ... ۷۸۳
معتمد خان ۴۸۷ - ۷۹۳
معتمد خان بخشي ۴ - ۱۱۵
معتمد خان محمد شریف ۶۰
معتمد خان محمد صالح خوافي
... ... ۹۱
معزالدوله حامد خان بهادر
صلابت جنگ ... ۶۲
معزالدوله حیدر قلي خان
اصفهاني ... ۶۲
معزالدین ۳۱۶ - ۶۰۶
معصوم بیگ صفوي ۵۰۸
معصوم خان ... ۶۸۱
معصوم خان فرنخودي ۵۹ -
... ... ۴۷۳ - ۶۵۶

قاسم بیگ میر هزاره ۱۷۰
قاسم میر .. ۶۰۷ - ۶۶۶
قاسم خان جماعه دار ۲۲۴ -
.. .. ۲۵۶
قاسم خان جویني و کیفیت
هوگلي بندر ۵۸ - ۱۷۸
قاسم خان کرماني .. ۵۸
قاسم خان میر آتش ۵۸
قاسم خان میر بحر ۵۸
قاسم خان ناظم بنگاله ۱۸۳
قاسم خان نمکین (یا) تمکین
.. .. ۵۸ - ۱۷۲
قاسم علي خان .. ۵۸
قاسم محمد خان نیشاپوري
.. .. ۵۷
قاضي برهان خوافي ۴۷۹
قاضي خوب الله .. ۴۵۲
قاضي شهاب الدین ملک العماء
(قدس سره) ۳۲۲
قاضي عبدالله صدر ۳۴۷
قاضي عبد الوهاب ۲۳۶ -
.. .. ۲۳۸ - ۲۴۰
قاضي علي بخشي بیگي
.. .. ۱۰۸ - ۱۰۹
قاضي محمد اسلم ۵۸
قاضي محمد حسین جونپوري
.. .. ۵۹۸
قاقشالان (طائفه) ۱۰۸ - ۳۹۱
قایم خان .. ۴۸۳
قایم خان بنگش ۳۶۶
قباد خان میر آخور ۵۸ - ۷۷۶
قبچاق خان امان بیگ ۵۸
قتلق سلطان .. ۴۴۲
قتلق قدم خان .. ۵۷
قتلوي لوهاني ۱۱۸ - ۶۸۱
قرا بهادر خان .. ۵۷
قراچه خان .. ۶۴
قرا سکندر .. ۳۷۱
قراقوئیلو (قوم ترکمان) ۳۷۱ -
.. .. ۳۷۲

قلندر خان ایلچی شاه درانی
.. .. ۳۶۷
قلندر سلطان چواه تفنگچي
آقاسي .. ۴۹۵
قلیچ خان ۹۲ - ۱۹۱ -
- ۴۲۶ - ۴۷۷ - ۶۶۶ - ۶۹۵ -
.. ۷۵۷ - ۷۷۳ - ۷۷۶
قلیچ خان اندجاني ۵۸
قلیچ خان توراني .. ۵۸
قلیچ خان جاني قرباني ۴۰۴
قلیچ خان خواجه عابد پور
عالم شیخ ۵۸ - ۳۴۶
قلیچ خان صوبه دار پنجاب
.. .. ۴۳۵
قلیچ خان صوبه دار قندهار
.. .. ۵۲۹
قلیچ خان ناظم ظفر آباد ۳۰۵
قمرالدین خان وزیر ۳۶۱
قمر خان .. ۵۷
قنبر دیوانه .. ۶۲۳
قوام‌الدین خان اصفهاني ۵۸ -
.. .. ۲۹۸
قوام‌الدین میرزا جعفر بیگ
مخاطب به آصف خان
۴۲ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۰
قیا خان .. ۵۵۷
قیا خان کنگ ۵۷ - ۴۷۸
قیصر .. ۲۴۲ - ۲۴۳

* حرف کاف تازي *

کابلي بیگم .. ۲۲۵
کاتهي (یا) کاتهي ۶۹۵
کار طلب خان ۵۸ - ۲۶۹ -
.. .. ۷۸۳ - ۸۳۰
کاظم خان .. ۱۶ - ۲۶۷
کاکر خان افغان .. ۷۸۹
کاکر خان عرف جهان خان
.. .. ۵۸ - ۸۰۴
کاکر علي خان .. ۵۸
کام بخش .. ۳۱۳

کهنکار ۵۱۱
کیرت سنگهه (یا) کبرت سنگهه
(یا) کیرل سنگهه (یا)
گیري سنگهه .. ۵۹۴
کیسري سنگهه (یا) کپري سنگهه
... ... ۴۳۱

* حرف کاف فارسي *

گجپتي زمیندار صوبهٔ بهار ۳۹۶
گجموتي (نام فیل قطب الملک)
موسوم به پادشاه پسنـــد
.. .. ۷۵۴ - ۷۵۵
گرانبار (نام فیل جنت مکاني)
.. .. ۵۷۱ - ۵۷۲
گردهر بهادر .. ۳۳۳
گرشاسپ برادر داور بخش ۱۵۶
گکهران (قوم) .. ۶۸
گلبدن بیگم .. ۶۱۳
گلبرگ بیگم .. ۳۷۵
گنج علي خان عبدالله بیگ ۵۸
گوپال سنگهه .. ۵۱۶
گوجر خان کرراني ۶۳۴ - ۶۴۰ -
.. .. ۶۴۲
گونڈان (قوم) ۷۹ - ۷۵۵
گوهر آرا دختر فردوس آشیاني
.. .. ۱۵۹
گیري سنگهه .. ۵۸

* حرف لام *

لچهمنان .. ۳۳ - ۳۴
لشکر خان ۲۷۳ - ۲۹۸ - ۳۱۱
لشکر خان ابو الحسن ۱۴۳
لشکر خان اکبري .. ۵۸
لشکر خان جان نثار خان ۵۸
لشکر خان مشهدي .. ۵۸
لشکر خان ناظم .. ۴۰۴
لطف الله خان ۵۸ ۲۹۲
لطف الله خان صادق ۵۸ -
.. .. ۴۵۰ - ۴۵۵
لعل کنور .. ۸۱۸

مجنون خان قاقشال ۵۹ -
۸۱ - ۸۲ - ۳۹۱ - ۶۲۷ -
.. .. ۶۲۸
محب علي خان پسر نظام الدين
علي .. ۵۹ - ۴۷۴
محب علي خان رهتاسي ۵۹
محتشم خان .. ۴۴۹
محتشم خان شيخ قاسم ۶۰
محتشم خان مير ابراهيم ۶۲
محتشم خان مير خان ۶۲
محراب خان ۴۲۵ - ۴۲۶
محسن خان .. ۷۹۳
محكم سنگهه ۳۳۸ ۵۴۵ -
.. .. ۵۴۶
محلدار خان .. ۶۰
محمد ابراهيم آصف الدوله
جملة الملك اسد خان ۴۴-
.. .. ۳۱۰
محمد ابراهيم ملتفت خان
پور اصالت خان ۱۷۲
محمد اسحٰق پسر تربيت خان
مير آتش ۵۰۲ - ۵۰۳
محمد اسلم خان .. ۶۲
محمد اصغر - ملقب به
اشرف خان مير منشي
.. .. ۷۳
محمد اعز الدين پسر جهاندار
شاه ۸۱۸
محمد اعظم شاه ۱۹۷ - ۲۹۵ -
۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۹ - ۳۲۲ -
۳۳۲ - ۳۵۲ - ۴۶۰ - ۴۶۱ -
۵۰۲ - ۵۳۸ - ۵۴۳ - ۵۹۷ -
۵۹۹ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۸۱۰ -
۸۱۲ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶
محمد اكبر بادشاه (شف -
جلال الدين محمد اكبر
بادشاه) ۶۹۱ - ۸۱۲
محمد اكرم .. ۲۴۰
محمد امين خان ۲۷۶ - ۳۲۴ -
.. .. ۳۳۹ - ۷۸۰

مکرم خان صفوي .. ۱۹۵
مکرم خان میر اسحق ۶۲
مکند سنگهه هادا ... ۶۱
مکهه (قوم) ... ۴۵۳
ملا احمد نایته و تحقیق روایت
... ... ۶۱
ملا پیر محمد شرواني (شف -
مولانا پیر محمد شرواني
۶۶ - ۳۷۸ - ۴۶۹ - ۵۴۹ -
... ... ۶۲۴
ملا شکیبي ... ۶۹۸
ملا عبد الغفور ملک التجار
بندر سورت ... ۳۳۸
ملا عبدالقوي ۲۲۶ - ۲۲۷
ملا عبدالله سیالکوتي ۳۵۰
ملا عبدالله مخدوم الملک ۵۴۹
ملا عبدالمجید لاهوري ۴
ملا عرفي شیرازي ... ۵۶۰
ملا علاء الملک ... ۶۱
ملا علي ... ۲۴۱
ملا فاضل کابلي ... ۴۸۸
ملا محمد تقهه ... ۶۰
ملا میر محمد خان شرواني
... ... ۵۹
ملا محمد عادل شاهي ۱۴۰
ملا محمد لاري ۱۴۳ - ۵۱۸
ملا محمد یزدي ۴۷۲
ملا میر علي ... ۶۸۹
ملا نظیري ... ۷۰۹
ملتفت خان ۶۱ - ۲۰۳ -
... ... ۷۸۱ - ۷۸۶
ملتفت خان بخشي ۴۵۸
ملتفت خان میر ابراهیم حسین
.. .. ۶۱
ملک بدن .. ۱۷۷
ملک برید مرزبان بیدر ۵۶۹
ملک ثاني مخاطب به وزیر
خان .. ۶۵۶
ملک جیون دهادهر ۸۰۰
ملک عنبر حبشي ۱۱۱ -

موسی بوسی .. ۲۵
موسی خان فولادي ۳۸۰
مولانا پیر محمـــد شرواني
۶۶ - ۳۷۸ - ۴۶۹ - ۵۴۹ -
.. .. ۶۲۴
مولانا جمـــال‌الدین شرواني
.. .. ۱۰۰
مولانا عبدالرزاق گیلاني ۵۵۸
مولانا عبد الله مخدوم الملک
.. .. ۶۲۷
مولانا علي احمد .. ۶۸۵
مولانا قاسم کاهي ماوزاء النهري
.. .. ۱۰۸
مولانا محمد رضای مشهدي
رضائي تخلص .. ۵۷۰
مولانا میر .. ۷۵
مولانا نور الدین محمد خان
.. .. ۱۳۸۰
مومن خان نجم ثاني ۴۵۸
مهابت خان ۱۱۴ - ۱۴۰ -
۱۴۲ - ۱۵۳ - ۱۵۸ - ۱۸۶ -
۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۵۰ - ۳۹۹ -
۴۳۰ - ۴۸۴ - ۶۶۷ - ۶۸۶ -
۶۸۸ - ۷۰۳ - ۷۰۶ - ۷۰۷ -
۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۲ -
۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۳۷ -
۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۴ - ۷۴۵ -
۷۴۷ - ۷۵۲ - ۷۷۵ - ۸۰۱
مهابت خان حیدرآبادي ۶۱
مهابت خان خانخانان (شف
خانخانان مهابت خان) ۶۰ -
۱۴۳ - ۱۹۶ - ۲۰۰ - ۷۵۸ -
.. .. ۷۵۹
مهابت خان زمانه بیگ ۷۴۰
مهابت خان سپه سالار ۱۶۹ -
.. .. ۷۸۲
مهابت خان لهراسپ ۶۱ -
.. .. ۲۳۷
مهاراجه اجیت سنگهه راٹهور
و کیفیت فـــوت سلطان

میر احمد خان ناظم برهان پور
.. .. ۲۹۰
میر الٰهی همداني ۵۸۹
میران حسین نظام شاه پسر
سلطان حسن مرتضی نظام
شاه .. ۱۲۱
میران صدر جهان مفتي ۶۰ -
.. .. ۵۶۴
میران مبارک شاه والی خاندیس
.. ۸۸ - ۸۹ - ۳۹۰
میر بهاء الدین .. ۳۴۶
میر جلال صدالصدور ۷۷۱
میر جمال الدین انجو ۶۰
میر جمله خانخانان عبدالله
نام .. ۶۲
میر جمله معظم خان و احوال
سلطان شجاع و کیفیت
جنگ بهادر و آسام (شف-
معظم خان میر جمله)
۶۱ - ۲۰۱ - ۲۱۰ - ۳۶۸
میر حسام الدین .. ۵۹
میر حسن .. ۲۸۹
میر حسن علي .. ۱۶
میر حسین .. ۲۵۸
میر حسین امانت خان ۱۵ -
.. ۱۶ - ۲۵۸ - ۲۵۹
میر حسین امانت خان ثاني
.. ۲۵۸ - ۲۵۹ ۲۶۷
میر حیدر پسر میر غلام حسین
.. .. ۲۹۱
میر حیدر کاشغري .. ۳۳۴
میر خان .. ۲۰۰ - ۷۸۱
میر خلیل الله یزدي و اقوال
شاه نعمت الله ولي ۶۰ -
.. .. ۱۶۷
میر زین الدین علي سیادت
خان .. ۱۸۴
میر سلطان حسین مخاطب به
طالع یار خان ۳۰۳
میر سید احمد مخاطب به

میر عبداللطیف قزوینی ۳۸۴
میر عبدالله رضوی ۴۷۷
میر عبدالمنان .. ۷۹۳
میر عبدالنبی خان ۳۱
میر عبدالهادی مخاطب به
اصالت خان (شقه اصالت
خان میر عبدالهادی) ۴۳-
.. ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰
میر عسکری عاقل خان ۷۶۲
میر علی اکبری موسوی ۵۹
میر علی شیر .. ۷۱۰
میر عمان .. ۴۸۶
میر غلام حسین پسر ارشد خان
میر ابو العلاء .. ۲۹۱
میر غلام علی متخلص به آزاد
.. ۳ - ۵ - ۱۰ - ۱۱ - ۳۹
میر غلام محمد امروهه ۴۵۲
میر غیاث الدین ترخان ۱۲۶
میر غیاث الدین منصور شیرازی
.. .. ۱۰۰
میر فراغت .. ۶۲۰
میر فضل الله بخاری ۶۰
میر کمال الدین .. ۴۴
میرک جیو .. ۲۶۱
میرک حسین .. ۴۴
میرک حسین خوافی ۱۴ -
.. .. ۲۵۹ - ۲۶۰
میرک شیخ هروی .. ۶۱
میرک عطاء الله .. ۲۵۹
میرک کمال .. ۲۵۹
میرک محمد تقی .. ۱۷
میرک معین الدین احمد ۲۶۰
میرک معیـــن الدین (یا)
میرک معین خان مخاطب
به امانت خان خوافی
۱۴ - ۱۷ - ۲۵۸ - ۲۶۰ -
.. ۲۶۷ - ۲۸۹ - ۲۹۰
میر کیسوی خراسانی ۵۹
میر مبارک الله .. ۲۰۳
میر محمد امین برهان الملک

میر نجم گیلانی .. ۴۰۸
میر نظام‌الدین علی حسام الله خان .. ۵۸۷
میر نعمان .. ۲۲۰
میر نعمان خان ۵۰۴ - ۷۹۳
میر نورالله پسر میر اسدالله فوجدار تهانیسر ۸۰۵
میر ویس غلزی .. ۶۲
میر هدایت الله .. ۲۰۵
میرزا ابراهیم مرحمت خان ۲۸۷
میرزا ابوسعید ۶۱ - ۱۸۰
میرزا ابو الحسن آصف خان مشهور به آصف جاهی ۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۲۰۸ - ۶۶۷ - .. .. ۷۳۷ - ۷۳۸
میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران ۴۶۸
میرزا ابو المعالی .. ۶۱
میرزا حسن صفوی ۱۷۹
میرزا احمدبیگ .. ۹۰
میرزا اسحٰق امیر خان ۲۸۷
میرزا الغ‌بیگ ولد میرزا سلطان ۴۶۷
میرزا امان ناصر خان ۵۹۳
میرزا امرالله .. ۷۱۱
میرزا امین(مولف هفت اقلیم) ۱۲۸
میرزا انوز الدین محمد ۳۹۵
میرزا انور پسر میرزا عزیز کوکه ۶۹۳
میرزا ایرج پسر خانخانان میرزا عبدالرحیم ۲۷۱ - ۶۹۷
میرزا باقر ولد ملا میر علی ۶۸۹
میرزا بایسنغر پسر سلطان دانیال .. ۱۵۵
میرزا بدیع‌الزمان ۹۰ - ۱۰۷ - ۲۰۴
میرزا بدیع مشهدی ۲۲۲

میرزا خرم پسر میرزا عزیز کوکه .. ۹۳ - ۶۹۳
میرزا خورشید نظر پسر خواجه ابوالحسن قربتي ۷۳۹
میر زاده علي خان ۵۹
میرزا راجه .. ۲۷۳ - ۴۴۶
میرزا راجه بهار سنگهه ۶۰
میرزا راجه جي سنگهه کچهواهه .. ۶۱ - ۲۲۳ - ۳۴۵
میرزا رحمن داد .. ۷۱۱
میرزا رستم صفوي ۶۰ - ۱۷۸ - .. .. ۵۲۵ - ۷۳۶
میرزا زین العابدین ۱۱۳
میرزا سالي پسر سیف خان ۱۱۳
میرزا سلطان صفوي ۶۱
میرزا سلیمان والی بدخشان ۵۹ - ۳۸۳ - ۵۰۶ - ۶۴۹
میرزا شاهان پسر میرزا کوکه ۶۹۳
میرزا شاه حسین حاکم تتهه ۶۳۶
میرزا شاهرخ ۶۰ - ۴۰۷ - .. ۶۴۹ - ۶۹۸ - ۶۹۹
میرزا شاهنواز خان صدرالدین ۶۲
میرزا شرف الدین حسین یزدۀ پادشاه ۵۹ - ۴۱۳ - .. .. ۵۱۰ - ۵۱۴
میرزا شرف الدین حسین اهراري .. ۶۴۶
میرزا شکرالله پسر خانزمان بهادر میرزا امان‌الله ۷۴۸
میرزا شمسي جهانگیر قلي خان پسر میرزا عزیز کوکه ۴۸۵
میرزا صابر پسر میرزا باقر ۴۱۲
میرزا صادق اردو بادي ۱۲۲
میرزا صفوي خان ۶۲
میرزا عابد خان ... ۶۶۲

Audrey Truschke SPH 09

میرزا فقیر الله ۵۰۴ - ۵۰۵
میرزا فولاد بیگ پسر خداداد برلاس و احوال ملا محمد تتوي ... ۵۹
میرزا قلي ... ۵۵۶
میرزا قوام‌الدین جعفر بیگ مخاطب به آصف خان ۴۲ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۰
میرزا کاظم ... ۳۲۰
میرزا کامران ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۲۷۴ - ۴۷۶ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۶۷ - ۶۱۸ -
... ... ۶۳۲
میرزا کوکه ۶۸۲ ۶۸۷
میرزا کیا ۵۰۴ ۵۰۵
میرزا لشکري پسر مخلص خان ۲۲۴
میرزا محمد افضل ۴۸۹
میرزا محمد پدر ... م
مسجع لزمان ۴۹۰
میرزا محمد پسر افضل خان ۱۴۸
میرزا محمد پسر میر بدیع مشهدي ... ۷۷۴
میرزا محمد تقي نظیري ۱۲۲
میرزا محمد حکیم ۱۲۶ - ۴۸۲ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۶۲۷ -
... ۶۳۸ - ۶۵۶ - ۶۶۵
میرزا محمد سعید ۲۷۲
میر محمد شریف پسر اسلام خان مشهدي ۱۶۶
میرزا محمد هاشم خلیفه سلطان ۹۲
میرزا محمد یار ... ۴۶۱
میر محمود ... ۲۲۴
میرزا مظفر حسین صفوي ۵۹
میرزا معالي قلعه دار گلبرگه ۱۹۳
میرزا مقیم نقشبندي ۹۳
میرزا مکرم خان صفوي ۶۱

Audrey Truschke SOAS

نجیب الدوله نجیب خان
.. .. ۶۳ - ۵۴۷
نذر بے (تالیق امام قلي خان)
.. .. ۷۶۷
نذر بیگ اوزبک خان ۱۹۶
نذر بیگ تغائي ۴۴۱
نذر قاي .. ۸۲۳
نذر محمد خان ۷۶۹ - ۷۷۷
نذر محمـــد خان والی بلخ
مشہور به یلنگتوش ۱۸۹ -
۲۶۰ - ۴۰۴ ۴۳۱ - ۷۴۰ .
.. .. ۷۴۱ - ۷۶۷
نذر محمد خان والی توران
۱۷۱ . ۴۲۱ - ۴۲۳ - ۴۳۸ -
۴۴۰ . ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳
نذر محمد سلطان ۴۳۶ - ۴۳۷
نراین داس (ٹھور ۹۲
نرمل .. ۲۲
نصارای فرامیس ۲۰ . ۲۳
نصرت جنگ خاندوران ۷۵۶ .
.. .. ۷۵۷
نصرت خان (یا) نصیر خان
(یا) نصیري خان ۲۶۹
نصیر الدوله صلابت جنگ ۶۳
نصیرالدین محمـــد همایوں
پادشاہ ملقب به جنت
آشیاني (شف - جنت
آشیاني) ۹ - ۶۴ -
۶۵ ۶۶ - ۷۳ - ۷۵ - ۷۸ -
۸۴ - ۳۴۳ - ۳۷۲ - ۳۷۳ -
۳۷۴ - ۲۷۵ - ۳۸۲ - ۳۹۶ -
۴۶۶ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۶ -
۴۷۹ - ۴۸۱ - ۵۰۷ - ۵۵۰ -
۵۴۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۶۷ -
۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۱۶ ۶۱۷ -
۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۲ - ۶۲۴ -
۶۲۲ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۵۵ -
۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۸ - ۶۹۳ -
.. .. ۷۰۹ . ۸۰۱
نصیر خان مخاطب به سپہدار

.. ۳۱ - ۳۴ - ۴۱
نواب بائي .. ۴۴۹
نواب سالار جنگ بہادر ۳۷
نواب شجاع الملک بصالت جنگ
.. .. ۲۷ - ۲۸ - ۳۴
نواب صلابت جنگ امیرالممالک
(شف - نواب امیرالممالک)
.. .. ۳ - ۲۱
نواب صمصام الدولہ شاہ نواز
خان خوافي (مصنف
کتاب) ۱۱ - ۱۴ - ۱۶ -
۱۷ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ -
۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ -
۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ -
.. ۳۵ - ۳۷ - ۳۸
نواب فتح جنگ .. ۳۵۶
نواب نظام الدولۂ ثاني ۲۹
نواب نظام الدولہ شہید
ناصر جنگ ۳ - ۱۲ -
۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۴ - ۳۸ -
.. .. ۳۹
نواب یمین الدولہ ۳۱ - ۳۳
نوازش خان .. ۲۴۶
نوازش خان عبدالکافي ۶۳ -
.. .. ۴۳ - ۴۰۱
نورالحق .. ۴ - ۲۳۸
نور الدین پسر عم آصف خان
.. .. ۵۶۱ - ۵۶۲
نور الدین قلي .. ۶۳
نور الدین محمد جہانگیر پادشاہ
ملقب بہ جنت مکاني
(شف - جنت مکاني)
۴ - ۹ - ۹۳ - ۱۱۱ - ۱۱۶ -
۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ -
۱۲۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۴۶ -
۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -
۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۶۷ -
۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۸۲ - ۱۸۵ -
۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۸ - ۲۰۶ -
۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰ - ۲۵۹ -

وجیه (یا) جیهه (یا) جهتیه
.. .. ۱۰۵
وحدت علي .. ۱۰۹
وزارت خان متخلص بگرامي
.. .. ۱۷ - ۲۶۷
وزیر جمیل .. ۶۳
وزیر جمیل بیگ ۳۸۷
وزیر خان ۸۱ - ۸۲ - ۱۶۰ -
.. .. ۶۹۴
وزیر خان حکیم علیم‌الدین ۶۳
وزیر خان محمد طاهر ۶۳
وزیر خان مقیم نام ۶۳
وزیر خان نائب برهانپور ۲۶۹
وزیر خان هروي .. ۶۳
وزیر معظم جعفر خان ۳۱۱
وفاص حاجي ایلچي نذر محمد
خان والي توران ۴۸۶
ولي انکه ۶۳۸
ولي بیگ ذو القدر ۶۴۵
ولي محمد خان ۴۳۲ - ۴۳۳
۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ -
.. .. ۴۳۹ - ۴۴۰
ونکت رام زمیندار پرگنهٔ برلاس
سرکار ایلکندل (یا) پرلاس
سرکار یلکندل ۲۵۶
ونکت راو .. ۱۴۴

* حرف ها *

هادي خان .. ۲۸۷
هادي داد خان .. ۶۳
هادي داد خان انصاری ۲۰۱
.. .. ۵۸۵
هاشم خان پسر قاسم خان ۶۳
.. .. ۶۷۱
هانسو پسر عماد .. ۶۴۰
هدایت الله پسر تربیت خان
.. .. ۴۸۲ - ۴۹۷
هزاره (قوم) .. ۴۲۲
هزبر خان خلف الـهوردي

رضوي .. ۶۷۰
يار بيگ .. ۳۷۲
يار علي بيگ .. ۳۵۰
يار محمد .. ۸۲۶
يار محمد خان ۴۳۲ - ۴۳۳ -
.. .. ۴۳۶
يافث بن نوح ع م ۲۷۴
ياقوت خان حبشي ۶۴ - ۷۴۳
ياقوت خدارند خان ۷۵۰
يحيى پاشا ۲۴۲ - ۲۴۳
يعقوب خان پسر ابراهيم خان
.. .. ۳۰۰
يعقوب خان بدخشي ۶۳
يكه تازخان عبدالله بيگ ۶۴
يلنگتوش خان بهادر ۶۴ -
.. .. ۴۳۷ - ۴۶۸
يمين الدوله ۱۶۸ - ۱۷۲ -
۱۸۰ - ۲۰۸ - ۴۱۸ - ۷۱۳ -
.. ۷۱۴ - ۷۴۵ - ۷۶۱
يمين الدوله آصفجاهي ۵۸۴
يمين الدوله آصف خان
خانخانان سپه‌سالار (شف -
آصف خان) ۱۵۶ -
۱۵۷ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۹۵ -
۲۷۸ - ۳۱۱ - ۴۲۹ - ۴۵۴ -
۴۸۶ - ۵۳۱ - ۵۷۷ - ۷۲۴ -
.. .. ۷۸۶
يمين الدوله منصور جنگ ۱۷
يوسف خان ۲۵۵ - ۲۵۷
يوسف خان روز بهاني ۲۵۶
يوسف خان كشميري ۶۳
يوسف خان ولد حسين خان
تكريه .. ۶۳
يوسف زئي (قوم) ۱۰۶ -
۲۷۸ - ۴۸۱ - ۵۱۱ - ۵۵۹
يوسف محمد خان ۴ - ۵۲۹
يوسف محمد خان تاشكندي
.. ۶۴ - ۱۷۷ - ۴۱۸

منظر دوم در اسمای مواضع و قلعجات و آبها و کوهها وغیره

* حرف الف *

آب آمویه .. ۴۳۶
آب بهت ۱۵۳ - ۷۰۸ - ۷۳۷
آب بیاه .. ۵۶۶ - ۵۸۶
آب بن بن .. ۱۱۷
آب تبتي ۱۶۰ - ۷۰۷ - ۷۵۷
آب جمنا .. ۵۴۵
آب جون .. ۱۵۰
آب جوی یعني دریاے جونپور .. ۱۷۹
آب جیحون .. ۴۳۷
آب چناب .. ۷۱۴
آب سندهه .. ۳۷۳
آب غورزن .. ۴۷۷
آب گنگ ۱۱۵ - ۱۱۶ - .. ۳۸۶ - ۳۹۸
آب لاهور .. ۱۵۴
آب مانجرا (یا) مانچرا ۱۱۶
.. .. ۱۷۷ - ۴۱۷
آب موس .. ۴۱۴
آب مهندري .. ۴۶۶
آب نرودهه .. ۷۵۳ - ۷۶۰
آذربائیجان (یا) آذربایجـــان .. ۳۷۱ - ۷۳۳ - ۸۲۳
آسیر .. ۳۹۷
اشام .. ۱۶۳ - ۲۷۵
اک محل .. ۶۵۰
آگره ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۵ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۹ - ۹۰ - ۱۰۸ - ۱۵۲ - ۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۷۵ - ۲۰۴ - ۲۲۵ - ۲۳۷ - ۲۵۳ - ۲۹۳ - ۳۰۹ - ۳۱۵ -

۶۱۰ - ۶۵۹ - ۶۹۸ - ۶۹۹ -
۷۰۲ - ۷۰۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ -
.. ۷۸۳ - ۷۸۸ - ۸۱۴
ادوني .. ۱۹۳ - ۶۰۷
ادیپور ۲۵۹
اردستان .. ۵۹۹
ارکات (یا) ارکاٹ ۲۰ - ۲۴ -
.. .. ۳۸ - ۳۰۲
ارکنج ۷۶۷
اسفندول .. ۲۴۱
اسلام آباد ۴۲۰ - ۴۲۷ - ۴۲۹
اسلام آباد متهرا ۱۷۹ - ۲۷۳
اسلام بوزي معـــروف به
اوده بوزي (یا) اسلام آباد
بوده بوزي ۳۱۴ - ۴۹۸ -
.. .. ۶۰۷ - ۸۱۰
اسلام گذهه عرف زهدري ۲۹۴
اشتي (یا) اشتي نوازي ۱۸۸
اصفهان ۱۲۸ - ۴۳۸ - ۸۲۴
اعتمان بوز .. ۹۰
اعزآباد .. ۲۴۸
اعظم نگر بنکاپور .. ۱۹۷
افغانستان .. ۵۵۵
اکبرآباد (شف صوبهٔ اکبرآباد)
۱۱۳ - ۱۳۵ - ۱۵۰ - ۱۶۰ -
۱۶۳ - ۱۸۲ - ۲۱۶ - ۲۱۹ -
۲۳۲ - ۲۷۶ - ۲۹۶ - ۳۰۹ -
۳۲۳ - ۳۳۳ - ۴۰۱ - ۴۰۷ -
۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۵۹ - ۴۶۰ -
۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۹۲ - ۵۰۶ -
۵۱۱ - ۵۲۶ - ۵۳۸ - ۵۳۹ -
۵۴۰ - ۵۷۶ - ۵۸۸ - ۵۸۹ -
۵۹۵ - ۶۱۰ - ۷۳۶ - ۷۶۲ -
۷۶۵ - ۷۸۰ - ۷۹۹ - ۸۱۰ -
۸۱۵ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۳۱ -
اکبر نگر (یا) اکبرنگر بنگاله)
۱۱۸ - ۱۲۷ - ۱۳۸ - ۲۰۰ -
۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۸ - ۶۶۴
الذد (یا) للذد ۵۸۷
اله آباد (شف - صوبهٔ اله آباد)

Audrey Truschke SP 09

۴۹۴ - ۴۹۷ - ۱۹۴ - ۳۲۳ -
.. .. ۴۱۰ - ۴۱۱ -
۶۲۴ - ۶۴۰ - ۶۴۲ - ۶۴۳ -
۶۵۴ - ۶۷۱ - ۶۸۱ - ۷۸۵
اذر کنج .. ۳۴۷
اورنگ آباد ۱۵ - ۱۷ -
۱۸ - ۲۱ - ۲۹ - ۲۹ - ۳۰ -
۳۱ - ۴۰ - ۱۶۵ - ۱۶۷ -
۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۷ - ۲۴۰ -
۲۵۵ - ۲۶۳ - ۲۶۶ - ۳۰۴ -
۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۶۰ - ۳۶۲ -
۳۶۹ - ۴۶۳ - ۵۲۲ - ۵۲۳ -
۶۱۰ - ۷۸۹ - ۷۹۱ - ۸۰۶
اورنگ گذهه .. ۴۱۴
اوسا (یا) اوسه مضاف دکن
.. .. ۱۹۶ - ۲۰۶
اوندچهه (یا) اوندچه ۸۷ -
.. .. ۴۱۶ - ۴۲۸
ایدر .. ۹۱ - ۱۰۷
ایران (یا) ایران مدار (یا) ایران زمین ۴ - ۹۰ -
۱۰۷ - ۱۲۵ - ۱۶۷ - ۱۷۸ -
۱۸۹ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۲۳ -
۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۵ - ۲۴۳ -
۲۸۲ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۳۷ -
۴۶۵ - ۴۷۶ - ۴۹۰ - ۴۹۵ -
۴۹۷ - ۵۰۷ - ۵۵۷ - ۵۹۱ -
۶۳۶ - ۷۴۰ - ۷۶۵ - ۸۰۶ -
.. .. ۸۲۴ - ۸۲۵
ایرج .. ۲۷۹
ایکاوج .. ۶۰۶ - ۷۹۶
ایاچپور ۲۹ - ۱۴۰ - ۱۸۶ -
۲۱۱ - ۲۴۷ - ۲۷۰ - ۶۸۲ -
.. .. ۷۱۹ - ۷۹۲

• حرف با •

بابا خاتون .. ۴۷
باره ۷۶۳
بارهموله کشمیر .. ۶۹۷
باریک آب .. ۵۶۵

برج شیر حاجی .. ۵۸۱
بردوان ۱۶۴ - ۳۹۹ - ۴۰۰
بردوه ۹۷
برهانپور (شف صوبهٔ برهانپور)
۱۲۴ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ -
۱۴۳ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۱ -
۱۵۷ - ۱۵۹ - ۱۶۵ - ۱۶۷ -
۱۷۵ - ۱۸۰ - ۱۸۹ - ۱۹۷ -
۲۰۵ - ۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۲۳ -
۲۲۴ - ۲۲۸ - ۲۳۰ - ۲۷۱ -
۲۷۲ - ۲۷۶ - ۲۹۰ - ۳۲۶ -
۳۶۲ - ۳۷۲ - ۳۹۰ - ۳۹۹ -
۴۲۵ - ۴۶۲ - ۵۱۶ - ۵۱۷ -
۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۸ - ۵۳۹ -
۶۸۷ - ۶۹۹ - ۶۷۰ - ۶۸۷ -
۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۵ - ۷۰۶ -
۷۰۷ - ۷۱۸ - ۷۲۱ - ۷۳۲ -
۷۲۶ - ۷۲۹ - ۷۳۶ - ۷۳۸ -
۷۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۸ - ۷۵۰ -
۷۵۴ - ۷۶۰ - ۷۶۸ - ۷۷۰ -
۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۲ - ۷۹۹ -
.. ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۳۴
برهم پتر (دریا) .. ۴۷۴
برهم پوری .. ۴۹۸
بست .. ۱۹۹ - ۴۲۶
بسمت صوبه بیدر (شف -
پرگنه بسمت) ۸۱۷
بسنت پور .. ۵۵۴
بسنت گڈهه .. ۴۹۹
بصره ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ -
.. .. ۴۹۰ - ۵۷۸
بغداد .. ۹۱ - ۲۴۲
بکلانه (مضاف خاندیس)
۲۱۵ - ۳۹۰ - ۴۱۳ - ۴۳۸
بلچ .. ۴۲۲
بلخ ۲۵ - ۱۶۲ - ۱۶۹ -
۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۹۰ - ۱۹۹ -
۲۲۱ - ۲۵۲ - ۲۵۹ - ۲۶۰ -
۲۸۰ - ۳۷۲ - ۴۲۰ - ۴۳۱ -
۴۳۲ - ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۴۰

Audrey Truschke SP 09

۲۷۵ - ۲۹۰ - ۲۹۳ - ۲۹۹ -
۳۰۰ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۶۵ -
۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۵ -
۳۹۶ - ۴۰۳ - ۴۵۴ - ۴۶۰ .
۴۷۲ - ۴۷۳ - ۵۱۱ - ۵۱۳ -
۵۲۵ - ۵۴۱ - ۵۵۸ - ۵۶۱ -
۵۹۳ - ۵۹۴ - ۶۳۳ - ۶۳۴ -
۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۴ -
۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ -
۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۶۳ - ۶۶۵ -
۶۷۰ - ۶۸۰ - ۶۸۶ - ۷۰۷ .
۷۱۶ - ۷۲۱ - ۷۴۱ - ۷۵۸ .
.. ۸۱۰ - ۸۱۹ - ۸۲۱
بنگش ۱۲۷ - ۴۲۵ - ۵۶۶ -
.. .. ۵۹۳
بنگلات .. ۲۵۴
بنگ و بهار (شف - صوبهٔ بنگ
و بهار) ۴۷۸ ۵۵۸
بني شاه درگ .. ۲۹۲
بني شاه گذده ۶۰۲ - ۶۰۸

بني نكر عرف آذنوز توال ۲۶۳
بودن مضاف ناندير (شف
پرگنه بودن) ۳۵۴
بوزيه (يا) پوربه ۲۴۸
بهاتوري ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۵۱۸
بهاتي ۴۷۳ - ۴۷۴ . ۵۱۱
بهادر پور بنارس ۵۹۳
بهادر پوره ۷۸۹ - ۸۰۴
بهادر گذهه ۶۰۶ - ۷۹۶
بهار (شف - صوبهٔ بهار) ۸۷ -
۱۱۰ - ۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۷۹ -
۱۸۱ - ۱۹۱ - ۲۱۳ - ۲۵۱ -
۲۷۹ - ۲۹۸ - ۳۹۲ - ۳۹۴ -
۳۹۶ - ۴۰۰ - ۴۴۵ - ۴۵۳ -
۴۵۴ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۹۷ -
۵۱۳ - ۵۴۷ - ۶۱۵ - ۶۳۲ -
۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ -
۶۴۴ - ۶۵۱ - ۶۵۵ - ۶۵۶ -
۶۶۴ - ۶۸۰ - ۶۸۵ - ۷۰۸ -
۷۱۲ - ۷۳۲ - ۷۳۶ - ۷۷۴ -

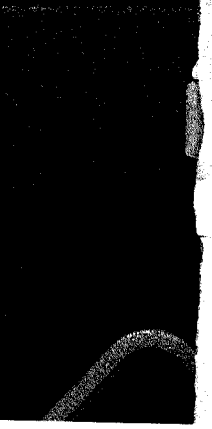

۱۷۷ - ۱۷۸ - ۳۵۰ - ۳۶۵ -
۵۳۶ - ۵۶۹ - ۸۰۶ - ۸۱۴
بیر (یا) بیرگانوں (شف پرگنہ
بیر) ۱۷۵ - ۱۹۷ - ۴۰۶
۴۱۸ - ۸۱۵ - ۷۲۶ - ۷۴۵ -
۷۴۳ .. ..
بیسوارہ ۱۹۵ - ۴۰۳ - ۴۱۰ -
.. .. .. ۸۰۱
بیسول ۴۱۵
بیضاپور ۷۲۸
بیکانیر .. ۳۴۴ - ۳۷۸

* حرف پے *

پاتھري ۲۶۸
پاتبائي (یا) پانپاتي ۳۵۰
پاندیہ بیرگانوں (یا) پیرگانوں
.. .. ۷۸۳
پاني پت .. ۵۲۳ - ۶۲۳
پایان گھاٹ ۷۳۹ - ۷۵۳
پپلي .. ۱۳۷ - ۱۹۴
پٹھان (شف پرگنہ پٹھان)
.. .. ۴۸۳
پٹھري ۳۵۶ - ۴۸۹ - ۷۰۰
پٹن (یا) پٹن گجرات ۹۴ -
۹۸ - ۹۹ - ۲۳۵ - ۲۳۶ -
۳۸۰ - ۴۷۲ - ۵۱۱ - ۶۶۰ -
۶۶۱ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۸ -
.. .. ۶۹۴ - ۷۴۵
پٹنہ (شف صوبۂ پٹنہ) ۱۱۶ -
۱۸۱ - ۲۱۳ - ۲۴۲ - ۲۵۹ -
۲۸۷ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۴۰ -
۳۹۳ - ۴۴۵ - ۴۵۴ - ۴۷۳ -
۵۱۳ - ۵۲۵ - ۵۵۳ - ۶۳۱ -
.. ۶۳۴ - ۶۴۱ - ۸۳۱
پٹنۂ جالندھر ۲۰۵ - ۲۵۰
پرسرور ۳۶۰
پرگنۂ الور .. ۴۸۴
پرگنۂ امیٹھي (یا) امہٹي
.. .. ۱۹۵
پرگنۂ اندور .. ۳۵

پونار خاندیس .. ۴۱۴
پون گڈھه .. ۵۰۱
پولجهري (يا) پهـــولچري
(يا) پهولچهري ۲۰ - ۲۴ -
.. ۲۵ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۹۸

* حرف تا *

تاجپور .. ۴۷۳
تارا گڈھه .. ۱۶۹
تاريکنده .. ۲۵۷
تاشکند .. ۷۶۷
تالاب اناساگر ۴۴۸ - ۴۵۵
تالاب پکر .. ۲۹۲
تالاب سهيندره .. ۷۲۹
تالاب کانگريه .. ۷۱۳
تالاب کلان .. ۷۹۱
تال کانون .. ۷۶۰
تايباد .. ۷۷
تبت .. ۱۸۰
تبتي (آب) .. ۷۵۷
تبريز .. ۳۹۶ - ۴۳۹
تپلي .. ۴۱۴
تربت .. ۷۳۷
ترچنـــاپلي (يا) ترجناپلي
.. .. ۲۰۵
ترکستان ۴۴۲ - ۲۸۳
ترمک .. ۷۳۸
ترنکلـــواري (شف - قلعهٔ
ترنکلواي) .. ۷۴۷
ترهت ۳۹۳ - ۴۹۷ - ۷۷۴
تغلق آباد .. ۴۶۹
تکروڑی (يا) نکروڑي مضاف
اردبسه .. ۶۲۴
تل کوکن .. ۳۴۷
تلنگانه (يا) تلنگ ۱۱۵ -
۱۳۶ - ۱۴۸ - ۲۰۱ - ۲۵۵ -
۳۹۸ - ۴۱۰ - ۵۸۵ - ۵۸۷ -
۷۰۷ - ۷۴۵ - ۷۵۰ - ۷۶۳ -
.. .. ۷۹۴
تلوازه ۳۷۹

جایس مضاف لکھنو (شف پرگنۂ جایس) ۱۳۹ - ۱۹۵
جگتا ۲۲۰
جگدلک .. ۲۷۶
جگدیس پور .. ۳۹۶
جلال آباد ۳۵۰ - ۲۵۱ - ۶۳۹ -
جلگانون صوبہ برار ۸۳۵
جمو ۱۲۷ - ۳۵۰ - ۲۶۸ -
.. .. ۵۳۰
جنت آباد عرف گور ۵۵۷
جنیر (یا) جنیر دکن (یا) قلعہ جنیر (شف قلعۂ جنیر) ۱۲۲ - ۲۰۸ -
۵۲۷ - ۷۱۳ - ۷۲۱ - ۷۴۵ -
.. ۷۴۶ - ۷۴۸ - ۷۶۹
جودھپور ۳۷۸ - ۳۴۰ - ۴۴۷ -
.. .. ۵۹۵ - ۸۰۳
جوابیر .. ۴۱۵
جون ۲۴۴ - ۶۲۰ - ۷۷۸ -
.. .. ۸۳۱
جونپور ۸۲ - ۸۶ - ۱۲۵ -
۱۷۹ - ۲۱۲ - ۲۵۴ - ۳۸۶ -
۳۹۵ - ۴۲۵ - ۴۷۲ - ۴۹۷ -
۵۲۵ - ۵۹۳ - ۶۲۵ - ۶۲۶ -
۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۹ - ۶۴۵ -
.. ۶۵۳ - ۶۶۲ - ۶۹۷
جونہ گڈھہ (یا) جونا گڈھہ - (یا) چونہ گڈھہ مضاف صوبۂ گجرات ۴۰۳ -
۵۲۵ - ۶۸۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵ -
جہانسی .. ۴۲۸
جہانگیرنگر معروف بڈھاکہ .. ۱۶۴ - ۱۸۵ - ۲۱۹
جیتارن .. ۴۴۸
جیت پور .. ۴۸۷
جیحون .. ۴۳۸

* حرف چے *

چاٹگام .. ۱۶۴
چاکنہ (یا) جاکنہ ۲۰۵

حصار بهون .. ۶۴۸
حصار تورنا — ۳۰۶
حصار چاندور .. ۲۰۹
حصار دهرپ .. ۲۰۹
حصار شادمان .. ۳۷۳
حصار کاجنه (یا) کاچنه ۲۰۹
حصن راجدهر .. ۲۰۹
حصن کلوان .. ۷۹۹
حلب ۲۴۱
حیدر آباد (شف - صوبهٔ
حیدر آباد) ۲۳ - ۲۵ -
۲۶ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۴ - ۴۰ -
۴۱ - ۱۶۷ - ۲۳۸ - ۲۵۴ -
۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۶۳ - ۳۰۲ -
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۶۸ - ۳۶۹ -
۴۵۸ - ۴۶۳ - ۵۰۷ - ۵۳۶ -
۶۶۴ - ۷۹۵ - ۷۹۷ - ۸۰۲ -
.. ۸۰۸ - ۸۳۲ - ۸۳۴

● حرف خا ●

خاندیس (شف - صوبهٔ
خاندیس) ۶۹ - ۸۸ -
۱۰۱ - ۲۱۵ - ۳۲۷ - ۳۶۲ -
۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۹ - ۳۹۰ -
۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۶۲ - ۵۲۲ -
۵۳۱ - ۶۹۹ - ۶۷۰ - ۶۸۵ -
۶۹۸ - ۷۰۰ - ۷۰۲ - ۷۰۴ -
۷۴۲ - ۷۴۵ - ۷۵۱ - ۷۵۳ -
.. .. ۷۶۳ - ۷۸۸
خانزمان نگر .. ۷۹۳
ختا ۴۷۴
خجسته بنیاد ۲۸۹ - ۳۱۲
۳۲۷ - ۳۴۰ - ۳۳۳ - ۳۵۷ -
۲۶۴ - ۳۶۹ - ۴۱۵ - ۵۲۹ -
.. .. ۶۰۹ - ۸۰۳
خدا آباد ۸۲۷ - ۸۲۹
خراسان ۱۲۸ - ۱۸۹ - ۲۵۸ -
۴۲۱ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۷۱ -
۴۹۶ - ۵۰۸ - ۵۸۸ - ۶۶۷ -
.. ۷۳۷ - ۷۴۰ - ۸۲۳
خضر آباد .. ۸۰۰

دریاي کشنا ۲۸۸ - ۳۱۲ -
.. .. ۴۹۹ - ۶۱۲
دریاي گنڈک .. ۶۳۴
دریاي گنگ (یا) گنگا ۱۳۸-
۳۹۶ - ۴۰۰ - ۴۴۶ - ۴۵۳ -
.. ۴۷۴ - ۶۲۶ - ۶۳۴
دریاي مانجرا .. ۳۹۸
دریاي نربدہ ۲۰ - ۳۹۰ -
.. .. ۷۵۸ - ۷۶۲
دشت سواد ۱۰۷ - ۱۰۹
دک پیراهه مضاف صوبۂ مالوہ
.. .. ۲۰۵
دکن (شف صوبۂ دکن) ۸ -
۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۰ -
۴۷ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۱۱ -
۱۱۵ - ۱۲۰ - ۱۲۳ - ۱۴۰ -
۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ -
۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۶۲ - ۱۶۴ -
۱۷۵ - ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۱۸۹ -
۱۹۴ - ۱۹۴ - ۱۹۶ - ۷۹۱ -
۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲ -
۲۰۶ - ۲۱۱ - ۲۲۱ - ۲۲۲ -
۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ -
۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۷ - ۲۴۵ -
۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۶۰ -
۲۶۱ - ۲۶۳ - ۲۶۸ - ۲۶۹ -
۲۷۰ - ۲۷۲ - ۲۷۶ - ۲۸۷ -
۲۹۵ - ۳۱۲ - ۳۱۵ - ۳۲۶ -
۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۴۱ - ۳۴۸ -
۳۵۱ - ۳۵۶ - ۳۵۸ - ۳۶۱ -
۳۶۶ - ۳۶۹ - ۳۹۸ - ۴۱۲ -
۴۳۰ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۷۸ -
۴۸۷ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۱۲ -
۴۱۶ - ۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۲ -
۵۲۸ - ۵۴۳ - ۵۶۲ - ۵۶۵ -
۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ -
۵۹۹ - ۶۵۴ - ۶۵۹ - ۶۶۰ -
۶۶۶ - ۶۸۱ - ۶۹۸ - ۷۰۱ -
۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۱۰ -
۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -

۴۷۱ - ۴۷۹ - ۵۱۱ - ۵۴۰ -
۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۲ - ۶۱۳ -
۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۴۶ - ۶۷۴ -
۶۹۳ - ۷۰۰ - ۷۰۸ - ۷۰۹ -
۷۲۳ - ۷۴۲ - ۷۵۱ - ۷۸۱
دهای کهنه .. ۸۰۰
دهمتهری .. ۶۴۷
دهولپور ۴۲۹ - ۷۱۴ - ۷۲۴ -
.. .. ۷۵۹ - ۷۸۰
دهوندا .. ۴۹۰
دیبال پور (یا) دیپال پور مالوه
.. .. ۸۹ - ۶۷۵
دیتا ۵۹۰
دینور ۳۷۱
دیوا پور .. ۳۰۶
دیوگدهه ۲۲۳ - ۲۷۰ - ۵۲۶ -
۵۴۱ - ۵۸۲ - ۷۵۵ - ۷۶۲
دیول گانون ۱۷۵ - ۵۲۳ - ۷۲۷

• حرف را •

راجندري (یا) راجندري (یا) راجیندري ۲۴ - ۲۶ -
.. ۳۴ - ۸۳۲ - ۸۳۳
راج پیپله .. ۶۹۶
راجگدهه .. ۶۰۷
راجور .. ۱۵۴
راجوري .. ۷۲۷
رامپوري .. ۱۷۵ - ۵۱۲
رامدره .. ۵۳۷
رامگیر (مضاف بکلانه) ۴۱۳
راوي (آب) .. ۶۶۲
راه تلنگانه .. ۱۹۴
راهیري .. ۷۹۵ - ۸۰۵
راي باغ .. ۱۵۷ - ۷۴۶
راي سین .. ۶۸۱ - ۷۸۳
رباط بریان .. ۴۳۴
رخنگ .. ۲۱۹ - ۴۵۳
رسول پور .. ۵۹۸
رنتهپور (یا رنتنبهور) ۳۲۲ -
.. .. ۶۴۷
رزم .. ۲۴۳ - ۷۳۵ - ۸۲۴

سرکار بیجاگڈھه ۵۸۶
سرکار بیر مضاف صوبهٔ دکن (یا) صوبهٔ اورنگ آباد دکن ۱۷۳
سرکار چیتور .. ۸۳
سرکار حاجي پور .. ۳۹۳
سرکار سنبهل .. ۵۵۱
سرکار سورتهه .. ۴۰۳
سرکار کالپي .. ۴۱۶
سرکار کرهٔ جهان آباد مضاف آله آباد .. ۶۴۰
سرکار مانکپور .. ۷۸
سرکار ماندر .. ۵۵۱
سرکار ناندیر .. ۵۸۲
سرکار نندربار .. ۷۵۳
سرکار هانڈیه .. ۷۵۳
سرکیج (یا) سرکیچ ۶۶۱
.. .. ۶۹۵
سرمور .. ۷۷۸
سروار .. ۳۸۵
سرونج .. ۷۲۸ - ۷۵۸
سرهر پور (یا) نرهر پور ۷۵ -
.. .. ۷۶
سرهند ۳۵۹ - ۳۶۶ - ۳۷۵ -
.. ۴۰۴ - ۶۲۳ - ۸۳۰
سرهنه .. ۶۱۴
سري رنگ پتن ۳۵۳ - ۶۱۲
سري گهاٹ .. ۱۶۴
سري نگر ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۷۷۳ -
.. .. ۷۷۸ - ۷۷۹
سعد نگر .. ۷۹۶
سفیدون .. ۴۷۹
سکندر آباد دهلي ۳۷۷
سلطان پور .. ۴۱۴
سلطان-پور بلهري (یا) ملهري
.. .. ۲۷۷
سمرقند ۱۹۰ - ۴۳۵ - ۴۳۷ -
۴۴۰ - ۴۴۱ - ۶۷۹ - ۷۶۷
سمرگڈھه (یا) سمورگر ۱۲۰ -
۱۹۲ - ۲۱۵ - ۲۳۴ - ۲۷۳ -

سیوی درہ (یا) سیوودھاهر
(یا) سیوی ودھا ۸۲۶
سیهوان ... ۸۹

• حرف شین •

شادی آباد ... ۳۶۳
شاه بوز ۲۵۷ - ۶۹۹
شاهجهان آباد ۲۰ - ۲۰۴ -
۲۱۲ - ۲۳۷ - ۲۴۴ - ۲۷۹ -
۳۱۵ - ۳۴۶ ۳۵۹ - ۴۰۸ -
۴۵۷ - ۴۹۳ ۵۰۲ - ۵۳۳ -
۵۳۴ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۹۴ -
۷۷۲ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۸۲۰ -
.. ... ۸۳۰
شاه دهورا ... ۸۳۰
شاه گده ... ۳۰
شاه گنج ... ۲۶۳
شرفاباد ... ۴۲۱
شکار بوز ... ۲۲۷
شکر کهیره ... ۵۲۳
شکوه آباد ... ۳۶۳
شولا بوز ۲۴۶ - ۵۹۶ - ۵۹۸ -
... ... ۷۶۲ - ۸۱۰
شهباز گدهه ... ۲۷۸
شهر سانوز ... ۲۳
شهر کوز ۳۹۲ - ۵۵۱ -
... ... ۶۴۴
شیراز ۱۰۱ - ۱۴۵ - ۲۴۳ -
... ۳۷۲ ۶۶۸
شیر بوز ... ۷۷۳

• حرف صاد •

صحت بوز حوالی ژنده ۶۵۳
صفن بخارا ... ۸۳۳
صفاهان ۳۹۵ - ۷۲۰
صوبهٔ جونپور ۲۶۰ - ۳۰۰ -
... ... ۵۰۹
صوبهٔ احمدآباد گجرات ۹۱
صوبهٔ کشمیران ۴۰۱ - ۴۶۳ -
... ... ۴۶۴ - ۸۱۰

.. ۴۰۱ - ۶۸۵ - ۸۲۶
صوبهٔ نیز (یا صوبهٔ نبیر) ۲۶۳

* حرف ظا *

ظفر آباد بیدر ۱۹۳ - ۶۳۵ -
.. .. ۷۸۸
ظفر نگر .. ۱۸۶ - ۷۴۳

* حرف عین *

عراق ۶۴ - ۶۵ - ۱۶۷ - ۱۷۴ -
۲۷۴ - ۳۷۴ - ۳۹۵ - ۴۰۵ -
۴۳۹ - ۴۴۱ - ۴۶۷ - ۴۷۹ -
۴۹۰ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۶۱۳ -
۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۲۲ - ۶۳۱ -
.. .. ۶۳۶
عراق عرب .. ۳۷۱
عربستان .. ۵۸۲
عظیم آباد پٹنه ۳۲۲ - ۳۶۵
عماد بیز .. ۱۹۲
عنبر کوٹ .. ۱۸۶ - ۷۵۱

* حرف غین *

غازیپور .. ۸ - ۵۰
غرر بند ۱۲۶ - ۱۷۰ - ۴۹۴

* حرف فا *

فادوت .. ۶۹۶
فارس .. ۳۷۲ - ۶۹۸
فتح آباد .. ۷۸۷
فتح آباد دهارور .. ۱۹۷
فتح پور ۱۰۱ - ۱۲۹ - ۱۳۵ -
۱۵۲ - ۶۵۲ - ۶۵۹ - ۶۷۷ -
.. .. ۶۸۰
فتح پور سیکری ۱۰۸ - ۱۱۹ -
۱۲۰ - ۳۲۱ - ۳۳۲ - ۵۸۷ -
.. .. ۷۲۱
فتح دروازه در حیدرآباد ۴۶۳
فراه .. ۱۲۵ - ۴۲۵
فرخ آباد .. ۳۶۶ - ۶
فرنگ ..
فیروز پور میوات ..

قصبهٔ کهرک پور .. ۶۶۵
قصبهٔ گدهي ۶۶۱ - ۹۹
قصبهٔ لکهنور .. ۳۷۲
قصبهٔ متهرا .. ۲۹۷
قصبهٔ نکودر دوابهٔ پنجاب
.. .. ۸۱۱
قطب آباد کلکله (یا) کلکه
.. .. ۲۸۸
قطب پورهٔ اورنگ‌آباد ۲
قلعهٔ اجمیر ۸۹ - ۱۲۰ - ۹۸۵ -
.. .. ۶۸۷ - ۷۰۶
قلعهٔ اگره ۱۵۲ - ۳۶۱ -
.. .. ۴۹۳ - ۷۲۱
قلعهٔ اٹک ۱۵۳ - ۶۶۷
قلعهٔ احمدنگر ۱۲۱ - ۱۸۷ -
.. ۷۰۱ - ۷۰۳ - ۷۲۱
قلعهٔ اختیارالدین .. ۵۰۸
قلعهٔ ارک خجسته بنیاد ۱۳۹ -
.. ۲۸۶ - ۳۴۲ - ۳۴۳
قلعهٔ اکبرآباد ۳۳۱ - ۴۲۸ -
.. .. ۵۴۷
قلعهٔ الٰه آباد .. ۴۴۶
قلعهٔ اودگیر ۵۷۹ - ۵۸۵ -
.. .. ۷۵۴
قلعهٔ اوسه (یا) اوصا ۱۶۱ -
.. .. ۷۵۴
قلعهٔ اهونت ... ۲۰۹
قلعهٔ باندهو ... ۷۹
قلعهٔ بریلي ... ۵۶۳
قلعهٔ بست .. ۴۳۱
قلعهٔ بهکر .. ۱۷۳
قلعهٔ پرانه ... ۵۴۹
قلعهٔ بیدر ۲۰۱ - ۲۶۹ -
... ... ۷۸۳ - ۷۹۹
قلعهٔ پٹنه ... ۶۴۰
قلعهٔ پرنالهٔ ... ۷۹۵
قلعهٔ پرینده ۱۷۸ - ۳۰۲ - ۵۲۷
قلعهٔ پونار ... ۳۹۸
قلعهٔ تاریکنده .. ۲۵۶
قلعهٔ ترونک ... ۷۴۷

قلعهٔ غور .. ۱۶۳
قلعهٔ غوری .. ۷۷۶
قلعهٔ فیروز آباد .. ۶۲۵
قلعهٔ نندهار ۶۴ - ۵۱۲ -
۵۲۸ - ۶۱۳ - ۷۰۵ - ۷۱۹ -
.. .. ۷۷۴
قلعهٔ کاکرون (یا) کاکردن ۷۰ -
.. .. ۵۵۱
قلعهٔ کالنه ۶۷۰ - ۷۴۳
قلعهٔ کانگره .. ۱۳۰
قلعهٔ کنک .. ۶۴۴
قلعهٔ کنک نارس موسوم باتک
بنارس .. ۶۶۵
قلعهٔ کندانه (یا) کهندالهٔ ۳۱۹
قلعهٔ کندانه موسوم به بخشنده
بخش .. ۵۰۲
قلعهٔ کوتله .. ۶۴۷
قلعهٔ کهمرد .. ۷۷۶
قلعهٔ کهیلنه (یا) کهیلنا ۳۴۷ -
.. ۴۵۶ - ۵۰۲ - ۷۹۵
قلعهٔ گدهه پتلي (یا) پتهلي
.. .. ۴۵۲
قلعهٔ گلکنده ۳۴ - ۴۰ -
.. .. ۳۱۲ - ۸۰۷
قلعهٔ گوالیار ۷۵۹ - ۶۲۱ -
.. .. ۶۸۸ - ۶۹۳
قلعهٔ لاهور .. ۴۹۴
قلعهٔ للنگ .. ۶۷۰
قلعهٔ مانکپور .. ۸۱
قلعهٔ مانکوٹ ۵۵۱ - ۶۱۵
قلعهٔ ماهور .. ۱۴۲
قلعهٔ ماهولي .. ۷۴۶
قلعهٔ مهوه ۱۹۹ - ۲۲۱ - ۴۸۴ -
.. .. ۷۹۴
قلعهٔ مولهیر ۴۰۳ - ۴۱۴
قلعهٔ میرٹهه ۸۳ - ۵۱۰
قلعهٔ ناسک .. ۴۷۰
قلعهٔ ناندگدهه .. ۴۵۹
قلعهٔ نگرکوٹ .. ۶۴۷
قلعهٔ نلدرگ ۱۹۳ - ۸۰۲

۴۳۱ - ۴۳۴ - ۴۴۳ - ۴۴۶ -
۴۶۵ - ۴۷۱ - ۴۷۶ - ۴۷۷ -
۴۸۳ - ۴۹۷ - ۵۱۵ - ۵۲۳ -
۵۳۰ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۹ -
۵۶۲ - ۵۶۷ - ۵۸۹ - ۶۱۷ -
۶۱۸ - ۶۲۲ - ۶۳۶ - ۶۳۷ -
۶۳۸ - ۶۴۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ -
۶۶۶ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۷۰۹ -
۷۳۶ - ۷۳۸ - ۷۴۰ - ۷۴۱ -
۷۶۹ - ۷۷۱ - ۷۷۶ - ۷۷۸ -
.. .. ۸۲۸
کاشان .. ۱۰۷ - ۲۲۶
کاشغر ۶۱۳
کالا پہاڑ ۶۵۱
کالپی ۱۰۷ - ۴۱۸ - ۴۲۳ -
.. ۵۲۶ - ۷۰۳ - ۷۲۸
کالنجر ۱۹۷ - ۴۵۷ - ۷۲۹
کالنه .. ۴۱۴
کامان پہاڑی .. ۵۴۰
کانت کولہ .. ۲۷۹
کانگڑہ .. ۲۶۸
کانوادھن .. ۲۵۰
کتراپور .. ۴۷۴
کتل انبہ گھاٹ .. ۲۴۷
کتل جلک .. ۲۵۱
کتل طول .. ۴۲۰ - ۷۷۰
کتل فرداپور .. ۸۰۴
کتل گندگ .. ۷۷۶
کتنگه .. ۷۹
کتک .. ۱۳۷ - ۱۹۴
کچھه .. ۶۸۲ - ۶۸۳
کڑہ (یا) کڑہ ۲۱ - ۳۱۲ -
.. ۳۱۳ - ۳۶۴ - ۶۱۲ -
کرد ستان .. ۳۷۱
کرر ماندگانون برار .. ۷۵۵
کرمان .. ۶۷۹
کرناٹک ۲۷۴ - ۵۳۸
کرناٹک بیجاپور ۳۵۳ - ۸۱۴
کرناٹک حیدر آباد ۲۹۱ -
.. .. ۳۶۴ - ۸۳۳

کوچ هاجو (یا) کوچ هاجو
.. .. ۱۶۴ - ۱۸۴
کور پال (یا) کوپر پال (یا)
کور پال .. ۶۱۴
کوکاک (پرگنه) ۱۲۴
کوکن ۱۹۷ - ۳۲۹ - ۵۲۵ -
.. .. ۷۴۶
کوکنار ۴۳۵
کوکنده .. ۶۵۲
کول ۳۶۶
کولاپور .. ۷۹۵
کولار ۷۴۶
کول جلالي .. ۱۳۹
کوه برني .. ۵۴۳
کوه بندر .. ۶۶۹
کوه تن .. ۴۳۷
کوهستان (یا کوه) سري نگر
.. ۲۴۸ - ۴۴۶ - ۷۷۸
کوه سلطان پور .. ۸۰۵
کوه سلیمان .. ۱۰۲
کوهستان بکلانه .. ۸۰۵
کوهستان جدو .. ۲۷۸
کوهستان سواد و بجور ۱۰۶
کوه سوالک (یا) کوهستان
سوالک ۶۸ - ۷۴ -
۳۷۹ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۶۱۴ -
.. .. ۶۱۵
کوه کژه مار (یا) کژبار ۲۷۸
کوه کمایون .. ۳۶۷
کوه مداریه .. ۳۶۷
کوه مهادیو .. ۴۹۸
کهائي گلگ .. ۶۸۱
کهتانون .. ۴۵۶
کهجوه (یا) کهچوه ۵۹۴ -
.. .. ۸۰۰
کهرکپور (یا) کهورکپور ۵۱۳
کهرکون صوبهٔ خاندیس ۸۲۴
کهرکي ۷۲۱ - ۷۴۳ - ۷۴۴
کهمرد (یا) کمهرد ۱۸۹ - ۸۶۸
کهنجایت ۴۷۷ - ۶۷۷

.. .. ۳۰۲
گلشن‌آباد ۱۸۷ - ۳۶۴ - ۸۰۵
گلکنده ۳۰۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ -
۵۸۴ - ۵۸۵ - ۷۵۴ - ۷۷۴ -
.. .. ۷۹۴
گندمک (گندهک) ۵۵۵
گنگ (یا - آب گنگ) ۱۷۵ -
۱۷۷ - ۲۱۸ - ۲۷۵ - ۵۰۸ -
۵۴۷ - ۶۲۵ - ۶۲۷ - ۶۲۸ -
۶۴۴ - ۶۹۰ - ۷۴۷ - ۷۷۸
گنگداس پور (یا) گنگ راس
پور .. ۶۴۱
گوالیار (یا) گوالیر ۱۳۴ -
۲۳۰ - ۲۵۴ ۲۹۳ - ۳۰۹ -
۳۱۴ - ۴۷۲ - ۵۳۸ - ۶۱۰ -
۶۴۷ - ۷۵۷ - ۷۶۳ - ۷۶۵ -
.. .. ۷۸۴
گورکهپور ۸۶ - ۱۱۶ - ۲۱۱ -
.. .. ۲۴۸ - ۲۵۰
گونڈوانه ۷۹ - ۷۲۶ - ۷۵۵

گهاٹ راجوری .. ۷۲۷
گهاٹ کرناٹک .. ۶۱۲
گهوڑا گهاٹ ۳۹۱ - ۴۷۳ -
.. .. ۳۹۶ - ۶۴۴

* حرف لام *

لات فیروز شاه .. ۳۳۰
لانجي .. ۴۱۹ - ۷۲۶
لاڈکانه (یا) لاڑکانه ۸۲۸
لاهور ۱۴ - ۱۸ - ۶۸ - ۷۰ -
۸۵ - ۱۱۰ - ۱۳۴ - ۱۴۲ -
۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۵ -
۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۷۵ - ۲۳۳ -
۲۳۷ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ -
۲۶۵ - ۲۸۰ - ۲۸۶ - ۲۹۲ -
۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۲۲ -
۳۵۰ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۶ -
۳۶۷ - ۴۰۳ - ۴۲۹ - ۴۳۰ -
۴۳۵ - ۴۴۵ - ۴۵۷ - ۴۸۵ -
۵۴۹ - ۵۵۱ - ۵۶۲ - ۵۶۷ -

۶۸۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۷۰۳ -
۷۲۳ - ۷۲۸ - ۷۴۲ - ۷۴۵ -
۷۵۱ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۶ -
۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ -
۷۸۳ - ۷۸۹ - ۸۱۴ - ۸۱۶ -
.. .. ۸۲۴
مالي گڈهه .. ۳۹۷
مالدل .. ۸۴۴
مالدو ۸۸ - ۸۹ - ۱۴۷ -
۱۶۴ - ۲۲۴ - ۲۴۷ - ۳۶۳ -
۴۸۷ - ۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۲۲ -
.. .. ۷۲۳ - ۸۳۴
مانکپور ۸۴ - ۱۲۴ - ۶۲۸
مانکوٹ .. ۶۷ - ۳۸۵
ماوراء النهر ۱۹۰ - ۴۰۵ -
۴۳۲ - ۴۳۵ - ۴۴۲ - ۵۸۸ -
.. ۶۲۴ - ۷۶۷ - ۷۶۹
ماهور .. ۱۴۲ - ۱۴۴
متهرا ۱۵۲ - ۲۱۰ - ۲۳۰ -
۲۳۲ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۶۶ -
۵۷۱ - ۵۷۵ - ۵۹۴ - ۵۹۸
مچهلي گانون (يا) مچهلي
گانون (يا) منچهلي گانون
.. .. ۱۷۵
مچهلي بندر .. ۲۵ - ۴۱
مچهي بهون .. ۷۶۴
محلهٔ سنوارهٔ بلدهٔ برهان پور
.. .. ۴۶۲
محلهٔ فاضل پورهٔ بلدهٔ اورنگ آباد
.. .. ۴۶۳
محمد نگر گلکنده .. ۵۳۶
محي آباد .. ۵۰۴
محي آباد پونا .. ۳۱۹
مخاص پور .. ۵۹۴
مدينهٔ منوره .. ۲۴۱
مراد آباد ۲۲۴ - ۲۳۱ -
۲۴۶ - ۳۴۰ - ۳۴۸ - ۴۴۶
مرتضى آباد مرچ ۱۳۹ -
.. .. ۲۹۲ - ۴۹۸
مرتضى نگر .. ۷۹۷

میوات .. ۷۷۷
میانکال .. ۴۳۵
میر پور (یا) راهر پور (یا)
رامیر پور سرکار خیر آباد
اودهه .. ۳۶۳
میرٹهه ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ -
.. .. ۵۱۰ - ۶۲۳
میسور .. ۲۳
میسوري .. ۴۹۹
میوات ۳۷۷ - ۴۲۵ - ۴۶۸ -
۶۴۶ - ۶۹۳ - ۷۱۶ - ۷۴۰
میوار .. ۵۱۵

* حرف نون *

نار نول ۴۶۸ - ۶۷۴ - ۷۸۶
ناسک ۱۸۷ - ۴۱۴ - ۶۷۰ -
.. .. ۷۳۸
ناگپور .. ۳۷۰ - ۷۵۵
ناگور ۳۷۸ - ۴۷۲ - ۵۱۶ -
.. .. ۵۵۰ - ۶۴۶
ناندیر ۱۱۶ - ۳۵۳ - ۳۵۴ -
.. .. ۳۵۶ - ۴۱۵
نخاس آگره .. ۷۱۵
ندر بار (یا - نذر بار) ۴۱۴ -
.. .. ۶۸۲
ندینه .. ۴۴۶
نربده ۲۵۲ - ۲۶۹ - ۲۷۰ -
.. .. ۳۹۹ - ۷۰۶ -
نرمل .. ۲۳ - ۳۵۵
نصیر آباد دهارور (یا) دهارواز
.. .. ۱۹۳ - ۵۳۱
نگر چند (پرگنه) ۱۶۰
نوا نگر .. ۱۷۹
نور پور .. ۱۶۹
نور محل متعلق صوبهٔ پنجاب
.. .. ۲۰۵
نوشهره .. ۱۵۴ - ۲۱۹
نهروالهه .. ۲۳۶ - ۳۸۰
نیلاب .. ۲۴۸
نیلنکه (یا) تیلنکه ۷۹۹

۲۹۵ - ۳۲۹ - ۳۳۴ - ۳۴۴ -
۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۵۷ - ۳۵۸ -
۳۸۵ - ۴۰۰ - ۴۰۸ - ۴۰۹ -
۴۲۲ - ۴۳۳ - ۴۴۴ - ۴۵۹ -
۴۶۱ - ۴۶۵ - ۴۶۷ - ۴۷۷ -
۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۶ - ۴۸۷ -
۴۸۹ - ۴۹۲ - ۴۹۵ - ۵۰۳ -
۵۱۳ - ۵۴۹ - ۵۶۷ - ۵۶۸ -
۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۸ - ۶۰۵ -
۶۱۰ - ۶۱۴ - ۶۱۷ - ۶۱۹ -
۶۲۳ - ۶۳۱ - ۶۳۶ - ۶۳۸ -
۶۳۹ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۵۴ -
۶۵۶ - ۶۶۰ - ۶۶۳ - ۶۷۴ -
۶۷۹ - ۶۹۳ - ۷۲۴ - ۷۳۰ -
۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۵۶ -
۷۷۱ - ۷۷۳ - ۷۹۲ - ۸۱۸ -
۸۱۹ - ۸۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۸ -
... ۸۲۹ - ۸۳۲ - ۸۳۴

هندون بیانه ۳۲۲ - ۴۶۳
هندیه (پرگنه) .. ۵۶۳
هوشنگ آباد .. ۵۳۱

* حرف یا *

یزد .. ۱۲۸
یلغرب صوبهٔ بیدر ۳۶۵

تمام شد

فهرست اغلاط چند که درحین انطباع سرزده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۶	۱۷	هشاد	هشتاد
۹۷	۱۹	دیرباز	دیرباز
۱۰۰	۵	پنن	پتن
۱۰۱	۸	زمانے	زمانے
۱۰۵	۱۱	سال سیم	سال سي ام
۱۰۶	۱	لابه گذاری	لابه گزاری
ایضا	۴	بجور	بجو
ایضا	۶	تنک	تنگ
۱۰۹	۱	ارذیپور	اردیپور
۱۱۱	۳	بالاکهات	بالاگهات
۱۱۴	۱۱	یسیار	بسیار
ایضا	۱۷	رنته	رفته
۱۱۵	۴	ببالاي	ببالاي
۱۱۷	۱۰	وخیم العاقبت	وخیم العاقبة
۱۲۱	۱۶	انفاق	اتفاق
۱۲۶	۵	گذارانیده	گذرانیده
۱۲۹	۱۲	مزار	هزار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۶۶	۱	شرف ملات	شرف ملازمت
ایضا	۱۲	دی‌الحجه	ذی‌الحجه
۵۷۶	۹	معتقدانه ورخوردي	معتقدانه‌درخودي
۶۸۱	۱۷	هاجپور	حاجیپور
۶۹۰	۲	انگاشم	انگاشتم
۷۱۸	۱۳	ور خورد	در خورد
ایضا	۱۹	حزیمت	هزیمت
۷۱۹	۴	وا باید گذشت	وا باید گذاشت
۷۳۵	۱۳	یران	ایران
۶۱۲	نمبر صفحه	۱۱۲	۶۱۲
۶۱۳	ایضا	۱۱۳	۶۱۳

فهرست مضامین کتاب مآثر الامرا جلد اول

اذکار	صفحات
حمد و نعت	۱
تمهید که مولف مغفور این نسخه یعنی میر عبد الرزاق الحسینی الخوارزمي الاورنگ‌آبادي هنگام شروع بقید قلم آورده	۵
خطبه و تمهیدے که میر غلام علی آزاد بر سر اجزای فراهم آمده ابتداء نوشته	۱۰
احوال نواب صمصام الدوله شاه نواز خان خوافي شهید اورنگ‌آبادي رحمه الله	۱۴
دیباچهٔ میر عبد الرزاق بحوالهٔ صفحه (۵) ..	۴۱
مقدمه در فهرست کتاب	۴۲
حرف الالف هشتاد و پنج (۸۵) ترجمه ..	۴۲
حرف الباء بست و نه (۲۹) ترجمه ..	۴۴
حرف التاء شازده (۱۶) ترجمه ..	۴۵
حرف الثاء دو (۲) ترجمه	۴۶
حرف الجیم هفده (۱۷) ترجمه ..	۴۶

اذکار			صفحات
حرف الواو پنج (۵) ترجمه	...	...	۶۳
حرف الهاء شش (۶) ترجمه	...	...	۶۳
حرف الیاء هشت (۸) ترجمه	...	...	۶۳

* باب الألف *

اسمعیل بیگ دولدي	...	...	۶۴
اعتبار خان ناظر	...	...	۶۵
افضل خان	...	...	۶۵
ادهم خان کوکه	...	...	۶۷
اشرف خان میر منشي	..	..	۷۳
ابراهیم خان اوزبک	...	...	۷۵
آصف خان خواجه عبدالمجید هروي		..	۷۷
اسکندر خان اوزبک	...	...	۸۴
الغ خان حبشي	...	...	۸۷
اعتماد خان خواجه‌سرا	...	...	۸۸
آصف خان خواجه غیاث‌الدین علی قزویني		...	۹۰
اعتماد خان گجراتي	...	...	۹۳
امیر فتح الله شیرازي	...	...	۱۰۰
اسمعیل قلي خان ذوالقدر	...	...	۱۰۵
آصف خان میرزا قوام الدین جعفر بیگ		...	۱۰۷

اذکار	صفحات
احمد خان نیازي	۱۸۵
آتش خان حبشي	۱۸۸
آله قلي خان اوزبک	۱۸۹
الف خان امان بیگ	۱۹۱
احمد بیگ خان	۱۹۴
اوزبک خان نذر بهادر	۱۹۵
اخلاص خان شیخ آلهدیه	۱۹۸
افتخار خان خواجه ابوالبقا	۲۰۰
ارادت خان میر اسحق	۲۰۳
اشرف خان خواجه برخوردار	۲۰۶
آله وردي خان	۲۰۷
اکرام خان سید حسین	۲۱۵
الله یار خان میر توزک	۲۱۶
اسلام خان میر ضیاء الدین حسینی بدخشي ..	۲۱۷
احتشام خان اخلاص خان شیخ فرید فتح پوري ..	۲۲۰
امالت خان میرزا محمد	۲۲۲
اعتماد خان شیخ عبد القوي	۲۲۵
آله وردي خان عالمگیرشاهي	۲۲۹
اعتقاد خان میرزا بهمن یار	۲۳۲

اذکار				صفحات
امیر الامرا سید حسین علي خان	...	..		۳۲۱
اعتقاد خان فرخ شاهي	...	...		۳۳۹
اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر			...	۳۴۶
اخلاص خان اخلاص کیش	...	...		۳۵۰
امین خان دکني	...	...	...	۳۵۲
امین الدوله امین الدین خان بهادر سفبهلي			...	۳۵۷
اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر			...	۳۵۸
امیرالامرا غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ				۳۶۱
ابوالخیر خان بهادر امام جنگ	...		...	۳۶۳
ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ			...	۳۶۵
آصف الدوله امیرالممالک	...		...	۳۶۸
اسمعیل خان بهادر بني	...		...	۳۷۰

* باب الباء *

بیرام خان خانخانان	...		...	۳۷۱
بهادر خان شیباني	...	...	...	۳۸۴
باز بهادر	...	...	...	۳۷۷
بابا خان قاقشال	...	...	...	۳۹۱
بهادر	...	...	..	۳۹۳
باقي محمد خان	...	...	...	۳۹۴

اذکار			صفحات
باقي خان حيات بيگ	...	.. ..	۴۵۸
بسالت خان ميرزا سلطان نظر		.. ..	۴۶۱
بيان خان	.. ..	.. ..	۴۶۲
برهان الملک سعادت خان		.. ..	۴۶۳
* باب التاء *			
تردي بيگ خان ترکستاني		.. ..	۴۶۶
تاتار خان خراساني	..	.. ..	۴۷۱
ترسون محمد خان	..	.. ..	۴۷۱
تولک خان قوچين	..	.. ..	۴۷۵
تردي خان	..	.. ..	۴۷۸
تر خان مولانا نورالدين	...	... ...	۴۷۸
تخته بيگ سردار خان	...	... ...	۴۸۱
تاش بيگ تاج خان	..	... ..	۴۸۲
تربيت خان عبد الرحيم	..	.. ..	۴۸۳
تهور خان ميرزا محمود	..	.. ..	۴۸۴
تربيت خان فخرالدين احمد بخشي			۴۸۶
تقرب خان حکيم داؤد		.. ..	۴۹۰
تربيت خان برلاس	..	.. ..	۴۹۳
تربيت خان ميرآتش	..	.. ..	۴۹۸

اذکار	صفحات
جلال کاکر	۵۳۰
جعفر خان عمدة الملک	۵۳۱
جان سپار خان میر بہادر دل	۵۳۵
جان نثار خان خواجہ ابوالمکارم	۵۳۷
چوڑامن جاٹ	۵۴۰

* باب الحاء *

حاجي محمد خان سیستانی	۵۴۸
حسین خان تکریہ	۵۵۱
حیدر محمد خان آختہ بیگي	۵۵۴
حاجي یوسف خان	۵۵۷
حکیم مسیح الدین ابوالفتح	۵۵۸
حکیم عین الملک شیرازي	۵۶۲
حکیم ہمام	۵۶۳
حسن بیگ خان بدخشي شیخ عمري ..	۵۶۵
حکیم علی گیلاني	۵۶۸
حاکم بیگ	۵۷۳
حکیم صدرا	۵۷۷
حبش خان	۵۷۹
حیات خان	۵۸۳

اذکار	صفحات
خداوند خان دکنی	۶۵۹
خواجه نظام الدین احمد	۶۶۰
خواجه شمس الدین خوافی	۶۶۴
خواجگی فتح الله	۶۶۹
خواجگی محمد حسین	۶۷۱
خواجه جهان کابلی	۶۷۲
خسرو بے	۶۷۳
خان اعظم میرزا عزیز کوکه	۶۷۵
خانخانان میرزا عبد الرحیم	۶۹۳
خدمت پرست خان رضا بهادر	۷۱۳
خانجهان لودی	۷۱۶
خان اعظم میرزا برخوردار	۷۳۲
خواجه ابو الحسن ترتی ملقب به رکن السلطنة	۷۳۷
خان زمان بهادر میرزا امان الله	۷۴۰
خواجه جهان خوافی خواجه جان نام ..	۷۴۸
خان دوران نصرت جنگ خواجه صابر نام ..	۷۴۹
خان جهان بارهه	۷۵۸
خواجه عبد الهادی	۷۷۲
خوشحال بیگ کاشغری	۷۷۳

فهرست کتابها که برای فروخت موجود است

	روپیه	آنه
ی علوم القرآن جز ۲ د ۳ و ۷ و ۱۰	۷	*
ی تمئیز الصحابه ۵۱ جز	۳۸	۴
ام ازدي ۴ جز	۱	۸
ام واقدي ۹ جز	۳	۶
طوسي و نضد الایضاح ۴ جز	۳	*
صطلاحات فنون ۱۶ جز	۶۱	*
لرسول للواقدي ۵ جز	۱	۱۴
کر ۱ جز	*	۶

کتب فارسي

ري ۲۲ جز	۲۲	*
مهٔ جهانگیري ۳ جز	۱	۲
ه ۳۷ جز	۳۷	*
مه ۱۹ جز	۷	۲
روز شاهي تصنیف شمس سراج نفیف ۵ جز	۱	۱۴
هي ۹ جز	۳	۶
روز شاهي تصنیف ضیاء برني ۷ جز	۲	۱۰
مهٔ اسکندري ۹ جز	۱	۸
لسلاطین ۴ جز	۱	۸
ناصري ۵ جز	۱	۱۴
ه جلد اول ۹ جز — جلد دوم ۸ جز	۶	۶
نامه ۱۳ جز	۴	۱۴
رشیدي ۱۴ جز	۱۴	*
کتب فارسیهٔ ایشیاتک سوسیٹی بنگاله ۱ جز	۱	*
مرا جلد اول ۱۱ جز - جلد دوم ۵ جز - جلد سوم ۱۰ جز	۱۱	۴
المگیري ۶ جز	۴	۴
ویس و رامین ۵ جز	۱	۱۴
ب التواریخ ۱۵ جز	۵	۱۰
ب اللباب ۱۹ جز	۷	۲
آسمان ۱ جز	*	۱۲

ترجمه در تبدیري

کبري جلد اول ۷ جز جلد دوم ۱ جز	۱۲	۱۴
لخلفا ۶ جز	۶	*
ناصري ۱۴ جز	۱۰	۸